


کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب		
مؤلف		۱۲۴۳۸ شماره قفسه ۳۹۲ ستا
مترجم		

(حب)

۱  
۱  
۴  
۴  
۳  
۵  
۶  
۸  
۷  
۶  
۱۱  
۱۱  
۱۱  
۱۱  
۳۱  
۵۱  
۶۱  
۸۱  
۷۱  
۶۱  
۴۱  
۱۸  
۸۸  
۸۸  
۳۸  
۵۸  
۶۸  
۸۸  
۷۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



شماره ثبت کتاب

۱۲۴۳۸

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۳۹۲

(ج۱)











ازایه شکسته و تابان و در جلالش در اقصای صبا اقبال دژ  
و فرزان با دست تالیف پذیرفت امید که ثوابان روزگار  
فرخنده انارش هم او نشاید کرد و قبل از شروع در مقصود  
افشای کلام به بیان مقدمه می شود و آن این است که هر مکتبی  
واجبات که مسائل علمیات خود را بداند و باید که دانستن  
مسائل با اجتهاد باشد یا تقلید مجتهد زنده و تقلید اموات  
جائز نیست یعنی کسی که مجتهد نباشد نمیتواند عمل بفقاهای و اقوال  
علمای اموات نماید و هم چنین نمیتواند رجوع بکتب حدیث و فقه  
کند و آنچه خود فهمد عمل کند بلکه را و واجبات که رجوع بجهت  
کند و مسائل این خود را از او اخذ نماید و کسی که مجتهد نباشد  
مقلد عبایات و صورتی ندارد اگر چه مسائل خود را از کتب علمای  
سلف وید یا از غیر مجتهدین باشد و شناخته میشود مجتهد بکلام  
با او در مسائل علمیه و رجوع بتصنیفات و تالیفات و ترجمات  
او و این نوع شناختن مخصوص کجاست که خود را به مرتبه احتیاط  
داشته باشد و غیرا میسازد مجتهد را بی نوعی استفاضه احتیاط  
او میان مردم خصوصاً علمای و آباء غیر و ادراک و هر که درین  
علماء و فضلا با جهاد معروف و در السنه و افق اندین از فقهاء  
و بایز صفت مذکور باشد تقلید آن جائز است و باید مجتهد بصفت  
عدالت موصوف باشد و لازم نیست که هر کس خود را مجتهد را بداند  
و مسائل خود را از او مشاهده اخذ کند بلکه جائز است قبول قول

بگذار

بگذار در فتاوی مجتهدین هر گاه واسطه عادل جبار از فتاوی  
مجتهد زنده و هدایتوان بان عمل نمود و هم چنین جائز است رجوع  
بکتاب مجتهد زنده که تصحیح آن شده باشد و مظنه حق و غلط دان  
نباشد و احتمال ضعیف در بودن غلط ضرر ندارد و غایت جی  
در تصحیح آن ترک نباید نمود چنانچه کوی سئل را از مجتهدی اخذ  
نمودی بواسطه یا بواسطه یا از کتاب او دید میتوانی باو عمل نمایی  
اگر چه غیر رای آن مجتهد تغییر یافته باشد ما میگوییم الحضر اطلاع  
بر تغییر رای آن نیافته و لازم نیست که از مجتهد سوال کند که آیا رای  
تغییر میدی یا نه یا نه و هر گاه کسی در لایقی باشد که در آن دست  
رس مجتهدی نباشد و کتاب آنهم در اینجا موجود نباشد و واسطه  
عادل که مطلع از فتاوی مجتهد زنده باشد نبوده باشد مکتف  
در هر مسئله هر چه را که احتمال بدهد که حکم الهی باشد میتواند  
عمل کند یعنی خیرات و اختیاراتی که از اموریکه احتمال حکم بودن  
و دادند و بیایاری از علماء در این صورت احتیاط را لازم دانند  
و بنویسند که احتیاط همه امکان و احوال و هم خدای حکم  
کسیکه حجتی تنگی وقت عبادت و اوقات شوا اند اخذ مسئله مجتهد  
کند یا آنکه در آنجا نباشد و مسئله درو هد و حکم از آن دانند  
و چون این مقدمه بیان شد **ملاحظه** مقتضات بود و کتاب  
**کتاب اول** از مسائل طهارت و در آن چهار باب است **باب اول**  
در احکام ایها **باب دوم** در بیان نجاسات **باب سیم** در مطهرات



و کیفیت از این نجاسات و احکام بوسیله و نظرها **باب چهارم** در احکام  
وضو و غسلها و تحمیت **باب اول** در اقسام آنها و احکام هر یک بدانکه  
آب برد و قسم است مطلق و مضاف و مطلق از است که در عرف  
مخاطرات آنرا آب توان گفت بدون احتیاج بقیدی با اضافه  
کردن چیزی و آب مضاف است که در عرف آنرا آب نتوان گفت  
بلکه موقوف باشد با اضافه کردن مثلاً آب کل و آب نادر و آب  
هندوانه و امثال اینها **الفصل اول** که آب مطلق باشد بجهت  
احکام شرعیه و چند نوع است آب جاری و آب را که یعنی  
ایستاده و آب چاه و اینکه در از این نجاسات یا رفع حدث  
استعمال شده باشد و سوری و حیوانات و آب مشبه و آب نجس  
و آب خضی و احکام این انواع در شش فصل بیان میشود **فصل اول**  
در آب جاری بدانکه آب جاری خواه بقدر که باشد یا مانند  
بحر و ملاقات نجاست نجس نمیشود بلکه هرگاه رنگ یا طعم یا بوی  
از نجاست متغیر شود نجس میشود و هرگاه بعضی آب جاری غیر  
شود همان بعضی نجس است و نیمه با آن است مطلقاً بنا بر اقوی  
و تقصیر و غیره رنگ یا طعم یا بوی باعث نجاست نمیشود و هم چنین  
تقصیر از غیر نجاست اگر چه متغیر باشد و اگر آب مایعی باشد  
از ظهور تقصیر اگر آن می بود یا از نجاست متغیرند مثل اینکه  
خونیکه داخل آب سرخ رنگ شود باز آن نجس نمیشود مگر  
اینکه در جنب نجاست مستعمل شود بقدر آنکه آب جاری باشد

باز شدن آن موقوف است بر برطرف شدن تقصیر آن و مزوج  
شدن آن با آب جاری باز یا آب باران بی در پی یا آب کثیف  
همان یکبار بر آن ریخته شود و آب باران متقاطر یعنی بارانی  
که بی در پی نیاید خواه بجای برسد که از ناودان و مثل آن  
جاری شود یا نه در حکم آب جاری است در ملاقات نجاست نجس  
نمیشود و اگر بر زمین نجس باشد آن که عین نجاست در آن باشد  
بنامه جاریه باز آن نمیشود خواه بر آن جاری شود یا نه و اگر عین نجاست  
در آن بیاید که آن عین را از آن کند باز آن نمیشود و هرگاه  
بر آب نجس بیاید و با آن مزوج شود از آنرا باز آن نمیشود **فصل دوم**  
در حکم آب ایستاده بدانکه ایستاده برد و قسم است یکی آنکه بقدر  
که باشد و دیگری آنکه کمتر از کبر باشد و از آب قلیل گویند  
و کبر بدو نوع شناخته میشود یکی وزن و دیگری مساحت  
افواج و وزن پس بر وزن است و این است که ششصد  
مهل منقل صیرفی باشد که حال در اکثر اینها آن متعارف  
بکصد و بیست و هفت من بر وزن است به بیت منقل که و اما  
مساحت پس بر مساحت است که گفته اند که گران است که مساحت مجموع  
و عرض و عمق آن مهل و دو وجب و هفت من یک وجب باشد و  
دیگر گفته اند که از است که مجموع مساحت آن بیست و هفت وجب  
و شش محقق مایل باز است که گران است که مجموع مساحت آن بی  
شش وجب باشد و این قول از قرار یکة اقصایان آمده است نزد دیگران



بودنی که مذکور شد پس اگر آب ایستاده بقدری که بوده باشد  
بجز ملاقات نجاست نجس نمی شود بلکه نجس شدن آن موقوف است  
باینکه رنگ یا طعم یا بوی آن از نجاست متغیر شود تفصیلا که گذشت  
در جاری شدن آب و پاک شدن آن بخوبی پاک شدن آب جاری است  
و متصل شدن آب جاری با کربان بدون افتراج پاک نمی شود  
و ضرورت در نجس شدن آب که ملاقات نجاست که آب هر دو  
یکجا بخوبی مجتمع باشد که آب بلند نباشد بلکه بقدری که از آنکه اجزاء  
پاک را با هم متصل باشد کفایت میکند اگر چه بعضی اجزاء بلندتر  
و بعضی پست تر باشند و اگر آب ایستاده کمتر از آن بوده باشد پس آن  
بجز ملاقات نجاست نجس نمی شود مگر اینکه آب وارد نجاست شود  
که در این صورت بنا بر اقوی آن آب نجس نمی شود پس اگر آب قلیلی  
چیز نجسی ریخته شود و آن چیز بسته شود غساله آن پاک خواهد شد  
بود و همچنین اگر آب باکی بر زمین نجسی مثلا بر زرد و ترشح کند  
نجس نخواهد بود مگر اینکه متغیر نجاست شده باشد و هرگاه آب  
قلیل بلند و پست باشد یعنی بعضی اجزای آن بالا و بعضی دیگر پست  
بعضی از علما گفته اند که اگر نجاست بر اجزای بالا وارد شود  
همان آب نجس می شود و اگر بر اجزای اسفل وارد شود همین اجزای  
اسفل نجس می شود و اجزای بالا نجس نمی شود و حق اینست که باز  
همان نجس می شود مگر اینکه اجزای بالا جاری و وارد بر اجزای  
اسفل نباشد پس اگر نه افتاب به سوراخ باشد و سوراخ از آن متصل

موم گرفته باشند و سوزن نجسی از آن موم داخل افتاب شود هر  
آب آن نجس می شود اما هرگاه آن افتاب به برجانی گذاردند که آب  
از سوراخ آن بجز نجسی جاری نشود مطلقا آب آن نجس نمی شود و  
هم چنین اگر آب آن افتاب به برجانه نجسی ریخته شود آب داخل افتاب  
نجس نمی شود اگر چه هر آب آن متصل باشد و اگر آب قلیل نجس  
شود پاک شدن آن موقوف است باینکه آب جاری یا آب باران  
متقاطر بر آن مزوج شود یا آب که باکی بیکبار بر آن ریخته شود  
و با آن مزوج شود بجز متصل شدن آب جاری یا کربان بدون  
افتراج پاک نمی شود و همچنین پاک نمی شود بر نجس افتاد در آن  
که مجموع با هم بقدری که شود و در این مقام چند مسئله است که باید  
بیان شود **مسئله اول** مذکور شد که ضرورت در آب که که هر  
آن نجسی مجتمع باشد که هیچ بلندی و پستی در اجزای آن نباشد  
پس هر چه ای که چکی که در خانه ها یا جاهای بسیارند و کمتر از کربان  
هرگاه در فوق یا تحت آن ماده باشد که متصل بان باشد و مجموع  
بقدری که باشد همچو ملاقات نجاست نجس نمی شود و هم چنین ضرورت  
نیست که هر آب در یکجا مجتمع باشد پس اگر یک کربان در نفری دیگری  
باشد که بقدری که در ذرع طول آن باشد و آب آن متصل باشد  
باز ملاقات نجاست نجس نمی شود **مسئله دوم** هم چنانکه اشارت  
شد شرایط در تغییر که مثلا نجاست جاری یا کربان که آن  
تغییر محسوس باشد یعنی متغیر بودن رنگ یا بو یا طعم آن معلوم



شود و مشاهده شود پس اگر غاسقی که صفات آن را بداند باشد مثل  
 بوی که رنگ یا بوی آن بر طرف سده باشد مخلوط با آب که جاری شود  
 و آن آب متغیر شود آن آب پاک خواهد بود و اگر چنان بول بقدری  
 باشد که اگر بر رنگ یا بوی خود باقی بماند آن را متغیر میکرد و همچنین  
 اگر خود آب بد رنگ یا بد بو باشد و با آن جهت رنگ یا بوی نبات  
 در آن محسوس نشود باز نجس نمی شود و هم چنین نجس نمی شود بغير آب  
 بواسطه متنجس یعنی چیزی که خود نجس نباشد اما بواسطه ملاقات با  
 نجس شده باشد پس اگر برنج و غنچه و اختلاط که شود بخوبی که آب نجس  
 شود نجس نخواهد بود مگر آنکه از آب مطلق بودن خارج شود **مسئله**  
 هرگاه آبی متغیر شود و مثل کنیم که آن تغییر از نجاست یا غیر  
 نجاست مریحان آب پاک است و هرگاه در آبی شک کنیم که آب بقدر  
 کمات یا نه پس اگر ابتدا میدانیم که آن آب کثافت و سنگ کنیم  
 در آنکه آیا اگر از کثافت یا نه حکم بگریبان میشود و اگر ابتدا  
 میدانیم که نجس و سنگ غایم که آیا بقدری که رسیده یا نه حکم  
 بگریبان آن میشود **مسئله چهارم** نجس و برف مثل آب قلیل نیست که نجس  
 ملاقات نجاست تمام آنها نجس شود بلکه همین موضع ملاقات نجس  
 میشود و پس **مسئله پنجم** هرگاه مکی یا زنی یا ما ندانیم نجاستی که  
 تر باشد نجسند و از نجاست بریزند و آب قلیلی یا جامه را بدن یا چیزی  
 دیگر بنشیند تا یقین نشود که نجاست با آن مکی یا زنی رسیده و آبی  
 نجس شده آن چیزی که بر آن نشسته اند نجس نمی شود و اگر یقین شد که نجس

آنها نجس شده آن چیزی نجس نمی شود اگر نجس شده داشته باشیم که در وقتیکه  
 بر آن چیزی نشسته اند یا بر طوبی های آنها باقی مانده بود یا نه **مسئله ششم**  
 چون دانستیم که آب قلیل اگر وارد بر نبات شود نجس نمی شود پس نیاز نیست  
 اگر کسی خواهد با آب جاری یا اگر با غیر که از دست است نجس کند یا نه  
 بدست آب از نجاست بردارد و بر خود ریزد و خود را متصل با آب  
 نکند پاک میشود خواه از نجاست بریزد که از بالا بچل نجس برسد  
 یا از تحت **مسئله هفتم** چون دانستیم که در پاک شدن آب نجس شوائب  
 که با آب جاری یا اگر مزوج شود و مجرد اتصال کافی نیست پس  
 هرگاه افتاب یا ما ندانیم که آب نجس در آن باشد فرو برده شود  
 با آب جاری یا اگر پاک میشود بلکه موقوف است باینکه آیا افتاب  
 با آن جاری یا اگر مزوج شود **مسئله هشتم** در حکم آب چاه بدانکه  
 اقوی از آنست که آب چاه مجرد ملاقات نجاست نجس نمی شود خواه آب  
 آن کربانند یا کمتر از کربلی هرگاه نجاستی با آن بیفتد که رنگ یا  
 طعم یا بوی آنرا متغیر کند نجس میشود و در اینوقت طریق پاک ساختن  
 آن باین نحو است که آنقدر آب از آن بکشند که تغییر با بر طرف کند  
 و اگر بدون آب کشیدن تغییر آن بر طرف شود باز پاک نمی شود بلکه  
 باید آنقدر کشید که علم حاصل شود که اگر متغیر می شود تغییر آن رفع  
 میشود و اگر این علم حاصل نشود باید هر بار کشید و چون مجرد ملاقات  
 نجاست و وقوع آن در چاه باشد نجاست آن نمی شود پس اگر از اجزاء  
 رسیده که از برای هر یک از نجاست متغیر فلان عدد و لو کشید







نجاست در آن مقبره ظاهر نباشد **مسئله دهم** غریب استخوان را چنانکه  
در ازاله نجاست استعمال میشود و از آنجا که میگویند اگر متغیر نجاست  
شود نجاست با اتفاق علماء و اکثر متغیر نجاست شده باشد قوی در  
نظر حقیران است که با آن است مطلقا خواص ازاله پاک کننده باشد  
چون غسل از جزد چیزی که باید متعدد رشت یا غیره میتوان  
دوباره بان ازاله نجاستی دیگر را نمود اما اقوی آنست که اگر آن  
غسله آب قلیل غیر جاری باشد وضو و غسل از آن صحیح نیست  
**مسئله سیم** آب کثرتی که اگر استعمال در وضو و غسل غیر از غسل  
جنابت شده باشد پاک و پاک کننده است و میتوان ثابنا از آن وضو  
و غسل ساخت و اگر استعمال در غسل جنابت شده باشد با آن است  
و ازاله نجاست را دوباره میکند اما وضو و غسل میتوان از آن ساخت  
و اگر آب که جاری باشد که از آن غسل جنابت شده باشد ثابنا  
از آن وضو و غسل میتوان نمود **مسئله چهارم** غسل تمام یعنی آب که استعمال  
میشود و در زمین حمام باقی نماند یا در مانند حوض جمع میشود  
بنا بر آنکه یقین نباشد که نجاست با آن ملاقات کرده یا آن است  
و هم چنین زمین حمام و فرش آن و اگر جایی از آن علم نجاست آن  
رسد بر زمین آب بر آن اگر چه قلیل باشد پاک میشود **مسئله پنجم**  
بدانکه سوره هر جوانی در طهارت و نجاست مانع حیوانات که با آن  
ملاقات کرده پس اگر حیوان پاک باشد سوره آن با آن است و اگر آن  
نجس باشد نجاست و میتوان سوره حیوانات پاک استعمال نمود و

اشامید وضو و غسل از آن ساخت بطی مکرر است اشامیدن و  
وضو و غسل ساختن از سوراخ و استروخ و مرغ خانگی و هر  
چیز آنکه حرام گوشت باشد بغیر از که بر که آن مکرر نیست و هم چنین  
مکرر است اشامیدن وضو و غسل ساختن از آب قلیل که ما درینا  
عقرب یا وزغ در آن افتاده باشد یا دهان زن حائض بان رسید  
باشد مکرر آنکه زنی باشد که لطیفان بقوی و طهارت آن بنا شد  
که اگر چنین باشد حق آن است که وضو ساختن از سوره آن حرام است  
و وضو صحیح نیست اما غسل و سایر استعمالات حرام نیست بلکه همین  
مکرر است و هم چنین مکرر است اشامیدن و طهارت ساختن از  
سوره هر کس که خواطر جمعی بقوی و طهارت آن بنا شد اما کسیکه لطیفان  
بقوی و طهارت آن باشد استعمال سوره آن مطلقا اگر اهی ندارد  
**فصل ششم** در احکام آب نجس و مشبه و در آن چند مثلثات **مسئله**  
هر آب نجسی اشامیدن آن حرام است مکرر و صورتی که کشتگی بوی  
غلبه کند که خوف هلاک باشد و آب غیر نجس یافت شود وضو و  
غسل از آب نجس صحیح نیست مطلقا خواه آب پاک یافت شود یا نه  
و ازاله نجاست از هیچ چیز نمیکند **مسئله هفتم** هر گاه و ظرف باشد  
که یکی پاک داشته باشد و دیگری آب نجس و بمقدیر مشبه شوند  
و اجابت اجتناب از هر دو و استعمال هیچیک جایز نیست و اگر  
آبی و دیگری یافت شود باید تقسیم نمود و اگر ممکن باشد از یکی وضو  
ساخت و بخانزکری و اعضا راست و از دیگری وضو گرفت و نماز کرد



واجب نیست بلکه جایز نیست و باید البته قیمت که در آنها هرگاه یکی از آنها با غیر  
 ملاقات کند از اجزای یکدیگر بیگانه هر دو ملاقات با آن نمایند حکم  
 نجاستان میشود و اگر ظرفی و یکریا یکی از آنها مشبه شوند یکی از آنها  
 میتوان استعمال نمود و واجب بود اجتناب در صورتی که اشتبا  
 میان دو ظرف باشد پس اگر اشتباه در میان سه ظرف باشد مشبه شود و نجاستان  
 از هر لازم نیست بلکه همین لازم است که از یکی اجتناب شود و استعمال  
 باقی جایز است و هم چنین اگر در وجودی که آب یکی غرض باشد و دیگری  
 پاک بیکدیگر مشبه شوند اجتناب از هر دو لازم نیست بلکه همین از یکی  
 اجتناب میشود **مسئله ششم** هرگاه ظرفی آب پاک باشد و مشک هم  
 رسد که ایما جاتی داخل آن شده باشد یا مشک شود که ایما جاتی داخل آن  
 شده غرض بود یا نه یا مشک شود که ایما جاتی داخل آن شده غرض بود یا نه  
 مشک اجتناب ندارد و از آب پاک است **مسئله هفتم** هرگاه دو آب یکی  
 حلال باشد و یکی معصوب بیکدیگر مشبه شوند اجتناب از هر دو لازم  
 نیست و میتوان یکی از آنها را استعمال نمود **مسئله هشتم** هرگاه دو ظرف  
 که یکی آب مطلق و یکی آب مضاف داشته باشند بیکدیگر مشبه شوند باید  
 از هر دو وضو یا غسل بعمل آید اگر ای دیگری باشد **مسئله نهم** اگر ای  
 باشد و بدانیم که آب مطلق است یا مضاف وضو و غسل از آن صحیح نیست  
 و از آن نجاستانرا نمیکند مگر اینکه ای باشد که بدانیم که اقلاب  
 مطلق بود و مشک هم رسد که ایما مضاف شده باشد در این صورت حکم  
 آب مطلق دارد **فصل ششم** در بعضی مسائل متفرقه که متعلق با مباحث

و در آن چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه استعمال آب غصی جایز نیست  
 و غسل کردن و وضو یا حقن از آن صحیح نیست تا از آن نجاستانرا نمیکند  
 اگر چه شستن چیزی با آن فعل حرام است و اگر آب غصی باشد و نداند  
 که آن غصی است و از آن وضو و غسل بعمل آورد وضو و غسل از آن صحیح است  
 و هم چنین اگر نداند علم داشته نصیبت و تقدیر فراموش کرده تا از وضو  
 یا غسل فارغ شد باز غسل و وضو یا حقن از آن صحیح است و باطل بود غسل  
 و وضو در صورت علم نصیبت است و احتمال غصی بود یا مظهر غصی بود  
 کفایت نمیکند پس اگر ای چای ای بر بنیم و یکدیگر بگویم غصی است اگر چه  
 عادل باشد یا چند نفر بر عادل بگویند غسل و وضو از آن مردند از آن  
 مگر اینکه از قول آنها علم حاصل شود و اگر آب غصی و مباح مخلوط بیکدیگر  
 شوند باز میتوان از آن وضو و غسل بعمل آورد و مخفی نماید که غصی بودن  
 آب بچند طریق میتواند شد **قوله** اینکه کوی ای را از نهی برداشته  
 باشد و در ظرف خوری کرده باشد که مالک آن شده باشد و دیگری آنرا  
 بچربا و دیگری در آن اندک گوید و ملک غیر بدون رضای او و جاهای  
 حقیر کند آب آن جاه غصی خواهد بود **مسئله دوم** آنکه شخصی بفرای رانند  
 باشد و دیگری بدون اذن او غسل بفراید و دیگری کند  
 و قدری از آب بفراید و بفریاد جاری سازد و **مسئله سوم** آنکه قناته  
 یا چیزی که مال شخصی باشد یا وقف باشد جایز است از روی  
 جبر و عدوان ضبط کند و صاحبان را از تصرف محروم و آب منوع  
 کند و اگر قدری از آن را غصب کند و قدری دیگری تصرف صاحبان



باشد پس اگرند مصوب یا غیر مصوب متنازع باشد یا نه معنی که معلوم باشد  
که آب مصوب در فلاز و معیزات و غیر مصوب در فلاز و معیزات و این  
صفت را صاحبان آب کرده باشند زیرا که بقدر غلبه غاصب باشد که  
فرا داده باشد استعمال آن در دو دو یک مصوب جایز نیست و در دو یک  
مصوب نیست جایز است بشرطیکه آب مصوب در جری غلبه باشد و اگر  
مصوب از غیر مصوب متنازع باشد و از آن صورت استعمال آن مطلقا  
جایز نیست اگر چه غاصب باشد که تمام خود را متنازع کند و بعضی قوی  
کرده اند که در رفع با جهه که هر دو با بعضی از آن مصوب باشد و  
و غسل از سر چشمه صحیح است و از آنجا که غاصب برای بردن ربع یا خانه  
خود صحیح نیست و این سخن در وقتی صحیح است که پیش از آنجا که آب بی برد  
مصوب نباشد یعنی مالک آن هر قدری خواهد کرد که در و مثل اینکه  
قوی سر چشمه آن در قریب باشد و آب آن در قریب دیگر ربع و در غاصب  
قریب دوم از آن قریب کرده ربع خود کند و قسطا بقریب اول نداشته  
باشد و مالک آن خواهد همان آب را در قریب بگرداند و بگذارد بقریب  
دویم و در تواند و غاصب مانع آن نخواهد شد اما هرگاه مالک با لزمه  
از آن آب مصوب منع باشد و از سر چشمه منع نماید صرف کند هر آن  
قوی مصوب خواهد بود و از هیچ موضع آن استعمال صحیح نخواهد بود  
و تفصیل حکم آب وقتی مصوب و مجهول المالك مصوب و جهت  
مکان صلی می کند که خواهد شد **مسئله دهم** مکرر است و وضو غسل  
و شستن بدن و غیر کردن از آبی که در آفتاب گرم شده باشد خواه

در ظرف یا در حیض و غیر باشد و خواه آب گرم باشد یا ملیل و خواه آفتاب  
بر آن تابیده باشد یا از زیر یکی آفتاب گرم شده باشد و خواه گرمی آن  
بافی باشد یا بقدر گرمی سرد شده باشد و اگر اهو نیست در استعمال آبی که  
در آفتاب گرم شده باشد مکرر و غسل نیست که استعمال آن مکرر است مگر  
هرگاه سریای شدید باشد **مسئله سیم** اگر اهو نیست در استعمال آب  
گرم که از جنمها میجو شد بلی استعمال آنما قصد استفا که است دارد  
**مسئله چهارم** هرگاه کسی محتاج بطهارت باشد و آب نداشته باشد یا نجس باشد  
داشته باشد و تواند که آنرا آب کند و اجبات که آب کند و از آن تخلیه  
غالب **مسئله پنجم** آب مضاف است و در آن چند مسلمات **مسئله اول** هر آب  
مضافی بجز در ملاقات نجاست نجس میشود اگر چه بقدر کم یا زیاد تر از آن  
باشد مگر آنکه بعضی از اجزای آن بلند و بعضی پست باشد و بر نجاست  
جاری شود در این صورت اجزای بالا نجس میشود و وضو و غسل از آن  
صحیح نیست و اگر چه مالک باشد و از آن نجاست از آن میشود و **مسئله دوم** هرگاه  
آب مضاف مالک یا آب مطلق مزوج شود اگر بقدر مزج جویج و در نجس  
آب مطلق توان گفت حکم آب مطلق دارد و اگر توان گفت بلکه اضافی  
بجریب شود آب مضاف خواهد بود **مسئله سیم** هرگاه کسی محتاج بوضو یا  
شود و آب پست و آب مطلق نداشته باشد که گفتا یا آنرا کند اما قدری  
باشد که اگر قدری آب مضاف یا آن مزوج کند و از آب مطلق بودن  
بر وزن نزد گفتا یا آنرا کند در این صورت واجبات که چنان کند  
**باب نهم** در بیان نجاسات و احکام آنها و در آن وضو و غسل **فصل اول**



در اقسام نجاسات بدانکه نجاسات بنا بر قوی یا زده جزایات **اول و حیوانی**  
 بول و غایط از هر حیوان حرام گوشتی که خون جگر داشته باشد نجس از هر  
 نذکان و مرغیان اما بول و غایط و سرکین حیوان حلال گوشت مثل اسب  
 استر و الاغ و کاه و زکوه و سبزه و ستر و اهو و کور پاک است و هم چنین هر  
 حیوانیکه خون جگر نداشته باشد مثل کس و زنبور و پیش و شیر و کبک  
 و زرافه و زرخ و عقرب و امثال آنها بول و فضل ان پاک است و هم چنین  
 پاک است بول و فضل هر مرغی خواه حلال گوشت باشد چون مرغ خانگی  
 و کبوتر و کبک و نقار یا حرام گوشت چون پرستو و طاووس و غیر آنها  
 و بهتر اخصا بات از بول و فضل مشکور از مردگان و هر حیوانیکه از  
 حلال گوشت باشد و با لعل گوشت آن حرام شود چون کاه و مرغ نجس  
 خواه فضل ان نجس است و دانه آنیکه با ضلالت حیوان حرام گوشت پرور  
 یابد چون عدس و جو و گندم و امثال آنها بقدر آنکه ظاهر آنها شده  
 شود پاک است مگر آنیکه بوی فحش بدهد باشد که آنها را در ظرف غایط  
 فضل گویند و هرگاه بول و فضل مشرب شود که ایاز حیوانی است که بول یا  
 فضل ان نجس است یا پاک حکم بیانی آن میشود **دویم** نواست از هر حیوانیکه  
 خون جگر داشته باشد خواه حلال گوشت باشد یا حرام گوشت و مذکور  
 است و آن آب چشیده است که بقدر آنکه از حرمت بیرون یابد و در پی نیز پاک  
 و آن آب سفید چربنجی است که بقدر آنکه بول بیرون یابد **سوم** خونت  
 از هر حیوانیکه خون جگر داشته باشد خواه حلال گوشت باشد یا حرام  
 گوشت مگر آنیکه بقدر آنکه از حیوان حلال گوشت در اعضا و باقی

بنامند که آن خون پاک است خواه کثرت کم او با قیام باشد یا در میان گوشت  
 بشرط آنکه بقدر آنکه شیمی قدر متعارف از خون بیرون آید باشد و آن  
 در مکان طبعی از جای بدن نباشد و بجهت نفس کشیدن هم خون غایط  
 باشد که اگر در زمین مندری باشد که سران در محل رفتن باشد و با رجعت  
 خونیکه باید بیرون آید بیرون نیامد باشد یا بجهت نفس کشیدن خون از اعضا  
 خارج جذب کرده باشد آن خون پاک نمی آید بود و خونیکه در سینه متعارف  
 حرام و نجس است و هم چنین خون جگر که از طفلی حیوانات بهم میرسد و از نا  
 طلقه گوشت نجس است و خونیکه در نیم مرغ حاصل میشود نیز نجس است و بجهت  
 شدن نیم جلا فانیان اسکال است و بهتر احتیاطات و هر حیوانیکه خون  
 جگر نداشته باشد خون آن پاک است و هر حیوانیکه شک بهم زند که یا  
 از خفا یا پاک است یا خونهای نجس حکم بطنان آن میشود **چهارم** میده  
 هر حیوانیکه خون جگر داشته باشد خون آن نجس است و جمیع اجزای و نجس است  
 حتی پوست آن مگر اجزای آنکه حیوان نداشته باشد و آن نجس است و مو و کرک  
 و استخوان و شاخ و سم و دندان و پروانه و چنگال بشرطیکه از حیوان  
 نجس العین نباشد بشرطیکه از این اجزا که از شک یا خون بود و نجس است  
 و اگر در نیم یا مو یا کرک از حیوان مرده کذب شود سستی آن لازم است  
 و هم چنین اگر از آن قطع شود و مایه بره و بزغال و شتر چرم و حلال است  
 و پاک است و علامات پوستیکه طرف از است نجس میشود اگر چه حیوان  
 پوست نجس است و هم چنین نجس که در شک مرغ مرده باشد پاک و حلال است  
 خواه پوست بالا را پوشیده باشد یا نه و هم چنین و ظاهرا علامات شکم



مرغ غریب غلبه و احتیاج نیست ندارد و شیر یک در دهان حیوان مرده  
 مانده باشد بن پاک و جلالات و هر چیزی از حیوان که حس داشته باشد  
 هرگاه از دهن آن حیوان برید یا کند شود نجس است و از آن جمله است  
 میوه یعنی چه دان مگر اجزاء گیاه و کچال از قبیل بورات و مالول و سبزا  
 نازکی که از لب و غیر آن جدا می شود که آنها پاک است خواه از انسان  
 و خواه غیر انسان و هرگاه چیزی از انسان یا حیوان بجهت مرضی افتی  
 بی حس و نجس یک مرده شود و متصل باشد بدن آن پاک است و مرده  
 هر حیوانی خواه ادبی یا غیر ادبی اگر بر طوبت یا چیزی ملاقات کنند  
 از چیزی نجس می شود و اگر با خشکی ملاقات کند نجس نمیکند اما اقوی  
 آن است که اگر دست بر بدن میت آدمی رسد اگر چه با خشکی باشد دست  
 دست و اجزای آن اما چیزی دیگر غیر از دست چنین نیست و آن دست  
 هرگاه بر طوبت یا چیزی دیگر ملاقات کند از نجس نمیکند و حق آن است  
 که نجاسات بدن مرده آدمی موقوف بر شدن نیست بلکه هر یک که نجس  
 میشود اگر چه هنوز سرش زنده باشد و لیکن وجوب غسل بر میت بعد از  
 سر شدن است و لیکن نجاسات بدن مرده آدمی تا وقتی است که از غسل  
 میت نداده اند و بعد از غماز شدن سه غسل میت پاک است **سوم فصل**  
 از نجاسات سنگ و خونا که اگر چه سنگ صید باشد که از آن نافع گویند  
 و چه اجزای آنها اگر چه حس نداشته باشد نجس است مگر سنگ و خونی که  
 که آنها پاک است **فصل ششم** شراب و فحاشات و فحاشات که از آن  
 از شراب جو میگیرند و هر مت کندی که روان باشد نجس است **فصل هفتم** کافور

خواه عربی باشد یا ذی اهل کتاب باشد یا نه نجس نیست و نجس و بعضی  
 وضوئی حکم نجسند و هم چنین ملاقات که علی یا خدا میدانند و خواج  
 نواب کردیم اهل بیت نجسند و اطفال کفار که بعد بلوغ نیز نجسند  
 مگر اینکه نجس باشند و اطفال و اسلام نمایند و از دین بدو آن خود تبرع  
 نمایند که در این مورد بنا بر اقوی پاک است و اگر مسلمانی کافر را بکشد  
 اگر آن سیرا اطفال را بکشد و برین خود باقی باشد نجس خواهد بود و اگر  
 اطفال را اسلام کند پاک خواهد بود و هر که غیر از طوائف مذکور باشد  
 که از فرق مسلمین محسوب شود پاک است بنا بر جمیع آنچه گفته شد اگر یکی از  
 عورت و یا نیت بدن باشد حکم بکفر او می ماند بجز که جمیع اطفال نجس و  
 نیت خدا میدهند و بجهت که خدا را جسم میدانند و هم چنین طوائف مذکور  
 است که با کسی نجسند یا پاکند و بنا بر است ملاقات کفار بر طوبت و در حالت  
 تقیته و یا آن حال غار کردن و قتل و دفع تقیه و نظایر واجبات اگر ممکن  
 باشد و در آن سرج و مشفق باشد اما تضایح آن غار لازم نیست و اقوی  
 آن است که اجزای آنکه حیوان در آنها حلول نکرده از کفار چون مورخان پاک  
 است **فصل دوم** عرق شتر نجس است و اگر آن نیز بنا بر اقوی نجس است و در این  
 موضوع دو مسئل است که باید بیان شود **مسئله اول** عرق از این باز و چیز که  
 مذکور شد دیگر هیچ چیز بنا بر اقوی نجس نیست پس خواست که پاک است  
 شیر آنکس و مویر و خرم که نجس آمده باشد اگر چه هنوز در دهانش آن  
 که زنده باشد و هم چنین پاک است عرق جناب زمام بی اجتناب از آن  
 مستثبات و پاک است و لایزال و شیر و خرم و عرق و مویش و خرم و مویش



و حیوانات سوخ و اهق و اعتباری بخالت بعضی علماء در بعضی از امور مذکور نیست **مسئله پنجم** هرگاه جامه با خنکی بیش یا خوک زنده یا مرد ملاقات کند و اجابت بنا بر اقوی که آب بر آن جامه باشد شود و آن نه بجهت این است که آن جامه خنک باشد بلکه این امری است که بقدر و البته آب باشد بر آن اگر با خنکی ملاقات کند باید آن جامه را بشوید و اگر خنکی و باموش و روز غره و هم چنین است آب باشد بر جامه که شک در خنکیت آن باشد یا شک در بوی آن باشد که بول آب یا استر یا الاغ یا نرسیده یا نه و جامه که مدی بان رسیده باشد یا غرق جنب در آن باشد خواه از اجزاء یا از حرام و سنت است مالم بدن دست خنک هرگاه با خنکی ملاقات کند یا شک یا خوک یا کافر بلکه هرگاه خنکی و باموش **مسئله ششم** در احکام نجاسات و در آن چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه حرام است خوردن و آشامیدن چیز نجس و واجبات از آن نجاسات از جامه بردن از برای غنا و واجب و طواف و غنا با نجاست باطل است خواه غنا شود یا آنچه مکرر استغناء شده هم چنانکه در بحث لباس مصلی خواهد آمد و واجب است از آنجا از ظرفی که در آن اکل و شرب میشود و از آن ساخته میشود و از موضعی که بر آن خنک میشود در غنا **مسئله دوم** حرمت داخل نمودن نجاست در مجدها اگر آن نجاست نجس باشد که بر زمین مجده نقدی کند و از آن ملوث سازد و اما نجاستیکه منقذی نباشد داخل کردن آن در مجده حرام نیست بنا بر اقوی پس اگر موضعی از بدن یا جامه نجس باشد که سرایت بمجد کند جایز است از برای او که داخل مجده شود

و آنچه حرام است داخل کردن نجاست که بر زمین مجده را ملوث کند اما داخل نجاستیکه بر زمین مجده نرسد اما بغیرش یا سقف یا دیوار یا بعضی از آلاتی که در مجده است سرایت کند حرام نیست اما احوط اجتناب است از داخل کردن نجاستیکه سطح دیوار مجده را کثرت داخل مجدها بخنکند و هم چنین حرام است داخل کردن نجاستیکه بر زمین از ملوث نشاند و اگر جامه بر زمین آن ملاقات کند مثل گذاردن و شستن نجس که خشک باشد بر روی زمین مجده که نجس نجاستی بر او داخل مجده کند که بر زمین آن سرایت کند یا دیگری داخل کرده باشد و آن بهر چند با مطلق شود و اجابت بر آن از آن نجاست فوری اگر از آن نگیرد معصیت کرده اما احتیاز است که اگر از آن نگیرد و مشغول غنا واجب یا نجس شود غنا را و صحیح است اگر چه وقتان غنا منقطع باشد **سیم** هرگاه چیزی با نجاستی ملاقات کند اما هر دو خشک باشند از چیز نجس غنی شود و اما اگر یکی از آنها از جامه باشد از چیز نجس منبسط شود و ملوث بقدری باشد که از ملاقات آن چیز با آن چیز دیگر برسد پس اگر نجس اندکی منبسط باشد و جامه بان برخورد که اصلا از چیزان نجسین بان جامه نرسد نجس نمیگردد **مسئله چهارم** تا نجس در چند یک در وقت که در ظاهر بدن باشد اما هرگاه نجاستی در بطن باشد باطن نجس نمیشود پس هرگاه دهان خون شود و بظاهر لب نرسد داخل دهان و همینکه از آن عین خون شود از دهان باک است و احتیاج نیست به آب بلکه اگر نجاست خارجی هم داخل بطن شود از دهان باک است و احتیاج در نجس شدن باطن اشکال است و هرگاه دهان مثلا خونین باشد و چیزی از خارج



مثلا نکت یا چیز دیگر داخل دهان کنی مادامیکه آن داخل دهان است بخیر بخور  
اگر چه با خون ملاقات کند و اگر در دهان داخل دهان از لعین خون از آن  
نشود یا است بلی اگر خون الوده بیرون آید بخیر خواهد بود و هم چنانست  
حکم در جمع بواطن **بسم** هرگاه دو چیز یکدیگر ملاقی باشند و بعد از  
ملاقی یکی از آنها خیس شود نجاست آن سیرت در دیگری نمیکند مگر اینکه یکی  
از آنها چیز مایع یعنی چیز روانی باشد **بسم** هر چیزی را که اول بدانی پاک  
بوده مادامیکه یقین نجاست آن مکنی حکم بخیر است و بجز احتمال  
نجاست بلکه ظن نجاست هم نمیتوان حکم نجاست آن کرد و اگر یکساعت عادل بلکه  
دو عادل هم خبر از نجاست آن دهند مادامیکه علم نجاست آن هم نرسد اجتناب  
از آن لازم نیست مگر **هرگاه** مالک چیزی خبر از نجاست آن بدهد قبول قول  
اول لازم است اگر چه عادل نباشد مگر اینکه بعد از استعلام آن چیزی نقل آن  
خبر دهد از نجاست در این صورت قبول قول اول لازم نیست و هم چنین اگر  
تکذبانها از کوفه در جامه مالک آن خبر از نجاست آن بدهد اعاده عطا  
لازم نیست و اگر پیش از عطا کردن خبر میداد میتوانست با آن عطا کرد  
**مضمون** هرگاه نجاست چیزی یقین شد حکم نجاست آن میشود تا یقین برفع  
نجاست آن شود و بجز احتمال پاک یا ظن پاک شدن نمیتوان اکتفا نمود  
اگر چه نجاست او نیز عادل باشد که علم از قول آنها حاصل شود و اگر چه  
اخبار یکی باشد که میباشند شستن آن بوده مگر اینکه صاحب آن خبر از پاک  
شدن آن بدهد در تصویر قبول قول آن لازم است و بنا بر این جامهها  
و ظرفیکه علم نجاست آنها هم میرسد نمیتوان بجز گفتن زنا نیکه در خانه

هستند یا کثیران یا غلبه این حکم بظواهر آنها کرد مگر اینکه کسی نفس صدف  
افشا داشته باشد و اگر کسی جامه بخیر داشته باشد و خواهر یا جدی سر می کشد  
از اینها آن شخص که میباشند شستن جامه آن است بخیر یا بضر و بعد از  
شستن و خبر دادن از پاک یا کثرت آن شخص میباشند پاک یا وضو نقل نماید **بسم**  
در بیان مطهرات و کیفیت تطهیر بافتها بداند که مطهرات نه چیز است آب  
و افتاب و زمین و استخوان و انقلاب و انتقال و اسلام و مسح بطاهر  
و زوال لعین پس درین باب چند فصل است **فصل اول** در تطهیر بآب و در آن  
چند مسئله است **مسئله اول** بداند که در پاک ساختن چیزی یکبار شستن باشد  
باب کثرت از کثرت است که آب و در بر آن چیزی شود پس اگر آن چیزی بخیر یا باطل  
یکبار از آن آب بخیر میشود و آن چیزی پاک نمیشود **و هرگاه** بدن کسی بخیر  
نمود پس اگر در آب جاری یا اگر شسته شود یکبار شستن با آن لعین کفایت  
میکند و پاک است آن از هر نجاستی و اگر در آب قلیل شسته شود پس اگر بول باشد  
خیر پس شستن بخیر شده باید دوبار از شستن و اگر غیر بول بخیر شد با  
یکبار شستن کافی است و هرگاه جامه کسی بخیر شود پس اگر در آب جاری  
شسته شود از هر نجاستی باشد یکبار شستن کافی است و اگر در آب غیر  
جاری شسته شود خواه کی باشد یا قلیل از بول خیر پس شستن دوبار و  
در غیر آن یکبار باید است و هر چیزی که غیر از جامه و بدن باشد **هرگاه** بخیر  
شود یکبار شستن کافی است بشرط آن که لعین خواه بول بخیر شده باشد  
یا غیر بول **بسم** هر چیزی که آب در آن نفوذ میکند مانند جامه و پرده و دستمال  
و نحو آنها **هرگاه** بخیر شود یکی از نجاستات **هرگاه** باب که یا جاری شسته شود



فشره انفاض و ریت و اگر آب قلیل شسته شود فشره در آن لازم است پس اگر  
 چیزی باشد که یکبار باید شست شسته میشود و بعد از آن فشره میشود و اگر  
 چیزی باشد که دو بار باید شست غیرات که فشره را بعد از شستن اول  
 بعد آورد با شستن دوم و چیزی که فشره در آن صحتی دارد مانند فشره  
 بشق و غده و دشت و پوست و امثال انفا فشره در آن لازم نیست و لازم  
 نیست نیز که بدن انفا و دست مالیدن مگر آنکه از اله عین نجاست بچوب  
 انفا فشره ذکر کرده باشد هر آن پاک است و اگر نجاست در آن نفوذ کرده باشد  
 همین ظاهر آن پاک میشود و اگر نجاستی جوفی از آن پاک کن باید آب بر آن  
 ریخت تا از طرف دیگر آب بیرون رود **ملاحظه** و بول پس برنجوان فشره  
 در هیچ چیز لازم نیست بلکه همین مجرای دیگر آب ریختن بر آن کافی است اگر  
 آب جویان نکند خواه جامه باشد یا غیر آن بشرطیکه آن لعل نجاست را دارد  
 غیر از برنجوانی خود اگر چه بندرت باشد اما نجاست خردن مثل دوا  
 ضرر ندارد و هم چنین است بول دختر که از شیر بردهند اما دختر بیکه  
 شیر برنجوان حکم سایر بولها را دارد **ملاحظه** جامه که نجاستی نلک شده  
 باشد اگر آن چیز نجاستی است باشد باید آنقدر است که از اله عین  
 نجاست از آن جود و باقی بودن رنگ ضرر ندارد و اگر عین نجاست باشد  
 بجز شستن پاک میشود خواه آن جامه و رنگ آن خشک شده باشد یا تر  
 باشد و خواه در آب قلیل شسته شود یا غیر قلیل **ملاحظه** هرگاه زمین نجاست  
 شود پاک میشود ظاهر آن نجاست نجاست آب قلیل بر آن با از اله عین نجاست  
 و عین آن نیز پاک است **ملاحظه** حق از است که غیر از اینها چیزها نلکند

هرگاه نجاست شود مانند شیر و روغن نجاست و روغن مایه و کلایه و امثال  
 انفا پاک شدن یا نلک شدن نیستند و هم چنین کلی که از آب نجاست ساخته شده باشد  
 و چیزی که از آب نجاست ساخته شده باشد و نجاستی از آن قلیل شسته شود و هم چنین  
 که بل نجاستی است مثل صابون و نان خشک که در آب نجاست یا چیزی نجاست روغن  
 خیس شده باشد و هم چنین مثل کدوم و جود و برنج و نجاستی که در چیزی نجاست  
 مایه خیس شده باشد باطن آنها قلیل نجاستی است اگر چه آنها را خشک کنند  
 و اما نجاست در آب جاری یا اگر نجاستی است و اما ظاهر آنها پاک میشود مثل  
 طلا و نقره که از آن یکبار زد و هرگاه در حالیکه کد خشک شده و روغن خسته  
 نجاستی با آنها برسد دیگر باطن آنها پاک شدن نیست بول بعد از شستن  
 شدن اگر ظاهر آنها شسته شود پاک میشود **ملاحظه** کون نجاست یا بلیل  
 دیگر پاک میشود خواه نجاستی باشد یا نه و اگر نجاست در باطن آن نفوذ کرده  
 باشد باید آب باطن آن رسیده شود و هرگاه روغن یا شیر نجاستی باشد  
 و نجاستی در آن حال با آن برسد همان موضع نجاست بر میدارند و تمام پاک  
**ملاحظه** لازم دوا از اله نجاست زوال عین آن نجاست است و باقی ماندن  
 رنگ نجاست با بول جامه یا از نجاست دیگر ضرر ندارد و در باقی ماندن نجاست  
 با از رجعت آن نجاست است کالات ظاهر از است که اگر نجاست خود حکم نجاست  
 بنیوا نکرده **ملاحظه** هرگاه نجاستی آب قلیل داشته باشد و رنگ از آن آب سا  
 شامدن آن طرف نجاست میشود و طریق پاک ساختن آن از است که اول آن طرف  
 خاک مال کنند و احتیاط از است که خاک پاک باشد و بعد از آن دو وقت  
 آب بزنند و هم چنین اگر آنی که رنگ از آن استامیده باشد بطریق



دیگر برسد باز باک ساختن آن طرف بهین نوع است و اگر از مایه دیگر  
 غیر از آب بیاشناسند احتیاط از است که آن طرف را فکدا از خاک مالیدن سر  
 نوبت بآب بگویند و اگر خصوی و بکر خرا و دهان سنگ باب برسد آن بکر  
 ندارد بلکه مثل سایر بختا سانات و هم چنین اگر طرفی را بلیسد و در نوبت  
 شستن در وقت است که در آب قلیل شسته شود و اگر در آب کربا جاری شسته  
 شود بکوبت کافی است و اگر چند سنگ در یک طرف واقع کنند با یک سنگ چند  
 دفعه ولوع کند از برای جمیع بکر تهر خاک بکر تهر خاک مالیدن و در مرتبه  
 شستن کافی است و هرگاه حوض صحرایی بزرگ در طرفی عهد باید هفت مرتبه  
 شست و سایر موهنا حکم سایر بختا ساز دارد و از برای سایر بختا سات که  
 طرفی با آنها مجری شود آن طرف را سه دفعه باید شست مگر هرگاه در آب جاری  
 شسته شود که بکوبت شستن کافی است و آب کیر هم در ولوع سنگ حکم  
 آب قلیل دارد و اگر چند بختا در طرفی واقع شود سه نوبت شستن  
 از برای هر کالی است مگر اینکه یکی از آنها وقوع موش بزرگ باشد که در  
 صوفه هفت مرتبه باید شست و در این احکام که مذکور شد فرقی میان  
 انواع طرف نیست خواه از ص و جیف و کالی باشد یا از صوب و خند  
 و کد و باغرا آنها و طریق شستن طرف باب قلیل آن است که آب در آن  
 ریزند بجز یک آب بهمان برسد پس آن را بریزند و هم چنین تا سه نوبت  
 یا هفت نوبت و اگر طرف مجری از طرفی باشد که در زمین حکم کرده باشد  
 چون دیک و خم و امثال آنها طریق بطور آن باز بهین نوع است که از آن  
 بکشد و بگویند تا سه نوبت یا هفت نوبت یا آنکه طرفی را آب کشند و از

با آنکه گفته تا پیش این بار عکس و عکس بعتراست و آب بریزند کربا و بهمه  
 مواضع آن برسد پس از اخالی کنند و نوبت دیگر چنین کنند **فصل در شستن**  
 در و بطور بافتاب و آن باک میکند زمین و صحر و بودیا و هر چیز را که موقول  
 بیاشناسند از بناها و دروها و میخها نمک در کباب باشند و بختها و بختها نمک  
 داخل بنا باشند و درختها و میوهها نمک در درخت باشند و در آنها نمک  
 در بار باشند از هر بختا که جری نداشته باشد یا داشته باشد و در طوبین  
 بافتاب باشند و هم چنین باک میکند از بختا سات مذکور سنگ و کلوخ  
 و خاک و اجور و ریک و سنگریزه و امثال آنها را و شرط از است در پاک  
 شدن آنها از افتاب آنکه خال شوند و در طوبت آنها بر طرف شود و باید  
 خنک شدن از آنها بدین اصل افتاب را با آنها باشد پس اگر از کربا افتاب  
 خنک شوند باک نخواهد شد و اگر محل مجری افتاب و غیر افتاب هر دو  
 خنک شوند پس اگر هر دو سربک در خنک کردن باشند مثل اینکه افتاب  
 بر جبهه باشد و در آنوقت هم باد بران وزد و آن چیز از هر دو خنک شود  
 و در ایصون باک میشود و اگر افتاب و طوبت آنرا که کذا مادر است خنک  
 کرد مثل اینکه روز و طوبت آن که شود و سبب بالمر خنک شود باک  
 نخواهد شد و اگر بر عکس باشد باک خواهد شد و خلاصه آنکه بعد از آنکه  
 رخی بر طوبت بالمر و افتاب باشد باک میشود و اگر در سایه باشد باک  
 نمیشود پس حکم تابع آخرین است و اگر در سایه افتاب هر دو خنک شود  
 ولیکن ندانیم که رخی بر طوبت از کدام سبب باز حکم را تابع آخرین میکنیم  
 پس اگر آخر واقف که در آن خنک سبب تا سایه باشد باک نخواهد بود



و اگر خراوات افتاب باشد با آن خواهد بود و هرگاه بکفری ظاهر باشد  
بخش باشد و نجاست از ظاهر باطن متصل باشد و نوری که از کل بخش  
شده باشد یا حتی که از کل بخش باشد باشد و افتاب بر یک طرف آن  
تباد و هر از خلت که مجموع آن با آن میشود بشرطیکه نجاست ظاهر باطن  
و هر دو در میان متصل باشد پس اگر انقضای باشد مثل اینکه در میان  
دیوار خست باکی باشد همان روی که افتاب بر آن تابد یا آنچه متصل با آن  
است از بخش با آن میشود و آنچه متصل است با آن میشود و اگر در بخش  
بر روی یکدیگر باشد مثل و خست بخش که بر روی هم بگذرانند تا بعد از افتاب  
یکی از آنها و خلت شدن آن دیگری با آن میشود و اگر زمین بخوبی باشد  
آن از غیر افتاب خلت شده باشد و بر آن آب بریزند و افتاب را خلت  
کند با آن میشود بنا بر اقوی **فصل ششم** در تطهیر زمین بدانکه زمین با آن  
میکند تر کف و چکه و قلع و تر با را بلکه نه هر چیز را که بان قدم بر می  
دارند مثل تر کوه و جوی و بقیعها بعد از آن از زمین نجاست از آنها  
بواسطه زمین خواه بر راه رفتن بر زمین از زمین نجاست بشود یا عایدانها  
بر زمین و در با آن شدن بر و اشتغال و ماندن آن بر آنها یا بر راه رفتن  
بر اجزای حصیر یا کلاه زمین یا جوی یا حتی است و احوط عدم آفتاب آن  
و بعضی گفته اند اگر باوی کوی قطع شده باشد و بجای با آن جوی چیزی  
ساخته باشند نه آن جوی بر هرگاه بخش شود از راه رفتن با آن میشود  
و اظهر آن است که با آن نشود و همچنان با آن میشود تر عصاره و نیز و رسم  
چا و با آن بر راه رفتن و شرط نیست در با آن شدن آنچه مذکور شد که آن

بخاست که در آنها هست جوی یا از مجموعی داشته باشند اگر یکی از آنها  
بول بخش شود بر راه رفتن یا ماندن تا رطوبت آن بر طرف شود با آن میشود  
و اگر بول خلت شده باشد با آنکه راه رفتن یا ماندن بر زمین با آن خلت  
شده و هم چنین شرط نیست که از زمین با آن باشد و از چیز بخش پس از راه رفتن  
یا ماندن خلت شده باشد بلی شرط است بنا بر اقوی که آن زمین که بر  
راه میرود با آن میان خلت خلت باشد پس راه رفتن بر زمین تر با کل باعث  
طهارت میشود **فصل هفتم** در تطهیر باستان و انقلاب و انتقال اما انتقال  
عبارات است از مبتدا شدن حقیقت چیزی چیزی دیگر و یا از موقوف  
اسم اقل از آن برود و ای دیگر برای آن هم رسد و بگوید که از آن چیز  
اولی است در هر چیز بخوبی که بالذات بخش باشد چون غایط و ضلج و یا  
غیر تا قول الله و نحوها هرگاه با آن موخته شود و دو و خاکستر و زغال  
انها با آن است و اما آنچه ها آنکه بالذات بخش نیستند و نجاست عارض آنها شود  
که از آن بخش گویند هرگاه سوخته شود و در آنها با آن است اما حذر از آن  
که خاکستر و زغال آنها با آن نیست و بخار یک از چیزهای بخش بر بخار با آن است  
و بعضی برسد از آن بخش نمیکند و هرگاه کل بخش را بریزند تا اجزای متعلق  
شود با آن میشود بلکه هیچ چیز بخوبی از بخش با آن میشود و گویی که از آن چیز  
های بخش حاصل میشود با آن است و هم چنین غایط اگر خاک شود با آنکه  
با آب خند و در آنجا خورده شود با آن میشود و بظرف بخش چون جوان با کی  
شود یا بول بخش بول یا سیر یا عرق یا لعاب حیوانی شود که آنها از آن  
با آن است با آن میشود و هر چه با آن با آن شده بود آنچه عملیات آن



بر طریقت نفس سده بود یا که نمیشود پس هرگاه غایب بود و زمین با او  
نفس کند و بعد از آن غایب خاک شود آن زمین با او نمیشود و اما مراد از  
انقلابی است که شراب منقلب بشود خواه بجای خود منقلب گردد  
یا چیزی داخل آن کند که آنرا منقلب کند بمرکه و گفته اند که میان سده  
با انقلاب طریق که شراب در آن بود نیز با او میشود و این بر وجه معلوم نیست  
بلکه ظاهر آن است که ریختن خود باقی باشد اگر چه سکه را بجای نکند مثل  
شیر در بشقاب مرده و مراد از انقلاب آن است که خون بجای منقلب  
شود بکم جواینگه خون آن با او باشد چون خون انسان بکم بشود  
و یک زلزلو و غیر آنها که بعد از داخل شدن خون بکم آنها ان خون  
با او است اگر چه زمانی نکند سده باشد و برینم که آن خون را از بدن او  
کنند **مسئله چهارم** در پاک شدن با سلام و مسح بطاهر و زوال عین اما  
اسلام و آن ذکر کلمه طهر شما و تبر است پاک میشود کافرا از نجاست  
کفر و بجز پاک شدن آن اطفال غیر بالغین پاک میشوند و اما مسح  
بطاهر عبارت است از چیزهای غیر نجس که بر آن استیضای می شود  
و غیر بر آن که سبکد چنانچه خواهد آمد و اما زوال عین یعنی برطرف شدن  
عین نجاست پس بواسطه آن حکم بطهران انسان میشود یعنی هرگاه بعضی  
از خصوصیات خود و آن شخص مطلع از نجس بودن عضو خود شود و قابلیت  
آنکه خود را پاک کند داشته باشد و اینقدر همان شود از نظر که اطفال بطاهر  
در آن برود چون حاضر شود عین نجاست و عین نجاست در عضو او باقی  
نماند حکم بپاکی میشود اما هرگاه آن شخص مطلع از نجاست نباشد یا

قابلیت پاک کردن نداشته باشد چون اطفال خیریه حکم بپاکی نمیشود تا  
علم بطهر حاصل شود و جمعی از علما این حکم را در هر جوانی دیگر غیر از اطفال  
جاری ساخته اند چون کبر و امثال آن واقعه عدم جریان است و هرگاه  
علم بنجاست عضو از آنها هم سکند تا علم بپاک شدن حاصل شود و بر  
نجاست باقی خواهد بود و بعضی دیگر از علما از جمله مطهرات شمرده اند  
نفس را و مراد از آن است که سینه آنکه بعد از جویندن نفس میشود  
و چون در نشان نفس میکند پاک میشود و مراد از اصل آنرا هم نمیدانیم  
نفس در زمان از جمله مطهرات نخواهد بود و جمعی دیگر نیز از جمله مطهرات  
شمرده اند بعبت را و مراد نشان آن است که از که شدن دولت دین و  
سایر آلات نجس و رخت و بدن پزند و سایر مبایهین آن پاک میشود  
و عقیق غایت که اگر قابل نجاست آنها خوب هیچ دلیلی بر این بعبت و پاک  
نست و هم چنین از بعبت دانسته اند پاک شدن طفل کافر را که مسلمانی  
و تحقیق آن گذشت **مسئله پنجم** در احکام پوستها و بصر احکام طهری  
و در اینجا سه مسلمات **مسئله اول** پوست هر مرد و بجز آن و بد باقی پاک  
نمیشود و هر جوانیکه تذکره و ذبح شرعی بر آن واقع نمیشود نیز پوست آن  
نجاست اگر چه ذبح شود و هر چه ذبح شرعی بر آن واقع میشود پوست از بدن  
تذکره و ذبح پاک است و جوانانیکه بالغ ذبح نیستند نجاست و سنگ  
غیرای و خوک و موش و خوکوش و خون و سوسمار و خرس و نیل و کرک و  
و حشرات الارض و هر جوانی حلال گوشتی قابل تذکره است و هم جنس سگ  
یعنی جوانان و دوند غیر از کرک که پوست آنها بعد از ذبح پاک است و مراد



جوازیکه قابل تذکیر باشد بکذا از آنکه هیچ شریعی استدعا ل بوبت ان  
 در هر امری جایز است و لیکن پیش از آنکه بانی کردن خالی از کراهت نیست مگر  
 آنکه چون حرام گوشت باشد که استدعا ل بوبت ان در غایت جایز نیست مطلقاً  
 مگر آنچه استثنائاً شده چنانچه در کتاب صلوة بیاید و هر بوی که معلوم  
 باشد از مرده است گرفتن و خرید و فروش و استدعا ل ان حرام است خواه  
 در دست کافر باشد یا مسلمان و اگر معلوم باشد که از حیوانات است که ذبح  
 شرعی شده گرفتن و استدعا ل ان جایز است اگر چه در دست کافر باشد  
 و اگر معلوم نباشد که آیا بوبت حیوانی است که تذکیر شده یا نه پس اگر در دست  
 آنکه تذکیر بگوید که این بوبت مرده است باز استدعا ل ان جایز نیست مطلقاً  
 و اگر آنکس که آنرا دارد بگوید که مرده است پس اگر آن شخص شیعه است  
 عتق بماند مطلقاً می توان از او گرفت و استدعا ل ان جایز است اگر  
 چه بدانیم که از دست کافری گرفته و هم چنان اگر آن شخص مسلمان غیر شیعه  
 باشد باز می توان از او گرفت و استدعا ل کرد مگر آنکه در آن بلد کافری  
 باشد که آن نوع بوبت را نیز و شد در این صورت اگر آن مسلمان غیر شیعه  
 بگوید ان بوبت ذبح شرعی شده باز می توان گرفت و اگر هیچ تذکیر بگوید  
 نمیدانم حق از است که از او می توان گرفت و استدعا ل کرد و اگر آنکس بگوید  
 در دست اوست بدانیم مسلمان است یا کافر پس اگر بگوید این بوبت تذکیر  
 شده می توان از او گرفت و استدعا ل ان حلال است و هم چنان اگر آن شخص  
 در ولایت مسلمانان باشد یا ولایتی باشد که غالباً مسلمانان باشند  
 باز می توان از او گرفت و الا می توان گرفت و اگر بوبت در دست یکی از

طوائف کفار باشد می توان از او گرفت و استدعا ل ان جایز نیست مگر آنکه  
 علم داشته باشیم که اگر از دست مسلمان گرفته که در این صورت گرفتن ان  
 جایز و استدعا ل ان مباح است و آنچه مذکور در جمیع بویستهای کفر قابل  
 تذکیر است جاری است پس جایز است استدعا ل بوبت بلغا و فزانی و  
 بخارانی و امثال اینها مگر آنکه از دست کافری گرفته شود که بدانیم از  
 مسلمان خریدن یا در ولایت کفار از دست مجهول الحال گرفته شود یا مالک  
 ان بگوید که تذکیر بران واقع شده **مسئله دهم** ظروف کفار باک است و  
 استدعا ل اینها جایز است مگر آنکه علم حاصل شود که ایشان با رطوبت  
 با آنها معاملات نموده اند و هم چنین است حکم آنچه در دست ایشان باشد  
 حتی چیزهایی که وان که ما علم بملاقات آنها با رطوبت حاصل شود حکم  
 بطلان ان میشود مگر بوبت و گوشت چنانکه گذشت و جایز است که کافران  
 باخته باشند هرگاه علم قطعی عبادت ان با رطوبت باشد استدعا ل ان بپوشیدن  
 شستن ان جایز نیست و الا جایز است **مسئله نهم** حوام است با اتفاق جمیع  
 علماء بر مرد و زن اکل و شرب از ظروف طلا و نقره بلکه بر سایر اقوی مطلق  
 نکاه و استن اینها حرام است اگر چه محبت ذیلت یا ذخیره باشد و همچنین  
 حوام است و وصف ساقن از ظرف طلا و نقره اما اگر کسی از ان وضو بخشد  
 وضو باطل نیست مگر آنکه قدره بر ظرف وایی دیگر نداشته باشد  
 و هر که از ظرف طلا یا نقره چیزی بخورد بر دستن چیزی از ان ظرف و  
 بر دهان گذاشتن و فرو بردن همه فعل حرام است اما هرگاه از اجبار و خوف  
 بیارود بقصد آنکه بگوید دیگر بکندارد و بعد از ان از اجبار بردارد و بخورد



که عونا گویند از ظرف طلا و نقره میخورد همین بیرون آوردن حرام است و در مکر  
 اینکه غرض از بیرون آوردن منفعت شدن از آن چیز نباشد و کما نفوت  
 بلکه خالی کردن ظرف طلا و نقره و اختلاص آن باشد که ظاهر است که  
 حرام است و چون مطلق استعمال ظرف طلا و نقره حرام است پس هر چیزی  
 نفع استعمال یکبار در حرام نخواهد بود پس حرام است استعمال از ظرف  
 غایبه و روشن کردن چراغ طلا و نقره بلکه در روشنایی آن فتنه هرگاه  
 انفس امر بر روش کردن آن کرده باشد و در لکن نقره یا طلا دست شدن  
 که اب دست سویی داخل آن شود و مراد از ظرفی که استعمال آن حرام است  
 اگر طلا یا نقره باشد هر چیزی است که از آن در عرف نام و ظرف گویند خواه  
 کوچک باشد چون تریاک دان و غایله دان و چراغ دان یا بزرگ چون  
 پیاله و کاسه و قناریه و باطیمه و طشت و ظرف مشتمل طاهر است که  
 ظرف نباشد و غلیان طلا و نقره استعمال آن حرام نیست و لحاظ اجتناب  
 از سیئات کرناهی نقره یا طلا و هم چنین سرغلیان که هر آن طلا یا نقره باشد  
 اما طلا یا نقره بودن چیزی آن ضرر ندارد و هم چنین ضرر ندارد غلیان  
 غلبکی آن نقره یا طلا باشد و هرگاه ظرفی مجمع طلا یا نقره باشد  
 یعنی اجزای آن یکی از این دو باشد یا بعضی مواضع از طلا و  
 یا نقره کوب کرده باشند و استعمال آن حرام نیست و لیکن واجبات  
 که اگر از آن چیزی بیانشانست دهان را بر موضع طلا یا نقره بگذرانند و  
 از آنجا دور کنند **باب چهارم** در آداب بیت الخلا و بیان وضو و غلظت  
 و تحمیم و در آن چند مقصود است **مسئله اول** در آداب بیت الخلا و در آن

چند مسائل است **مسئله اول** هر که به بیت الخلا رود از جهت قضاء حاجت  
 و اجبات در آن حال بلکه در سایر احوال که عون خود را از نماز  
 بپوشاند و پوشیدن زن عورت خود را از زنان نیز واجبات و اگر چه  
 از قبیل ما در و در دختر و خواهر باشد و هم چنین واجبات پوشانیدن  
 عورت با وجود علم یا ظنه یا نیکه یا محرمی عدا یا سهوا نکاه خواهد کرد  
 و اگر چه با فعل نکاه گشته نباشد بلکه با احتیال نکاه کردن یا محرم  
 نیز پوشانیدن واجبات **مسئله دوم** حرام است در حالت بول کردن  
 و غایط کردن رو قبیل و پشت قبیل نشستن خواه در محراب یا بنا و هرگاه  
 بدن رو قبیل یا پشت قبیل باشد و عون نماز را از قبیل بگردانی رفع  
 حرمت نمیشود اما هرگاه بدن رو یا پشت قبیل نباشد و عورت را رو  
 بگردانی حرام نیست و اگر در رجائی قبیل را نداند شخص و سعی در  
 معلوم کردن آن اگر ممکن باشد و اگر شخص هم معلوم شود بهر جهت  
 میتواند بنشیند و اگر مضطر باشد به نشستن رو یا پشت قبیل حرمت نمیشود  
 میشود و اگر ناید یا رو یا پشت قبیل بنشیند بخیر است که هر کدام را غلظت  
 احتیاط کند **مسئله سوم** واجبات شستن مخرج بول با آب و مالیدن  
 سنگ یا کلوخ کافی نیست و اگر آب قلیل بر آن ریخته شود واجبات  
 در نوبت شسته شود و بکوبشستن کافی است **مسئله چهارم** هرگاه غلظت  
 از مخرج تعدی تا خارج کند یعنی بسیار از خواص در نماز نکند و جوی  
 از آلوده کند واجبات که مجموع آن با آب شسته شود و غیر از آب  
 کافی نیست و هم چنین هرگاه با غایط نجاستی دیگر مانند خون بیرون آید



یا بدخرج را بایست و هرگاه غایب خلوط نجاست دیگر باشد و از  
 حوالی مخرج هم بسیار تعلیف نکرده باشد و در صورت خیرات میان رشتن  
 بایب و از آن کردن آن بماند سنک یا کلوج یا لته یا پیره یا خاک یا لثا  
 یا غیر از آنها از هر جایی که پاک باشد خواه تر باشد یا خنک و کمرکین و  
 استخوان و خوردنیها هر چه باشد و هر چه که از احتیاجی باشد مانند  
 کاه غنیمت بر آن علوم و غیره نوشته شده باشد یا تربت مبارک که اگر با آنها  
 استجا کند فعل حرام کرده و محل پاک نشود و هرگاه موضع را بایست بگوید  
 تعدد در اینجا لازم نیست بلکه یکبار رشتن با از المرحوم کافی است و همین  
 هرگاه استجا نیست سنک کند باز تعدد آن بنا بر اقوی لازم نیست و این پنج  
 یا یک لته کفایت میکند اما اگر سنک استجا کند و اجبات که سنک  
 باشد خواه هر سر و بر هر موضع مسح کند یا هر کدام را بکوشه از آن که هر  
 بهر برسد و اگر چه سنک از المرحوم عین شوق باید زیاد تر استعمال  
 کند و یک سنک که سر طرف داشته باشد کافی نیست و هم چنین کافی نیست  
 یک سنک را سر بار در یک وقت که هر چه بگوید و باز استعمال کند اما  
 یک سنک را در دو وقت یا در نفر در یک وقت میتواند استعمال کند  
 بقدر از رشتن و حد پاک شدن موضع خواه بایب باشد یا غیر از آن است  
 که عین نجاست را بیل خود یعنی جرم غایب و اعتباری بر سنک و بویست  
 پس اگر بقدر از المرحوم و حاصل شدن پاک یکی یا بوی یا قیام باشد  
 مافی ندارد و واجب شستن ظاهر مخرج است و شستن باطن را از المرحوم  
 نجاست از آن واجب نیست بلکه از سواش شطافت و شستن غایب استجا

که استجا کردن بایب فضیلت است از سنک و کلوج و امثال آنها و جمع میان  
 هر دو کردن که ابتدا بغیر استجا کند و بغیر بایست **مسئله چهارم**  
 است است که در وقت قضا حاجت بجهت غایب بموضع رسد که هر بدن او از  
 مردم پنهان باشد و کسی او را نداند و باین نحو که در میان پاکوی یا کوی یا بایست  
 و بویاری یا موضعی که از مردم دور باشد بنشیند و هم چنین سنت است  
 بپوشاندن سر در وقت قضا حاجت و اینکه از برای بول کردن موضع  
 مناسبی اختیار کند که بول ترشح نکند مثل مکان بلند یا زمین که خاک  
 بسیار داشته باشد و در وقت داخل شدن بر پشت اشلا یا و چپ رفته  
 دارد و در وقت بیرون آمدن پای راست را و کف عورت کند تا زمین  
 نرسد یک شود و در وقت کف عورت لبم اشلا العجم را بگوید و  
 دعاها ملکه دارد و کند که در وقت اراده و خول پشت الحلا و وقت دخول  
 و وقت کف عورت و شستن و حدث کردن و نظریات کردن و استجا  
 کردن و فارغ شدن و بیرون آمدن و دست بشکستن و آوردن و  
 بخواندن و دعاها و مکتب و غیره مذکور است و چون در مکانهای دعا  
 احادیث و بعضی از فقرات دعاها اختلاف است بخیر است و بخیر اند  
 بهر یک از آنها **مسئله پنجم** از جمله مستحبات قضا حاجت بول از برای  
 مردان است که در آن است باین نحو که سه دفعه از نخ که تا سر از بقوت است  
 بکشد یا آنکه از سه نوبت از اصل مقعد تا نخ که در دست بکشد و احتیاطا  
 آن است که هر دو نوع را بعل آورد پس اول سر نوبت از اصل مقعد تا نخ  
 ذکر و بعد سر نوبت از نخ که تا سر ذکر در دست کند و احتیاطا از آن است که بگوید



انچه است بقیه هم سزاوارد و بیست است که استبرار است بقیه باشد  
و اگر بعد از استبرار کردن ای بر بندد که بقیه نداشته باشد بول است پاک  
و وضو را نمیکند و اگر بعد از بول استبرار نکرده باشد و آب شستن بر بندد  
جنرات وضو را نمیکند اما اگر مشبه باشد بول بول نیست مطلقا  
بخیریت وضو را نمیکند خواه استبرار کرده باشد یا نه و اگر اصل آن رکن  
بدان بول نیست اما مشبه باشد که یا چیزی از بول یا آن چیزی از آن باشد  
باز آن است و ناقص وضو نیست اگر چه استبرار نکرده باشد و اگر کسی شک کند  
کند که آیا استبرار کرده یا نه حکم این دارد که استبرار نکرده باشد **مستحب**  
مکروه است قضاء حاجت کردن خواه بول یا غایط در سر یا هم در جا و در  
و بر برها و میان قبرستان و در درختها یا مردم که ملک ایشان است  
و اگر ملک ایشان باشد حرام است مکروه یا رضای مالک و قضاء های مسجد  
که مسجد باشد و الاحرام است و در مواضع که فطر و متر دین فرو می  
آیند و در کنار آب کاهها که مردم آب بر میدارند مثل کنار درختها و سر  
چاهها و در زیر درختهای میوه دار اگر چه بالفعل میوه نداشته باشد  
و هم جنس مکروه است بول کردن در آب خواه آلوده باشد یا جاری  
اگر چه از آبهای که باشد که بجهت در اصل بول آلوده جاری باشد چنانکه  
در شام متعارف و کراهت در آب آلوده بیشتر است و در آب بول کرده  
در آب مکروه است از روز و اگر حالت ضرورت باشد مثل اینکه در کوزه  
شسته باشد یا ناخوشی داشته باشد که موقوف باشد بول بدخول  
آب که آنوقت بر طرف میشود و مکروه است بول کردن در زمین صلت بلکه

در هر موضعیکه خوف ترشح بول باشد و در مواضع جنرات چون مادر و  
و امثال آنجا و در حمام یعنی هر جا که عرق داخل تمام است نه درین خصوص  
خل غسل چنانکه وضو گفته اند و آلوده بول کردن در آب بلند و آلوده  
چون بام رکن و چاه و هر جا که زیادتر از تدری که بجهت اطمینان از ترشح  
بلندی آن مطلوب است بلند باشد و در وقتیکه بر هوا بول کرده خود اما  
وضو که مثلا بر لب بام است بول کند و زنا و دان و خوان بر هوا جاری  
مکروه نیست و مکروه است رویا یا خورشید یا باد و نشستن در حالت  
بول کردن یا غایط کردن و جنرات یا نه نشستن در حالت غایط کردن  
بیز مکروه است و مکروه است در حال قضاء حاجت غسل گفتن بجهت بزرگ  
بودن باشد خواه حرف دنیا باشد یا غیر آن مکروه ها آنکه در حالت نادر  
شده و آیه اگر چه و الحمد لله گفتن و حکایت از آن و هر غنی که گفتن آن  
واجب باشد چون جواب سلام و صلوات بر پیغمبر اکرم مبارک است  
شود یا بر قول بوجوب آن یا چیزی که باعث فواید ضروری باشد  
و مکروه است در وقت داشتن انگشت یک در آن اسم خدا و سوره یا چیز  
از قرآن نقل باشد و در وقتیکه در بیت آلوده داخل شود اما اگر در وقت  
باشد یا در غیر بیت آلوده قضاء حاجت کند مکروه نیست و مکروه است  
بسیار نشستن در موضع قضاء حاجت از غایط و قیله و برخواستن کردن  
و دستیکه بان استخا میشود آن دست است که موضع مالیده میشود نه آنکه  
آب می ریزد و در جا آنکه احتیاج بدست مالیدن نیست چون بخرج بول  
استخا از دست می شود که آب میریزد پس در بخرج بول است که از دست



چنانچه ریخته شود **مفسده** در وضو و احکام آن و در آن خبر فصل است  
**فصل اول** در اسباب بکراهت شکستن وضو و ملوث شدن وضو و آن شش چیز است  
**اول** و در وقت **سیم** بول و غایط و بادیکه از موضع وضو بیرون آید  
 چنانچه خواهد بود بر چشم و گوش غلبه کند چنانکه نمیند و شوق **حجب** هرگاه که  
 عقل یا زایل کند چنانکه در این یکی و دیگری و موی **ششم** بعضی از افراد است  
 هم چنانکه **هفتم** مذکور خواهد شد و شکسته شدن وضو بهر یک از اینها  
 در وقت آن که یقین حصول آن داشته باشد در طهر حصول آنما باشد و آن  
 باعث شکسته شدن وضو میشود و هیچ چیز غیر از اینها مذکور نشده وضو اینکند  
 که بقدر آن وضو گرفتن واجب شود بلی بقدر آن چند است **مختصات** اگر کسی  
 وضو را در امور بیرون آمدن میخواست و بوسیدن زن بیحی و دست زدن  
 بهرج غیر از روی محرم و خلع و تعقیقه و غایب از روی عمد و خوردن  
 از بیغی و قی و خلال کردن بخوریکه خورن بیرون آید و بقدر آن استنجاء کردن  
 اگر پیش از آن وضو ساخته باشد و بقدر آن بیرون آمدن آب شستنی از غایت  
 بول بقدر آن استبراء و بقدر آن ظلم کردن و دروغ گفتن و زیاده از حد  
 شعر باطل خواندن و غیبت کردن و غضبناک شدن **فصل دوم** در اسباب  
 وضو بد آنکه وضو بر وقت است واجب و مست اما وضو واجب پس از  
 برای نمازها و اجواس غیر از نماز میت و طواف و اجوی و دست و سایر  
 اعضا بنویسته قرآن مالیدن هرگاه واجب شده باشد و گاه هم وضو نبوده  
 یا جمیع یا قسم واجب میشود اما وضو سنتی پس مختصات از برای نماز  
 و طواف سنتی و نماز میت و دست بنویسته قرآن مالیدن اگر واجب باشد

خواهد از خطایا از روی قرآن و بجهت نوشتن قرآن و اینها از خود و بر دست  
 آن و داخل شدن ماسجد یا هر مکان شیعی چون روضات متبرکه و غیر آنها  
 و بجهت یا وضو بودن یعنی هر وقت وضو میامد و شکسته شود سنت است که وضو  
 بشوید و اگر دایم یا وضو باشد و بجهت میباشند از برای نماز و اجوی پس از  
 دخول وقت آن تا نماز را از اول وقت در یابد و بجهت بی مطلق و رفتن و  
 زیارت بقبر مؤمنین کردن و خوابیدن و غسل دادن اگر غسل جنب  
 باشد و میت را در قبر گذاشتن و کفن کردن آن پیش از غسل میت و دعا  
 کردن باز آن ایتن و در میان جماع کردن پیش از غسل و بجهت داخل شدن  
 عروس بای اما در بیکدیگر در شب زفاف و از برای نشستن قاضی در مجلس  
 حکم و پیش از هر غسل سنتی و بجهت وارد شدن مسافر خانه خود و پیش از حج  
 خوردن و بقدر آن از آن تجدید کردن از برای هر نمازی یعنی اگر کسی وضو  
 از برای نمازی یا کار دیگری ساخته باشد و آن وضو را داشته باشد و خواهد  
 غایب بیکر کند سنت است وضو و یک بار وضو بخواند که واجب بود  
 وضو ساختن از برای آنچه مذکور شد که واجبات است بودن آن در  
 مواجبه که مذکور شد که سنت است بخیر از وضو بقدری در صورتی  
 که وضو داشته باشد و اما اگر خود داشته باشد و بیکر وضو سنت نیست اگر  
 آن وضو که دارد وضو سنتی باشد و خواهد نماز را بجا آورد و از آنجا که  
 میشود که بیکر وضو از برای جمیع آنچه مذکور شد کافی است اگر چه ابتدا قصد هر را  
 نکرده باشد **فصل سیم** در افعالیکه در وضو واجبات و سایر واجبات  
 و آن چند امر است **اول** نیت کردن و قصد و احیاناً قصد فعل است از برای



خدا و همین تدوین است و صورتها و اشیاء و تصد و جوب یا انتخاب یا باساع  
 نماز یا دفع حدث لازم نیست و باید تصد و این باشد در اصل از برای اطاعت  
 خداست پس اگر بدین تصور و تصد اعضای و صور و جوید و صور و اعضا  
 و هم چنین اگر قصد وضو بدین امانیت قریب نداشته باشد مثل اینکه برینا  
 وضو بخازد و وضو را باطل خواهد بود و هم چنین اگر قصد قریب و یا هر دو  
 داشته باشد با وضو را باطل است اگر چه در بعضی احوال واجب وضو باشد  
 بلکه در احوال لازم وضو مثل آب را بر آلودگی یا خرابی آب تمام اعضا را  
 یا تحلیل لازم کردن اما قصد ریاء و اوصاف خارج مثل در قبله نشستن  
 یا از آب سرد وضو ساختن یا در وضو ساختن مثل بوضو ساختن و وضو باطل  
 میشود اگر چه فعل حرام کرده خواهد بود و اگر با قصد قریب تصد اربعی  
 دیگر چهار یا حتی شود مثل تصد خشک شدن یا گرم شدن یا از کثافات  
 بیرون آمدن یا باک ساختن و از کرد و بخار یا تعلیم غیر و اشک  
 آنها پس اگر از تصد مستقل باشد یعنی مقصود بالذات یکی از آنها باشد  
 و وضو ساختن با تسبیح باشد وضو باطل است و اگر بر عکس باشد صحیح است  
 و اگر اصل وضو را بخدا باشد لیکن در بعضی احوالات آن تصد دیگر  
 داشته باشد مثل اینکه از آب گرم حجه گرم شدن وضو بخازد و وضو باطل  
 نیست و واجبات که بر حکم نیست باقی باشد تا وضو تمام شود یعنی نفی که  
 مثالی نیست وضو باشد نکند مثل اینکه بعد از ستر و وضو قطع وضو  
 کند و ابتدای وقت نیست وقت شروع و احوال مضحکه آن است مثل  
 ستر دستها که مضحک است بلکه از ابتدای مقدمات وضو مثل بر خیزدن

از برای وضو یا آب برداشتن تصد وضو را بطلان کند و یا آخر وضو نیست  
 مثالی نکند وضو یا صحیح است و آخر وقت نیست وقت ستر وضو نیست  
 تا جیر آن جایز نیست پس اگر در وقت دو ستر وضو نداشته باشد  
 آن ستر رواز وضو خوب نخواهد شد **در نماز** از احوال وضو ستر  
 روت و حدان در طول آن موضع رستن موی سرت تا آخر وضو و در  
 قدری است که انگشت بزرگ و میانی از آفرین کرد و باید از هر طرف  
 قدری زیاد تر داخل کند تا محل رجب بقیع بسته شود و باید ابتدا  
 از بالا شود و حق آنست که هنگام آرایش بریزد که هر جا بگوید آرایش  
 و در تحت کفایت اگر چه بالایی و حق یعنی محل شستن آرایش از آن میثاق  
 و باید از بالا بریزد و دست فرو داده سایر اجزای وضو را بگوید و لازم  
 نیست هر جزو بالایی قبل از جزو پایین تر بسته شود بلکه هنگام ابتدا بالایی  
 کفایت و باید دست بجمع اجزای وضو بسته شود و اگر چیزی را با  
 آب رسیدن باشد چون قیسم و با دهایی لب و آب یعنی که خلت شده باشد  
 و جرم و سه و غل و اشغال آنها از آن کند و باید که شستن با طهارت و  
 دست بشوید که یقین بر رسیدن آب باشد حاصل شود و اما را تلمیذ که در وضو  
 می باشد باید آب با آنها بریزد و این از روی آنکه موی بر روی دست  
 بان احاطه کرده بنوعیکه غرض بگوید از برای وضو است آب با آنها رسانیدن  
 واجب نیست اگر چه بعضی اوقات دیده شود اما هرگاه موی خلیل موی را  
 باشد اما نه بنوعیکه بگوید در وضو واقع شده و موی با احاطه نموده است  
 بان رسانیدن واجبات و هم چنین موضعی را که شستن داشته باشد با شستن



افعالها میگوید در موجات با نر باز باید شد و موهای نر و بار و  
 در پیش که در حد و موهای است یعنی در حد طول از درختها و زنگنه و در  
 از میان دو انکت اعظام و بیانی بیرون برفتند شستن آن نیز واجبات  
 خواه موی باشد که باید زیر اثر است با نر و واجبات شستن ظاهر و در  
 و آخر از باطن محبوب میشود مثل سودا و خونی و چشم و دهان شستن  
 واجبات و از جمله باطن است مواضعی که بعضی از زمان می کنند و در  
 و مثل آن بر می کنند بر آب بریان رسانیدن واجبات و شستن  
 که در وادیت است بقوی و لیکن این واجبات بر بدست چپ با هر  
 دست بر جایز است شستن در **مسئله ششم** شستن دستها و واجبات  
 که ابتدا از مرقف کند و اصل مرقف را بزد اخل کند و از آنجا بقوی بداند  
 انگشتان و در شستن دست جایز است که از آب با نر و در بخوبی آب  
 آن برسد بجزیکه در فرو بردن ابتدا مرقف شود و هنگام آب برسد کافی  
 و احتیاج بدست مالیدن نیست و باید هر اجزای دست از مرقف انگشتان  
 شسته شود حتی موها و ناخن که در دست باشد که از ظاهر محبوب شود و  
 موها و زیر موها و اگر چه دنیا را باشد و ناخنها اگر چه از سر انگشتان جدا  
 کرده باشند اما از ناخنها اگر از باطن محبوب باشد مثل پوست نازکی که  
 از سر انگشتان جدا و زنگنه است بان رسانیدن واجبات و اگر از ظاهر  
 محبوب شود واجبات و اگر انگشتی در دست باشد باید بدین حاصل شود  
 که آب بریان رسیده و یکدیگر کشد و قطع شده باشد اگر از باطن مرقف  
 قطع شده باشد واجبات باقی ماند از مرقف تا باطن بقوی و اگر از مرقف

یا با نای در مرقف قطع شده باشد شستن که باقی ماند دست و تا نکست بقوی  
 و اگر کوی دست را بدی داشته باشد باید از این بقوی و اگر کوی دست  
 را بدی باشد مثل انکت زبانی یا سحر یا بان کوی اگر در مرقف با این  
 تر باشد شستن آن واجبات و الا واجبات و در شستن رو و دستها  
 قد و واجبات است که مستقایی شستن بعد آید یعنی در عرفا شستن  
 نکویند و از مرقف بعلی باید که حیوان آب بعل آید در هر جوی از این دو  
 و دست و در هر حال خواه حال ضرورت یا غیر ضرورت و مثل جریان کافیات  
 و از بعضی میشود باینکه هر جوی از این مرقف بعلی بکوتقل شود یعنی بکوت  
 آب بدی جزء بدن یا در **مسئله هفتم** مسح بر سر است یعنی موی پیش  
 یا خای موی موها و موها و اگر موی خیر پیش سر به پیش سر باشد مسح بران  
 جایز است و هم چنین جایز است مسح بر آخر از موی پیش سر که بلند شده  
 باشد بعدیکه اگر کشیده شود از پیش سر بگذرد و بر پیشانی مار و اقد و شفا  
 مسح کافیات اگر چه بعضی از این انکت باشد و شستن که بقدر جای  
 سه انکت در طول و عرض مسح کشیده شود **مسئله هجدهم** مسح باها  
 و عدان در طول از سر انگشتان است تا مصل یعنی ابتدای شان و در  
 عرض بقدر مسح است اگر چه میان انکت با انکت باشد و شستن که در هر یک  
 دست مسح باها کشیده شود در میان انگشتان انگشتان دست از هم کشا و باید  
 و باید باها را حکم کند و دست بران بکشد نه اینکه دست را با بر کف دست  
 بکشد و اگر دست با شفا مورد است باشد مسح جایز نیست اما موی که در شفا  
 است ضرر ندارد و جایز نیست در هیچیک از مسح سر باها که بر روی جایی



باشد چون عاصی و جرم خاص و مقدر و جوارب و چکمه و اگر بر روی آنها کج  
 شود وضو باطل است مگر اینکه در حالت ضرورت باشد مثل حالت فیهما یلحق  
 بر یا با کتف یا زان یا بدن از غلبه رسیدن و حتی که در مثل این صورت  
 مسح بر جوارب یا چکمه یا خواجها جزا است و وضو صحیح است و بعد از آن  
 وضو هم با آن وضو که باقی باشد نماز میتوان کرد و واجب نیست در  
 مسح سر که دست از بالا بپایین کشیده شود و نه بر سر مسح یا ها که ابتدا از  
 سر انگشتان شود و بقیه شقی منتهی شود بلکه عکس هم جایز است و باید از هر  
 مسجی بیاطمینان دست باشد بر مسح بر پشت انگشتها کردن جایز نیست و واجب  
 که این دو مسح بقیه تریح وضو باشد بلکه باید از رطوبتی باشد که در کف  
 دست از آب وضو باقی مانده بر جایز نیست مسح کشیدن با آب تا آنکه خنک  
 وضو باشد بلکه جایز نیست مسح کشیدن بر طوبی غیر کف و خنک که از رطوبت  
 وضو باشد پس اگر کسی بعد از وضو دست بصورت خود یا بر خود بکشد  
 و از آن آب مسح کند وضو بیانی صحیح نیست مگر اینکه رطوبت کف دست  
 خشک شده باشد که در این صورت جایز است دست را از سایر مواضع  
 وضو کند نه از غیر آنها و اگر از رین که شستن آن واجب نیست داخل  
 موضع وضویت و اگر در سایر مواضع وضو طوبی باقی غایب باشد  
 باید وضو از سر کرد و نمیتواند از آب تان مسح بکشد مگر اینکه چنانچه  
 شد بد یا حار است هوا یا امیری دیگر معتقد باشد یا تمام بدن رطوبت  
 وضو که در این صورت مسح از آب تان جایز است و باید موضع مسح از سر کرد  
 یا ها خشک باشد پس اگر باشد اگر چه ببری باشد یا تری کی باشد مسح

باطل میشود مگر اینکه موضع اندک پیدا شده که از سر زان یا بدن اگر در  
 بازان مسح کشیده شود باید احتیاط کرد که آب بازان بدست نماز وضو صحیح  
 نیست اما اصل وضو ساختن در زان یا زان ضرر ندارد و هرگاه دست  
 بینا و تر باشد که آب بر موضع مسح جاری شود باز مسح صحیح است و واجب نیست  
 که کردن رطوبت آن و اگر بعضی از کف یا ها قطع شده باشد و اجزای  
 مسح باقی مانده و اگر هر قطع شده باشد مسح آن ساقط میشود و دست است  
 که مسح بر روی رات بدست رات کشیده شود و مسح پای چپ بدست  
 چپ و واجب نیست چپ باشد **مسئله ششم** از واجبات وضو ترتیب  
 باین نحو که اول دورا بگوید و بعد از آن دست رات و بعد از آن دست  
 و بعد از آن مسح سر و بعد از آن مسح پاها و بپایان مسح پاها ترتیب نیست  
 بلکه میتواند هر کدام را خواهد مقدم دارد یا هر دو را با هم مسح کند  
 و اگر سهوا یا از راه جهالت مخالفت ترتیب کند اگر چه اعضای سابقه  
 خشک شده باشد باید وضو را از سر کرد و اگر هر خشک شدن باشد باید  
 از جای آنکه مخالفت ترتیب شده بگوید **مسئله هفتم** موانع است و موانع  
 از موانع بنا بر اقوی از است که شستن هر عضو را نباید تا غیر پیدا کرد  
 که جمیع اعضا یکدیگر پس از آن است خشک شود پس اگر اینقدر تا غیر پیدا کرد  
 وضو صحیح است باطل است اگر چه از راه اضطراب یا فراموشی یا جهل بمسئله  
 باشد و اما تا غیر از داخل شدن عضو نه بعد از جمیع اعضا شستن  
 بر آن خشک شود یا خشک شدن اعضای سابقه نه بجهت تا غیر بلکه بجهت  
 یا وندید یا حار است عضو یا محض آن باشد باعث بطلان وضو میشود **مسئله هشتم**



آنکه خود افعال واجبه وضو را بخواند و دیگری را بگوید یا در هر دو یکی  
 و یا در استیفاء و یا بشوید یا مسح را بگوید و وضو را باطل خواهد بود و این  
 در حالت تعدد است اما اگر مضطرب باشد و خود شواهد افعال وضو را بخواند  
 آورد اگر چه بفروردن وضو باب باشد یا برادنهاست صعوبت داشته باشد  
 میتواند دیگری را بگوید که هر قدر را که خود میتواند بخواند و یا بگوید و اگر بگوید  
 شد در اصل شستن و مسح کشیدن است پس اگر دیگری آب بکشد و دست او را  
 و آن خود احتضار را بخواند ضرر ندارد و اگر چه مکرر است بلکه اگر دیگری آب  
 بر روی دستهای او بریزد باز جایز است بشرطیکه خود دیده اجزا دست بکشد  
 و آبرای هر طرف خود را در شستن آنکه آب وضو آب مطلق یا آنکه  
 باشد پس وضو با مضاف یا بجزایز است **مسئله دوم** آنکه آب وضو غرضی  
 پس وضو با بعضی باطل است و اگر اصل مکان و بیان آب وضو مذکور شد  
 و خواهد آمد پس **مسئله سوم** آنکه مکایم که در آن وضو میشود غرضی است  
 اما غرض غرضی باشد و بر روی آن وضو باز و یا آنجا با کفایت کرد  
 یا در غرضی باشد وضو صحیح است و خلاصه آنکه اگر آن مکان با هوای باقی  
 آن که احاطه مان شخص دارد غرضی باشد وضو باطل است و اگر همین غیر از آن  
 قرار دارد بنگاهی غرضی باشد وضو صحیح است و مشهور میان علماء آن است که  
 باید اعضای وضو پیش از وضو ساختن پاک باشد که اگر غرضی باشد وضو  
 بر آن ریخته شود وضو صحیح نیست اگر چه آن موضع پاک شود هرگاه بعضی نجاست  
 زایل شود و آب بر آن جاری شود و یکبار شستن آن کافی باشد و اگر چیزی باشد  
 که باید دوبار شست یکبار از آن نجاست میکند و باید یکبار دیگر شست مگر آنکه

بجهت وضو و بار آب ریخته شود و بجهت وضو هم وضو بعد از آنکه وضو پاک  
 میشود اگر غرضی باشد که باید دوبار شست و لیکن احتیاط آنست که موضع  
 وضو را پیش از وضو از نجاست پاک کرد اگر غرضی باشد **مسئله چهارم** و در باب نجاست  
 و مکروهات وضو اما نجاست آن چند چیز است **قوله** موانع کردن نیز از  
 متغیر شدن وضو اگر چه آنکه با نمد و اگر با مویشی کشیده نجاست که قبل از  
 وضو موانع کشد **قوله** آنکه از طرف سر کشاید مثل کاسه و طاس و امثالها  
 آن وضو بکشد و در اطراف راست خود کند و در آب از دست راست برآورد **مسئله**  
 آنکه پیش از وضو هر دو دست را نماند دستها را دوبار بشوید اگر وضو بعد از نماز  
 باشد و یکبار بشوید اگر بعد از بول کردن یا خواب کردن باشد و بعد از آنکه  
 جدا شده باشد یا در وضو غرضی یا اصل شستن یا مسح نیست **مسئله پنجم**  
 آنکه در وقت وضو ساختن و وقیله بنشیند و از مواضعکه مظهر نجاست است  
 احتراز کند **مسئله ششم** آنکه پیش از رسائیدن دست باب در وقت دست باب  
 که آوردن و وقت آب بر روی وضو بدم افشاید **مسئله هفتم** آنکه سه نوبت مضطر  
 کند و سه نوبت استنشاق کند و سنت است که مضطر مقدم بر استنشاق  
 باشد و بدست راست مضطر و استنشاق بعد از او و دیگری نیز در هر یک  
 کاف است که سه دفعه افضل است و هر یک آب میتوان هر را بعد از او آورد  
**مسئله هشتم** دعاها آنکه دارد سوره ابرای بعد از مضطر و استنشاق و دست  
 شستن و مسح کردن و بعد از وضو بخواند و در هر جا آنکه احادیث دعاها  
 مختلف باشد مختار است که بهر یک از طرقی که دارد شده بخواند **مسئله نهم**  
 آنکه مردان در شستن دستها ابتدا بظاهر دست کشند یعنی اول ظاهر و فرغ



بشویند و بعد از آن باطن او را که دستها را در بار بشویند و بعد از آن  
 در شستن اول چنین کند و در شستن دوم برعکس کند و اما را با مطلقا  
 ابتدا با باطن و ذراعین کند و بعد از آن ظاهرها را بشویند **هفتم** آنکه  
 مواضع شستن را خوب بیاید کند **هفتم** آنکه هر یک از دو دستها را در بار  
 بشویند و جایز است که بعضی را در بار و بعضی را یکبار بشویند و سه بار  
 شستن همه وضو حرام است اگر چه غیر آب و رقیق بدون دست کشیدن  
 باشد اما پیش از نیت کردن هر چه رو را بشوید ضرر ندارد و بعد در  
 مسح میباشد بلکه اگر موضعی را در بار مسح کند نقص در صحت غسل  
 حرام کرده اما وضو باطل نمیشود **اما مکروهات** وضو بین خدا مرآت اولی  
 آنکه دیگر عیاب بردن او بر روی بدن و اضطراب و عذر و **ثانی** خنک کردن  
 آب وضو بدستهای اما خشک کردن بدامن و استین و غیر آنها که اهرت  
 ندارد **سیم** افتادن آب وضو از دست بعد از وضو **چهارم** وضو  
 ساختن از ظرفی که در آن صورت جوانی نقش باشد **پنجم** وضو ساختن  
 در مجید از حدث بول و غایط و مراد از مجید موضوعات است که از برای  
 نماز کردن مهیا شده پس در ضمن مجید و حوضها نیکی در آنها از برای  
 وضو ساخته اند که اهرت ندارد **مسئله پنجم** در سایر احکام و مسایلی که  
 متعلق بوضو است و در آن چند مسأله است **مسئله اول** هرگاه عضو یا یکی  
 منکته باشد یا زخم شده باشد یا فجر در آن باشد اگر چه موضعی قصد یا  
 طاعت باشد یا از قبیل ترکیب نما اگر چه خود باشد بر آن یا در موضعی  
 شستن است یا در موضعی مسح کردن خواه در بعضی از اعضا یا تمام آن پس

شستن باشد یا جبهه یعنی خونه یا لثه یا چوبی یا دواتی بر آن هست یا نه پس اگر  
 باشد یا ممکن است شستن زیر آن به برداشتن آن یا نه پس اگر ممکن باشد باید  
 برداشت و زیر آنرا شست و اگر برداشتن ممکن نباشد یا ممکن است مگر با آب  
 بر آن بریزند یا از میان آب بگذرانند تا آب زیر آن برسد یا نه پس اگر ممکن  
 نباشد باید چنان کرد و اگر ممکن نباشد اطراف آنرا که جبهه ندارد باید شست  
 و روی جبهه را مسح نمود بدست تروا که در جایی باشد که باید ابتدا از آنجا  
 شست باید اول از آنجا مسح کرد و بعد بقدر داشت و اگر جبهه بر آن نباشد باید  
 بان ضرر رساند اگر چه آب کم باشد خوانات که خیرات میان آنیکه خیر  
 بر روی آن بگذارد مانند جبهه و اطراف آنرا بشویند و از آنجا مسح کند بدست  
 و میان آنیکه همین اکفای شستن اطراف و سایر مواضع که ناخوشی ندارد  
 بگذرد و میان آنیکه بقیه دست و برهما موضع بد و ن جبهه کشیدن صحیح نیست  
 و اگر آن علت در موضعی است مسح باشد و بر آن جبهه باشد اگر توان برداشت  
 و توان آب مکرر بر آن ریخت با میان آب گذارد تا بر آن تر شود و خیرات  
 میان هر یک از آنها و میان مسح بر روی جبهه و اگر توان آب بر آن  
 رسانید البته باید بر روی آن بدست ترا از آب وضو مسح کرد و اگر جبهه  
 بر آن موضعی نباشد البته باید مسح نمود و آنچه مذکور شد در حکم جبهه هر  
 صورتیست که روی جبهه یا آن موضعی که خالی از جبهه است و اطراف آن  
 باشد بلکه حکم چنین است بنا بر اینها اختیار کردیم از شرط نبودن پاکی  
 موضعی در صحت وضو اگر چه بنیاد بنا شده جوی نداشته باشد که مانع  
 وصول رطوبت بر روی جبهه یا موضعی یا اطراف آن باشد اما اگر قابل



فقط بودن یا یکی موضع وضو و شوقیم یا از برای نجات جوی باشد و از این  
مکن نباشد پس اگر نجات قنطری با طرف چپ یا موضع هم کرده باشد باید  
تیم کند و اگر قنطری نکرده باشد احتیاط آن است که چیزی بر روی چپ  
نجوی باشد که آب بر آن جاری شود یا نه و هم چنین واجب نیست که در مجموع  
روی چپ را فرو گیرد که هیچ جزوی از آن بیرون نرود اگر چه احتیاط در  
این است و واجب نیست که اگر از برای چپ خلی و فرجی باشد اما نیز صحیح  
و نه اینکه اگر نازک کردن آن مکن باشد نازک کرده شود مگر اینکه چیزی  
بدون ضرورت و حاجت بر روی آن گذارده باشد که بر داشتن آن وقت  
و اگر چیزی که بر موضع هست زیاد تر از موضع حاجت باشد یعنی اطراف آن  
قدری از موضع صحیح را هم فرو گرفته باشد چنانکه غالباً این است اگر  
توان زیرا نداشت و اجابت مستتر شود و الا آن نیز مثل چپ در وضو  
علت است و اگر در وضو هیچ ناخوشی نباشد اما چیزی بر آن چیده باشد  
که مانع وصول آب بر آن باشد و از این هم مکن نباشد چیزی است مثلاً  
اینکه بر روی آن مسج کند و میان اینکه تیمم کند و هم چنین است حکم در  
جائیکه چپ باشد بر روی علقی چیزی از شکستگی و جراح مثل ویدی یا  
دودی یا زخمی یا اگر در جبین حالی چپ بر روی موضع نباشد و آب  
ضرر بر موضع رساند البته باید تقسیم نمود و کسیکه با وضو چپ و غار کرد  
دیگر عاده غار را تمام نیست اگر چه عذر پیش از خروج وقت غار رفع وضو  
وضو بخشنه و بآن در کار نیست و هیچ احکام چپ در جبهه و غسل  
نیز جاری است **مسئله دوم** کسیکه صاحب ستر البول باشد یعنی نتواند

بول خود را نکند دارد پس اگر آمدن بول او شدت و ضعف داشته باشد یعنی  
اوقات او را فرقی بهم رسد که تواند با طهارت غار کند یا احتمال بدید  
که اینقدر فرصت از برای او نباشد باید غار را تاخیر بیندازد تا وقت فرست  
اگر وقت آن معین نباشد تا آخر وقت تاخیر بیندازد و اگر در این صورت  
اتفاق افتاد که بوی دفع شد وضو میسازد و بهر جای غار که رسید  
بود ازها غار گرفته غار را تمام میکند و اگر احتمال فرصت و سکون  
تجدد وضو و تمام غار نداشت اما آمدن بول او مستر نباشد بلکه بقدر  
وضو میسازد و بعضی از غار را بکند بول باخشد در وضو نیز باید وضو  
که غار کند و در هر موضعی از غار که باشد بول دفع شود وضو میسازد  
و غار را ازها غار بکند تا آنکه غار را تمام میکند و باید در وقت  
وضو ضلیکه مثانی غار است مثل حرف زدن و از قبله گشتن و حدیث  
دیگر کردن عمل یا بیجا آورد و اگر بول او مستر باشد و اینقدر که وضو  
و چیزی از غار را بکند مهلت ندهد در این صورت ساز برای هر غاری  
یک وضو میسازد و غار میکند و باید بقدر وضو بخشنه میسازد و غار  
کند و با وجود سیاه دوت هر بوی که بقدر وضو با غار بخشنه از غار  
بسیار معفو است و ضرر غیر سالی خواهد پیش از دخول غار بسیار بود  
اشنا و آن اما باید بقدر امکان سعی کند که آن بول قنطری بخامر و موضع  
دیگر از بدن او نکند یا آن نحو که عضو خونی در کینه گذارد که علقی  
داشته باشد و مثل صورت استمرار است بسیار دفع شدن حدیث بخامر  
اعاده و نباید گذاردن غار باعث حرج و منفعت نباشد و مثل صاحب



سلس البول است و صاحبین بگویند که مبتلا با زارشکم باشد که خود را  
از غایب یا با رطاب طفت نتواند کرد و اگر کسی نتواند خط بول یا غایب یا با  
بکند اما از چنین منضم شود نباید حذر کند بلکه او را حال خود وای  
گذارد تا دفع شود و حکم آنرا بوجیه مذکور شد بجا و **و در مستحکم**  
اگر کسی یقین داشته باشد که وضو گرفت و شك داشته باشد که یا بعد از آن  
حدی از او سر زده یا نه حکم بقای وضو وای شود و همان وضوی اول  
غماز ستواند کرد و اگر بر عکس باشد یقین حدیث داشته باشد شك  
داشته باشد که یا بعد از آن وضو ساخته یا نه لازم است بر او که وضو بکشد  
و هم چنین اگر یقین داشته باشد که وضو ساخته و هم حدیث از او سر زده  
اما نداند که کدام يك بیشتر بوده برای قیاس لازم است که وضو سازد و اگر  
کسی یقین کند که وضو را در وضو قرا مویش کرده اگر همه اعضا یساقه  
بر آن خشک شده باشد باید وضو را از سر بگیرد و اگر همه خشک نشده باشد  
همان وضو قرا مویش شده را با اهر بعد از آنات میتواند یا صحیح کند  
**مسئله چهارم** اگر کسی شك کند که یا عضو یا است یا نه اگر آن شخص  
باشد که بسیار شك کند که او را در عرف بسیار شك کند که گویند شك  
او اعتباری ندارد و بسیار مشق می کند و اگر چنین نباشد در آن  
بعد از فارغ شدن از وضو باشد باز التفات بان شك میکند و بنا را  
بر کردن می کند و فارغ شدن از وضو عبارت است از تمام کردن  
مسح یا ها اگر شك در غیر آن باشد و اگر شك در مسح یا ها باشد فارغ  
شدن از وضو با غرض از آن و از آن رو که ایندن متحقق میشود و اگر

در انشای وضو شك کند که وضو را ساخته است یا نه واجبات که از وضو  
بشود و اعضایی که بعد از آن وضو است یقین شود و اگر چه آنها را ساخته  
باشد **مسئله پنجم** و اگر کسی وضو یا بیشتر ساخته باشد و غار هم کرده باشد  
و بعد متذکر شود که یکی از انوضوها معیوب بود و نداند کدام يك بود  
غماز او صحیح است بلکه اگر بعد از هر يك از انوضوها هم غار کرده باشد  
همان غارها بنا بر اقوی صحیح است و اگر یقین کند که بعد از یکی از آن  
وضوها حدیثی از آن سر زده اگر یقین نداشته باشد که غماز بعد از حدیث  
بوده غمازها صحیح است و اگر بداند غماز بعد از حدیث بوده هر غمازها  
باید اعاده کند **مسئله ششم** حرام است بر کسی که مکلف باشد وضو بکشد  
باشد که چیزی از بدن خود را اگر چه ناخن باشد بنویسد قرآن برساند اگر چه  
بعضی از ایشان بلکه حرفی بماند که در قرآن باشد یا از آن بفضل  
شده باشد و هم چنین اگر لفظی از قرآن در جای دیگر نوشته شده باشد  
چیزی که احتمال غیر قرآن نداشته باشد و این دو وقت است که نوشته  
متعارف باشد در خطوط غیر متعارفه مثل خطی که بر مهرهای کشند  
و از کوزه یا در اکثری میکند بلکه اگر چه از کوزه یا مهر باشد دست  
بان ماییدن حرام نیست بلکه شك است در حرمت مس مهر بکند از  
زدن آن بکافد اگر آیه در آن نقش باشد و احتیاط کردن در غیرت و بر  
المطالع غیر مکلف حرام نیست پس بر وی انما منع انما واجب **مسئله هفتم**  
در غسل جنابت و احکام آن و در آن چند فصل است **فصل اول** در بشا  
سبب جنابت و آن یکی از دو چیز است **اول** بیرون آمدن منی خود



از خنجر در بدایین یا در خواب از مرد یا زن بالذات یا بدون آن و اگر لایق  
بیرون آید و مشتبه باشد که نجاست یا نه پس اگر صاحبان ریاض باشند نجاست  
آن بختن و لذت و سستی بدن میشود یعنی اگر این هر سه با هم را داشته  
باشد حکم نجاستی بودن آن میشود و اگر هر سه را نداشته باشد حکم نجاستی  
نمیشود و اگر نجاستی باشد بختن معتبر نیست بلکه هینکه لذت و سستی با آن باشد  
حکم نجاستی شود که نجاست **در وقت جماع** کردن نجاستی غیبت حشمت خود  
یعنی خسته گاه پنهان شود در فرج زن اگر چه ازال شود هم چنانکه درین  
صوره غسل بر شخص فاعل واجب میشود بر مفعول هم و واجب میشود بر مفعول  
آنست که پنهان شدن خسته گاه در دروزن یا جریدن ازال موجب غسل  
میشود و اقوی عدم وجوب است و هم چنین در فرج حیوانات و احرام  
سبب جنابت حاصل نمیشود غسل واجب نمیشود و اگر کسی غسل کرده باشد  
و سبب جنابت هم از برای او حاصل شده باشد و نداند کدام یک پیش بوده  
اگر زمان غسل بر او معین باشد که هر وقت بوده باید دوباره غسل  
کند و اگر معین نباشد غسل بر او واجب نیست و اگر جامه در وقت نجاست  
پوشیده باشد یا روی نهالی نجاست خواسته باشند و در آن نجاست  
بیانند و ندانند از کدام است هر یک که آخر نجاست آن بوده احتمال نجاستی  
از او بوده باید غسل کند و اگر هر دو بپوشاید و از آن جمیع شده باشند مثل  
اینکه رویی بپوشاید نهالی خواسته باشند و در آن نجاستی باقی شود و معلوم  
نباشد از کدام یکت بر هیچکس غسل واجب نیست و حکم جنابت همچو کلام  
نمیشود و یکی از ایشان بدیگری نمیتواند افتد و اگر کسی نجاستی در جای

مغشوش

محشوش بخود بر بندد و تعیین کند که از خود اوست اما اندک وقت از او  
بیرون آمده از آخر وقت که احتمال جنابتی روی رود یعنی از خوابی که کرده  
حکم جنابت او میشود و نمازها یا نیک بعد از آن کرده باید قضا کند و اگر  
کسی احرام کند در نزد غلبه نجاست که نجاستی خواهد بود و از خود را  
ننگاه دارد که بیرون نیاید غسل بر او واجب نمیشود و اگر بعد از آن بیرون  
آید باید غسل کند خواه با آن نجاست باشد یا نه و خواه پیش غسل کرده باشد  
یا نه و اگر کسی در خواب بر بندد که محشوش شده و چون بیدار شود اثری از  
نجاست در بدن و جامه خود نبیند غسل بر او واجب نیست **مسئله پنجم** در مکان  
جنب و غیره سبب وجوب غسل جنابت یا احتیاطا یا نه میشود بدانکه بر چند  
امر حرام است و چند امر مکروه اما آنچه حرام است ازال نماز کردن است  
خواه واجب و خواه سنت سواهی نماز نیست که کردن آن از برای جنابت  
دریم طواف کردن و سیم خواندن آیه بجله واجب و خواندن سوره بجله  
واجب بلکه خواندن بعضی از این سورهها بقصد غم کردن سوره اما  
بدون قصد غم یا بنا بر اقوی حرام نیست چهارم مالیدن چیزی از بدن  
بنوشته قرآن و بنویسی که در وضو گذشت و غیره نوشته قرآن از آب و آله  
و اما از آب نجاست ندارد و نجاست داخل شدن در مجلد الحرام یا مجلد حضرت  
رسول در مدینه ششم درنگ کردن در سایر مجلد ها اگر چه نجاست باشد  
اما گذشتن از آنها یا اینکه از یک در داخل شود و از دیگری بیرون رود  
اگر چه درین صورت نجاست شود یا از آله و در در وضو ندارد و اگر  
مضطر باشد در درنگ کردن در مجلدی یا جنابت واجب است تیمم کند



مقیم چنانکه در مجید گذشتن اگر چه داخل شود اما چیزی انداختن در آن یا  
 برداشتن از آن حرام نیست و مواضعی که در مساجد هست نه از برای غنا کردن  
 چون دالان و لب حیض و باغچه و مسجد و ضایع مسجد که از برای غنا و هتار  
 نذر ظاهر است که حکم مسجد نداشته باشد اما اگر مکرر است **آقا**  
 خواب کردن مکرر بعد از وضوء **و** مضایب کردن **و** سخن بریدن  
 نالیدن **و** جماع کردن اگر جنابت اول از احتلام باشد **و**  
 خوردن چیزی و آشامیدن مکرر بعد از وضوء و اگر وضوء نشاء اما دستها  
 نماند دست نبود و مضطرب و استغاثی کند کراهت که میشود و هرگاه مکرر  
 چیزی بخورد که میان خوردن و نماندن باشد بود که عرفا بگویند بار دیگر چیزی خورد  
 وضوء با شستن دستها مکرر میشود **و** خواندن غیر از سوره های مجید  
 واجب از قرآن خواه از قرآن یا از خط و خواه هفت سوره یا کمتر **و** سائیدن  
 ظرفی بغیر بدن بغیر ستر قرآن از اجزای آن چون ورق و جلد آن **و**  
 برداشتن قرآن و بخود او تهنیت آن اما اگر سبب وجوب غسل جنابت نبود  
 یعنی غسل از جهت آن واجب میشود غرض از اجابت و اجزاء و اموش کردن  
 باید قضا کرد و غسل حکم و سجده که بجهت ابر و غسل واجب کرده میشود و طواف  
 واجب در روز رمضان هرگاه بطول و صبح ایستد و مانده باشد که غسل  
 کند و از برای هر چیزی که وجوب کردن آن حرام است اگر آن چیز واجب  
 شده باشد و اما اگر سبب اجتناب غسل جنابت میشود غرض از  
 طواف سستی و خواب و قرآن خواندن و داخل مسجد شدن بر طاعت  
 بودن و مهربانی غرض از واجب شدن پیش از وقت **و** در اینجا

غسل و تهنیت آن اما واجبات پس بدانکه در غسل چند امر واجبات  
**آیات** نیست و در وقت همین قدر رکافت است که قصد کند که غسل بکنم **و** مرتبه  
 آبی که او قصد غسل جنابت کند بهتر است و دیگر حاجت بقصد و وجوب یا  
 احتیاج نیست و اول وقت نیست شروع در مقدّمات غسلات و آخر آنکه  
 بناید از آن تأخیر کند و اگر افعال واجبه غسلات که در غسل بر تهنیت  
 شستن شروع کردن باشد و در آنجا ایستادی و در وقت و باید در حکم  
 نیست باقی باشد تا از غسل تا بخود یعنی نیست متانی بکند و اگر ابتدا قصد  
 قصد غسل کند و در آن آتشاء علی کند که احتمال غسل و غیر غسل استر باشد  
 بناید قصد غسل را در وقتان علم بکند پس اگر کسی قصد غسل را در تمام وقت  
 بناید در وقت بابت فرود رفتن هم قصد غسل را بکند و اگر غافل باشد فرود رفتن  
 و برآمدن غسل محسوب نمیشود **و** شستن تمام بدن است بخوبی عرفا  
 از شستن گویند و اقل آن چنانکه در وضوء گذشت از شستن که یکبار آید  
 جزء بدن برسد و بناید با بجهت اجزاء بدن برسد اگر چه از اجزاء زاید  
 باشد مثل انگشت زاید یا سله و امثال آنها جز طبعی که از ظاهر بدن باشد  
 حتی ناخن و زیربوها اگر چه مویش را در هم باشد و زیر بغلش و چهارپای  
 کوش و میان انگشتان و شکن یکم و زیر پستانهای زنان و نانی و شستن  
 مو واجب نیست مگر بعد از یکبار از برای شستن زیر و ضرورت و واجبات  
 گویند موی که بافته باشد و هم چنین شستن آنچه باطنات و از ظاهر بدن  
 نیست واجب نیست مثل داخل دهان و بینی و چشم و سوراخ گوش و منی و کج  
 و اگر گوش یا بوی یا بجهت گوش یا حلقه سوراخ کند آنچه از سوراخ که در



ملیو باد است و آنچه دیده میشود شستن آن واجب نیست و هم چنین سرخه  
از بدن ترازی کند و بر نیل یا دواقی دیگر بر میزند هرگاه مغالی کردن  
از مشکل باشد شستن داخل آن واجب نیست و هم چنین واجب نیست آب  
رسانیدن به او را حتماً بلکه جهت داغ در بدن میباشد مگر اینکه بخت بر آنها  
بروید و از ظاهر بدن محسوب شود و هم چنین است شقی که در دست یا عضو  
دیگر بر میزند **سیم** ترتیب است باین نحو که اول سر و گردن را بشوید و بعد از آن  
سایر بدن را و سهوی از است که در سایر بدن هم ترتیب لازم است باین نحو که  
اول طرف راست را بشوید و بعد از آن طرف چپ را و احتیاط در این است  
اگر چه وجوب آن بر غیر معلوم نیست و بهتر است که در تمام با سر بشوید  
و هم با سایر بدن و ناف و عورتین را هم با طرف راست بشوید و هم با طرف  
چپ اگر چه ظاهر آن است که با یک طرف شستن هم کافی باشد اگر چه قایل  
شویم باینکه ترتیب میان طرف راست و چپ را بعلل آورد و ترتیب میان پا  
و باین نیست میتوان گفت از آنکه سر را شستن از پاها گرفته بشود تا بدین  
نتیجه شود و اگر کجی اخلاص بر ترتیب کند و سایر بدن را پیش از سر بشوید  
اگر چه بجز فی الزم باشد غسل باطل است و آن در غسل ترتیب است و  
در این غسل باید آب بر بدن ریخته شود و فرو بردن عضو در آب صحیح  
نیست و نوعی دیگر از غسل است که از غسل ارتعاشی میگویند و آن باین نحو است  
که ادوی نیست کند و بکشد ضربات بر او و در غرض که در این شستن فرو رفتن اند  
و نافی نکند و در زیر آب دکت بر نش و سایر مواضع که احتیاج تحلیل  
دارد بجا لازم نیست در غسل ارتعاشی که تمام بدن از آب بیرون ماند

همین قدر که سر و گردن بیرون باشد کافی است و بخت آن است که در سر  
دیگر از بدن هم بیرون باشد و کسیکه بعضی از آن در آب باشد و بیاب فرو رود  
باید گفت باها را حرکت دهد که آب غسل بر زبان برسد و اگر هر سر و بدن را  
در زیر آب باشد و نیست کند و در زیر آب بشوید و در ظاهر آن است که غسل  
صحیح نباشد و بخوبی غافلند که در نوح اول که غسل ترتیبی باشد چنانچه مذکور  
شد باید هر عضو را آب بر آن ریخت و اگر عضو در آب باشد باید بیرون  
آورد و شست و در نوح دوم که ارتعاشی باشد باید هر بدن را بکشد و  
باب فرورد و نوعی دیگر خیار از این دو قسم صحیح نیست و بعضی از فقهاء  
قبلی دیگر هم ذکر کرده اند و آن ترتیب است باین نحو که سر و گردن را بشوید  
پس طرف راست را با آب فرورد پس طرف چپ را و این نوع غسل در نظر  
صوفی ندارد **مبارک** آنکه خود افعال غسل را بجا آورد مگر در صورتی  
که غیر تفصیلاً بکند و در وضو گذشت **چهارم** آنکه آب غسل باطل باشد و پاک  
باشد و نجس نباشد و در آب مضاف یا نجس یا نجس غسل صحیح نیست و بی  
از علما گفته اند که باید مکاتیب در آن غسل میشود و نیز عضو نباشد  
که اگر نجس باشد غسل باطل است و حق است که اگر آن مکانی باشد  
که هوا تا به آن باشد و هوا نجس باشد غسل باطل میشود اما اگر هوا  
تا به آن نباشد مثل طمان حمای یا اگر نجس که در جاف فرش کرده  
باشد یا کج یا اهل نجس بر زمین مالیده باشند و اصل زمین نجس  
نباشد غسل باطل نیست و جمعی دیگر از فقهاء واجب دانسته اند که هر عضو  
پیش از غسل پاک باشد و حق است که این شرط نیست و باینکه آب هم از آن



غلات و هم غسل تحقق میشود بنفصلیکه در وضو گذشت و اما احتیاج غسل  
 بران نیز چند امر است **قوله** اینکه هرگاه آنکه آب بران جاری نشود دست هم  
 بمالند و **قوله** آنکه در غسل ترتیبی و الا یعنی بی ترتیبی بود امرها را کند  
 و ممکن طریقی در آشنای غسل نکند و این واجب نیست در جایزات حرام و  
 کفر مزاحم نباشد و سایر بریدن ظاهر **مستحب** آنکه پیش از غسل بکشد پیش از  
 شستن عورت سر بریزد و دست را نامرتب نباشد **مستحب** آنکه پیش از  
 غسل و قبل از شستن خون سر بریزد و سر بریزد استنشاق نکند **مستحب**  
 آنکه در رسانیدن آب به عضو بی سبب کند و بمالند **قوله** آنکه در  
 غسل ترتیبی هر عضو را سر بریزد **مستحب** آنکه هرگاه آنکه در جانی غسل  
 دارد و شستنی خواند **مستحب** آنکه پیش از غسل بول کند اگر معتبر باشد و اگر  
 علمای معتقد بین بول کردن واجب دانسته اند یا امکان و این اقوال است  
 ولیکن اگر با امکان نکند منزه بفسل و غیرشک و اگر بول ممکن نباشد  
 مستحبات که استبرا کند دست هم چنانکه بکشد از بول **مستحب**  
 در مسائلی چند که تعلق غسل دارد **مستحب** آنکه در غسل ترتیبی  
 اگر کسی در میان آب باشد باید هر عضو را از آب بردارد و آب بدن  
 بریزد و در میان آب حرکت دادن بقصد غسل باب فرود بردن صحیح نیست  
**مستحب** و **قوله** هرگاه بعد از انقضاء شدن غسل معلوم شود که چیزی از  
 بدن آب نرسیده اگر غسل ترتیبی باشد و آن موضع در سبب کردن نباشد  
 باید از آن بپوشد یا سایر بدن و اگر در بدن نباشد ها منقطع را نمیتوانی بپوشد  
 و احتیاط از آنست که اگر در طرف راست باشد بعد از آن طرف چپ را نیز

نباشد و اگر غسل را غایب باشد حق از آنست که باز آنکه آشنایان هائو منع  
 بکند و احتیاج با عاده غسل نیست اگر چه بسیار از زمان غسل گذشته  
 باشد **مستحب** جایزات در زیر باران انقاعی و میتواند ترتیب هم  
 قرار دهد و اگر باران کی باشد البته ترتیب قرار میدهد و ناودان واجب  
 شار هم حکم باران دارد **مستحب** آنکه در روز واجب داشته باشد  
 یا در لغام باشد سراب فرود بردن حرام است پس اگر غسل را غایب  
 کند غسل او باطل است اگر چه روز او صحیح است و اگر بر سبیل سهو و غفلت  
 غسل را غایب کند غسل او صحیح خواهد بود و اگر در روز سق داشته باشد  
 غسل او نیز صحیح است اگر چه جدا باشد **مستحب** آنکه در آشنای غسل  
 حدت اسفند بریزد یعنی بول یا غایط یا با جدا شود حق از آنست که اگر  
 غسل جنابت باشد باید غسل را عاده کند و اگر غیر غسل جنابت باشد  
 غسل را انقضاء میکند و بعد از برای غنا و وضو میسازد و اگر در غسل  
 غایب دو بار کند و از آن بکشد و وضو سازد و احکامات **مستحب**  
 اگر کسی بکشد از غسل جنابت رطوبتی بریند که از خروج بول هر دو باشد  
 اگر بداند که آن بول است یا غایط حکم آن غایطی کند و اگر متبر باشد  
 و نداند که غایط است یا نه پس اگر بول است بر او کرده باشد یا بول  
 کردن ممکن نبوده و باین جهت بول استبراک کرده هیچ چیز را ویت و بها  
 غسل غایت میکند و اگر بول میخواست بکشد و ترك کرده باشد باید  
 و باین غسل کند و اگر بول کرده باشد اما استبراک کرده باشد باید وضو  
 بکشد و این همه در مرده است اما زن اگر بطریقی بریند بعد از غسل



باشد هیچ چیز بر او نیست و محض غایت که در صورتیکه باید در بان غسل کند  
 یا وضو بکند و عبادتیکه پیش از بدین آن رطوبت مشتبه کرده صحیح است و عاده  
 اگر نباید بکند و از غسل دوباره هم حکم غسل جنابت دارد و احتیاج بر  
 ندارد و اگر آنرا بکند وضو یا از اجزای است و اگر ای بیرون آید  
 و بداند یعنی با بول نیست اما شک نیست داشته باشد که اما چیزی از منی  
 یا بول همراه بیرون آمدن یا نه هیچ چیز بر او لازم نیست بلکه سنت هم نیست  
 و حرام است و با سایر غسلهای واجب و مستحب وضو لازم است اگر اراده  
 نماز داشته باشد یعنی باید پیش از غسل با بعد از آن وضو یا از وضو  
 سنت است که وضو را مقدم بر غسل آورد **مسئله هفتم** هرگاه غسل  
 مقدم و جمع شود بیک غسل بر نیت غریبه از برای هر کفایت خواهر  
 واجب باشد یا سنتی یا بعضی واجب باشد بعضی سنتی و خواهر در نیت  
 کند یا نه بلکه اگر یک نبودن بعضی را هم بکند از آن بعضی کفایت میکند  
**مسئله هفتم** آنچه مذکور شد در کیفیت غسل مذکور شد فرق میان  
 غسل جنابت و غیر آن نیست بلکه سایر غسلهای واجب و مستحب نیز با بر طریقت  
**مسئله هفتم** هرگاه معصومی از کسی شکسته باشد یا خروج باشد باید  
 غسل چپه کند و تفصیل آن بخوبی است که در وضو مذکور شد بعینه  
**مقدم چهارم** در غسل حیض و دان چند مضللات **مسئله اول** در علامت  
 خون حیض و شناختن آن بدانکه خون حیض را غلبه و قوت خونی است  
 گرم و سرخ و تیره ذات که بسیار میزند و غلیظ دفع میشود با نازک شود  
 و پیش از تمام شدن آن سال از من میباشد پس هر خونیکه پیش از آن

سالگی بی بیند جنابت و اگر من او معلوم باشد و بعد از آن یاس هم  
 حیض میباشد و من یاس در زمانی که سید میشود پنج سال است و در  
 زمانی که سید نمیشد پدر یا مادر آنها سید باشد من عادت سال است  
 و اگر از آن بکارت دختر بیرون و خونی هم از او دفع شود و مشتبه باشد  
 که خون حیض است یا بکارت باید جنبه خود بر او داد و اندکی صبر کند پس  
 بیانی از بیرون آورد و ملاحظه کند اگر خون روی پنبه را گرفته و  
 سرخ کرده حیض است و اگر مثل طوی رود و جنبه حلقه است خون بکارت  
 است و اگر خون بیرون آید و مشتبه باشد که از خون حیض است یا خون  
 جراحت است که از اندرون ریم رسیده باید پنبه بر او داد و بعد از بیرون  
 آوردن ملاحظه کند اگر از طرف چپ بیرون آید حیض است و اگر از طرف  
 راست بیرون آید جراحت است و اقل یا م حیض سه شبانه روز است که  
 بی در پی باشد که لا اقل در اول روز اول و آخر روز آخر و بیک چیزی  
 از روز میان خون را می بیند اگر چه که باشد پس هر خونیکه کمتر از سه روز  
 باشد حیض نیست و اگر آن دو شبانه روز است و از این پیش نمیشد  
 هر چه زیاده باشد آن زیاده حیض نیست و اقل طهر یعنی کمتر از یک ماه یا یکی  
 بین دو شبانه روز است و از این کمتر نمیشد و اگر آن حدی ندارد و خونی  
 از است که حیض یا الجنی جمع میشود و هر خونیکه زن استن بر بیند  
 که صفات خون حیض را نداشته و در ایام عادت باشد خون حیض است  
 اگر آن زن ذات عاده باشد و اگر ذات عادت نباشد پس هر که عادت  
 حیض باشد حکم حیض بودن آن نیست و خونی دیگر یعنی خونی که بصفت



حیض نباشد و در ایام عادت نباشد در این خون حیض نیست **ملاحظه**  
 بد آنکه زمان بملاخه حیض بر سه صنف هستند **اول** مبتدیان  
 زنی است که عادت قیاض را پیدا کرده و حیض قیاض را میفرماید خواه اول خون بد  
 او باشد یا بنیز خون بد باشد اما در وقت و عدد مختلف بوده و بحسب  
 بجهت عادت بهم فرساید باشد مثل اینکه در اول ماهی سه روز خون  
 بریند و در وسط ماه دویم پنج روز و در آخر ماه سیم هفت روز **ثانی**  
 زنی که صاحب عادت باشد و آن بر سه قسم است یکی صاحب عادت و قیاض  
 و عددی و آن زنی است که در مرتبه خون حیض یا در وقت و عدد و آن  
 و مساوی بریند مثل اینکه در اول ماهی هفت روز خون بریند و در  
 در مرتبه خون در وقت و عدد مساوی بریند از زن صاحب عادت  
 و قیاض و عددی میشود اگر چه هنوز طهر دویم را غایب ندیده باشد  
 متوجه بیک صاحب عادت عددی نخواهد بود و قیاض و آن زنی است که در وقت  
 و عدد و موافق و مساوی بریند نه در وقت مثل اینکه در اول ماه  
 هفت روز خون بریند و بعد از آن در آخر همان ماه یا وسط ماه دویم  
 هفت روز خون بریند و این قسم در اول مضطرر خواهد بود قسم سیم  
 صاحب عادت و قیاض نه عددی و آن زنی است که در مرتبه خون در  
 وقت مساوی و موافق بریند نه در عدد مثل اینکه در اول ماهی هفت  
 روز خون بریند و در اول ماه دیگر پنج روز خون بریند و این قسم  
 در عدد مضطرر خواهد بود صنف سیم ناسیه را از مضطرر میگویند  
 و این نیز بر سه قسم است اول مضطرر بحسب وقت و عدد و آن زنی است که

و اگر هفت روز باشد یکروز یا دو روز یا سه روز یا چهار روز یا اگر شش روز یا  
 هفت روز یا یکروز یا دو روز یا سه روز یا چهار روز یا پنج روز یا شش روز یا هفت روز  
 استظهار بقرائن عبادت میکند و بعد از ایام استظهار اگر خون منقطع  
 شد عمل استحاضه میکند و بعد از آنجا می آید و در ماه و روز هم عمل استحاضه  
 میکند پس اگر خون او با وجود استظهار از ده روز تجاوز نکرد و برده روز  
 یا قبل از آن منقطع شد حکم میشود بحیض بودن ایام استظهار و بواسطه  
 تاده روز مجموع خونیکه در ده روز یا یک حیض خواهد بود و اگر ایام روز  
 واجب باشد ولو واجب خواهد بود که در ده روز یا یک حیض کند اگر چه  
 بعد از استظهار در ده روز گفته باشد و اگر خون از ده روز تجاوز کند حیض است  
 که ایام استظهار در حیض قرار میدهند و بعد از آن اگر چه قبل از ده  
 باشد استحاضه قرار میدهند و در ده روز گفته بعد از آن گفته صحیح است  
 یعنی خواهد که اگر چه خون در این زمان بعد از استظهار بصفت حیض نباشد  
 و در ما قبل آن بصفت حیض نباشد و اگر چه توان هر دو حیض قرار داد  
 که در حیض بوده باشد یعنی اقل طهر که ده روز باشد حاصل شده باشد  
 بلیا اگر خون او پیش از عادت منقطع شود و بعد از آن و پیش از ده روز  
 باز خود کند و در زمانیکه توان استظهار کرد و استظهار نکند و از ده روز تجاوز  
 کند در این صورت ایام استظهار این حیض خواهد بود بلکه از ده روز انقطاع  
 خون حکم با استحاضه بودن میشود و اگر زن صاحب عادت و قیاض و عددی  
 پیش از وقت خون بریند از ده روز تجاوز کند و در آخر وقت عادت  
 قطع شود مثل اینکه عادت او هفت روز اول هر ماه باشد و در روز نهم



ماهی خون به بند و برهفتم ماه بعد قطع شود بخ روز اول از اخلاصه قرار  
 میدهد و حیض را در وقت عاده میکند و اگر برهفتم نیز قطع نکند و تجاوز  
 کرد همان هفت روز اول ماه را حیض قرار میدهد و قبل و بعد از استحاضه  
 و اگر پیش از آن واژده روز تجاوز کرد و در انشاء عاده قطع شد مثل اینکه  
 همان زن در بیت و بیتم ماه خون به بند و بر چهارم ماه بعد قطع شود  
 چهار روز وقت را با سه روز قبل از آن حیض قرار میدهد و آنچه مقدم  
 بر انشاء استحاضه و اگر خون او هیچ و اخل وقت عادت شود مثل اینکه  
 در آخر ماه قطع شود عدد عاده را حیض قرار میدهد و اعتنا فرمود  
 میکند و اما **قسم دوم** از این صنف و آن زنیست که صاحب عادت عددی  
 نخواهد باشد و ابتدای حیض مثل مستدر است یعنی هر وقت که خون دید  
 اگر بصفت حیض باشد از حیض قرار میدهد و اگر بصفت حیض نباشد حیض  
 قرار میدهد تا سه روز اگر خون تا سه روز هر روز دید حیض قرار میدهد  
 و در تمام حیض اگر از عدد عادت تجاوز نکند همان حیض است و اگر تجاوز  
 کرد عدد عادت را حیض قرار میدهد و زیاده را استحاضه اگر چه عدد با عاده  
 بصفت حیض باشد یا زیادیم بصفت حیض باشد و استنباط از برای او  
 استظهار را مانند صاحب عاده و تقی و عددی پس اگر خون او از ده روز  
 تجاوز نکرد و حیض قرار میدهد و اگر تجاوز نکرد همان عدد را با آن  
 استظهار و حیض قرار میدهد و قمره استحاضه و اگر خون او استمراری  
 داشته باشد تا مدتی بعد از آن کمتر حیض اول و فاصله ده روز ظاهر وقت  
 خون او بصفت حیض شود حیض قرار میدهد و با بعد از استحاضه و اما

**قسم ششم** و آن زنیست که صاحب عادت و تقی نخواهد بود و آن بیست  
 مکر از نیکه عدد عادت را فراموش کرده باشد و حکم او خواهد آمد چه اگر  
 فراموش نکرده باشد همان قدر اقل عدد که مشترک میان دو وقت است  
 بنا بر اقوی عادت او خواهد بود **سلب چهارم** هر زنی که از صنف بیتم  
 باشد تا سیم باشد که عادت خود را فراموش کرده باشد پس اگر از قسم  
 اول باشد یعنی عدد دو وقت هر دو را فراموش کرده باشد یا از قسم دوم  
 باشد که وقت نخواهد فراموش کرده باشد و ابتدا ای حیض مثل مستدر است  
 که هر وقت خون بصفت حیض بر بند از حیض قرار میدهد و اگر خون را  
 بصفت حیض بر بند تا سه روز پس در پی خون بر بند از حیض قرار  
 میدهد و اگر از قسم سیم باشد که عدد عادت را فراموش کرده باشد  
 و وقت را داند و ابتدای حیض قرار دادن مثل صاحب عادت و تقی  
 و عددی است و جمیع این سه قسم بعد از آنکه خون خود را حیض قرار دادند  
 پس جمیع این اقسام اگر جمعی یا یکی که خون می بندد از ده روز تجاوز نکند  
 هر دو حیضی بکند و از برای قسم دوم بعد از تجاوز از ایام عادت  
 استظهار بقوی مذکور است و اگر خون در این سه قسم از ده روز  
 تجاوز نمود پس صاحب قمره هستند یا نه و معنی می مذکور شد پس اگر  
 صاحب قمره نباشند قسم اول هم ایام قمره را حیض قرار می دهد و قمره را  
 استحاضه و اگر از قسم دوم باشد همان عدد عادت را از اول زمانیکه  
 حیض شد تمام میکند و در بقیه عمل استحاضه میکند و اگر از قسم سیم باشد  
 در عدد قمره جمیع قمره میکند اگر ممکن باشد پس وقت عادت را حیض قرار



بید هکد و بقدر نیاز عمل حایض میکند و اگر صاحب قیاس نباشد بر قسم اول هر  
ماهی هفت روز را حیض قرار میدهد و از اول زمانیکه حایض شده یکی  
و قسم دوم همان عدد خوری را از اول زمانیکه حایض شده میگیرد و هر ماهی  
بموافق این عمل میکند و قسم سیم هر قدر ریاضت و پاکیزگی دارد حیض  
قرار میدهد و اینقدر با آن قسم میکند که هفت روز تمام شود **مسئله**  
بسیار اتفاق می افتد که عادت زنان مختلف میشود حسب وقت و بعد  
ماه و در مثل اینکه گاه هفت روزی عادت او چنان باشد که در اول هر ماه  
هفت روز حیض برینند یعنی روز اول عادت او و در اول ماه باشد و  
ماهی دیگر عادت او بکود و در اول ماه پنج روز خون برینند و بعد از  
گذشتن پنج روز از ماه هفت روز با پنج روز خون برینند پس اگر در ماه  
دوم عود بر خون پیش کند عادت او همان عادت سابق خواهد بود و اگر  
عود جالت سابق نکند بلکه از بطریق ماه پیش برینند که تغییر یافته  
بود در صورت عادت او کرده و عادت تازه از برای او هم رسیده  
و باید آن عادت تازه را اعتبار کند و در وقت تجاوز کردن خون از ده  
روز رجوع بان عادت کند نه عادت کهنه و هم چنین اگر از عادت  
پیش بکود و عادت قبلی بکود نیز تازم بهم رسد باید رجوع بان کند و گاه  
نوعی از عادت بی گردد و نوعی دیگر میشود مثل اینکه صاحب عادت  
و قح و عددی صاحب عادت و قح قضا یا غدی نماید و یا  
برعکس و معیار در حاصل شدن هر عادت نان از است که در وقت  
پاک خون برینند **مسئله** و در بیان احکام حایض و در رسیدن

در وقت حیض

**مسئله** است **مسئله** اگر هرگاه حایض خون او حسب ظاهر قطع شود  
و در کمتر از ده روز واجبات که استبراکند باین نحو که با نیت و شکر  
خوری را بدیواری بچسباند که و لطرات که یکبارگی خوری را رایت کند و  
پنجه یا اخل کند و اندک صبر کند و بیرون آورد اگر خون الود نباشد  
پاک است و واجبات غسل کند خواه صاحب عادت باشد یا نه اگر چه  
باز منظر عود داشته باشد و عادت او این باشد که خون او در ثلثه عادت  
قطع شود و عود کند و اگر بعد از غسل باز پیش از ده روز گذشتن از اول  
حیض خون برینند آن پاک و خون هر و حیض است و اگر از ده روز تجاوز کند  
حکم آن گذشت **مسئله** و واجبات بر حایض قضای روزی ثلثه باشد  
که در وقت حیض از او فوت شده باشد و در وجوب قضای نذر و معین  
که در وقت حیض اتفاق افتد خلای است و احوط قضای آن است و  
قضای غاها مگر در ایام حیض فوت شده واجب نیست خواد غلط بود  
باشد یا غیر آن و اگر پاک باشد که وقت غاها اخل شود پس اگر اشتباه  
پاک بوده که تواند یک غاها تمام در نهایت خفت میکند بلکه همین قدر  
که تواند پیش از نصف یک غاها زد و بکند و پیش از غاها حایض شود پاک  
ان غاها را قضا کند و لازم نیست که آن وقت بقدری باشد که تواند  
وضو نیز بخارد بلکه همین قدر غاها تخفیف یا پیش از آن کافی است در وجوب  
قضا و اگر پیش از آنکه مقدار مذکور بکند و حایض شود قضا بر او لازم  
نیست و هرگاه زنی حایض باشد و در آخر وقت پاک شود و اینقدر را وقت  
غنا باقی باشد که غسل کند و هر روز غاها را بکند باید هر روز را بکند



و اگر اینقدر باشد که کفها را بکشد باید از آن بکشد و هم چنین اگر اینقدر از  
 وقت را در بگذارد که یک رکعت غام غام اول و یک رکعت غام دوم را توان بگذرد  
 با زیاد هر دو بکشد و اگر همین قدر یک رکعت غام دوم را در بگذرد  
 باید همان غام را بکشد و در هیچ از صورتها اگر اختلال کند بان غام  
 باید قضا یا ناکند **مسئله چهارم** هر یک که حیض است اگر ایسه و واجب  
 خواند ما بشود بر او واجب است که حیض کند **مسئله چهارم** بر حائض  
 حرام است غمز کردن و طواف کردن و روزه گرفتن و بدن بنوشتر زدن  
 تا بدن و داخل چهار الحرام باشد حضرت رسول آمدن و مکث کردن  
 در سایر مساجد و چیزی که از او در راه و از آن سوره های چهار و آن  
 تفصیلی که در جبه گذشت **مسئله پنجم** حرام است جامع کردن با زن حائض  
 خواه زن داخی باشد یا مضمهر یا کنیز و در قتل و یقین و طریقی و نامولی  
 و در بر او پس حرام نیست بلکه مکروه است بکراهت شدید و حرام بودن  
 در وقت است که علم حائض بودن زن داشته باشد بر او که حامل باشد  
 یا نیکه زن حائض است جماعت طهارت اگر چه احتمال حائض بودن او  
 بدهد بلکه اگر مظنه از او داشته باشد نیز ما علم هر ساله میتواند  
 جامع کند مگر اینکه زن جزا از حیض خود دهد که قول ما و در بعضی جای  
 مقبول است و باید قبول کرد مگر اینکه یقین کند یا باشد و یا استظهار  
 نماید یا حیض است و جماعت در آن حرام است اما اگر میان ما استظهار  
 رده روز قیام میشود حرام نیست و هم چنین هرگاه زن باطنی باز کند  
 اثناء هنوز غسل نکرده باشد میتوان با او جامع کرد بعد از آنکه هیچ

خود را بشوید اگر چه مکرر است و هم چنانکه بر مردی جماعت با زن  
 حائض حرام است هم چنین بر زن حرام است نیکین دادن مرد را از جماعت  
 در حال حیض اگر تواند نیکین بدهد بجز نیکیدر عالم باشد بجز بر  
 یازن با و کشته باشد اما هرگاه مرد نداند که زن حائض است و زن هم باور  
 بگوید و نیکین بدهد هیچکدام بنا بر اقوی فعل حرامی نکرده اند و اگر مرد  
 بداند زن حائض است و مرد با او جامع کند باید او را بیهوش نماید یا بعد  
 زدن باید کفها را بدهد و کفها را در زشت اول یا حوض بکشد و شرعی  
 طلای سکه دوات که چهار دانگ و نیم مثقال حیضیات و در زشت دوم  
 نصف مثقال شرعیات و در زشت آخر چهار دانگ مثقال شرعی اگر زنی که  
 بان جامع شده از او باشد و اگر کنیز باشد کفها را واجب نیست بلکه است  
 که بقدر رسمد از طعام صدق کند و در کفها را که در زدن از او میدهد  
 باید خود همان طلای سکه دار او بدهد و حیضان کفای نیست اگر چه در  
 نصف و چهار دانگ باشد پس اگر بان مد را از طلا سکه دار باشد همان نیم  
 سکه دار میدهد و با فقیر در زیادتیا ن شریک نبوده و اگر بکسار  
 جامع کرد باید باشد و در بان جامع کند باید و کفها را بدهد و اگر بکسار  
 کفها را دادن جامع کند یک کفها بدهد **مسئله ششم** سنت است  
 از برای زن حائض که در هر وقت غمز واجب بر او وضو نماید  
 و رو بقبله بنشیند بعد از غمز یک بار یا دو بار و در کفها را بدهد  
 و لا اله الا الله و الحمد لله و بنی ابراهیم **مسئله هفتم** مکروه است  
 از برای زن حائض گذشتن از مساجد غیر از مسجد الحرام و مسجد حتر



رسول که گفتن از آنها احکامات و خواندن خیرات و سوره های مجید و اجبه  
 از قرآن اگر چه کمتر از هفتایه باشد و برداشتن قرآن و دستمالیدن  
 بخاسته آن و میان سطرهای آن وضاب کردن دست و پا و موها  
 بجا یا و سوره **سوره هفتم** جایز است از برای زن حائض غسلها و تنوی  
 بکثرت است که آنها را بجا آورد چون غسل جمعه و غسل زیارت و غسل  
 توبه و غیر اینها **مسئله هفتم** در غسل استحاضه و احکام آن و در آن  
 چند فصلات **فصل اول** در بیان اینکه کدام خون استحاضه است بدانکه  
 خون استحاضه در اغلب اوقات که مایل بر روی است و حلدان گرم است و  
 نازک است و در وقت آمدن سوزشی چندان ندارد و بی هر خونی که همچین  
 باشد و ندانی که از جراحه و اندرون است یا خون جگر است و  
 دلیلی هم بر اینکه استحاضه نیست نباشد حکم می شود با اینکه خون استحاضه است  
 و جمیع احکام استحاضه از برای آن ثابت خواهد بود و هم چنین هر تنوی  
 کردن حائض یا صاحب نفاس بعد از ده روز از حیض یا نفاس باشد  
 استحاضه است تا زمانی که دوباره حائض شود و هم چنین هر خونی که منافی  
 عادت بعد از ایام عادت و استظهار به بند بشرط بجا و از ده روز  
 تا زمانیکه در بان حائض شود استحاضه است و هر خونی که بعد از ده روز  
 چنان شود و پیش از گذشتن ده روز باکی بیفتد باز استحاضه است  
 و هر خونی که زن مسدود زاید بر ایام تنبی یا بر عادت خویش آن اگر قلیل  
 نداشته باشد یا زاید بر هفت روز اگر خویش آن او مستحق نباشد یا خون  
 نداشته باشد بیفتد استحاضه است و هر خونی که تا سیزه زاید بر ایام حیض

نباشد که گذشت بیفتد متصل با ایام حیض متصل بشرط آنکه پیش از ده  
 روز باکی بقوه باشد باز استحاضه است و هر خونی که غیر از اینها باشد  
 و بصفت استحاضه هم نباشد مثل خونیکه زن دو کثرت از سه روز به بند  
 یا بعد از ده روز با عادت در ایام استظهار به بند و ده روز باکی که  
 باشد و حکم بحیض بودن آن شود یا پیش از بلوغ یا بعد از سن یا سن  
 به بند در حکم استحاضه بودن آن اشکالات و اظهارات که حکم با  
 استحاضه بودن عینود و احکام استحاضه از برای آن ثابت ننموده **فصل دوم**  
 در اقسام استحاضه و احکام آنها و در آن چند مسلمات **مسئله اول**  
 بدانکه زنان مستحاضه را عادت چنان است که بیله بخود بر عیدار بند  
 و بر روی آن نشه بیفتد که آن بیله میفتد و با اختیار کی خون و زیاده  
 آن بر سره میفتد و اگر خون استحاضه ماهین باطن آن بیله را که بقدری  
 باشد که متعارف اکثر زنان است که بان مدبر میدارند آورده میکنند  
 و خطا هر آن بیله که بقدری و بیله فرو و دایره استحاضه قلیله گویند  
 یا خون بیله را سوراخ میکنند و خطا هر آن بیله که سرایت بجای دیگر  
 نمیکند یعنی بیله یا خوان میرسد و اینرا استحاضه متوسطه گویند یا از بیله  
 میکند رد و بخار و چیز دیگر میکند و اینرا استحاضه کثیره گویند و اگر زن  
 بیله بر نداشت باشد و خونی به بند آید که هرگاه بیله میداشت به  
 نزع میبود و از کدام قسم بی بود همان قسم قرار میدهد و اگر نداند  
 و شواهد میهد که از کدام قسم است بنا را بر کثیر میکند و استحاضه قلیل  
 قرار میدهد و اگر نداند قلیل نیست و نداند متوسطه است یا کثیره متوسطه



قرار میدهند **مسئله** و **نکته** هرگز نباید صاحب استخاضه قلیل باشد و اجتناب  
 بر او کند و در وقت داده غنا ظاهر غرض را بخورد اگر الوده بان خون  
 شده باشد و بعد از رسیدن باشد از برای هرگاه که  
 اگر صاحب استخاضه قلیل باشد که بعد از وضو پیش  
 باز بنشیند خون الوده شده بخون مانده و اگر مداومت دهد که بعد از  
 وضو اول خوف نماید باشد همان وضو اول او را کاف است  
 هیچ عملی بر او لازم نیست **مسئله** هرگز نباید صاحب استخاضه قلیل  
 باشد باید اجتناب از برای استخاضه قلیل مذکور شد جدا آورد و علان بر آن  
 در هر یکشنبه و روز یک غسل از برای غار صبح بکند ما و اینکه خون او بان  
 خونی باشد **مسئله** هرگز نباید صاحب استخاضه قلیل باشد در هر وقت  
 داده غنا و ستن فرج لازم است و باید در هر شبانه روزی غسل کند  
 یکی از برای غنا و ظهر و عصر و یکی دیگر از برای غنا و شام و حق و یکی  
 دیگر از برای غنا و صبح و جهت خون استخاضه هیچ وضویی بر او واجب نیست  
 بلی هرگاه حدیثی از او رسد که موجب شکستن وضو باشد باید وضو  
 نماید بکند از غنا و ظهر بلا واسطه مشغول عصر شود و هم چنین شام  
 ختن و جایز است تا سله قرار دهد تفريق کند و لیکن در وقت یک غسل  
 از برای غنا و عصر و یکی از برای ختن باید بکند که بجهت غسل باشد  
**مسئله** باید وضو کند صاحب استخاضه قلیل با متوسطه که از برای  
 غنا و عصر میباشد و غسل نماید صاحب استخاضه متوسطه و کثیر میکند  
 بکند از وضو وقت غنا باشد پس اگر بنشیند هیچ نخواهد بود و هم چنین

باید غسل بکند غنا باشد یعنی بکند از غسل بلا واسطه غنا کند و هیچ تأخیر  
 نبیند از وضو بکند بلکه مشغول مقدمات غنا باشد از پوشاندن عورت  
 و خصل قبله و اذان و اقامه و اما وضو یا استخاضه کثیره و متوسطه یا با وضو  
 لازم نیست مقدارن باشد و هم چنین واجبات بر صاحب استخاضه که بکند  
 امکان سعی کند در وقت غنا که خون بر بدن و جامه او هدیه نکند یا بن  
 محو کند بکند و از احکام بریند **مسئله** وضو و غسل کند صاحب  
 استخاضه واجب میشود در صورتیکه بکند از وضو سابق با غسل سابق  
 سبب آن باز هم رسد اگر چه فصل بوقت غنا بعد باشد پس واجب بودن  
 سه غسل در کثیره و در وقتیکه درین دو غنا خون بقدریکه بر بدنند  
 یعنی بکند از غسل صبح تا شام خون کثیره و استمرار بیند باطله بعد از غسل  
 صبح و طلحه بعد از غسل ظهر نه بیند و اگر بکند از غسل صبح خون کثیره بر  
 بیند و بعد از غسل ظهر هیچ خون نه بیند یا خون قلیل را متوسطه بیند  
 دو غسل بر او واجب خواهد بود و اگر بکند از غسل صبح هیچ نه بیند باطله  
 یا متوسطه بیند همان یک غسل صبح بر او خواهد بود و پس **مسئله** غنیمت  
 اگر میان دو غنازی هر سه قسم را بیند مثل اینکه از غنا صبح خون قلیل  
 بیند و بعد از ساعتی متوسطه شود و بعد از آن پیش از غنا ظهر کثیر  
 شود باید هر سه قسم را بجا آورد یعنی از برای هر یک از غنا ظهر و عصر  
 وضو نماید و از برای هر دو یک غسل کند و از برای غنا صبح اینند  
 هم یک غسل جهت استخاضه متوسطه بکند **مسئله** هر وقت که یکی از  
 اقسام استخاضه حاصل شد حکم آن واجب میشود از برای غنازی که



عقب آن برآید اگر چه متصل بان نباشد چنانکه حکم از اجل آید  
 از برای غازی که در عقب از است قطع شد همین حکم آن از برای آن غازی  
 واجب است و از برای غازی که بعد از آن لازم نیست چنانکه اگر پیش از غازی  
 صحیح استخاضه قلیل هم رسیده و پیش از وضو منقطع شد از برای غازی صحیح  
 وضو نیست و از برای غازی که ظاهر بخبر من خون استخاضه وضو واجب  
 نبود و اگر بعد از وضوی غازی صحیح منقطع شد از برای صحیح و ظاهر وضو  
 مایل بود و از برای صحیح من خون استخاضه وضو لازم نیست و هم چنانکه اگر  
 متوضی پیش از صحیح حاصل شد غسل از برای غازی صحیح میکند و اگر پیش از آن  
 غسل منقطع شود از برای غازی صحیح چنانکه لازم نیست و اگر بعد از غسل  
 صحیح قطع شود باید از برای هر یک از غازی که ظاهر وضو نباشد و از برای  
 از است که از برای شام و خفتن هم وضو ندارد و از برای صحیح قیام  
 بکفایت میکند و اگر کینه پیش از صحیح هم رسیده و غسل از برای صحیح میکند  
 چنانکه اگر پیش از غسل منقطع شد و بکبر و غسل واجب نیست اگر چه وضو  
 است که دو غسل دیگر هم جای آورده و اگر پیش از غسل صحیح منقطع شود  
 بکفایت دیگر از برای ظاهر وضو واجب است چنانکه اگر پیش از آن غسل قطع  
 شود از برای شام و خفتن غسل واجب نیست و احتیاطا دو غسل کردن  
 است **مسئله** هرگاه صاحب استخاضه وضو یا غسل از برای غازی  
 بغل آورد بعد از آن پیش از آن نماز خون نباید وضو یا غسل او نکند  
 مگر وضو یا قوی و باید و بان تجدید کند **مسئله** هرگاه صاحب استخاضه  
 ایشان بان شد صاحب استخاضه قلیل یا متوسطه از برای غازی صحیح

مکون می تواند اکفا کند بلکه از برای غازی صحیح هم وضو یا غسل نباید  
 بآن و اگر چه از فوافل یومیه باشد و در اوقات غازی صحیح هم نباشد  
 و صاحب متوسطه می تواند میان غازی و صب و صب بکفایت جمع کند و غسل  
 پیش از صب بجا آورد و آن فاصله میان آن و غازی صحیح ضرر ندارد و وضو  
 هم از برای غازی صحیح بر وضوی آنها اکفا نماید و غسل یا تاخیر کند تا صب  
 و صاحب کینه جمع میکند میان غازی و صب بکفایت و هم چنانکه هرگاه  
 واجب یا تاخیر از آن اگر چه مقدم بر غرضه باشد بکفایت جمع نماید و غازی  
 مستحق دیگر از غازی قضا را بر غسل جدیدی میکند و بر غیرت  
 غازی واجب یا در اوقات غازی واجب بعد از غازی واجب بلکه وضو هم بخیر  
 مگر هرگاه غسلی کسب وضو بود از او صادر شده باشد **مسئله** هرگاه  
 از سایر احکام مستحاضه و در آن تر چند مسئله است **مسئله** اول  
 اقوی است که جایز است از برای زن مستحاضه خواه با تخاضه قلیل  
 یا متوسطه یا کینه خواندن سوره های مجید واجب و در وقت نوشته خوان  
 ما بدین و در نیت کردن در مساجد و مجوز از مسجد الحرام و مسجد مجید  
 اگر چه بیک از وضو و غسل یا بجا نیآورده باشد و هم چنان جایز است  
 طاعت کردن بان بدون توقف بر وضو یا غسل یا شستن بزج و **مسئله** دوم  
 روز زن مستحاضه قلیل بر هیچ چیز موقوف نیست و صحیح است و هم  
 روز صاحب استخاضه متوسطه و کینه موقوف بر غیر غسل نیست و وضو  
 میان علما است که محبت روز نماز موقوف بر غسل و جماعت از علما  
 در آن توقف دارند و اما ایشان بجای احتیاط است که غسل را



تواند کند و ظاهر است که صاحب کینه هیچیک یکی از افعال مذکور را بجا آورد  
درون او هیچ نباشد و حکم نضاد و خون او شود مگر اینکه جمیع عملهای بدن  
و یک گشتند و ایند را زنده نماید **مسئله ششم** صاحب استخاضه هرگاه بعد از خون  
یا خلی ای برای غاوی دیگر هیچ خون بریند و با امر استخاضه او قطع شود  
دیگر علی برای لازم نیست و اگر صواب باشد باید از برای غاوی دیگر و صفی  
بنازد و مثل یکیک با آن باشد **مسئله هفتم** عمل استخاضه و کیفیت مثل عمل  
حیات و حیض است و وسوسه در آن لازم است **مسئله هشتم** در عمل نفاس  
و در آن چند مسلمات **مسئله اول** خون نفاس خونیست که بیضی است  
پرونی و باید در هر خونیکه بعد از پرونی آمدن غام طغی پرونی آید  
نفاس است و هم چنین هر خونیکه با طفل پرونی و یا بد و خلاصه آنکه هر یک  
جزو از طفل پرونی نماید هر یک با آن و بعد از آن پرونی بی بدین خون  
نفاس است و اما خونیکه در وقت دره نامدن پرونی و یا بد قبل از پرونی  
آید در پرونی از طفل نفاس نیست بلکه آنرا برای چیزی است که در  
خون زن است و هر وقت بچنانکه گذشت دانسته باشد و در روز یا کیهان  
آخر آن و اول نفاس با صله بود و حیض خواهد بود و الا حیض نیز خواهد  
بود بلکه اگر آخر سر با حکم یا استخاضه پرونی است در آن باشد استخاضه  
خواهد بود و الا استخاضه نیز خواهد بود و چون نفاس مخصوص است  
بچونیکه در ابتدا با استخاضه از طفل و بعد اگر چه سقط شده باشد و اما  
خونیکه با منصفه و علقه و نظیره که سقط شده باشد و بی نفاس  
نیست بنا بر اقوی **مسئله نهم** اقل زمان نفاس حدی ندارد بلکه

تواند کند که یکقطره باشد بلکه میتواند کند که هیچ خون بریند و در بیوقت  
هیچ نفاس از برای او نخواهد بود و در اکثر نفاس خلالت و حقایق است  
کرده روزات باین معنی که پیش ازده روز غلبه و بلکه اگر زن در حیض  
صاحب عادت نباشد و خون بریند تا ماه و روز نفاس قرار میدهد  
و بعد از آنرا استخاضه و در اینجا رجوع بر تیز با عادت خویشان میکند  
بلی اگر خون او تا ماه دوم متصل باشد از ماه دوم بطریق که در حیض  
گذشت از رجوع بر تیز با عادت خویشان و کفین هفت روز از هر فرما  
عمل میکند و اگر زن در حیض صاحب عادت باشد پس اگر خون او بر عادت  
یا کمتر از عادت قطع شد همان نفاس او خواهد بود و الا بر سبب احتیاط  
استظهار میکند بطریق که در حیض گذشت و بعد از ایام استظهار داده  
استخاضه قرار میدهد و اگر استظهار نکند بعد از عادت را استخاضه  
قرار میدهد **مسئله ششم** صاحب نفاس بودن زن در ایام عادت  
یا درده روز و غیر صاحب عادت در وقت است که در همدان مدت  
خون بریند یا در اول و آخر اندک خون بریند و اگر در یکطرف خون  
بریند همان نفاس او خواهد بود و اگر هیچ خون بریند تا ده روز از  
نامدن بکند در آن خون از نفاس نخواهد بود و هم چنین اگر صاحب  
عادت خون بریند تا بعد از زمان عادت باز نفاس نخواهد بود اگر چه  
پیش ازده روز باشد و اگر زنی بعد از انقضاء ایام نفاس با خون  
بریند خواه متصل یا خون نفاس یا متصل از آن پس اگر ده روز پیشا  
آخر نفاس و آن خون با صله شده باشد مثل خون او خواهد بود که آن



زنان در حالت خیر نفاس بی بیدند پس اگر مطابق ایام عادت باشد یا بصفت  
 جنین باشد جنین خواهد بود و الا فلا و اگر در وقت فاصله شده باشد  
 احتیاط خواهد بود اگر چه مطابق ایام عادت جنین باشد یا بصفت جنین  
 بوده باشد **مسئله چهارم** هر چه بر جای می آید است بر صاحب نفاس بر  
 حرام است و هر چه بر آن مکتوب است بر این نیز مکتوب است و هر چه از برقی  
 آن واجب یا است بود از برای آن نیز جنین است و غسل نفاس و احکام آن  
 بجهت مثل غسل جنین است **مسئله پنجم** در غسل من میت و در آن چند  
 سلاط **مسئله اول** هر کس بداند او بیدار است یا در بیرون است یا در  
 شدن میت و پیش از غسل میت اگر چه میت شهیدی باشد که غسل ندارد  
 باشد یا بجهت تعدد غسل ترا عجم داده باشد یا بدین غسل کند و اگر  
 میت کافر باشد مسکات و بعد از غسل دادن او هم باغت و جوی غسل  
 من میت میشود و کیسکه بجهت نبودن کافر یا رسد او را با ریاض  
 غسل دهند یا کیسکه پیش از موت غسل میت کرده باشد هم چنانکه خواهد  
 آمد حکم میوه دارد که او را غسل داده باشند و اگر بعضی از اعضای  
 میت سر غسل آن تمام شده باشد یا هنوز سر غسل همه اعضا تمام شده  
 باشد یا از غسل من بدست ماییدن یا آن واجب میشود و هم چنین  
 شستن دست هم لازم است **مسئله** هرگاه قطعه از انسان زنده بآمیزد  
 جدا شده باشد اگر آن قطعه اتخوان داشته باشد غسل واجب میشود بطن  
 و اگر اتخوان نداشته باشد غسل واجب نمیشود و هم چنین غسل واجب  
 نمیشود بر اتخوان یا حیوانی که زنده یا نافع جدا شده باشد از زنده

یا میت اما اگر یکی از آنها متصل به میت باشد من آن باغت و جوی غسل  
 میشود و ملاقات موی میت باغت و جوی غسل من میت نمیشود و اگر  
 موی بسیار که ناه باشد یا موی از آن که نزدیک بر پوست بدن است ملاقات  
 کند احتیاط از آنست که غسل کرده شود و رسانیدن ناخن یا دندان  
 بدین میت نیز باغت و جوی غسل میشود و هم چنین موی بسیار که ناه  
 بنا بر احتیاط **مسئله** ملاقات بدن میت نیز باغت و جوی غسل میشود  
 شکستن وضو نمیشود بنا بر اقوی پس اگر بیشتر وضوی داشته دیگر احتیاط  
 بر وضوی تان ندارد و کیسکه من میت نمود و غسل بر او واجب شد پیش از  
 غسل هر جناب و از اغیار زغاری تواند بکند اما غار را پیش از غسل می  
 تواند بکند و باید از برای غار غسل کند **مسئله ششم** در غسل میت  
 و سایر اعضا متعلق محضر و میت است شوای غار میت کرد و بجهت غار  
 مذکور خواهد شد و در این چند فصل است **فصل اول** در احکام  
 حالت احتضار و واجب است بعد از آن با وقت غسل او را زنده داشته  
**مسئله اول** بدانکه در حال احتضار واجب است که محضر را خیره  
 یا تعجب یا شکر یا مثل شکر یا تعجب یا شکر از مسلمین رو بقبله بجا باشد  
 باین نحو که بر پشت خوابانده شود و گفت یا هادی و رو بقبله باشد  
 بنوعیکه اگر بر خیزد و بنشیند رو بقبله شسته باشد یا بدین باشد  
 ناقص روح او شود و او را از انتم وضع بردارند بلکه احتیاط از آنست  
 که در هر حال تا وقت دفن در غیر غار هر وقت او را بکند از بدن  
 بکند دارند و اگر در رجائی قبله معلوم نباشد واجب نخواهد بود **فصل**



سنت است که در وقت اورا مقیم کنند شبها دین و اقرا با سحر و غیر  
 هر یک با سحر مقدس انسان و کلمات فرج و سحر او را نیت که حضرت  
 زبان و دل آنها را بگوید و اگر زبان او بسته باشد بدل بگوید و بگوید  
 تا کلام او بی خود و از سخن او کلمه طبره لا اله الا الله باشد و سنت  
 که حق و محض مومن قل یا ایها الکافرون یا یحی و یا یحیی و دعا نمک و ارک  
 نیز بخواند و سنت است که در روز دوشنبه از برون رفتن روح او سون و نما  
 و الصلوات خواند شود و دیگر پس از روح روح و بکند از ان مطلق  
 قرآن و حضور مومن مبارک کس و آیه الکرسی و آیه شریفه و سحر بر اثر  
 سوره بقره و سوره اخرا بخواندن سنت است و سنت است که او را  
 امر کنند بچین تن خدا و بخار و دهند او را علامات حضرت پروردگار  
 و اگر دشواری جان بسیار دارد و نقل کند بکجا بکجا غلبه و قات  
 در اینجا غنا میکند اوده یا بروی سجاده که خست و قات بران غازی کند  
 و سنت است که بکند از قبض روح او چشم و دهان او را زده و او را زده  
 و جان او را بربندد که دهان او کف و شود و دود است او را بچگونگی  
 او بکشد و ساقهای او را بکشد و او را بکشد و در شبی بپوشاند  
 و اگر در شب بپوشد و در روز بپوشد و تاب باقی بماند بپوشی نزد او تا  
 صبح روشن کنند و مومنین را از مرده و خبردار کنند و در برداشتن  
 و دفن او بجهیل نمایند مگر آنکه بعضی بپوشان او بنا شد و بعضی بپوشان  
 مشبه با شد و از جمله اسباب است از آنست که غرق شد با شد یا خا  
 بر سر او فرود آمد با شد یا دود او را خمال کرده با شد یا زهر او را خمال

اینست از بعضی از کتب  
 اولی از بعضی از کتب  
 علامات العمل الصالح و اینها  
 جز در مدله اللهم  
 من عاصی و اقل علی البیت  
 ما حلت و کن بکرم اللهم  
 عانت کرم الله و حق است

باشد



باشد یا چهره بر شد با شد یا دود دل شد بدی با و رسید با شد با خوف  
 شد بدی با شد بدی شد بدی یا غم جباری با و رسید با شد و غیر آنها  
 که در صورت استنباط باید خبر کرد نامردن او نمین شود بظهور علامات  
 مرگ در آن که از انچه متعین شدن است و بعضی علامات دیگر هم ذکر کرده  
 اند که اگر از هر یک آنها نمین برک نشود از اجتناب هر یک از فقره ان علم  
 برک حاصل میشود و از جمله علامات آنکه ذکر کرده اند سب شدن قدمها  
 و اوخته شدن کفهای دست از دایره و ضربت شدن صدعین و میل  
 کردن بینی و اوخته شدن پوست روی بالچه و بختین و زایل شدن  
 صفای سفیدی چشم و ظاهر شدن صورت جری در جگر و خواصها  
 و اگر از این علامات علم حاصل شود یا این علامات یافت شود یا نکند  
 صبر کرد تا سه شبانه روز بگذرد و اگر از علامات ذکر او ظاهر نشد معلوم  
 میشود که مرده است **سنت** مکرر است که تا قبض روح مختصر شد جنب  
 با خاک بپوشد و پیش او حاضر شوند و مومنین مکرر است نماز اوردن  
**مبارک** جمیع اینها مذکور شد و آنچه خواهد آمد از احکام میت چه  
 واجب و چه مستحب نمین بوی ندارد بلکه واجبات با سنت است بر  
 هر کسکه مطلع شود و چون بکفتر بخا او را دیکران ساقط می شود  
 جز آنکه علم هر رسد که دیگری کوه اگر چه بواسطه قرآن باشد و مومن  
 کافی نیست و مومنین محتاج باذن ولی نیست بلی بفرات که ولی اکبر  
 که او را دهن دهد بنا بر آن خود **سنت** اگر که بعد از آنست غیر  
 میاثر کرده **مصلحت** و در ادب برداشتن میت بدانکه سنت و کذا





که مویشان دور بر آشفتن جان حاضر شوند و کسب جان کند افضل  
از آنست که آنکس کسب میکند پیاده باشد و تا غار بران نکند مراجعت نکند  
و بقرافت که تاوهن کردن هر چه کند و در وقت کسب جان از عقبان  
راه رود و با یکی از دو طرفان و در پیش جان رفتن مکروه است و باید  
تکسر و رعایت خود کند و شجوع باشد و پند گیرد و نشت است که جان  
چاره برود از آنکه هر یک یک کوشش را بگیرند و بقرافت که هر یک  
چاره بر حای و بگیرد تا هر کدام چار طر فراید و ش کوفت باشد تا جمع  
بعلاید و باین قدر در جمع شجیع بعلی باید و افضل در طریقه جمع  
است که ابتدا خود به پیش و از جانب راست جان یعنی چای که دست  
و است میت بر از است و بر دست چپ کواست که از عقب جان راه  
برود و آن طرف را بدوش راست خود بگیرد بعد از آن بیاید خطاب  
عقب جان و با چای راست جان را بدوش راست بگیرد و بعد از آن  
بای چپ را بدوش چپ بگیرد و بعد از آن دست راست را بدوش چپ  
گیرد و شتم کند و نشت است که جان را بچپل بر برند و مکروه است  
و گفتن کیکه کسب جان میکند پیش از دفن مکرر اندکی ولی میتوان  
از در رکعت و هک و خلدیدن و بدون آمدن زنان با جان و  
هر چه کردن انسان **مسئله چهارم** در غسل میت و در آن چند مسئله  
**مسئله اول** - هم چنانکه مذکور شد بقرافت که مسائل غسل میت و لی او  
یعنی کسیکه او را می میرانند است خود یا کسیکه او را بجا و ناز و نوازش  
و لیکن این لازم نیست و شوهر او را است زن خود از جمع خود باشد

**مسئله دوم** - واجبات که مرد را در غسل دهد و زن را زن مکرر کند  
چند موضع که بخورند که هر یک از مرد و زن دیگر را غسل دهد  
**اول** - زن و شوهر خواه زن و آبی باشد یا مقعد دخول با واقع شده باشد  
یا نه و هم چنین است کینه و آبی که هر یک میتواند دیگر را غسل دهد خواه  
در حالت اختیار باشد یا خطا را ولی ظاهرات که باید از عقب جان  
باشد و تواند بیچپ دیگر را برهنه غسل دهد و **دوم** - کسانیکه با یکدیگر  
محرمانند خواه بواسطه خویشی نبی باشد یا سببی یا محبت شیر خویشی  
که هر زنی محرمی میتواند مرد را که بان محرم است غسل دهد و هر مردی  
میتواند زنی را که بان محرم است غسل دهد خواه در حالات اختیار باشد  
یعنی مثل هر مرد یا نه و باید غسل دادن هر یک از عقب جان باشد نه  
برهنه **سوم** - هر یک که کمتر از سه سال باشد چه میتواند زن او را غسل دهد  
و دختر که کمتر از سه سال باشد و مرد میتواند او را غسل دهد و اگر چه در حالت  
اختیار باشد و برهنه باشد **مسئله سیم** - هر چای که فون شود و محرمی  
نباشد و منکر او هم نباشد یعنی اگر زن باشد زنی نباشد و اگر مرد  
باشد مردی نباشد که او را غسل دهد اگر مثلی از اهل ذمه حاضر باشد  
باید غسل کند و او را غسل دهد و اگر آن زن نباشد غسل از میت ساقطی  
شود و نشت است که همین مواضع که در خصوصش میشود و مسح میشود  
سسته شود **مسئله چهارم** - باید غسل دهند با لغی باشد بر غسل دادن غیر  
با لغی اگر چه میزبانند صحیح نیست **مسئله پنجم** - واجبات غسل دادن  
هر مسلمان یا اگر چه سنی استی غیر محرمی نباشد و هم واجبات غسل دادن



هر سلبانی که در شصت و شش باشد و واجب است غسل او آن  
اطفال مسلمین و دیوانگان انسان و طفلی که سقط شود در چاه یا در  
آب و غم باشد و کفن کردن و دفن کردن سقط که چهار ماه داشته باشد  
بجز واجبات اما اگر چهار ماه نداشته باشد غسل ندارد بلکه باید آنرا  
باغی نیکه دارد بکند بچیده و خاک زند کرد و طفلی که در شکم میت باشد و  
انفصل هم مرده باشد غسل او لازم نیست و غسل دادن مادر که عیت  
بوی اگر انفصل مرده بیرون آید غسل او واجبات خواه مادر او زنده  
باشد یا مرده و اگر چه بعد از غسل دادن مادر بیرون آید و اگر چه با  
بار باشد **ششم** کسی که شهید باشد او را غسل بدهند و کفن  
نمکنند بلکه با جواهر نیکه بپوشند است و او غنا میکند و دفن  
میکند و لیکن ظاهر است که این حکم مخصوص است بشهید بکدر رحمت  
امام معصوم یا کسی که او مخصوص بعبودیت بوده باشد کشته شود و در  
سایر جنسها جاری نیست **هفتم** هر کجا عضو یا از عضو یافت شود بی آن  
استخوان داشته باشد یا نه استخوان باشد اگر چه هیچ کشت نداشته باشد  
واجبات غسل دادن و دفن کردن و کفن کردن واجب نیست مگر آنکه  
عضو باشد که متعلق بر سینه باشد که در صورت علان بر غسل باید از  
کفن هم قوی و اگر قطعه از بدن جدا شود اگر در آن سینه باشد غسل آن  
واجبات و الا واجب نیست و احتیاط است که اگر استخوان داشته باشد  
غسل دهند **هشتم** جایز نیست غسل دادن کافر خواه حربی باشد یا اسی  
یا انکار ضروری دین را کرده باشد و هم چنین جایز نیست کفن کردن و

نماز کردن بران و دفن کردن آن و اگر میت را ندانند مسلمان است یا کافر بی  
اگر از او ولایت مسلمین یافته باشند غسل میدهند و کفن میکنند و غنا  
بران میکند اند و اگر در ولایت کفار از ایشانند بعضی گفته اند حکم کافر را  
و ظاهر آنست که آن نیز حکم از او دارد که در ولایت مسلمین نباشد و اگر در  
مسلمین و کفار یکدیگر مخلوط شوند و متبره شوند باید هر دو غسل دهند **نهم**  
کسی که بران بریم با خصاص قتل کرد جایز است که پیش از کشته شدن یکسر  
کند و بر غسل مقرر و کافر و اب خالص احوط است و حوط غاید و کفن  
بپوشد و بعد از کشته شدن دیگر غسل بر او واجب نیست بشرطیکه با دم کند  
او را با اخصاص نسایر کشته ها و جایز است که غسل او تا خیر افتد تا بعد از کفن  
**و هشتم** بدانکه واجبات در غسل است که ابتدا هر جایی را که پیش از  
غسل عارض بدن میت شده از آن بگذرد و بشویند و هم چنین در هر یک  
از سر و غسل میت هر جایی را که پیش از آن غسل عارض شده باید شست و بعد  
متوجه از غسل اند اما جاست که در استاء هر غسلی عارض میشود محل غسل  
موقوف بر از آن نیست بلکه ایان غسل از برای آن غسل و از آنرا  
جاست که آنست خصوصاً جاست که غایبان است که حاصل میشود غسل  
جاست که از دست غسل دهند با جامه میت بپوشانند و سرایت میکند  
**یا دهم** واجبات در غسل نیست قربت کردن یا این نحو کرد  
دل بگذرد و آنکه از این میت را غسل میدهم واجب قربت الی الله تعالی است  
برای خدا و باید غسل دادن او هم بجهت قربت و اطاعت خدا باشد و اگر  
مردی کفر یا چیزی دیگر باعث متوجه شدن غسل باشد چنانکه در دنیا



از ویلایات متعارفت از غلّه سد و صورت است و میت چهاره ی  
 غلّه دین خواهد شد و در این صورت در امثال این ویلایات دین داری  
 اگر طلوع بر موت کوی شود چون وفق و جوب غلّه دادن از اوساط  
 مینوید که علم هم رساند که دیگری غلّه صحیح داده فضل او را  
 از اوساط غلّه و باید چون مطلع بر موت کوی شود از مردمان  
 بقدر قوس می در غلّه جمع او بکند و از برای هر غلّه یک نیکو  
 است و اگر از برای هر یک بیت جدا کند بد نیست و اگر غلّه دهند  
 یک نفر باشد همان بیت بسکند و اگر متعدد باشند و هر دو اب رختن  
 و گردانیدن میت سربک باشند باید هر بیت کنند و اگر یکی ببرد  
 و دیگری میت را ببرد اندک از رختن و این اب بهر اعضایی است  
 برسد میت کردن او کما بیت و اگر رسیدن اب بهر اعضا عمل هر دو  
 باشد باید هر دو بیت کنند و اگر یکی ببرد و دیگری دست بمالند بجز  
 شستن هر اعضا از غلّه و حاصل شود باید او بیت کند **طوطی**  
 واجبات که میت را بر غلّه بدهند اول که باب سدر باین نحو که سدر را  
 بگویند یا چنانند و داخل اب کنند و غلّه دهند و نیم باب کاف و نیم  
 باب خالص و این ترتیب واجبات و باید و هر یک از این غلّه ترتیب  
 میان اعضایی است و ملاقات نمود پس اول سر کردن او را است  
 و بعد از آن طرف راست و بعد از آن طرف چپ و در شستن هر عضو  
 قدری از عضو محاور از آن باب مقدم بشوید و سدر و کاف و  
 غلّه قدر و وزن معینی ندارند بلکه باید انقدر رساند که اب را خوا

اب سدر با کاف و نون گفت و اب از مطلق بیرون نرود و مهابی سدر و کاف  
 کافی نیست تا بتدریج باشد که اب سدر و کاف و نون اندکتر شود و در غلّه با  
 خالص تر باشد است که از سدر و کاف و خالی باشد اما خالی بود از اینها  
 دیگر لازم نیست مگر اینکه چیزی باشد که ابرامضاف کند که خالی بودن از آن  
 واجبات است **نهم** واجبات که اب غلّه پاک باشد و عضوی نباشد  
 و اب مطلق باشد و مکان غلّه بنا باشد و عضوی نباشد و هم جنس سدر  
 و کاف و نون باشد یا اینکه با غلّه بدهند **چهارم** واجبات که در وقت  
 غلّه عورت میت پوشانند شود اگر چه غلّه دهند محرم باشد یا نسل  
 میت باشد یا بیت ملول باشد که سه ساله باشد یا بنیز واجبات است که  
 غلّه دهند در وقت شستن عورت لغتاً بعد از شستن خود **پنجم**  
 هرگاه سدر و کاف و نون یافت شود یکبار غلّه دادن باب خالص کافی است  
 و سه مرتبه لازم نیست بنا بر اقوی و اگر یک کدام یافت شود و غلّه باید  
 یکی با کاف یافت میشود و دیگری باب خالص و اگر بعد از دفن یافت شود  
 اعاده واجبات و اگر بعد از غلّه پیش از دفن واجبات در اعاده است  
 و اگر اب یافت شود با پاک نباشد یا توان میت را غلّه داد باب کاف  
 جهت شستن ارم رختن او باشد باید او را یک تیمم بعضی غلّه داد  
 و اگر اب جهت یک فصل یافت شود غلّه سدر و مقدم میدارند و اگر جهت  
 دو غلّه یافت شود سدر و کاف و نون را مقدم میدارند **ششم** اگر میت  
 جنب باشد یا حایض باشد یا صاحب نفاس باشد غلّه میت کفایت  
 هر را میکند و غلّه دیگر واجب نیست و در وقت که سایر اعضاهاست



باشد **مقدم** هرگاه کوی و احوال باشد و بپوشد غسل کافرا و اوصاف  
 است و بد و غسل دیگر اکتفا میشود **مسئله** هرگاه بخواهی از دست پر  
 آید و از آنجا غسل یا بعد از غسل و پیش از غسل گذاردن باید از دست و هم  
 چنین اگر بگذارد گذاردن در عهد بیرون آید و ممکن باشد شستن و در  
 هر صورت غسل صحیح است **فصل** سنت است در غسل میت که میت را بر  
 روی چیزی مرتفع بخواهند که جانب پاها را و سر را شست باشد و در  
 جوی یا بخواهند که گفت پاها را و دو قبله باشد و در زیر مقضا و غسل  
 غسل دهند و بعد از وضو و سوا و بر اعضای او برهنه باشد و عورت را و  
 پیراهن او بپوشانند باین نحو که پیراهن را از بالا و پایین بر عورت بپوشانند  
 کنند و بعد از غسل از اشکافه از در پا بکشند و ابتدا انگشتان  
 و مفصل از آنرا بکشند و دست میت را در انگشتان تا حلقه  
 سه مرتبه باب سدر بپوشند پس عورتین از سه مرتبه باب ایشان بپوشند  
 اگر چه علم بجهات آن نباشد پس از وضو دهند باین که در آن سدر  
 باشد و سر او را و یکف سدر پیش از غسل بپوشند و پیش از غسل کافرا  
 نیز دستها و عورتین از اجزای مذکور از آب کافرا بپوشند و در غسل  
 باب خالص نیز بخوبی مذکور از آب خالص بپوشند و در وقت شستن  
 هر یک از دو طرف قدی از سر با آن طرف بپوشند و هر یک از سر  
 و هر دو جانب را در هر غسلی سه بار بپوشند و پیش از دو غسل اول بپوشند  
 دست شکم میت کنند مگر اینکه زن البتة باشد و پیش از غسل بریت  
 کند و هم چنین قبل او و غیره بر روی اعضا بگذارد و بعد از فراغ

از غسل او را بجامه خشک کند و غسل دهند در جن غسل در طرف راست  
 میت بپوشند و بعد از هر یک از غسل سدر و غسل کافرا و دستها و عورت  
 تا مرقع بپوشند و دعا بکنند و در سدر بپوشند **مسئله** مکروه است که غسل  
 دهند میت را بر میان دو پای خود بپوشند و او را بپوشانند و ناخن او را  
 بگیرد اگر چه بپوشد باشد و موی او را اصلاح کند یا بکشد یا تراشد  
 و زیر ناخنهای او را از حلقه بکشد یا نکند و بای که با شستن گرم شده  
 باشد او را غسل دهد مگر اینکه شکست سر یا باشد و حرام است که میت  
 خسته کنند اگر خسته نگردد **باشد غسل چهارم** در کفن کردن میت است و در  
 چند مسئله است **مسئله** بدانکه بعد از فراغ شدن از غسل میت را شستن  
 که او را کفن کنند و قدر واجب از کفن سه قطعه است و حق از آنست که آن  
 سه قطعه با سه سر تا سریات که همه بد را بپوشانند و در سر تا سر و یک  
 پیراهنی که تقریباً نصف ساق برسد و خیرات میان هر یک از دو نوع  
 و از برای میت دوم مرد و دو بار چه دیگر سنت است یکی عامه که بر سر او  
 بپوشند و دوم را نهی و افضل آنست که عرض آن یکو جب و نیم و طول آن  
 سه ذراع و نیم باشد و از برای میت زن سه بار چه منجبات یکی  
 مقصود که بجای عامه مرد است و دوم را نهی و نیم و شش دان بند و آن  
 که باس هفتی است که بر سر زن بپوشند که شش دانای او را بگیرد و دو  
 طرف از بر شستن که دست و کیفیت کفن کردن آنست که ابتدا بر آن  
 بپوشند و بعد از آن بنه بپوشند بر عورتین میت گذارد و سران  
 که باس را شستن کنند بعد بپوشد و جانب حق را بر کف میت قرار بدهند



بر بطریق کونید آن دو طرف حق را بر کرمیت بنده پس بر دیگران که باطن  
از عقب از میان دو پای او میروند او را زین را بر کمر او میبندند  
سنگ میروند کنند و حکم کنند که عورت و بنده را که بر آن گذارسته اند  
فرود کرده و پاها را بهم او زند و آنها را بان که باس میکند بکوبند و  
بچند ناله ها میگوید پس سر را در آغوش چپ انداخته و بر دست  
پراهن و او بر شانه او ایستاده و با یک لفظ به چپ او را بلند و دریم  
به چپ او را بلند از آن میان عالم را و بر سر او به چپ او را برای دو طرف او  
تحت الحلق قرار دهند و دو طرف او را از زین حلق میروند او را و زیاد  
از او بر سر او افکنند طرف راست بر چپ و چپ را بر راست **مسئله**  
واجبات آنکه کسی که کفن میکند کفن کند و واجبات کفن خواه از مرد یا  
از زن هر چه باشد بکشد بلکه مزوج با بر خیم هم نباشد مگر آنکه او خیم  
آن کفن را غیر از خیم نباشد و باید عضوی نباشد و جنس نباشد و اگر  
بکسی از آنها کفن کرد و شود کفن کردن او باطل است و محبات کفن از  
رجحان بنده خالص باشد و سفید و تان و خوش قماش و بر قیمت باشد  
و سنت است که از جمله کفن جامه باشد که خود میت در حال حیات در آن  
غدا میکرد و در دنیا بنگه آن کفن را میداد و زدن از نخ کفن نباشد و در  
لفافه کفن بنویسند که فلان ابن فلان پنهان لا اله الا الله و حله لا  
شریک له و هم چنان بنویسند یا مات هربک از اسم انشا عشر را  
بنویسند و نوشتن جوین کبریا سنت است اما نوشتن قرآن و از روی  
نداد و سنت است که او را بر منویشند و برت میبندند حضرت امام جعفر

بنویسند و اگر حاضر نباشد بپا و هر چایکی دیگر که باشد و زینت است  
که غسل دهند پیش از کفن کردن و دست خود را تا مرقع بسیار بشوید  
و از برای کفن کردن غسل کند و مکرر است کفن کردن بیایه که  
سینه باشد بلکه در هر پا بر یک و دو دکنان و ترک کردن رجیمانی  
که کفن را بان میروند از آب دهن و استین از برای کفن قرار  
دادن مکرر است پراهن باشد که بویستند باشد و نوشتن چیزی بیایه  
در آن و بریدن از باطن **مسئله** کفن واجب میت را و سدر  
و کافور از مال او بر میدارند مقدم بر فرض و وصیت و اتفاقا  
محبان با وجود وصیت از مال او اخراج مینمود و بدون وصیت  
برداشتن آن از ترک موقوف بر اذن و اجازه همه و در بقدر اذن  
و اگر بعضی از او را صغیر باشند با رجه های محبت و بقدر الحصر  
از سهم آن میتوان محسوب داشت بلکه قدر واجب را هم باید بیایه  
بیشتر بکسی که فدا کرد و اگر میت ترک داشته باشد باید از وجه زکوة  
او را کفن کرد و اگر زکوة یافت نشود ظاهر است که بر مسلمین واجب باشد  
کفن کردن او و اگر بغیر از بیایه جوین یا عضوی یافت نشود بر همه او را  
دفن میکنند اما اگر بغیر از بیایه جوین هم نباشد در آن جنس باید از  
کفن نمود و در میت را میتوان در یک کفن کفن نمود و کفن واجب زن  
بر شوهر است اگر چیزی داشته باشد خواه زن داغی باشد یا نه  
**مسئله** چهارم اگر از میت چیزی جدا شود مثل مو یا ناخن یا طعمه گوشتی  
یا چیزانجا واجبات که آنرا در کفن او بگذارند و شستن و غسل دادن







نباشد باید بقدر اقل که متقاضی کافر یا مایند کفایت و سنت است که  
کافر را در کف دست نرم سازند و او را بتدبیر پیشانی کنند و اگر کافر  
که از حفظ کردن مواضع مذکور زایل باشد بر سیرت بریزند **مسئله**  
در اضرار متعلق بدقنات و در آن چند مسئله است **مسئله اول** واجب است  
کردن خود میت و در کوهالی که در زمین کندن شود و اگر چه ضرر مردابی  
باشد و وسعت آن بقدری باشد که جدیت را توان در آن رو قبیل  
خواست بایند و حق آن بقدری باشد که بوی بد آن بحدی نرسد و جدا  
از دندکان این باشد و جایز نیست بدوین ضرورتی از او ربانی که  
بر روی زمین باشد بگذارند اگر چه در نهایت باشد و حق بقدری  
جائز است در تابوتی گذاردن و در زیر زمین نهادن و اجابت  
زمین قبر زمینی باشد که مصرف در آن جائز باشد و در غیر چنین زمینی  
نیتوان دفن کرد مثل زمین حصی یا و قبی یا قبر دیگر که پیش از آن  
باشد یا ملکی خود میت که وارث اجاز نکند و سنت است که حق قبیل  
تامت معتدلی باشد یا ناخبر کردن و هم چنین سنت است که در طرف قبیل  
قبر خدی از برای آن قرار دهند که حق آن بقدری باشد که کوی تواند  
در آن خشت و عرض و طول آن بقدر باشد که میت را توان در آن رو  
قبیل خوا بایند و بقدر آنکه میت را در وسط گذارند بخت خام و کل از  
حکم کنند بخوبی که خاک داخل آن شود و درخت چیدن آن ابتدا اینست  
سر کنند و بقدر آن بر کردن قبر روی آنرا بپوش کنند و قبر را بقدر چهار انگشت  
کشاده یا بهم آورده از زمین بلند کنند و سنگی یا چوبی که نام میت

بر آن باشد و بنا لای سر او بگذارند و شک روزه بر قبر بریزند **مسئله**  
مکروه است فرس کردن قبر بخت و خوان مکر بخت ضرورتی و خاک خیران  
بقدر اخلان کردن و جوف قبر را کجی با لیدن و عمارت بر سر قبر خشت  
بخت قبر و تان کردن آن بقدر آنکه در سندن مکروه و مقهور معمران و اعمه  
و نیکان از اولای و جای ایشان که عمارت بر آنها ساختن و بقدر بد  
کردن جایز بلکه محضیات و هم چنین مکروه است بر روی قبر نشستن و  
بقدر اضرار خانه قرار دادن و بهتراست که میت را در جای دفن کنند که قبر  
مسلمین باشد خصوصا اگر بعضی از مسلمانان مدفن باشند و است  
که خشتان و تان و دیکر قبیل باشند و کراهت دارد و میت را در  
دیکر قبیل ضرورتی گذاردن و نقل میت را از اولای که فوت شده بولای  
دیگر کردن مگر عباد مشرف به در آمدن معصومین و اولاد و مقبره  
ایشان که نقل کردن اموات با غایب محضیات البته اگر چه بقدر ازل  
کردن باشد و وصیت هم نکرد باشد و اگر چه کتب از هم رخت بدن  
بت باشد و اگر وصیت کرده باشد و اجابت نقل کردن با جا و اگر با  
وصیت در جای دیگر دفن کنند باید بنش قبر کرد و باغی وضعی که وصیت  
نقل کرد **مسئله** حرام است دفن کفار و اولاد ایشان مکروه است  
کافر که از مسلمان حامله باشد و قبرستان مسلمین و دفن کردن مسلمین  
در قبرستان کفار و هم چنین حرام است بنش قبر مکر اینکه میت خاک  
شده باشد یا ضرورتی داعی باشد **مسئله چهارم** واجبات که میت را  
در قبر بر جانب راست رو قبیل بخوا بایند مگر اینکه قبله مشرق باشد یا



توان میت را در قبله کرد آید و سنت است که چون جان تردید قبله  
 اگر چه باشد از آن نزد پای قبر گذارند بخوبی که سمت بطرف پای قبر باشد  
 و اگر زن باشد از آن در برابر قبله گذارند از عرض و چون میت را گذارند  
 اندکی صبر کنند پس مرد را سر او را پیش کنند و از طرف پاها او را سرش  
 داخل کنند و زن را از سمت قبله قبر عرض بکمرش داخل کنند و یکی از عمار  
 زن بپیرا و دود را در قبور گذارد و سنت است آنکه داخل قبر شوند با وضو  
 باشد و سر و پای او بر سر باشد و بنده ها و مختار را بکشاید و دعاها بخواند  
 سکه بخواند و چون میت را قبور گذارد و کف های کفن را از جانب پا و سر  
 بکشاید و روی میت را باز کند و طرف راست او را بر خاک گذارد و  
 سر او را از خاک بلند کند و کلونی بر پشتش گذارد که بر پشت نیفتد  
 و مقدری از تربت مطهر حضرت امام جعفر را با او بگذارد و در وقت  
 دفن کردن زن روی قبر را بجا در سجی بپوشاند و وی میت بعد از  
 استعاذه و صلوات سوره فاتحه و معوذتین و قل هو الله احد و آیه الکرسی  
 در قبر بخواند و چون روی او را خاک گذارد و پیش از پوشیدن خاک  
 وی یا کسیکه از او نماز خون باشد دهان خود را نزدیک گوش میت بند  
 و دست چپ خود را بر دوش راست میت گذارد و دست راست خود را  
 بر دوش راست او گذارد و او را حرکت دهد و تلقین کند بمقاید  
 حق و بهتر است که اضره در روایات وارد شده بخواند و از آن بهتر  
 آنکه علقان بر آن مهر یا بی کریمیت داشت نیز تلقین کند پس آنکه داخل  
 قبر شده از طرف پای قبر بیرون رود **مسئله** **عجب** سنت است که بعد

دفن حاضران که هستند خیر از دنیا و عیال و حرام سه مرتبه بر پشت کف هر دست  
 با هم خاک بر پیش بریزند و دعا بخوانند و او شده بخوانند و بعد از تسبیح  
 قبر را بر قبر بکشند یا بطریقی که آب بریزند و در قبله باشند و از سمت  
 کفره متصل آب بریزد و دوری تا باز بجانب سراید و با قیامه آب را بر  
 میان قبر بریزد و بعد از آن حصا در و قبیله بنشیند و دست خود را با  
 انگشتان کشاده بر قبر بگذارد بنوعیکه از انگشتان در قبر ظاهر شود  
 و دعا بخواند رسید بخواند پس وی میت یا کسیکه از جانب پا و دوش  
 باشد دهان خود را مقابل سمت گذارد بعد از آنکه مردم مراجعت کند  
 باشند بعد از این جبار بلند میت را اگر چه غیر تکلف باشد تلقین  
 کند بخوبی که وارد شده **مسئله** **سنت** است که از برای مسلمانان  
 که اهل مصیبت را که سینه ای عزیزی باشد تعزیت کند و اینها  
 قتلی دهند و اهل تعزیه است که بروند صاحب مصیبت را بر بلند و تعزیه  
 کردن غیر شیعه حرام است و منجبات که تا سه روز دیگران خصوصاً همسایگان  
 یکنان برای صاحبان غزالطعام بفرستند و مکروه است چیزی خوردن  
 در نزد اهل مصیبت اگر چه از آنضا باشد که دیگران آورده اند مگر در روز  
 از آن چنان نباشد **مسئله** **عجب** هرگاه طفلی در شکم ببرد و مادر آن  
 زنده باشد پس اگر ما قتل کردن درست ممکن باشد باید چنان کرد و اگر  
 سقط ممکن نباشد و بیرون آوردن آن درست ممکن باشد باید چنان کرد  
 و اگر آن نیز ممکن نباشد طفل را بار بار باید کرد و بیرون آورد و اگر زن  
 حامله ببرد و فرزند در شکم او زنده باشد پس اگر بدون شکانت



شکم پروردن آوردن طفل نمک باشد باید بریدن او و از آن طرف چپ شکم او را  
 باید شکافت و طفل را پروردن آورد و بعد از آن سنت است که موضع شکاف را  
 بزوزند و اگر شک باشد که با طفل زنده است یا مرده باز شکافتن شکم و پروردن  
 او و در طفل و اجابت **مسئله هفتم** اگر سرگی از بدن جدا شده باشد  
 و در هر جایی اول سر را حمل نمایند و بعد از آن بدن را بر جبهه یا لایق کردن  
 میکند از بدن و سر را بر روی کوفتی نمند و در میان کفن میکند و در و در  
 دفن سر را بپایین میکشند و در جلد می نمند و در لاش را اجابت قبله می کنند  
**مسئله هشتم** سنت است از برای مردان و زنان زیارت قبور مؤمنین و مؤمنات  
 بدر و نماز و خوشنشان و دهر و حق و در عصر روز پنجشنبه تا یکد و آن  
 بیشتر است و کسیکه زیارت قبور می رود اگر قبر مخصوصی را زیارت کند زیارت  
 هفت مرتبه سوره انا انزلناه را بخواند و اگر بر آن زیاده کند حمد و  
 معوذتین و توحید را هر یک صد مرتبه و این الکبری بسیار بهتر است و  
 سنت است که در آن وقت دو قبله بنشیند و دودست بر روی قبر گذازد  
 و اگر اهل قبور را زیارت کند دعوی یا زده مرتبه سوره مبارکه قل هو الله  
 را بخواند یا این الکبری یا یکی از دعاها بگوید و زیارت قبور مؤمنین  
 وارد شده یا همانها را **مقصد نهم** در غسلهای سنتی و اتمنا  
 بسیارند و افضل غسلها غسلی است غسل جمعات و اول وقتان طلوع و غروب  
 روز جمعه است و آخر وقت ظهر همان روز است و هر چه بظهر نزدیکتر  
 میشود فضیله آن بیشتر است و کسیکه ترسد و روز جمعه آب بدست او نیاید  
 جایز است روز پنجشنبه بر پشت تقدیم غسل جمعه را بکند و اگر کرد و روز جمعه

آب بهم رسید و بآن دست نیت غسل جمعه کردن و کسیکه در روز جمعه  
 غسل نکند اگر چه جدا باشد سنت است که تا آخر روز شنبه از وضو کاند  
 بلکه احتمال میرود که بعد از آن هم تواند وضو کند و کسیکه غسل دیگر در  
 روز جمعه بکند مثل غسل جنابت یا حیض کفایت از غسل جمعه او می کند و  
 سایر اغسال مضیه در کتایبهای او جمعه مذکورات و من هر آنها را می کند  
 کتاب مستند الشیعه و هدایه النیبه ذکر کرده ام **مقصد دهم**  
 در تحیم و احکام آن و در آن چند فضیلت **فصل اول** در بیان اموریکه  
 سبب جواز تحیم می شود و آن چند امر است **الف** بافت شدن آب و  
 بیان آن از آنست که اگر کسی در جای آب ندانسته باشد و علم هم نداشته  
 باشد که تا وقت غان باقی است آب بدست او بیاید اگر چه نفس می کشد  
 در آن وقت تحیم باید بکند و طلب آب کردن ضرورتیست و اگر آن ندانسته  
 باشد اما بداند که در فلان موضع آب هست که تا وقت باقیست باز می کشد  
 باید برود ابراحصیل کند اگر چه تا پیش آب صافت بسیار باشد مگر آنکه  
 گویین داشته باشد یا باعث صفت بسیار نباشد و اگر آب ندانسته  
 باشد و یقین هم در جای ندانسته باشد اما احتمال بد هکله اگر نفس  
 کشد آب بدست او نیاید در مصیبت واجبست که در طلب آب براید و بگوید  
 یکتیر بناب در زمین نام وارد و بقدر دو تیر بناب در زمین هوای  
 ابراطب کند از جمیع اطراف بشرط عدم توفیق لیس آب بیافتد  
 فيما والا تحیم میکند و اگر نتواند خود طلب آب برود کسی را تا می کشد  
 و اگر طلب نکرده تحیم کند و نماز کند نماز او باطل است مگر اینکه در وقت

در آن وقت



تنگ باشد که فرصت نفس نداشته باشد و اگر تواند در بعضی از اطراف  
نفس کند و در بعضی دیگر نتواند چنانچه منطبق وقت با قوتش باشد و در بعضی دیگر  
باید در آن اطراف که میتواند نفس کند و بدو زمان قیام جایز نیست و اگر  
کسی آب داشته و عدا از آن تلف کند یا آب برسد و عدا و صوفی نازد  
یا غل بکند اگر چه بداند که در وقت ضرورت آب نفی اهدا یافت باید  
وقت احتیاج قیام کند و قیام او صحیح است اگر چه در صورت عدا  
علم بر یافتن آب معصیت کرده خواهد بود اگر قدری آب داشته باشد  
اما انقدر نباشد که کفایت وضو یا غل را بکند مثل آیت که هیچ ندان  
باشد و اگر وضو و غل هر دو بر کسی لازم باشد و قدری آب داشته  
باشد اگر انقدر نباشد که وضو بخازد و پس باید التماس وضو بخازد  
و بعضی غسل قیام کند و اگر انقدر نباشد که غسل کند خیرات مسافر  
ساختن و غسل کردن را اگر برای هیچکدام نیاید یک قیام کند  
هر دو و قیام واجب نیست و **در وقت** او در بودن آب بقدریکه اگر کسی  
برداشتن آن برود وقت نماز خارج شود و بقدریکه اگر وقت  
در میان باشد خواه عدا تحصیل آب را تا آن وقت تا خیر انداخته باشد یا باطل  
باشد اما هرگاه آب موجود باشد ولیکن وقت انقدر وسعت نداشته  
باشد که از آن وضو یا غل بگیرد و در این صورت قیام جایز نیست بلکه واجب  
وضو یا غل را بجا آورد و نماز نافعا کند چنانکه کسی وقت نماز خواب  
پیدا شود که اگر غسل کند قیام باطل می شود و قیام قیام کند که در میان قیام  
بلکه باید غسل کند و نماز نافعا کند مگر آنکه ناپس آب مسافری باشد

که اگر انجا برود و بجهت دوری راه افتاب باطل می شود **در وقت** خواستن بر داشتن  
آب اگر چه موجود نزدیک باشد چنانکه زمین کهن باشد و شوالند خود را  
بزند آب برساند یا آب در چاه باشد و در او درگیری نداشته باشد یا آب  
مسافر باشد یا آب در آن افروخته باشد یا بفرستد و بقیه که قدرت بر آن ندارد  
باشد یا قدرت داشته باشد ولیکن اگر از آن بدهد هلاکت برسد یا بفقیر  
و مسکین که فتنه شود اما اگر بقیه بفرستد که در آن قیام باعث هلاکت  
او شود و موجب فقر و احتیاج نکند باید بدهد و اگر بضرر او اگر چه ضعیف  
قیامت باشد بلکه اگر چه زیاده از هزار مثقال طلا باشد و اگر کسی آب را  
باو بخشد واجبست قبول کند و هم چنین قیامت را ببار قوی و اگر بداند  
که کسی آب داده و احتیال بداند که بخشد و اجبات که از او طلب کند  
**در وقت** خواستن از تحصیل آب و طلب آن رفیق خواست خوف  
هلاکت یا مجروح شدن یا مضروب شدن یا بر طرف شدن مالی که باعث  
ضرر باشد یا عرض از خود یا غیر خود اگر چه خوف و بجهت جان دنیایی  
باشد که داشته باشد **در وقت** خوف داشتن از استعمال آب که اگر آنرا  
استعمال کند خوف داشته باشد که مرضی حاصل شود یا بر احتیاج خود  
داند شدیدا یا زیاد شود یا برتر خوب شود یا علاج مشکل شود  
خواب و بقیه دانسته باشد یا مظنه اغیار یا خلاصه اینکه هر یک که قیام باطل  
داشته باشد که بجهت استعمال آب از قیام باو میرسد که تحمل آن دشوار  
باشد باید قیام کند مگر در یک صورت و آن وقت است که عدا جسته باشد  
یعنی یا وجود داشتن نفس یا غل کردن مع ذلالت جیب خود و یا بعضی



واجب خنل کند که چو خوف ضرر داشته باشد مگر اینکه خوف مردن باشد  
کرد و انصافه بیم جایز است و خوف شوق و ترکیدن دستها یا زانو شدن  
ترکیدن پا و خوب شدن آن هم باعث بیم میشود **مستثنا**  
در استعمال آب اگر چه خوف ضرر باشد باین معنی که اگر استعمال نکند  
الربیای با و برسد از سرمای بسیار و سردی و سرما و سردی خارج از حد  
خنل یا سوزش جراحت و امثال آن **هفتم** خوف خشکی مهلت آنست  
شودان مهلت آن شد بر خود یا سلی دیگر یا چار یا بیکه محتاج بآن است  
یا تلف آن موجب ضرر آن میشود **مستثنا** در میان چیزها بیکه  
بآن بیم میتوان کرد بدانکه بیم میتوان نمود بآن اگر چه تر باشد  
بهر یک که بوده باشد خواه سفید و خواه زرد و خواه سرخ و خواه  
اغوا و آن هم مصل باشد چون زمین سخت یا نه و هم جنس جایز است  
بیم زمین کج و اهتک و زمین سون و کوب و جک و جخت و پخت  
و غیر از آنجا در حالت اختیار جایز نیست باینکه بیم کردن بیش  
و کما کثر و سفال و اجرو و معدنیات و کل و اگر خاک یافت شود  
و توان جامه را افشاند و از بغبار آن حاکی جمیع نمود و بیم کرد و  
که چنان شود و هم جنس اگر توان محل را خنل کرد و بآن بیم کرد باید  
کرد و اگر احتیاج نمکن نمود میتوان بیم نمود بیش از آنکه چو در عباد  
باشد یا چو بیکه غنا داشته باشد چون جامه و غلذین و بانه و زین  
و امانات و تکاندن آنها تا غنا پیدا شود لازم نیست و اگر سنگ  
و چیز غنا دار نیز یافت شود بکل باید بیم کرد و اگر بفری بفری

یافت شود و توان ای از برف حاصل نمود میتوان به برف بیم کرد یا از  
بریدن مالید بوسه آب و وضو و غسل و باید خاکی که بآن بیم می شود  
عصبی باشد و در مکان عصبی هم باشد و بجن باشد و اگر با خاک چیز  
دیگر که بآن بیم میتوان کرد مخلوط باشد اگر آن چیز در جنب خاک  
مستعمل باشد ضرر ندارد و اگر بیم در دست و پا و اندکی مثل  
کلاه یا مو یا دانه کدوم یا جوی یا خاک مزوج باشد ضرر ندارد و محتاج  
بیم کردن بچاهای سر بقیع از زمین و مکره است بیم نمودن زمین  
شود زار و ویران مصلست در میان چیزها بیکه بیم از برای آنها  
میتوان کرد بدانکه در صورتیکه مقدار باشد استعمال آب بیم میتوان نمود  
از برای هر یک از یک بوده باشد خواه غار یا راه ای یا قضا یا از نمازها  
یومیه یا غیر آنها واجب است و خوف هم خواه فواید بوسه باشد یا غلظت  
و هم جنس میتوان بیم کرد از برای هر چیزیکه وضو یا غسل از برای آن  
واجبات یقینی هر چیزیکه باید از برای آن وضو یا غسل یا غسل کرد  
اگر توان وضو یا غسل بجا آورد بهیچیکه از عللها بیکه مذکور شد  
باید بیم کرد و بیکه از بیم از جنسهای میشود و هم جنس محتاجات  
بیم کردن از برای هر چیزیکه وضو یا غسل از برای آن سنت است و بیکه  
وضو و غسل مقدار باشد و عملهای یقینی چون غسل جمیع و غسل زین  
و توپ و غیر از آن و وضو از برای قرآن خواندن و داخل شدن  
در جمیع انواع وضو و غسل شوق و در موضع است که جایز است بیم  
کردن اگر چه آب باشد و قرآن استعمال کرد بیکه از برای نماز است



که سنت است که از برای آن نیم کرده شود و یکی دیگر از برای خوابیدن  
 در صورتیکه کسی نمی آید و خوابد و خود را داخل جامه خواب شود  
 و بعضی مطلقا بخوابد و نیم را که انداخته اند و یا خفت که حضور است صورت  
 فراموشی و **فصل چهارم** در بیان کیفیت نیم بداند که در نیم چند  
 امر واجب است اول بخت کردن در وقتیکه دستها را بر زمین میزنند  
 یا بر خوی که نیم میکنند قرینه الحاقه و اگر نیت کند که نیم میکند واجب است  
 بداند و صورتی که نیت الهی بفرات **و** نیت کردن هر دو وقت دست  
 بر زمین و باید زدن باشد و مجرد گذاشتن کافی نیست و اگر کف دستها  
 خوان بر زمین زد دستها را میزنند و هر دو دستها را یکبار با هم  
 بر زمین زند و لازم است که چیزی از آنها را اخبار بدست بچند که بان  
 صحیح کند و بجز دست بر زمین زدن کافی است خواه نیم بداند و  
 یا بداند غسل بلی و در زمین زدن سنت است و واجبات که حاکمی میان  
 دست و زمین نباشد مگر جایماندگی چون انگشت و زهنگی که بر زمین  
 آنها خضرند و واجب است از آنست که مسلمان حاکمی نمیشناسد و است  
 که در وقت دست بر زمین زدن انگشتها از هم جدا باشد و بعد از  
 دست بر زمین زدن دستها را بشکند **سیم** مسح کردن تمام پیشانی  
 ابتدا از دستگاه مو تا طرف بالای بینی و مسح زیادتر از پیشانی است  
 و اگر هر دو جبین را بوسه داد این مسح کند بفرات و باید مسح کردن  
 آن یکبار هر دو دست با هم باشد و همین تدویر بگویند پیشانی را  
 بر دو دست مسح کرد کافی است و لازم نیست که در هر اجزاء هر دو وقت

مسح بجا آید **چهارم** مسح کردن پشت و تنها باطن و تنها باین نحو که  
 ابتدا پشت دست راست را باطن دست چپ مسح کند و بعد از آن پشت  
 چپ را باطن دست راست و قدر واجب مسح کردن پشت دست راست از بند  
 دست تا سر انگشتان و باید ابتدا از بند دست کند و سر انگشتان ختم کند  
 و باید مسح دست راست را مقدم دارد و باید تمام پشت دست مسح شود  
 بخوبی که هر یک بگویند هر پشت دست را مسح کرد و مسح کردن میان انگشتها  
 و زیر آنها واجب نیست بلکه مسح کردن زیر انگشتها انگشت زیاد هم واجب  
 ندارد اگر چه احتیاط آن است که انگشت زاید نیز انگشت هم مسح شود و  
 اگر بعضی از دست کسی قطع شده باشد یا بماند را باید مسح کند و اگر نیت  
 دست هر دو قطع شده باشد مسح از پشت ساق میشود و اگر کسی یک دست  
 داشته باشد پشت همان دست را بر زمین میمالد **پنجم** ترتیب بخوبی  
 مذکور شد یعنی اول دستها را بر زمین زند بعد از آن پیشانی را مسح  
 کند بعد از آن پشت دست راست را و بعد از آن پشت دست چپ را  
**ششم** اندک افعال نیم را خرد جا آورد مگر اینکه خود خواند جا  
 آورد و در وقت جایز است دیگری را نایب کند تا از آن نیم دهد و باین  
 نحو که آن شخص نایب دست مشغول بر زمین زند و از او بر پیشانی  
 و دستهای آن بمالد و او که خواند دست از او نایب دستها و خود را  
 بر زمین میزند و مسح پیشانی و دستهای او شخص با میکند و اگر کسی  
 هر دو دست را نداشته باشد باید پیشانی خود را بر خاک بمالد **هفتم**  
 موالات یعنی بخوبی افعال نیم را بجا آورد که بگویند آنها را بجا آورد



بعد آورد و تا رسیدن تاخیر میان آنها واقع شد **مسئله** بآن بودن و منع  
 صحیح یعنی پیشانی و پشت و سینه و هم چنین دستها و این شرط را جمیع از غنا  
 کرده اند و اقوی در نظر جنایات است که بآن بودن هیچ یک شرط نیست  
 و با وجود جنس بودن این مواضع تیمم صحیح است اگر چه نجاست آنها اعتبار  
 تیمم را بطلان کند **فصل پنجم** در سایر احکام تیمم و در آن چند مسئله است  
**مسئله اول** پس از داخل شدن وقت نماز تیمم از برای نماز آن وقت  
 جایز نیست اگر چه بداند که عذر تا وقت باقی خواهد بود و هم چنین بنا  
 بر اقوی صحیح نیست تیمم بگذارد داخل شدن وقت از برای نماز تا اینکه  
 وقت و وقت دارد خواه امید زوال عذر را داشته باشد یا نه بلکه  
 واجبات تاخیر بیندازد تیمم را تا آخر وقت یعنی تا بیند احتمال دهد  
 که اگر دیگر تاخیر بیندازد وقت نماز فوت شود و اگر وقت هم چنین  
 داشت یا احتمال داد که وقت تنگ است و تیمم کرد و نماز را بجا آورد  
 و بعد معلوم شد که باز هم وقت باقی است تیمم و نماز او صحیح است و جایز  
 با عاده نیست و آنچه مذکور شد که باید تیمم و نماز را تاخیر انداخت  
 تا آخر وقت در صورتیکه در اول وقت تیمم سابق باشد آنرا شسته باشد  
 اما اگر شسته باشد اول وقت میتواند نماز کند مثل اینکه در آخر وقت  
 نماز ظهر و عصر تیمم کرد و نماز را بجا آورد و تیمم را داشت که غروب  
 افتاب شد در صورتیکه میتواند نماز مغرب و عشاء را بهمان تیمم در  
 اول وقت بجا آورد و اگر در آخر وقت نماز تیمم کند و با تیمم باشد  
 که صحیح طایع شود و بهمان تیمم نماز صبح را در اول وقت میکند اگر چه

مظنه داشته باشد که تا آخر وقت عذر را رفع خواهد کرد و آنها و اینکه  
 مذکور شد از وجوب تاخیر تیمم تا آخر وقت و نمازهای ادائیفات  
 و نمازها بلکه وقت مخصوص دارند اما نماز قضائی و نمازها بلکه  
 وقت مخصوص ندارند مثل نماز ندی و نمازهای سنتی غیر از نماز اول  
 یومیه هر وقت که خواهد آنها را بکند میتواند تیمم کند بلکه از برای  
 آنها تیمم میتواند کرد اگر چه قصد کردنش را هم در آن حین نداشته  
 باشد و هر وقت که از برای یکی از آنها تیمم کند میتواند با آن تیمم  
 نماز واجب یومیه را در اول وقت بجا آورد خواه آن صلی را که بجهت  
 تیمم کرده بجا آورده باشد یا نه و باین سبب رفع میشود از غیر این  
 گفته اند که سایر وجوب تاخیر تیمم تا آخر وقت عذر و حج لازم می آید  
 خصوص در نماز عشاء و قمر کیسکه از برای واستعمال آب مستعد  
 باشد جایز است از برای او که خود را بجنب کند و هم چنین اگر غسل  
 شود بکند اما وضو تواند کرد یا نمیتواند جنب شود **مسئله** کیسکه نه  
 آب نباید و نه چیزیکه بآن تیمم جایز باشد نماز را از واسطه قطعی سؤی  
 و بکند از حصول آب یا خاک باید نماز را قضا کند **مسئله** اگر کسی  
 آب نیابد و تیمم کند و پیش از شروع در نماز آب هم رسد تیمم او  
 شکسته میشود و باید وضو بخیزد و نماز کند خواه نماز سبق باشد یا  
 واجب و اگر بعد از نماز آب نیابد اگر رکوع و گفت اقل رفته باشد  
 باید نماز را تمام کند و نماز او صحیح است و اگر هنوز رکوع نرفته باشد  
 که آب یافت شود باید نماز را برهم زند و وضو بخیزد و نماز کند



**ج** اگر کسی نجس بدخل کند و بگوید از نجس حدی که باعث وضو  
 میشود ادا کردند دوباره نجس می کند و نجس آن تا نیاید بدخل  
 وضو **س** هر چه وضو و غسل را می کند نجس را نیز می کند و لازم  
 بر آنست که رسیدن آب و تمکن از استعمال آن جمیع یا که جمیع نبودن  
 آب کرده باشند می کنند و اگر جای که هر نجس کرده باشند بقیه  
 بنشیند که یک کدام را که است کذا اما هر یک ممکن از استعمال آب  
 نجس هر شکسته میشود **ه** اگر بعضی از اعضای نجس یا هر آن  
 چیزی باشند یا از جای دیگر که توان از وضو و مسح بر روی همان  
 چیزی یا حایل ناید کرد **ه** هر جا که نجس باید کرد جایز نیست استعمال  
 آب پس اگر کسی مثلا قوزین مضرت از وضو یا غسل داشته باشد وضو  
 بشا زد یا غسل کند وضو و غسل و باطل است و خلاصه آنکه هر جا که  
 نجس مشروع است غیر از آنی صحیح نیست مگر در جای که در مسئله چیزی  
 مذکور شد که نجس است میان وضو و نجس و هم چنین در جای که وضو  
 نجس جمیع و سواری بخیل آب باشد و شخصی بخیل آن سواری نبود  
 و آب بخیل کشید بقیه آنان باید وضو بشا زد یا غسل کذا اما اگر خود  
 وضو یا غسل با حق باعث مرض یا ضرر وقت شود اگر کسی بخیل  
 شود وضو یا غسل قبل آورد باطل است کذا **و** در مسائل  
 و احکام غار و در آن چند باب است **باب اول** در مقدار نماز  
 و آن جمیع است یکی نماز و وقت و قبله و لباس و مکان و آخر معلق  
 باقل بود مذکور شد و چهار دیگر باقی ماند و احکام آن چهار باب احکام

در بیان احکام

اذان و اقامه در پنج مقصد ذکر میکنم **مقصد اول** در بیان اوقات  
 نماز و احکام آنها و در آن دو فصل است **فصل اول** در تعیین اوقات  
 آن و در آن چند مسئله است **مسئله اول** اول وقت نماز ظهر و اذان  
 افتاب از وسط السماء و افق است که سایه هر چیزی شروع کند  
 بزیاد شدن بقیه از آنکه نهایت کی رسید باشد هم چنانکه در اکثر  
 ولایات حادث شود بقیه از آنکه با کلمه بر طرف شد  
 باشد هم چنانکه در بعضی از مواضع چون مکه و صفاء بعضی اوقات  
 اتفاق بی افتد و اول وقت نماز عصر و قنوت که از نماز ظهر  
 فارغ شود خواه از انعام بکند یا قصر بخیل بجا آورد باستانی شرایط  
 از این از وقت بجا آورده باشد یا نه و آخر وقت نماز ظهر و قنوت  
 که بعد نماز عصر مغرب افتاب مانده باشد و آخر وقت نماز عصر  
 غروب افتاب است که عبارت است از نهان شدن خورشید در زیر  
 افق و آن شناخته میشود بر طرف شدن افتاب از جمیع مواضع نفی  
 که در آن سرزمین هست و از هر قدر مکان مرتفعی که ممکن است در آن  
 سرزمین باشد بقدر ارتفاعی که بودن آن عاده امکان داشته باشد  
 و اول وقت نماز مغرب غروب افتاب است و جمیع از قضا اول وقت  
 بر طرف شدن سرخی از جانب مشرق میداند و حق از آنست که مغرب  
 وقت نماز مغرب داخل میشود و آخر وقت نماز مغرب از برای کسیکه  
 مسافر نباشد و هیچ غریبی هم ندانسته باشد بر طرف شدن سرخیت  
 از جانب مغرب و از برای مسافر و کسیکه غریبی دانسته باشد مثل آن

در بیان احکام



مبی و حاجت خصله که خواند از ناخبر انداخت یا منتول خصله مقدرات  
 غنا باشد که پیشتر خصله آنها ممکن بوده و هنوز آنها وقت آن میکنند تا  
 بقدر چهار رکعت نصف شب مانده و از برای کسیکه از خواب ببرد  
 یا غنا را خراموش کند باز یک ساعت بماند وقت آن میکند تا چهار رکعت  
 بطلوع صبح مانده و اول وقت غنا رختن و قنوت که از غنا شام  
 تا رختن و بقیه از آن است که بقدر غنا مغرب ناطله از جای آورد و  
 تا خیران تا بر طرف شدن سرخی طرف مغرب است و آخر وقت آن از  
 برای کسیکه مضطرب باشد تا نصف شب است و از برای کسیکه مضطرب باشد  
 و خواند یا آورد تا طلوع صبح میکند و اول وقت غنا صبح طلوع  
 صبح صادق است و آخر وقت آن طلوع افشای است و کردن آن در ابتدا  
 طلوع صبح بعد از آن و تا آخر صبح خوب روشن شود سنت نبی **صلی الله علیه و آله**  
 اول وقت ناطله ظهر زوال افتاب است و اول وقت ناطله عصر بقدر  
 تا رختن از غنا زطلعت و قنوت که میتوان ناطله ظهر عصر را  
 پیش از زوال هم بخواند یا بعد از زوال و بعضی بقدر زوال  
 خرا و خوف داشته باشند یا ناطله بقدر زوال وقت شوی یا زوال  
 وقت ناطله مغرب بقدر فراغ از غنا مغرب است و اول وقت ناطله  
 عشا که در رکعت و نیم است بقدر غنا عشا است و اول وقت که  
 ناطله صبح بقدر غنا از شب و قنوت اگر چه آنها را در اول شب کرده اند  
 و کسیکه غنا شب بکند میتواند ناطله صبح را در هر وقت شب که خواهد  
 بکند اگر چه اول شب باشد و بقیه از آن که پیش از آن تا خیر پیدا از آن

ناطلوع

تا طلوع صبح کاذب و اگر پیشتر کرده باشد سنت است که بقدر از طلوع  
 صبح کاذب دو بار از آن بکند و آخر وقت هر ناطله ای که کند و بکند  
 عصر از ناطله صبح میکند تا بقدر یک وقت فرضه از آن است اما و امیکه فرضه  
 از دست نرود پس وقت ناطله ظهر میکند تا هفت رکعت بغروب و بافتا  
 مانده و وقت ناطله عصر میکند تا چهار رکعت بغروب مانده و وقت  
 ناطله مغرب میکند و از برای مختار تا غروب شفق بغربی و از برای  
 صاحبان عدد تا بقدر یک چهار رکعت از وقت غنا عشا یا قنوت  
 باشد و وقت و نیم می کشد از برای مختار تا نصف شب و از برای  
 مضطرب تا طلوع صبح و اما آخر وقت ناطله صبح و قنوت که سرخی از  
 جانب شرقی طلوع کند و هر اطراف افق روشن شود و بقیه از آن  
 که ناطله ظهر را پیش از آنکه سایه هر چیزی بقدر دو ربع یا سه ربع یا  
 شوی بخواند و ناطله عصر را پیش از آنکه سایه چهار ربع یا شوی یا  
 شود بخواند و اگر اول یا ناطله دو ربع و یا کمتر یا تا زوالی  
 چهار ربع نکرده باشد بقیه از آن که ناطله را ترک کند و فرضه را  
 بخواند و بعد از هر عصر اگر خواهد ناطله را قضا کند بلی اگر پیش از  
 دو ربع و چهار ربع بقدر یک رکعت ناطله را کرده باشد و در خصوصیت  
 بقیه از آن که هر ناطله را تمام کند و بعد فرضه را بخواند اما باید  
 ناطله را در نهایت تعجل و خفت بکند **مسئله چهارم** اول وقت غنا  
 شب و وتر نصف شب است و هر چه صبح زنی بکند است ثواب آن  
 بیشتر است و جایز است که آن پیش از نصف شب بقدر غنا رختن



انبر او کسیکه علیل باشد یا مریض باشد یا خوف بدار شدن داشته باشد  
 یا خوف سرما داشته باشد یا ترسد جیب شود یا غلی از برای او هم رسد  
 که تواند کند تا ترک آن پیش از نصف شب و قضا کردن در صورتیکه بعد  
 نصف شب نکند اضلالت و آخر وقت غائب و قوت است که اگر مغول  
 آن شود غائب صبح قضا شود در وقت آن میکند تا در وقت طلوع  
 افتاب مانده اما افضل از آنست که اگر کسیکه پیش از طلوع صبح از آن کرده  
 باشد تا صبح طالعی شود ابتدا غائب صبح را بکند مگر آنکه چهار رکعت از  
 غائب را کرده باشد که صبح طالعی شود در صورت بقراحت که غائب  
 شب را تمام کند و بعد از آن غائب صبح را بکند و اگر کسی زخمی بدار شود  
 که تواند چهار رکعت را پیش از صبح و تر یا بد و تواند کند و اگر باید بیشتر  
 افت که صبح از آنجا ساورد تا صبح طالعی شود و غائب صبح را بکند  
 و اگر تا آخر وقت غائب بایستد مانده باشد که بعضی از آنرا بکند  
 ظاهر از آنست که تواند آن بعضی را بجا آورد بلکه هر دو قضا کند و هم  
 ظاهر از آنست که میتواند عدد بعضی از غائب را اگر دو بعضی بکند  
 یا قضا کرد بلکه با و مانده ها که عدد و معنوی او نیز چهار است که بتواند  
 عدد آنرا بعضی آنرا کرد و اگر وقت بقدری باشد که وصفت غائب  
 و تر و ظاهر صبح را داشته باشد و بی بقراحت است که آنجا کرد و شود و غائب  
 شب تا خیر انداخته شود پس اگر بعد از غادر و تر معلوم شود که وقت  
 وصفت غائب را هم دارد بعد و تر غائب را میکند و اگر در  
 اثناء و تر باشد میتواند آنرا از غائب خوب کرده تمام کند و تمه

غائب را بجا آورد و بعد و تر را بکند و اگر بعد از آنکه صبح معلوم شود  
 که وقت باقیات آنها را از غائب حساب میکند و ظاهر صبح را و تر یا بد  
 بجا آورد و معکوس است که بعد از تمام شدن غائب و پیش از صبح  
 بخوابد **مسئله دوم** در احکامیکه متعلق باقیات است و در آن چند  
 مسائل است **مسئله اول** بد آنکه هر نمازیکه وقتی معین از برای آنست  
 در غیروقت آن نمیتوان آن غائب را بجا آورد و باید علم بدخول وقت حاصل  
 شود اگر تحصیل علم ممکن باشد پس از برای کسیکه ممکن از تحصیل علم باشد  
 تا علم هم رسد که وقت داخل شده جایز نیست کردن آن غائب و ظاهر آن  
 است که هرگاه مؤذن عادل وقت شناسی باشد که ممکن از تحصیل علم  
 باشد توان باز آن او اکتفا نمود و هم چنین ظاهر از آنست که اگر وقت  
 عادل وقت شناس بلکه یک نفر عادل هم بخواند و خول وقت بدهند و تر  
 صورتیکه نتوانند علم بوقت هم رسانند میتوان بقول آنها اکتفا کرد  
 و مغول غائب را اگر چه او بی خودی تواند تحصیل یقین کند و اگر کسی  
 خود ممکن از یقین بوقت نباشد و کسی هم که عادل وقت شناس نباشد  
 نباشد یا با باشد ما آن هم نتواند علم هم رساند مثلا اینکه اگر قمار  
 اطراف و اضرار گرفته باشد در صورت باید صبر کرد تا علم بدخول وقت  
 حاصل شود و اگر صبر کردن هم تحصیل علم ممکن نباشد در صورت  
 همینکه نقطه بدخول وقت حاصل شد میتوان بان اکتفا کرد و غائب را  
 آورد **مسئله دوم** هرگاه کسی چنین داند که وقت داخل شده و غائب  
 کند و بعد معلوم شود که هنوز وقت بخورده پس اگر همان غائب پیش از



وقت واقعی شده باشد باید و بان غازی که در پیش غازی  
باشد و معلوم او شود که هنوز وقت داخل شده اگر چه بداند که پیش از  
تمام شدن غازی وقت داخل خواهد شد و اگر بعضی از غازی در وقت  
و بعضی پیش از وقت واقعی شده باشد و وقتی طلوع شود که غازی تمام  
شده باشد یا در اثناء غازی باشد و وقت داخل شده باشد غازی او  
صحیح است و اعاده آن لازم نیست **مسئله چهارم** اگر کسی غازی پیش از وقت  
غازی که با آنست در وقت معقول غازی شود یا از راه هبل مسئله  
یا از راه خطای در مسئله وقت مثل اینکه هم چنین تصور کند که بعد از  
صبح کاذب میتوان غازی فریضه صحیح را کرد یا از راه هراموشی مثل اینکه  
غازی ظهر را قراموش کند و در ابتدای زوال که مخصوص ظهر است غازی  
حضر را بجا آورد و در هر اینصورتها غازی او باطل است و باید در وقت  
اعاده کند و اگر وقت گذشته باشد قضا کند و اگر کسی چنان بداند که هنوز  
وقت نشده و غازی کند یا با وجود شک در وقت غازی کند یا بخیر و منکر  
بر وقت با وجود یکن از علم غازی کند و بعد یقین شود که همان زمان بود  
وقت واقعی شده باز غازی او باطل است و باید اعاده قضا کند و اگر کسی  
غازی را در وقت یقین کند که میان عهدین در وقت آن خلافت مثل اینکه  
غازی ظهر و عصر را با وجود اختیار و در آخر روز کند یا غازی شام را پیش از  
زوال حرمه مشرق یا بعد از بر طرف شدن برخی مغرب یا غازی صبح را در  
آخر وقت قبل از تغلید عهد زنده کرده باشد غازی او صحیح است و اگر  
بدون تغلید کرده باشد و از کسای باشد که یکن از اختلاف علمای

اوقات رسیده باشد غازی او باطل است اگر چه بعضی از علمای زنده باده  
اند تا قبل بوقت بوی ن الوقت باشد **مسئله پنجم** در جایز است جا آوردن  
هر غازی واجب چون غازی کوف و خوف و طواف و غازی بیت و قضا قضا  
غازی یومیه در هر وقتی که چه وقت غازی فریضه و اخل شده باشد یا در آنکه  
وقت فریضه حاضر تنک شود و هم چند جایز است بجا آوردن نوافل  
یومیه و قضا آنها و نوافل یومیه مطلقا یعنی هر غازی سنتی در هر  
وسعت و وقت غازی فریضه و جایز است کردن غازی سنتی از برای کسیکه  
قضای غازی واجب بر ذمه او باشد بنا بر اقوی **مسئله ششم** مکروه است  
جا آوردن غازی سنتی که غیر از نوافل یومیه باشد در چند وقت یکی  
بعد از غازی صبح بلکه بعد از طلوع صبح تا طلوع آفتاب دریم از  
وقت طلوع آفتاب تا بلند شدن آفتاب سیم در زوال و بین ظهر تا آنکه  
ظهر داخل شود چهارم بعد از غازی عصر بلکه بعد از دخول وقت  
عصر تا غروب آفتاب پنجم از وقت غروب آفتاب تا غروب شدن از  
غازی مغرب و معنی یکن بودن غازی درین اوقات آن است که ثواب  
آن کمتر است از کردن آن در وقتیکه وقتی دیگر نه اینکه مکروه آن  
بصرفا باشد **مسئله هفتم** هر چه از نوافل شب فوت شده باشد و  
دو روز و در شب میتوان قضا کرد و هر چه از نوافل روز فوت شده  
باشد باز دو روز و شب میتوان قضا نمود و لیکن بهتر آن است که  
قضای نوافل است در شب و قضای نوافل روز در روز کرده شود  
مکروه و مستحب که مطلقا قضای در شب افضل است **مسئله هشتم** هر غازی که



و حق از برای آن هست که وسعت دارد افضل از آنست که در اول وقت  
گرفته شود و جواب آن در اول وقت بسیار است تاخیر بلکه تاخیر  
تا آخر وقت نهایت کراهت دارد مگر در چند موضع یکی در جائیکه  
تاخیر کردن باعث دریافتن صفت کمالی و فضیلتی باشد مثل تاخیر  
بجای آوردن تکبیرات جماعت یا ختم نمودن صورت بلب یا رفتن بخیمه یا  
اجساد و غیره تاخیر انداختن کسیکه صاحب عذری باشد که با آن عذر  
ناقص باید بگذرد چون غنا و شسته یا با اساره یا با جمعی یا با اشغال غنا  
و تا آخر وقت امید زوال عذر و دواشته باشد چنانچه غنا یا با خود وقت  
بماند از دست و بروج کمال و در باید بسیم تاخیر کردن غنا و ظهر و عصر  
از برای نافله گذار تا از نافله غنا فارغ شود چهارم تاخیر کردن  
کسیکه در نماز غایب است یا استیفاء حاجت فارغ شود و بی  
کس اندک افضل تاخیر غنا و ظهر است تا سابع هر چیزی بقدر وسعت  
زنا و شوی و تاخیر غنا و عصر تا سابع هر چیزی بقدر چهار ربع آن زنا  
شود و دلیل نام از برای اصل این تاخیر نیست بلکه در اول وقت  
کردن بهتر است مگر کسیکه نافله کند تاخیر بقدر نافله افضل است و  
هم چنین افضل است اندک افضل است تاخیر ظهر و در دو رکعت باشد  
حرام است که شود و تاخیر عصر از غنا و ظهر بقدر یک نفری میان آنها  
شود اگر چه نافله نکند و قیاس بخواند و تاخیر غنا و مغرب تا حرم مشرق  
بر طرف شود و دلیل نام ندارد **مسئله هفتم** هرگاه کسی گمان کند که غنا  
ظهر را بخواب آورده و مشغول غنا و عصر شود اگر پیش از غنا رخ سندان

از غنا و بخاطرش باید که غنا و ظهر را نگیرد است باید عدول بنماز ظهر کند یعنی  
دردل نیست کند که این غنا و ظهر است و چون چنین کند آن غنا و ظهر  
محبوب میشود و صحیح خواهد بود اگر چه آنچه را پیش از نیت عدول بخواب  
آورده در وقت مختص بظهر واقع شده باشد و اگر بعد از غنا و غرضش از  
غنا و بخاطرش باید که غنا و ظهر را نگیرد پس اگر مجموع غنا و عصر را در وقت  
مختص بظهر کرده باشد آن غنا باطل است و باید ظهر و عصر هر دو را بخوابد  
و اگر مجموع غنا و عصر را بعضی از آن در وقت مسرک واقع شده باشد  
مستور از آنست که آن غنا صحیح است و از عصر محبوب میشود و باید غنا و  
ظهر را بکند و بعضی احتمال داده اند که باید آن غنا را که کرده از ظهر بخوابد  
غنا و عصر را بکند و اجتناب از آنست که دوباره هر دو غنا را بکند و اگر  
کسی گمان کند که غنا و عصر را کرده و مشغول غنا شود اگر وقتی بخاطرش  
باید که داخل رکوع رکعت چهارم کند عدول بنماز مغرب میکند اگر  
وقتی بخاطرش باید که از غنا فارغ شده باشد غنا و عصر او صحیح است  
و غنا و چهارم را می کند و اگر وقتی متذکر شود که داخل رکوع رکعت  
چهارم شده باشد و هنوز فارغ نشده باشد از آن اشکالات و اجتناب  
آن است که از آن بیت غنا تمام کند و بعد غنا و عصر را کند و دوباره  
غنا و بقیه بخواب آورد **مقتضی** در احکام قبله و دوران دو فصل است  
**فصل اول** در شناختن قبله و اجتهاد عات قبله دوران ضروریات و دوران  
جمله مسلمات **مسئله اول** بدانکه قبله هر کسی خواهد نزدیک خواهد بود  
همان خانه کعبه است یعنی فضایی که مشغول به بنای خانه است ناقصترین



و فرار از آسمان و هر کجی باید و بدان با چند جهت یکی که هوا نمکین باشد فلان کن  
رو جهت کعبه ایشان است و متوجه آن شد است خواه فی الحقیقه عازمی  
عین کعبه باشد یا نه وادی هر چند از کعبه دورین و سمت عازان آن  
و مسیح تر میکرد و حق اوست که عجل ما عجل داخل کعبه است و این  
مخصوص بر مرد است که دور از مکه اند تفاوتی نمیکند جهت و سمت  
عازان بلای از برای کسیکه در مسجد الحرام باشد تفاوتی نکند و غنا  
مستوفی را در داخل خانه کعبه میتوان کرد خواه با اختیار و خواه با اضطرار  
اما واجب را نمیتوان کرد مگر در صورت اضطرار که ادبی جای دیگر  
سازد و کسیکه داخل خانه کعبه غار کند بجهتی بخواند یا شنید و  
غنا از جهت مسئله و قضا و اجابات از برای کسیکه ممکن از تحصیل  
علم قبیل باشد که بعضی هم رساند که عازمی سمت کعبه ایشان است  
و با وجود امکان تحصیل علم اکفای بطن نمیتوان کرد و کسیکه ممکن از  
تحصیل علم نباشد مثل کلماتیکه در مکه مظهر نیستند و در سایر بلادند  
واجبات بر او که میگذرد تحصیل علم با اینکه رویت کعبه ایشان است  
و تحصیل علم با آن راه از طرق ایشان میتوان کرد و یکی از طرق باره  
هندیه است و کیفیت آن مشهور است و دوم اینکه تامل کند تا روزیکه غرض  
داخل درجه هشتم از برج جوزا یا بابت و دوم از سرطان بنمود  
طول مکه را و طول موضعیکه بخواند قبل از آن شخص کند ملاحظه کند  
و تفاوت مابین الطوائف را بکند و هر بار توده درجه را یک ساعت و هر  
درجه را چهار دقیقه حساب کند تا آخر جمع شد نگاه دارد و بی آن موضع

شرقی مکه باشد یعنی طول آن زیاد تر از طول مکه باشد چون همان قدر  
از ساعات و دقائق که نکاه داشته از ظهر بگذرد سایه ساحنی که  
منصب کرده باشد بر خلاف جهت قبله است یعنی چون بر روی آن سایه با  
شدند و شاخص در قبله ایشان خواهد بود و اگر آن موضع غربی  
مکه باشد یعنی طول آن کمتر از طول مکه باشد چون همان قدر بظهر  
باشد سایه ساحنی بر جهت قبله باشد مسئله اینکه ستان جدی را ملاحظه  
کند و قبله را با آن نشان دهد و طریق نشان دادن قبله از آن است که در هر  
ولایتی چون در قبله با جیحی ستان جدی مقابل جیحی از بدین ادبی  
بیافند پس در آن ولایت چون جدی را مقابل آن جزء از بدین نگاه دارند  
و قبله ایشان و خواهی بود چنانچه در ولایت موصل و امیرن ازین  
و آخر نزدیک با آنها باشد هرگاه جدی را میان دو کف قرار دهی و  
با جیحی در قبله خواهی بود و در جنوب و کربلا و حلب و بغداد و حلی  
انها اندکی از میان دو کف باید سمت کف رات میل کرد و یعنی  
از آن مقابل او ایست کف رات قرار داد و در اصفهان و کاشان و  
و کلایک و نوری و امل و استراباد و مغان و و اصفهان و بطام  
و حوالی آنها بر مقابل میان کف رات گذارد و در اکثر ولایات  
هند و هندوستان بر آن جهت کف رات که متصل میان دو کف قرار داد  
چهارم اینکه ستان که از برای مکه گردید و آن ستان در جیحی است  
از چند ستان که آنها را کاسه در ویشان خوانند و از ادب روان و بار  
فرش و سوسن و کاشان و قم دربی و استراباد و مغان و اصفهان



و نظام و حوالی آنها از غروب آن مقابل دست راست قرار دهد و ستان  
که از آن طریق بخواند در هر من یق و بقدر او و خیر و اورو و موغان  
و حوالی آنها در آن غروب آن مقابل دست راست دارد و حقوق را در  
هرات و قاین و بلخ و بدخشان و زبکی آنها در وقت غروب آن مقابل  
دست راست گیرد و ستان که از آن سوره را بخواند و در همان وقت و قرون  
و سلطانیه و قون و حوالی آنها در همان وقت مقابل دست راست باشد  
و در آنجا آن قلبا الحضر را مقابل دست چپ وقت طلوع آن گذارد  
**چهارم** از آنکه بیکه قبله را با آن اعتبار میخواند و خبر دادن و در فقره اول  
بلکه بیکه اول که است از قبله بلکه خبر دادن جمعی که غیر عادله باشند  
کتاب میکند و هم چنین کفایت میکند قول اهل خانه از قبله آنجا  
**پنجم** هر که بخواهد نماز و کثرت مسکن و قریه های ایشان که ملاحظه  
قبله آنها در شناختن قبله معبر است مگر آنکه خطا و در آنجا مطلق  
سود جهت مخالفت بعضی از قواعد **سند ششم** هرگاه کسی خطی  
بقبله داشته باشد و ممکن از این باشد که سعی کند و خاطر جمع تر شود و ظن  
خوبه را قوی تر سازد باید البته جان کند و نباید بهمان قدر خطی که  
دارد اکتفا کند **سند هفتم** کسی که در آنجا سرشته از قواعد  
تحصیل قبله نداشته باشد یا داشته باشد و تواند قبله را از آنجا  
جهت تنگی وقت یا عذری دیگر قول شخصی دیگر در شناختن قبله آن  
برای او کاف است و کسیکه بهیچ نوعی نتواند قبله را بیابد واجب است  
که بجهت رطرف نماز کند و هم چنین اگر خصوصیت قبله را نداند و بیک

داند که آن فلان صفت دورا حق بیرون نیت باز باید چهار نماز کند  
بجهت است در آن صفت و اگر داند که قبله از او موضع بیرون نیت  
و نتواند مشخص کند که کدام موضع است دو نماز میکند با آن جهت **و**  
در سه موضع سه نماز میکند **سند هجدهم** بگذارد آنکه قبله را معین کرده  
خواه بطریق علم یا ظن باید در آن نماز کند و مطلقا از آن انحراف  
نبرد و بدست چپ یا راست میل کند و بعضی گفته اند که از برای  
اهل عراق سنت است که اندکی میل بدست چپ کند و این قول  
اعتباری ندارد و در هر دو جهت صحیح است **سند شانزدهم** واجبات و  
بقبله ایشان در هر نمازها واجب خواهد نمازهای بومی باشند  
یا غیر آنها بشرط قدرت و با نمازهای شرقی در آن کسی مولود یا در  
حال راه رفتن بکند و بقیله بودن در آنها واجب نیست چنانچه  
مذکر و خواهر باشند و اگر در حالت استقرار و در موضع کوچ نماز سینه  
بکند منتهی در آن است که باید در بقیله باشند و این احوط است اگر چه  
ظاهر است که در وقت نیز بهیچ طریقی خواهند متواند نماز کرد  
**سند نوزدهم** در سایر احکام که متعلق بقبله است و در آن سه مسئله  
**مسئله اول** هرگاه کسی عذر و عذر از خوف ارفله شود اگر چه اندکی  
باشد نماز او باطل است و اعاده آن در وقت و قضاء آن در خارج  
وقت لازم است و اگر انحراف او از قبله جهت این باشد که خطا کرده باشد  
و در فکیدن است قبله اگر اقتدار از قبله گشته باشد که بدست چپ  
یا راست قبله یعنی بقدر بدو و در فک هم منحرف کند باشد نماز او



صحیح است و هیچ چیز از اعاده یا قضا بر او نیست و اگر یکی از دو طرف رسیده باشد اگر وقت نماز باقی باشد باید نماز را اعاده کند و اگر وقت گذشته باشد چیزی بر او نیست و قضا هم لازم نیست خواه از مقابل طرف راست یا چپ بگذشته باشد یا گذشته باشد و اگر فراموش کند کرده باشد درین صورت تا وقت باقیست باید نماز را اعاده کند خواه بطرف راست یا چپ رسیده باشد یا نه و اگر وقت گذشته باشد قضا بر او لازم نیست و اگر انحراف او از قبل از راه محروم غفلت باشد حکم آن در بعضی منافیات مذکور میشود و هرگاه کسی در اثناء نماز مطلع شود که از قبل منحرف است پس اگر از طرف راست یا چپ قبل تجاوز نکند و باید آخر از نماز که کرده صحیح است از نماز چپ و قبیله میکند و نماز را تمام میکند و اگر از طرف راست یا چپ تجاوز نموده باشد واجب است نماز را قطع کند و از سر بگیرد و اگر چه وقت نماز باقی باشد **مسئله دوم** هرگاه کسی سعی در تحصیل قبله کند و از آن معین کند در هر نمازی بان انگشت میکند و هر نمازی سعی علاحده بخیر اهدا کند مگر هرگاه شک از برای او هم رسد و اگر سعی کرد و قبیله بدست آورد و بعد از نماز شک نیست و اگر کسی با اعتقاد بقول بکفر یا بدعت نماز کند و در جمیع یک خطرات آن بگویند اگر قبل از نماز باشد نماز او صحیح است اگر چه در قول آن نفس اخر ظل افوی هم رسد مگر اینکه علم بخطای او قبل هم رسد و در صورت در وقت باید اعاده کند و در خارج وقت قضا ندارد و اگر درین نماز باشد آخر کرده صحیح است و در باقی بقول هر کدام اعتقاد بشیر عمل میکند و اگر هر دو

مساوی باشند آن نماز را بقوی که اشتهاده تمام میکند و یکبار از دیگری رو به سمت دیگر میکند **مسئله سیم** هرگاه دو نفر سعی در شناختن قبله کنند و هر یک قوی نباشند چیزی از دیگری هر یک میتوانند بدیگری اقتدا کنند و باید هر یک دو قبیله که خود تعیین کرده باشند **مسئله چهارم** در احکام لباس و ستروخت مصلی و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان آنچه باید در نماز پوشید و احکام سترواچه و متعلق با آنست و در آن چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه واجبات بر مرد و در هر حالت نماز عورتین خود را پوشانند خواه کس باشد که نظر کند یا نه بلکه اگر چه در شب تاریک در موضع خفای باشد و عورتین عیارت است از ذکر و خجسته و حلقه بر روی پوشانیدن چیزی از اجناب واجب نیست بلکه درست بودن آنها ماطلات و واجبت بودن در حالت نماز جمع جسد خود را حتی موهای سر را یعنی مو بیکه بر سر هست پوشانند مگر در دستها از بند دست تا سر انگشتان و تمد بهار بافت باو خواه روی یا که پوشانیدن آنها واجب نیست و هم چنین اقوی است که آنچه از روی سر او که از سر او آمده و او بخت ببارد و افشاده پوشانیدن آنها واجب و قدر واجب پوشانیدن مو است که بر سر است بلکه در وجوب پوشانیدن سر و کمر و کردن ماطلات اما احتیاط آن است که کردن و کمرها و جمیع موها را پوشانند و این در وقت است که زن از او باشد اما کثیر بر او پوشانیدن سر واجب نیست **مسئله دوم** هرگاه کسی در نماز آنچه را که مذکور شد که باید پوشانند پوشانند یا وجود ممکن بودن و نماز نکند



غذا را باطل است خواه نماز واجب باشد یا سنی مگر غایت کبریه  
کردن آن جایز است و این در صورتیست که بدانند عورت او یا بدن او اگر  
زن باشد مکشوف است اما اگر طاف مکشوف باشد و او نداند یا فراموش  
کرده باشد که آنرا پوشاند نماز او صحیح است و کسیکه نداند که مکشوف است  
نماز در وقت نیت و مکشوف نماز کند یا زن از راه علیه السلام صورت را کتفا  
پوشاند پوشانیده نماز کند غذا را باطل است مگر آنکه اسباب اخلاقی  
آن بطریق خلوت نکند که در وضو و نماز او صحیح است و اگر در اثناء نماز  
کمی موصوفی را که باید پوشاند عدا مکشوف کند باز غذا را باطل است  
و اگر با اختیار مکشوف شود یا بدو گفته پوشاند و اگر نتواند و مکن بنا  
نماید نماز با طریق نماز کسیکه ساری نداشته باشد بجای آورد و کسیکه  
هیچ ساری نیابد اگر در آن باشد پس اگر کسی که حرام است نگاه کردن او  
حاضر باشد واجب است که برهنه اختیار نماید و از برای رکوع  
و سجود بپوشان کند و از برای اشان سجود خیرات که اختیار  
اشان کند داشته و در حال تشهد و سلام بنشیند و اگر کسیکه نگاه  
کردن او حرام است حاضر باشد شسته نمازی کند و باز از برای رکوع  
و سجود اشان بپوشاند و اگر زن باشد در هر حال اختیار نماید غذا  
میکند خواه کسی باشد یا نه و در حال رکوع و سجود بپوشانند میکند  
و اگر هیچ ساری بپوشانند بر ساری بد خیرات که حرام پوشیدن و در  
نماز کند یا برهنه نماز کند بطریق مذکور و اگر کسی اعتقاد بر ساری  
که بعضی از جاهلها بپوشانند واجب است پوشانیدن آن پوشیدن واجب است

که آنرا پوشاند و نماز را بطریق برهنگان جای آورد مسئله سیم باید پوشانند  
بطریق باشد که در عرف بگویند عورت خود را پوشانیده است پس اگر کسی  
بطریق متعارف پوشاند نماز صحیح است اگر چه در سمت فوق یا تحت توان  
انزای بد مثلا اینکه مردی پراهنی بلند می پوشد بنوعیکه تا ساقهای او  
پوشاید نماز او صحیح است اگر چه هرگاه کسی پراهنی هم شود که او از زیر پراهنی  
نظر کند تواند عورت او را به بیند یا ارحاک کی بیان او نظر کند عورت او  
ملاحظه کند و هر چند هرگاه زیر جامه فراخی پوشیده باشد اگر کسی از  
زیر نظر کند به بیند نماز صحیح است و هر چند اگر در دوات یا جب جامه  
خرجه تنگی باشد که اگر کسی متوجه شود و بدقت از آنجا نظر کند تواند  
به بیند باز ضرر ندارد مسئله چهارم واجب است پوشانیدن آن است  
که حایل بر روی بدن باشد که زن بد را پوشانند که توان شخص  
زن از او داد و هر چند باید اصل بدن را نیز پوشانند بنوعیکه اگر کسی  
نگاه کند اصل شرمه را یا مورا بر بیند و حایل را به بیند اما اگر چشم  
بر خود شرمه یا مورا باشد غذا را باطل است اگر چه زن شخص داده شوق  
مثل اینکه جامه نازکی پوشد که از عقیبان چشم بد را یا مورا به بیند  
اگر چه نتواند شخص دهد که بدن چه زن است هم چنانکه در هر حال  
که اندک تا رنگ باشد ممکن است ادبی بدن کسی به بیند و نتواند رنگ  
انرا شخص دهد و اگر اصل شرمه را به بیند و حایل را به بیند ضرر ندارد  
اگر چه چشم بدن معلوم باشد مثلا اینکه کوبایی بد که خسته شود  
به بیند که چشم آن معلوم باشد اما بغیر از کوبایی جز بدیده شوق



**مسئله** چهارم جایز است پوشانیدن بهر چه ساز باشد اگر چه در کل چیز  
دیگر یا بر ک درخت یا کلاه باشد اگر چه پوشانیدن جامه بدر یا بند **مسئله** پنجم  
در شرایط جامه مصلی و پستان اخبر بان غازی می توان کرد و اخبر عینو بان  
غازی کرد بداند که در جامه کردن غازی میشود چند امر شرط است **مسئله** ششم  
آنکه پاک باشد و این شرط در بدن نیز هست یعنی واجبات بدن نیز پاک  
باشد پس اگر کسی عذابا نجاست جامه را بدن غازی کند غازی او باطل است  
و اعاده آن در وقت و قضاء وقت لازم است و در اینجا چند مسئلات  
که باید بیان شود **مسئله** اول هرگاه بدن یا جامه کسی نجس باشد و بداند  
که نجس است اما در وقت غازی کردن فراموش کند و آن غازی کند بعد  
غازی مندرک شود اگر وقت غازی باقی باشد باید از اعاده کند و اگر  
وقت باقی نباشد اگر چه حکم بر موجب قضا غنی شود اما اجتناب از آن  
که از آن قضا کند و اگر بدن یا جامه کسی نجس شده باشد و نداند و بر آن  
مطلق شود تا از غازی فارغ شود پس اگر ابتدا هیچ کس نجس نباشد و در آن  
مدت با کس نجس نباشد اما شخصی که در چیزی نیافت در صورت غازی او  
صحیح است و هیچکس از اعاده و قضاء بر او لازم نیست اما اگر مظنه یا احتمال  
نجاسی پیدا شود و بداند که نجس است غازی کند و بعد معلوم شود که بدن  
یا جامه او نجس بوده ظاهر آن است که اعاده در وقت و قضاء در خارج وقت  
وقت بر او لازم باشد و اگر بعد از غازی نجاسی در بدن یا جامه خود بینا  
و احتمال بداند که بعد از غازی نجس رسیده باشد غازی او صحیح است و چیزی  
بر او نیست و اگر در آن غازی نجاسی در بدن یا جامه خود مطلع شود

پس اگر یقین داند که آن نجاست پیش از دخول غازی حاصل شده باید غازی  
قطع کند و در میان آن سر بکشد و خواه تواند و میان غازی بدو و نجس  
غازی از آن قطع کند یا نه و خواه پیش از غازی بان نجاست مطلع شده و فراموش  
کرده یا نه و خواه وقت باقی باشد که بعد از قطع غازی تمام غازی را یا  
بعد از یک رکعت از آنرا در وقت در بیاورد یا نه و اگر یقین نداشته باشد  
که آن نجاست پیش از بدیدن یا جامه او رسیده و احتمال بداند که در بین  
غازی عارض شده باشد پس اگر قطع در میان غازی ممکن باشد و احتیاطا  
بعد شای غازی نداشته باشد از آن قطع میکند و غازی را از آن موضع  
که هست تمام میکند و اگر قطع در وقت فعلی ممکن نباشد غازی را  
بر هم میزند و از سر میگیرد **مسئله** دوم هرگاه کسی در جامه داشته باشد  
که یکی از آنها نجس باشد و یکی پاک و بکشد یک مرتبه شده باشند و ممکن  
باشند شستن هر دو یا یکی از آنها واجبات هر غازی را با هر یک از آنها  
جامه ها بکشد که هر غازی را دو بار بچسباند و هرگاه از دو چسب  
بیشتر باشد مثل اینکه سه جامه را با چهار جامه بکشد که یکی یا بیشتر از آنها  
نجس باشد و بقیه پاک و شسته شده باشد احتیاطا ندارد بلکه بصیرت  
از آن جاها که نجس است غازی میکند و اگر کسی جامه او نجس باشد و در  
یکجا نجس پس اگر مضطر باشد بر پوشیدن آن و نفوذ آنرا بر سر کند  
در همان جامه غازی میکند و غازی او صحیح است و بعد از قطع غازی او آن  
غازی لازم نیست و اگر مضطر باشد و نتواند بپوشد غازی او صحیح است میان  
اینکه در آنجا نجس غازی کند یا برهنه غازی کند بطریقی که در غازی و احتیاطا



گذاشت و اگر بدن کمی خشن شود و یا اندک کردن آن ممکن نباشد اما آن خاستگاه  
 میکند و اگر جامه و بدن هر دو خشن باشند و هم شستن بکدام مبدی باشد  
 مجرات میان شستن بدن یا جامه و اگر بخاشی بدن یا جامه را هر دو باشد  
 و شستن هر دو خاستگاه ممکن نباشد اما اگر کردن و بعضی استن ممکن باشد  
 و اجبات که هر قدر را که می تواند نظیر کند و خاستگاه را که کند و اگر خاستگاه  
 باشد که باید مقدار دست و بعد دیگر به شستن ممکن باشد باید هر قدر  
 که ممکن است شستن و اگر شستن آن خاستگاه و یا اندک کردن آن ممکن نباشد اما این  
 از آن توان برداشت احتیاط از آنست که در استنشاق **مسئله پنجم** هر چه که  
 به تنهایی عورت مرد از او باشد و می تواند چون کفش و جوراب و جگر و کلاه  
 و عرقین و قد بند و بند و زنجاره و امثال آنها جنس بودن آنها و حرارت  
 غدا و ضرر بخانه می رسد و یا اندک کردن آنها واجب نیست خواه آنها را پوشید  
 باشند مثل اینکه کلاه در سر باشد یا نه مثل اینکه کلاه در دست باشد و  
 زنی نیست و دانست که آن جنس با بخت سرد و عورت را اصلاح داشته باشد  
 مثل عرقین یا اینکه به شستن که خور و جامه را در دست نیست نداشته باشد  
 اما اگر آن هشت را بر هم زنی و فحش دیگر از او زنی بقدری باشد  
 که عورت را پوشاند مثل کلاه بزرگ که تا کلاه است عورت را می پوشاند  
 اما اگر آن را بر هم زنی و استعداده و در آن را بر هم زنی که کاهت بقدر  
 شود که هر دو عورت را تواند پوشاند در صورت هم تا کلاه است خاستگاه  
 آن ضرر بخانه می رسد اما هشتی که از خود جامه نیست و در حال پوشیدن  
 خاص می شود مثل جامه اعتبار دارد و پس اگر جامه نزدیکی باشد که در دست

پچیدن آن بر بعضی بان هشتی که در سر است عورتین را پوشاند اما اگر  
 از این هشتی که عورت باشد خاستگاه آن موجب بطلان غدا می شود و اگر  
 چیزی بقدری باشد که عورتین را ضرر نکند اما موقوف باشد پوشاندن  
 عورت بان کردست بان نگاه داری یا چیزی بان بر بندید کردن آن  
 قرار نگردد ظاهر آنست که خاستگاه آن ضرر بخانه می رسد و خلاصه آنکه آن  
 چیزی که طهارت آن شرط است جامه است که در میان بقدری باشد که عورتین  
 ضرر نکند و خور و جامه بدو احتیاجی جز به توان دادن غدا و در پوشیدن  
 آن یا اگر زدن یا پچیدن آن و اگر در تنهال بخوبی یا خیر که چیزی بخوبی را آن  
 باشد همراه گنجی باشد غدا و صحیح است و اگر کوبی غدا یا جامه در تنهال بخوبی یا خیر  
 بخوبی یا خیر که بعضی از آن بر روی زمین باشد و موضعی از آن که بر روی  
 زمین است جنس باشد غدا و دست نیست اگر چه تنهال باشد **مسئله ششم**  
 هرگاه خونی در زبوت جمع شد باشد که چیزی از آن در ظاهر نباشد  
 ضرر بخانه می رسد و هم چنین خوردن چیزی بخورام که در معده باشد غدا  
 یا طلع می کند و بی کردن آن واجب نیست بلکه صحبت **مسئله هفتم** هرگاه  
 زخمی یا جراحی یا دملی یا غشی یا زدن بدن بخون باشد و خون آن بدن  
 یا جامه رسد ضرر بخانه می رسد و غدا با آن خون صحیح است اگر چه بسیار  
 باشد و تا آن جراحات باقی است شستن خون آن از برای غدا واجب نیست  
 بشرطیکه از جراحی باشد که فی الجمله دوا بی داشته باشد نه از جراحی که  
 در قلیل زمان بی دفع می شود مثل فصد و حجامت که خونیکه از وقت غدا بی  
 یا بعضی دیگر بیرون بیاید که خون آنها معفو نیست مگر هرگاه آن قصد یا



بجای آن باز هم خا را زنده متعارف نقدی کند و جراحت شود که در بعضی  
 خون آن مصفوف خواهد بود و خون فروج و خروج که در غار محفوظات  
 هرگاه ممکن باشد که خون آن واجب نیست که خون و هم جنین واجب نیست  
 بقدر موضع جراحت بماند که خون جامه اگر چه آنها ممکن باشند و هرگاه خون  
 از محل جراحت و عارضی آن و مواضع که جان از رسیدن خون باهاست  
 بقدری که کند و بواسطه دیگر از جامه بماند برسد اگر خون خود نقدی  
 کرده باشد باز ضرر ندارد و معفو است و اگر بواسطه چیز دیگر نقدی نموده  
 باشند مثل اینکه دست بپا کزاده باشند و دست خون آلوده و بواسطه  
 دیگر کزاند یا موضعی از جامه را بر داشته بر روی آن خون کزاند  
 خواه از آنست که آن مصفوفت و غار با آن صحیح نیست و هرگاه چیز روان  
 بآبی مثل چوب یا عرق یا آب یا خون فروج و خروج ملاقات کند و یا  
 با جامه نرسد نظیر آن لازم است و غار با آن صحیح نیست و سنت است  
 از برای صاحب جراحت که جامه آن خون آلوده بشود که اگر ممکن باشد  
 شبانه روی یکبار جامه خود را ببدل کند **سند** هر چه که  
 مساحت آن کمتر از مساحت یک درم وانی که بعضی از او درم صلی می کنند  
 باشد و در جامه بماند نبوده باشد غار با آن ضرر ندارد و صحیح است  
 مگر اینکه آن خون خون حیض باشد که ما کمتر از درم آن غار صحیح نیست  
 و بعضی خون نفاس و استخاضه و خون کفار و خونک و مسک و اینها  
 کوه اند و این احوط است و مساحت درم بقدر بند بآبی آنکه بزرگ  
 دست یا کوبی کف دست است و هرگاه که از درم کمتر باشد و جامه

بماند و عیان آن از آن شود اما موضع آن شسته نشود و ضرر ندارد و یا  
 غار صحیح است و اگر چه در آن دیگر با آن ملاقات کند مثل عرق یا آب  
 جامه بماند برسد و اجابت شستن و غار با آن صحیح نیست اگر چه آن خون  
 و آن چیز در آن بر روی هم از یک درم کمتر باشند و اگر خون جامه برسد  
 و شست کند بطرف دیگر جامه کرد و طرف با هم بقدر درم یا زیاد تر برسد  
 ضرر ندارد و بطرف آن مضرات اگر چه آن جامه غلیظ باشد مگر اینکه و یا  
 غلیظ باشد مگر اینکه در جامه بماند بر روی هم مثل آبرو و استر هرگاه خون  
 از آبرو باستر یا بلبه که در میان آنهاست سرایت کند و خون آبش را بشوید  
 بنا بر اقوی و اگر مساحت خون بقدر درم نباشد اما خون بر روی  
 شسته باشد و خشک شده باشد که اگر هر دو با هم کشند بقدر درم یا زیاد  
 برسد احتیاط از آنست که شسته شود و از آن جدا شود و اگر خون کمی از  
 در بدن یا جامه متفرق باشد که مجموع آنها از قدر درم تجاوز نکند اما  
 هر موضع موضع بقدر درم نرسد جمیع از علل از مصفوفات شسته اند  
 از آنرا واجبند شسته اند و جمعی دیگر واجب دانسته اند و اولی نظر  
 و دوم احوط است **سند** از جامه مصلی از آنست که از پوست  
 نباشد بلکه در هیچ جزئی از اجزاء حیثه که حیثات و بطن حولی نموده غار  
 در دست نیست خواه جامه باشد که ساز عورتین باشد یا نه بلکه هر دو حیث  
 اجزاء حیثه که حیثات در آن حولی کرده باعث بطلان غار است اما چیزی که  
 حیثات در آن حولی نمیکند خون مو و چشم و کرم و اشغال آن حیثات که  
 گذشت غار در آن ضرر ندارد و فرقی نیست میان مرده که خون مجفوف



باشد یا نه مگر آنکه از قبیل پیش و خیز و یکک و مکس و زبور و امثال  
 اینها باشد که اگر مرده آنها در جامه باشد ضرر ندارد **سپس** آنکه  
 جامه مصلی که از پوست حیوان حرام کُشت باشد اگر چه از هیچ شری نمی  
 باشد و هم چنین باید از چشم و مو و کرک و پر بلکه هیچ چیزی از اجزاء حیوان  
 حرام کُشت باشد که اگر جامه یکی از اجزاء آن باشد آن چیز از اجزای آن باشد  
 که حیوان در آن حلول نکند و غماز باطل است بلکه اگر یکی از اجزاء یا فضلات  
 حیوان حرام کُشت اگر چه مثل عرق یا آب دهان آن باشد در جامه باشد  
 غماز باطل است حتی آنکه اگر یکوی یا یکقطره عرق آن جامه بخوبی برسد و  
 در آن باشد یا آن غماز متواتر و اما اگر راه باشد و جامه چسبیده باشد  
 ضرر ندارد پس اگر کاردی که دستران شیرمایی باشد در کمر باشد اگر  
 شیرمایی جامه چسبیده باشد غماز درست نیست اما اگر چسبیده باشد بپند  
 و محتاجی میان آن و جامه فاصله شود ضرر ندارد و هم چنین چاقوی  
 که دستران صدق یا حاج یا شیرمایی یا کُف باشد اگر در خلاقی باشد  
 یا بدستمالی چسبیده شده باشد و در جیب باشد ضرر ندارد اما اگر در غلاف  
 باشد ضرر دارد و هم چنین است ظرف ساعت اگر از کُف باشد و ظرفی  
 نیست میان آنکه جامه بقدری باشد که ساق عورت باشد یا نه و هم  
 چنین ضریق نیست در حیوان حرام کُشت که خون جگر داشته باشد یا نه  
 مثل پیش و خیز و یکک و مکس و زبور باشد که فضلات آنها ضرر ندارد  
 پس رقیق خون شستن یا خیز یا فضل مکس یا موم و زبور و جامه مطلقاً ضرر ندارد  
 و هم چنین ضرر ندارد بدشتن حیوان حرام کُشتی در حالت غماز و هم چنین

ضرر ندارد که گذاردن چیزی از آنرا بر دهان مثل آنکه از استخوان یا از  
 صدف و ندانی ساختن سقوی و بوی می نندادن افتای که گذارده شود و اگر  
 عرق یا شیر یا آب دهان حیوان حرام کُشتی که با آن باشد جامه برسد خیار  
 نیستن آن نیست بلکه هینکه خشک شد کافی است و اگر عینی از آن باقی  
 باشد هینکه برآسیدن و بهیم مالیدن و نکابیدن از آن جنب و کفایت  
 میکند و اگر در پوست یا چشم یا چیزی دیگر شک شود که آیا از حیوان حلال  
 کُشت است یا حرام کُشت یا آن غماز متواتر و ضرر ندارد و غنی غلظت  
 صدف نیز از جمله حیوانات حرام کُشت است هم چنانکه از اجزاء مستفاد  
 میشود و بداند که چند چیز است از جمله حیوانات حرام کُشت که مستفی است و تا  
 با آن ضرر ندارد **اقول** ایشان که با فضلات با آن مثل عرق و آب دهان  
 و اشک و موی آن غماز میتوان کرد و ضرر ندارد و خواه از خود آن شخص  
 غماز کند یا از دیگری یا جامه آن رسیده باشد و هم چنین ضرر ندارد غماز  
 کردن زنان یا کسوان علی که جبری مند بلی اگر از موی ایشان جامه  
 یا خفته باشد یا مثل کلاه یا عرقچین یا فته باشد احتیاط کردن از آن  
 بهتر است **و نیز** خزاات که غماز با کرک و مو و پوست آن میتوان نمود  
 و آنچه از اجزاء مستفاد میشود از آنست که خز برد و قسم است حرام  
 کُشت و حلال کُشت و بنابر این شخص نمی آید داشت حواز غماز بکرک  
 و پوست آن بلکه با هر چیزی از آن میتوان غماز کرد و حتی در غماز بکرک و پوست  
 خز میباشد و احتیاطی دارند غماز با آنها ضرر ندارد بلی اگر پوست  
 خز می معین و معلوم باشد که از آن خز حرام کُشت است و در غیر کرک



و برستان غنا میگویند اگر چه اما ممکن نیست زیرا مثال این لایات معلوم  
شدن این و در شناختن حق همین قدر که مشهور و خبر باشد یا بخار بکنید  
خزات کافرات و هم چنین است سایر توهمات از جور و خیال و تم  
و غیر اینها و بگویند بوسی است که درین زمان از اقرار کون نامند و خود  
ان است که نوعی از خزات بر غنا با آن ضرر ندارد بلکه اگر میسر باشد  
با آن غنا میگویند اگر چه **سبب** سخا ببات و غنا و بریت و بویات  
جایز است بنا بر اقوی و اصح بی خالی از کراهت نیست **مسئله** مراد است  
که با وجود اینکه از جوف صدف بیرون می آید و اشته از جمله  
حیوانات حرام گوشت است غنا با آن جایز است و مخصوصی هم در جهاد  
فتنای حکمی بر غنای دینیه ام و لیکن در بعضی احادیث ذکر آن دارد و میگویند  
و لیکن چون ظاهر از کلام بعضی از اهل لغت و مستفاد از عبارات  
بعضی از کتب طبایع است که گوشت حرام گوشت است در لختاب از آن  
مهر و احوط است و جایز نیست غنا و بریت و کون و موی و سر و  
هم چنین از رو با و شغال و جوی و کب و کب و امثال اینها اما میگویند  
اینها قید از هیچ شریعی یا گرفتن از دست مسلمان ضرر ندارد و اگر  
مورث از اینها بجا میسر باشد باید در وقت غنا و دفعی کرد و لا  
غنا باطل است **شرط چهارم** آنکه جامه که با آن مرد غنا می کند و  
خضر باشد که غنا مردان با جامه که حریص باشد باطل است و هم چنان  
غنا با آن جایز نیست هم چنین مطلق می بیند اگر چه در حال غنا باشد  
بر مردان حرام است اما از برای زنان می بیند و غنا کردن در آن

جایز است و ضرر ندارد و هم چنین از برای زنان با لختی می بیند آن  
جایز است و غنا و بریت که در آن کتد صحیح است و بوی اینها واجب  
نیست منع اینها و هم چنانکه مذکور شد حرمت می بیند و غنا کردن  
در صورتی که حریص باشد بر آن می بیند یا غیر اینها مثل و اینها  
بیشتر یا جامه یا موی یا غیره غنا با آن غنا با آن درست است اگر چه  
آن غیر اینها باشد و اگر از اینها باشد بلکه اگر ده و یا و یک آن هم  
باشد کافرات مادامیکه در جنب اینها مستهلك نباشند و از اینجا  
معلوم می شود که با وجود اینکه در همین قدر جایز حرمت را می توان کرد  
کسانی که چاره نمیکند و لباس حریص می پوشند که حرمت از اینجا می آید  
سبب است چنانکه در لغت و با احکام خدا و مواخذه و در خواهند  
و طاهرات است که اگر اینها و فحش طلا با هم مزوج باشند و جامه ازین  
در بافته شده باشد در طریقه هیچ یک مستهلك در جنب و یکی نباشد  
غنا با آن درست باشد و می بیند آن جایز باشد اما احتیاط کردن  
از آن بهرات و اینها مذکور شد که هرگاه جامه از اینها و غیر اینها  
باشد می بیند و غنا کردن با آن جایز است در وقت است که اینها  
و غیر اینها با هم مزوج و مخلوط باشند و تر یا بود یا هر دو اما اگر  
اینها را به هم وصل کرده باشند یا به هم دوخته باشند مثل اسرور و بر  
یا نصف جامه اینها و نصف غیر اینها باشد فائده ندارد و می بیند  
آن جایز نیست و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود **مسئله اول**  
خزات است که حرمت می بیند و بطالان غنا کردن و حریص در صورتی



که آن جامه از چیزهایی باشد که به تنهایی توان در آن غازی کرد و نفوذی است  
 عورتین باشد پس چیزیکه چنین باشد چون کلاه و خنجرین و قدسند  
 و جوراب و بند ز جامه و بند جاقور و استرچکه و امثال اینها  
 اگر حوری بپوشد بپوشیدن آنها و غازی کردن جایز است **مسئله دوم**  
 جایز است بر فرش و زمین پوش حوری کشیدن و ایشان را و خوابیدن  
 و بر منکای حوری تکیه کردن و تحلف حوری بخوابانیدن بلکه ظاهر آن  
 که چنین جامه حوری و شال حوری بپوشد یا جامه از حوری بخوابد و بپوشد  
 یا بر روی آن بکشد و بپوشد و بر غیر شال غازی ضرر ندارد  
 باشد و جایز باشد احتیاط کردن بقرابت **مسئله چهارم** جایز است  
 که سحاف جامه از حوری باشد بشرطیکه در زیاده و قیاسی نباشد که  
 معروف و عامت از سحاف بودن بدون روده و احتیاط از آن است  
 که از چهار انگشت بهم چسبیده میسر نباشد **مسئله هفتم** جایز است  
 همراه داشتن حوری که یا در حال حوری که در حجب باشد غازی  
 ندارد و اگر بدست یا کردن یا کمر بستن یا زنجیر انداختن یا  
 بقدیمی باشد که به تنهایی سائر عورتین باشد احتیاط و در بعضی  
 در حال غازی لازم است **مسئله نهم** جایز است حوری بودن حجب  
 و بندهای قبا و بندهای بالاپوش و تکه و قیطون اگر چه بسیار  
 چن باشد و اگر حوری از جامه حوری باشد مثل بعضی الحجا که قدیمی  
 از آنها حیرات پس اگر آن مد حوری بپوشد که به تنهایی  
 عورتین باشد بپوشیدن و غازی کردن در آن جایز نیست و الا ضرر ندارد

و اگر با جامه که حوری نباشد از حوری و زکریه باشند مثل چکن کس اگر  
 احاطه کرده باشد بر چشم بهمان مثل نقی و و تابی غازی مردان در آن  
 درست نیست و بپوشیدن آن حرام است و اگر بعضی مواضع از آن چشم  
 دوری کرده باشند ضرر ندارد **مسئله ششم** جایز است که بر چشم  
 بنا فتره جامه باشد مثل اینکه بعضی بپوشد یا کج و جامه گذارد  
 باشد و جامه بچشم حکم حوری دارد **مسئله هفتم** جایز است بپوشیدن  
 حوری در حالت اضطراب مثل اینکه هیچ جامه نباشد و برهنه میان باشد  
 یا اسطاف جامه حوری خلعت دهد و در بپوشیدن آن هم ضرر باشد  
 یا آنکه در حالت حجب باشد و اگر کسی هیچ جامه بغیر از حوری نداشته  
 باشد پس اگر بجهت غازی تواند از او بپوشد و برهنه غازی کند باید  
 چنان کند و الا با همان جامه غازی کند **شرط نهم** آنکه جامه که  
 بان مردان غازی کند طلا نباشد پس و جامه طلا غازی مردان  
 صحیح نیست بلکه مطلق بپوشیدن آن از برای زنان حرام است و در وقت  
 که اگر طلائی حجب نباشد ضرر ندارد اما احتیاط بقرابت مکلف است  
 طلائی آن بشمارد که باشد که در صورت ضرر ندارد و در بعضی و قیطون  
 و تکه طلا غازی کردن جایز است و بپوشیدن آن ضرر ندارد اگر چه بعضی  
 و قیطون بشمار چن باشد و هم چنین ضرر ندارد در جامه که طلائی  
 باشد مگر آنکه طلا هم روی جامه را فرود گرفته باشد و اگر اغلب طلائی  
 گرفته باشد باز احتیاط کردن بقرابت و حرام است بر مردان آنکه در  
 طلا بدست کردن و غازی را آن درست نیست اما چنان باز و بند طلا را



بند نمیر باید بخارد صریحا و هم چنین جایز است بر فروش طلا یا نازین  
مطلای شستن و اسباب زیارت را طلا کردن و هراه داشتن طلا و همین  
جایز است بوییدن جامه که بوی طلا یا نازین داشته باشد و بوی نازین که بوی  
ان آب طلا کشیدن باشد حکم بوی طلا دارد و **مسئله ششم** آنکه جامه که با  
غمازی کند خواه مرد یا زن عصبی نباشد یعنی جامه نباشد که از روغن  
گوسفند باشد و مالک آن را حبی نباشد که چون جامه بپوشد آن حرام  
و غماز و ناز باطل است خواه بقدری باشد که سار و حوریت باشد یا نه  
بلکه اگر یک نخ از چشم یا در کمان حرام در جامه باشد غماز یا ناز باطل است  
و اگر آنکه حرام در وقت باشد ناز یا غماز باطل است بلکه هرگاه چیزی  
هراه باشد در حال غماز یا ناز یا غماز باطل است خواه تواند در حال غماز  
رد کند یا نه مگر آنکه با فعل تواند رد کند و از قصد محافظت برداشته  
باشد که وقتی صاحبش برسد با و رد کند و اگر چیزی را عصبی کرده باشد  
اقا در وقت غماز هراه نباشد غماز باطل نیست و آنچه مذکور شد که در  
جامه عصبی غماز باطل است در صورتیکه در عالم نفسیت آن باشد اگر  
نداند یا اولی ذات و حال غماز فراموش کرد غماز او صحیح است  
و اگر کسی بداند که جامه عصبی است اما نداند که در جامه عصبی غماز صحیح  
است یا نه یا غماز باطل است یا نه یا غماز باطل است یا نه یا غماز باطل است  
احتمال میداد و کوفتهای در رسیدن مسئله کرد غماز او باطل است و  
انجای مسئله است که باید بیان شود **مسئله هفتم** هر چه که کثرت بار  
پوشاند و قد ری از ساق پا را هم بپوشد با اتفاق علماء غماز یا ناز صحیح است

و اگر کثرت بار پوشاند و هیچ چیز جز از ساق پا نکند در آن خلاف است  
و اقوی و اصح آن است که بار غماز صحیح است و هیچ ضرری در آن نیست  
**مسئله هفتم** غماز در هر جامه و لباسی که غیر از آنچه مذکور شد که غماز  
در آن صحیح نیست باشد غماز در آن صحیح است **مسئله سیم** در چیزهایی که  
ان در جامه مرد و حالت غماز محبت و در بیان آنچه مکررات اقا  
سخنات لباس چند چیز است **اول** اینکه در حال غماز جامه برپوشد  
و در حدیث و روایات که نصبت غماز با جامه کثرت یا ناز جامه مثل  
نصبت بپوشیدن برات **دوم** آنکه جامه را تحت الحک قرار دهد  
یعنی بجزئی از جامه را بر رخسار او و در طرف دیگر وصل کند **سوم**  
آنکه در جامه مرد داشته باشد **چهارم** آنکه در غمازها بجاست و غماز  
حیدها لباس ناز و پاکیزه بپوشد و بعضی از مطلق غماز تحمل در  
لباس راست داشته اند و اقوی آن است که مخصوص بناز بجاست  
و حیدات **پنجم** آنکه در جامه سفید غماز کند **ششم** آنکه در حال  
غماز آنکه یک یک ناز عقیق باشد در دست داشته باشد **هفتم** آنکه  
اگر کسی لنگ بسته غماز کند و بغیر از لنگ لباسی نداشته باشد لنگ را  
بالا بپوشد و بجز یک پستان بپوشد و اگر کسی در زیر جامه پنهان  
غماز کند بجز بر بدوش خود پنهان دارد اگر چه در لباسی باشد **هشتم**  
آنکه زن در کف از جامه غماز بپوشد مقتضی و پراهنی و زیر جامه مانیک  
و اما مکر و هات جامه در حال غماز و ان امور است که در ترک  
ان تواریات و در فعل ان کثرت چند چیز است **اول** در جامه



سیاه غماز کردن و آن مطلقا مکرر است مکرر و سرخ چرخ سیاه و  
 چکه سیاه که در آغوش است و **و غیر** در جامه که بسیار سرخ رنگ  
 باشد بلکه بوسیدن جامه که بسیار سرخی باشد مکرر است اگر چه غیر حال غماز  
 باشد **سینم** در جامه که یک چند آن بر نیز از غلظت یا از جامه خضوب کند  
**چهارم** در جامه یا انگشتر که در آن صورت حیوان یا غیر حیوان زکلی  
 و درخت و امثال آن باشد چنانچه صورت چیزی باشد که مصداق  
 خارجی داشته باشد نه محض فرض و صورت کوی باشد و اگر آن صورت  
 اندک تصویر دهند مثل اینکه سر را یا یک چشم را یا یک شاخ درخت  
 زایل کنند که اکت بر طرف میشود **پنجم** آنکه مرد در جامه غماز کند  
 یا در جامه که نازک باشد غماز کند که خاکی صورت بیاید و اگر خاکی  
 باشد و جامه دیگر بپوشد باشد غماز او باطل است **ششم** آنکه در  
 جامه که هفت الحک نداشته باشد غماز کند **هفتم** آنکه مرد در حالت  
 نماز سجده ها نیند و زن و بندگان بنده از **هشتم** آنکه زنان  
 در دست یا پای ایشان خطخال یا دست بندی بماند که صدا کند در  
 وقت نشستن و برخاستن **نهم** آنکه زن در حالت غماز با لوازم  
 حلی و زیور خالی باشد بلکه سنت است از برای ایشان که زیور  
 بردارند اگر چه کم باشد و مواضع خضاب را هرگاه خضاب نداشته  
 باشد خضاب کنند **دهم** آنکه کسی در حالت غماز نلنگ بر بالای  
 پیراهن بپندد **یازدهم** آنکه بکطرف جامه را از زیر بغل خود بیرون  
 آورده بر روی مقابل بنهد از و اینها افعال صحیح گویند

و در احادیث بن یاسین جایز است و در **یازدهم** آنکه کسی بخیر رود  
 پیش از آنکه کند **یازدهم** آنکه در حالت غماز پیراهن همراه داشته باشد  
 و جمیع از آنها از احرام داشته اند و قول بحرمت خالی از قوفیت  
 و لیکن که اکت یا حرمت در صورتیست که اکت پیدا باشد اگر غماز باشد  
 مثل آنکه خاقوقی قلمدان یا دیگر بپوشد یا کلاه و شمشیر و غلاف باشد  
 یا دست کلاه و در غمازی یا بخواند یا بیچی رفعی که اکت یا حرمت میشود  
 و هم چنین در صورتیکه او در مقابل و من باشد که اکت یا حرمی  
 در اینها یا سلاح و زینت اگر چه مکتوف باشد **یازدهم** آنکه  
 کسی در حالت غماز بوی همراه داشته باشد که در آن صورتی نفس باشد  
 خوراک ظاهر باشد یا بخان مثل باج اقلی یا بوطای سیاه که صورت بین  
 یا سبک را نه اکت و نه نگاه و نه موصوفی باشد که در گذار و در آن خوف  
 فراموشی یا تلف شدن زاده داشته باشد که اکت بر طرف میشود و هم چنین  
 اگر آنها را به دست خود قرار دهد مثل آنکه در هیای باشد که بول آن  
 در عقب باشد که اکت بر طرف میشود و جمیع از آنها فرموده اند که  
 مکرر است در حالت غماز بنده های قبایسته باشد یا اگر قبایسته باشد  
 و حق از است که بچکدام مکرر نیست بلکه قبایسته بودن بنده های قبایسته  
 و صحی است **مقصد چهارم** در احکام مکان غماز و در آن چند مسئله  
**مسئله اول** در مکانیکه در آن غماز میشود که ساج باشد  
 باین نحو که یا از ارض باشد که مالک ندارد چون زمینهای موات  
 یا ملک همان شخصی باشد که غماز میکند یا اجاره نموده باشد یا صاحب آن

این احادیث  
 صحیح است



اذن و ایه باشد که در آن غار کند هر چه از آن قبایل است صاحب حق  
در باطلات یا اذن خودی و استنباط مثل کسیکه میباید بکند و بکند  
و بخاطر طلبند یا شاهد حال بران ولایت کندم چنانکه جاهها و  
کار و اشرافها و محلهها و دستها که در غار کردن در اینجا مردی معز  
نیت و ظاهر از آن که ظن بر ضای مالک کافی باشد و در حوا از غار  
کردن و احتیاج به علم قطعی نیست و در برخی که مال صغیر یا دیوانه یا  
سبیه باشد ظن بر ضا و اذن و لیکن که بد را باید بدی یا و چون  
باشد که بری باشد کافیت و همین قدر که مظنه رضای ولی باشد غنا  
میواند و مثل اینکه کسی بجهت کاری از صغیر خانه آن برود یا در زمین  
که مزروع بنا باشد غار کند **مسئله و بی** جایز نیست غار در مکان  
عصبی از برای غاصب و نیز از برای دیگران مگر صاحب ملک که غا  
کذا در آن جایز است و هم چنین هرگاه ملکی وقف باشد بر طایفه  
و آن ملک را از ایشان عصب نمایند از یک از موقوف علیه میروند  
در اینجا غار کند خواه وقف خاص باشد مثل اینکه وقف او لا باشد  
یا وقف عام مثل اینکه وقف بر علماء یا بر سادات باشد یا بر مسلمین  
بر در اول غار هر یک از اولاد و در اینجا صحیح خواهد بود و در دوم  
غنا هر یک از علماء یا سادات یا مسلمین در آن صحیح خواهد بود و آن  
از ایشان عصب شده باشد مگر اینکه حق معینی بان تعلق گرفته  
باشد و از آن شخص عصب نموی باشد مثل اینکه متولی آن وقت  
بعضی ایاان داده باشد و غاصبی از آن شخص مستاجر عصب نموی باشد

کرد و چون

که در صورت غار غیر مستاجر در آن صحیح نخواهد بود و از قبیل وقف  
بر مسلمین است وقف بر مجیدها و مدرسهها و ربانها و کاروانسراها  
و نزارهای معصومین و غیرهم پس جایز است غار هر یک از مسلمین و  
انها اگر چه معصوب باشند و اگر چه غار کنند غاصب باشند و اگر  
وقف بر فقرا یا سادات باشد جایز است غار هر یک از فقرا یا سادات  
در آن با وجود عصبیت بلکه ظاهرات که جایز باشد غار غیر فقرا  
و سادات هم هرگاه باذن یکی از فقرا یا سادات باشد و هم چنین  
ظاهرات که جایز باشد غار غیر فقرا غار شیعیان در املاکی  
که مجهول المالك هستند و صاحب معینی از برای آنها معلوم نیست اگر  
در وقت غاصب باشد و لیکن خودی غاصب در آنها غار نمیتواند  
کرد و حکم وضع و غل از برای وقفی و مجهول المالك که عصب  
شدند مثل حکم غار از مکان است پس جایز است وضع و غل هر  
از موقوف علیهم یا ما ذون از جانب او در این معصوب و جایز است  
وضع و غل هر یک از شیعیان غیر از غاصب در این مجهول المالك  
معصوب و هرگاه صاحب ملک معصوب ما ذون نماید دیگر برادر  
غار گذاردن در ملک او که عصب شده غار او صحیح خواهد بود  
و اگر اذن دهد که در ملک او داخل شوی و غار کنی و چون غار را  
برسندد و امر کند او را بر مرون زمین اطاعت لازم نیست بلکه بنا  
بر اوقی غار را با استقرار تمام میکند و بعد از آن مرون میرود  
خواه وقت دست اندازنده باشد که غار را قطع کند و مرون رود



و در این غاز را غام کند یا نه و هم چنین اگر هنوز شروع در نماز کرده  
 باشد اما وقت و سعت نداشته باشد که بیرون رود و در خارج ملک  
 خصیو غاز را غام کند یا نه و هرگاه با سکون و استقرار غاز را غام  
 میکند و بیرون میرود و هرگاه کوی در مکان خصیو مجوس باشد  
 در ماندن و راهها و نماز کند و غما و صحیح است و صحیح است نماز در  
 زیر سقفی که الاقان خصیو باشد و در زیر خیمه خصیو هرگاه اصل  
 زمین آنها بی عیب باشد و صحیح نیست نماز در فرش یا تخت خصیو اگر چه  
 زمین مسطح باشد و هم چنین صحیح نیست نماز در فرشی یا تختی که بر روی  
 زمین خصیو باشد اگر چه آن فرش یا تخت مسطح باشد و هم چنین  
 صحیح نیست نماز کسیکه سوار بر چاروای خصیو از آن خصیو باشد  
 یعنی اگر در حالت سواری نماز کند آن نماز باطل است **مسئله**  
 باید مکاتی که در آن نماز میکند خالی باشد از جاهست که در حال  
 نماز تعدی بجایه یا بدن مصلی کند اما جاهست که تعدی نکند  
 مثل اینکه خنک باشد ضرر ندارد بر روی آن نماز کردن بطریق  
 که جای خنک پیشانی از هر جهتی پاک باشد پس اگر جای پستی  
 خنک باشد اگر چه خنک باشد نماز در آن صحیح است مگر آنکه جای پستی  
 نجاست و پیشانی باشد مثلا آنکه مهر با کرا برد روی موضع خنک  
 گذارد که در صورت نماز در آن است **مسئله** نماز مکروه است  
 نماز در چند موضع نفی نماز در جاهست است و لیکن ثواب آن  
 کثرت از نماز در مواضع دیگر و از جمله مواضع که نماز در آن مکروه است

موضوعات که مرد و زن خواه اجنبی یا غیره و بر یکدیگر نماز کند  
 یا زن پیش از مرد ایستاد باشد که در صورت نماز هر دو مکروه است  
 اگر یکبار نماز ایستاده باشد و اگر یکبار ایستاد سابق بر دیگری و اخل نما  
 شد یا نشد نماز او مکروه نیست و نماز آن که تعدی اخل نماز شده  
 مکروه است و کراهت نماز آنها در صورتیکه حایلی میان آنها  
 نباشد یا در ذرع و راع و کت میانه ایشان دوری نباشد و هرگاه  
 حایلی که مانع از دیدن باشد میان آنها بوده باشد چون دیوار  
 یا جاده یا میان آنها و ذراع دوری باشد که اهل حق نخواهند بود  
 و هم چنین اگر زن در محبت باشد اگر چه اندکی باشد که در حال سجود  
 سر او مقابل جای پای مرد یا پیش روم باشد که اهل بیت و فرقی  
 نیست و مکروه بودن میان اینکه مرد نگاه میکند زن یا نه پس اگر  
 مرد چشم بر هم بندد یا کمر باند یا و یا یکی نماز کند باز مکروه نخواهد  
 بود و هم چنین اگر مکان تنگ باشد و عقیبا ایستادن زن ممکن  
 نباشد وقت نماز هم تنگ باشد باز کراهت بر طرف عکس و مکروه  
 بودن موقوف نیست بجمع بودن نماز هر دو پس اگر در نماز یکی از آنها  
 خالی شد باز نماز آن دیگری مکروه نخواهد بود و آنچه مختص مرد  
 و زن است پس کراهت نیست در نماز مرد هرگاه در برابر او یا پیش او  
 و پشت او یا بغی باشد و در نماز زن هرگاه در برابر او یا عقب او یا  
 غیر یا بغی نماز کند **مسئله** مکروه است نماز در تمام بعضی از  
 جاهست که متصل بجاده خنیه آب است که در آنجا آب از خنیه بر میدازند



و اما درخت کن بلکه خلوت نماید در جام می باشد که حکم بوی جلد کما  
دارد و دایمی بخیزند دارد و غار کردن مکرر است و هم چنین مکرر است  
غار در بیت الحلا و در جام که فضله ایشان در مقابل قبله باشد  
و در بخوابگاه شتران و انکاء آنها بوی گاوینک بمیامند است از این  
خواه باشند و آب دادن شتران در جام که از برای آنها بمیامند بوی گاوینک  
انفعا شتران را بجا می باشد که اگر شتران بجا باشد مکرر است غار  
و الا مکرر است و هم چنین مکرر است غار و در طویل یا حصار که  
کمان یا کو سفند ان با اسبان یا شتران یا خراف یا گاوینک می باشد  
و مکرر است غار در درو و خاها اگر چه خشک باشد و از آمدن میل  
مطلوب باشد بلکه در هر جری ای که با فعل است ندانند باشد چون  
نهرها و در جاده ها و راهها و در زمین سوز زانو مکرر است موضع  
سجده را هواد و محکم کنند بوی عیله پیشانی بران قرار گیرد و هم چنین  
مکرر است غار بر روی بوی و در جام که در برابر قبله باشد  
یا نزدیک بقبر می باشد خواه در عقب یا وات یا جب مکرر است و در  
بنداع دست قبر از چهار طرف دور باشد یا حالی نمینند و بوار بیداری  
در میان باشد که در صورتی که اهنی بخورند بوی و خرقه بوی درین  
حکم میان قبر بقبر و معصوم و سایر مردم مکرر است غارهای مخصوصی  
که رسید است که باید در بالای سر اعقب سرقبر معصومین بجا آورد  
که در آنها اصلا که اهنی نیست و دور از قبر معصوم بودن و در حالت  
غار بقدره و در معصومینکه و بوی و در میان نباشد بجزرات

از نزدیک بودن ان اگر چه بت سر یا بالای سر باشد و در صورت  
تزدیک ایشان و بت سر بودن بجزرات از حار می بالای سر و  
بالای مبارک و غازی آنها بجزرات از پیش بوی قبر مبارک ایشان  
و احتیاط از است که در پیش روی قبر مبارک بخوبی بجزرات سر باشد  
غار گذارد و شود و هم چنین مکرر است غار در خانه عجیبی بلکه  
خانه که عجیبی در ان باشد اگر چه خانه او نباشد و در جاده و خانه های  
کفار اما اگر در جاده ها غار گذارد و سوی غار صحیح است و در طریقت  
در غار کردن در جاده ها و یا ایشان و مسجد های ایشان و ان  
ایشان در غار کردن در آنها و مکرر است غار و شراب خانه و ان  
خانه بلکه هر بوی که در ان شراب باشد و هر جام که خل افروختن ان  
باشد چون مظهر و کفهای حامیها و در جام که در برابر قبله ایست  
باشد خواه افروخته چون شیخ و چراغ یا غیر ان چون منقل ان  
و اگر ان در بلندی باشد چون قندیل کراحت ندید تراست و  
جام که در برابر قبله قران کف و باشد و اگر چه ان شخص غار کند  
کن باشد یا در موضع تاریکی باشد و بوی کتاب و بوی کلاه  
بلی در حالت غار منوجه نوشته بودن مثل کسیکه از انجا آمد مکرر  
و در جام که در برابر قبله ایشان باشد یا در کوفه باشد یا اهنی یا  
یا سرقی باشد و اگر ان صورت را بوی باشد کراحت بر طرف می شود  
و اگر صورت در غیر است قبله باشد که اهنی نیست **مسئله ششم** است  
ان برای مردان که غارهای و ایوان در مسجد بجا آورند مکرر است غار



که در غیره که در محل اگر دن افضل است و ثواب مجاز مجید مقدس که مجید  
 الحرام و مجید مدینه و مجید کوفه و بیت المقدس باشد از سایر محله  
 بسیار بزرگ است و بعد از آنها مجید جامع هر شهر و دیهنی مجید که  
 اکثر مردم جهت غایتها حاضر میشوند و بعد از آن مجید حله و بعد از آن  
 مجید که از برای اهل بازار باشد و بعد از آن سایر مساجد و اما  
 غایبهای سنق یا در خانه اگر دن افضل است و اما زمان مطلقا غایب  
 ایشان در خانه بزرگ است و آنها هر دو صورتی که در جهان خارجی از  
 برای یکطرف نباشد و گاه هست جهت امر خارجی بر عکس میشود همچنان  
 گاه هست جهت امر از دنیا یا طالب حصول رتب غایب و اوجی در خانه کردن  
 افضل میشود یا ملاحظه رتبت مردم یا آغاز سنق در مجید افضل  
 کرد و یا جهت و رتبت جماعت غایب در مجید رجائی باید **مسئله هفتم**  
 است از برای یکدیگر غایب میکند که ستره و برابر قبله خود قرار بدهد  
 خواه کوی از پیش نمازگاه او بگذرد یا نه و ستره جزئی است که مرتفع باشد  
 چون دیواری و اقل ارتفاع آن یک ذراع باشد بر ذراع دست  
 و اگر ممکن شود یک جوی مثل ناخ برابری قبله نصب کنند یا سنگ  
 بگذارند و اگر آن هم نشود خطی بکشند و ست است نزدیک بان باشد  
 بقدری که بخواهد که مقصدی و شرطیت که از آن در حال غایب بگذارد  
 پس اگر دیواری باشد و مقصد ستره نزدیک بان باشد مجید واجب  
 آوردن و خا اهد بود و اگر کوی در پیش نمازگاه بگذرد تا کید و اگر  
 استحباب ستره پیش تر است **مسئله هشتم** جایز نیست غایب را

در حالت اختیار و بدون ضرورت سوان کردن اگر چه در محل یا غایب  
 در آن باشد و هم جایز نیست در حالت راه رفتن بدون ضرورت  
 نماز واجب بجا آوردن و اما در حالت ضرورت مثل آنکه محل خوف  
 باشد یا دشمن در عقب آید و وقت غایتش باشد جایز است سواره و  
 در حال راه رفتن نماز کردن و اگر در اشتغال ضرورت رفع شوی  
 بقدر غایب را بروی زمین یا سکون باید بجا آورد و در صورتیکه سوان  
 یا در حرکت نماز کند اگر در هر غایب رو قبله بودن ممکن باشد واجب  
 که رو قبله باشد و اگر در هر غایب ممکن نباشد در حال تکبیر الاخر امر  
 کفوف یا وجود انگشت رو قبله کند و اگر این دو ممکن نباشد قبله  
 سافط میشود اگر چه در بعضی از نماز غیر از حال تکبیر تواند رو قبله  
 باشد و باید اگر ممکن شود رکوع و سجود را درست بجا آورند و اگر  
 ممکن نباشد از برای رکوع و سجود بر ایشان میکنند و باید سر را از  
 برای سجود نهد و تر فرو آورد و اما نمازهای سنق را مطلقا سوان  
 و در حال راه رفتن میتوان کرد اگر چه هیچ ضرورتی نباشد خواه  
 در سفر و خواه در حضر و خواه راه رفتن از راهی باشد یا کوی در پیش  
 یا خانه خود راه رود و رو قبله بودن در اینجا لازم نیست اگر چه ممکن  
 باشد و سجود در حال تکبیر الاحرام کفوف استقبالات با انگشت  
 لازم می دانند و خواه است که ست است و رکوع و سجود هم باشند  
 کردن در اینجا مطلقا کافیست اگر چه رکوع و سجود درست ممکن باشد  
 و لازم نیست در ایشان سجود پیش از هر چیزی گذارد که مجید بر آن



صحیح باشد و اگر مواری یا حرکت در اثباتی غایب شده خود باید متنبه  
 غایب را در قبله یا رکوع و سجود صحیح یا آورد و اگر کسی قدر تا از غایب  
 سستی را کرده باشد و در این غایب خواهد راه رود یا سوار شود یا  
 برات و در اصل غایب سوار و راه رود و نه بجای آورد و طایرات  
 که غایب کردن خواه و اجبی و خواه سستی بر مثل نخ که برود و درخت یا  
 دو چار یا بسته باشند جز بلکه حرکت نکند و تمام افعال غایب را در دست  
 خوانند **مسئله** طایرات غایب کردن در کوفی که در کوفی  
 باشد اگر چه بیرون آمدن اذان و در خنکی غایب کردن میسر باشد  
 واجبات که اثبات غایب کند و در قبله باشند و چون از قبله  
 بگرد خود را و قبله بگرد و اگر ایشان در مکن نباشند بنشیند  
 و نماز کند و اگر در قبله گردیدن میسر نباشد همین تکبیر الاصل یا  
 دو قبله بگوید و در تنه ضرورت **مقصد** **حجیم** در بیان اذان  
 و اقامه و احکام آنها و در آن چند مسائل **مسئله** بدانکه کیفیت  
 اذان این است که ابتدا چهار دفعه الله اکبر بگوید بعد اذان دوم مرتبه  
 است **ان لا اله الا الله** پس دوم مرتبه است **ان لا اله الا الله** پس در تنه  
 می علی الصلوة پس دوم مرتبه می علی الصلوة پس در تنه می علی الصلوة  
 الکل پس دوم مرتبه الله اکبر پس دوم مرتبه لا اله الا الله و کیفیت اقامه  
 نیز همین نحو است مگر اینکه در اذان دوم مرتبه الله اکبر میگوید و در  
 آخر یک مرتبه لا اله الا الله و دوم مرتبه قد قامت الصلوة و بیان می  
 علی خبر لعل والله اکبر زیاد میکند و استند ان علیا و لی الله

اجزاء لازم هیچک از اذان و اقامه نیست و سهو را نکند که از اجزاء و متنبه  
 آن هم تیز نیست و بعضی از اصحاب میدانند و آن اقویات و متنبهات  
 که در اذان استند ان علیا و لی الله یا استند ان علیا امیر المومنین  
 و در اقامه علی امیر المومنین بگوید و در سفر یا وقتیکه کسی بجهت ضرورت  
 بخیل داشته باشد میتواند هر یک از فقرات اذان و اقامه را بکند و  
 بگوید و لیکن اقامه تمام کفایت در صورت مذکور افضل است  
 از یک دفعه گفتن فقرات **مسئله** **حجیم** اگر کسی اذان و اقامه را ترک  
 کند تا داخل نماز شود پس اگر عذر ترک کرده باشد باید نماز را تمام  
 کند و جایز نیست برگشتن و اگر محض بوده باشد پس اگر داخل رکوع نماز  
 باشد باز نماز را تمام می کند و نمیتواند برگردد و اگر هنوز داخل  
 رکوع نشده باشد سنت است که برگردد و اذان و اقامه را بگوید  
 و نماز را از سر گیرد و اگر یک کلام از اذان و اقامه را گفته باشد  
 مطلقا برگردد خواه عذر باشد یا محض و خواه برگرد و فتر باشد  
 یا نه و اگر کسی شك کند که آیا اذان و اقامه را بایک کلام و گفته است  
 یا نه و وقتیکه داخل نماز شده باشد ان شك اعتبار ندارد و برگرد  
 میکند و دوم چنین اگر در وقت شك کند که متغول تکبیرات پیش از  
 نماز یا دعا های قبل از نماز شده باشد و اگر شك در اذان کند  
 و وقتیکه داخل اقامه شده باشد باز ان شك اعتبار ندارد و هم چنین اگر  
 شك در فقره از فقرات اذان یا اقامه کند چه در اصل فقره یا بعد از  
 یا اعراب یا حرفی از ان و وقتیکه داخل فقره دیگر شده باشد ان شك



ایشانند و اگر هفت و اخل فتره دیگر شده باشند فتره و میگوید  
**مسئله ششم** چند آمر و اذان و اقامه سنت است **قال** آخر هر فتره  
 سال کن کند و حرکت از ظاهر نشانزد و اگر چه قطع فتره نکند و میگوید  
 اذان را بیانی بگوید و اقامه را بخیل **سید** آنکه هر الف و هزه و هاء آنکه  
 در فقرات اذان و اقامه هت خوب ظاهر سازد **چهارم** آنکه فاصله  
 قرار دهد میان اذان و اقامه بد و رکعت غنا یا سجده یا نشستن  
 یا کلام برداشتن یا سکوت کردن یا سبحان الله گفتن و در غنا ها آنکه  
 نافله آنها مقدم است چون ظهر و عصر و صبح از برای پیش از نماز فاصله  
 دو رکعت قرار دادن افضل است خصوص در رکعت اذان همان نافله و  
 یعنی دو رکعت از میان اذان و اقامه و فاصله پیش و در غیر غنا  
 مغرب اول است از نشستن دو غنا مغرب و فاصله سکوت در غنا  
 مغرب اول است از فصل سکوت در غیران و جایز است فاصله کردن  
 بر یا م ترازیکی از آنها بلکه همه آنها در یک نماز اگر فاصله بچند  
 کند در سجده بگوید رب سجدت لک طاعتا طاعتا ذللا و اگر  
 فاصله پیش کند بگوید اللهم اجعل قلبی بار و ورزی دادا  
 و عینی قارا و علی ساقا و عند قیامی قارا و مستقرا و خواندن  
 این دعا در سجده نیز در بعضی کتب ذکر شده و اگر کلام بر او را بی  
 رات را پیش گذارد و قبیل و بگوید یا الله استغفر و بچند صلوات  
 استغفر و بگوید یا الله صل علی محمد و آل محمد و جلی بهم رحمتا  
 فی الدنیا و الاخره و من الممنون **پنجم** آنکه با نماز باشد **ششم**

آنکه در حال اذان و اقامه و قبیل باشد **هفتم** آنکه ایشان باشد  
 و ناکید این سه در اقامه پیشتر است **هشتم** آنکه در صد را با اذان بلند  
 کند و زن آهسته گوید یا **نهم** آنکه در حال اذان گفتن و اذیت را بد  
 کنی خود بخود بخندد **دهم** آنکه اگر بعد از اقامه گفتن سخن گوید اقامه را دراز  
 از سر بگیرد و بگوید و مکرر است در انشاء اذان و اقامه سخن گفتن  
 خصوصاً در انشاء اقامه و هم چنین مکرر است در حالت راء و نفس و  
 سواری اقامه گفتن یعنی ثوابان کلمات اما در اذان کراهت نیست  
**مسئله چهارم** گفتن اذان و اقامه سنت است از برای غنا ها و  
 چکانه هر روزی و از برای غنا جمعه و بعضی واجب دانسته اند و اقوی  
 استحباب است و استحباب از برای مردان پیشتر است از زنان و از  
 برای حاضر پیشتر است از ساکن و از برای مجامعت پیشتر است از  
 فرادی و از برای نماز صبح و مغرب پیشتر است از غیر آنها و ناکید  
 در اقامه پیش از اذان است و اذان و اقامه از برای هیچ غنای  
 دیگر غیر از غنا های چکانه شروع نیست خواه غنا واجب باشد  
 یا سنتی و در غنا ها آنکه مجامعت پیشتر است از مؤذن سه مرتبه  
 الصلوة بگوید **مسئله پنجم** در دو موضع اذان و اقامه ساعات است  
 و گفتن آنها شروع نیست مگر با اقوی **قال** کیست اذان و اقامه مؤذن  
 بشود خواه آن مؤذن اذان اعلامی گفته باشد یا از برای مجیدی  
 یا از برای خود اذان و اقامه گفته باشد و خواه آن مؤذن غنا  
 جماعت خواهد گفت یا فرادی بلی اگر فرادی خواهد غنا گفت یا غنا



اقامه غنای سنت است و هم چنان اگر بعد از شنیدن اقامه تکلم کرده  
 باشد و **بیم** کسیکه داخل موضعی شود که در آنجا نماز جماعتی کرده شود  
 خواه در بین نماز جماعت باشد یا بعد از فراغ اذان اما در طریقه بعضی  
 از اهلان جماعت اگر چه بکفر باشد در مکان خود باقی باشد اگر چه  
 مشغول تعقیب نماز هم نباشد و خواه آن شخصیکه وارد شده اقامه نماز  
 جماعت داشته باشد و خواه آن موضع مسجد باشد یا غیر آن که در هر این صورت  
 اذان و اقامه را آن شخص یا خطبه بلکه گفتن آن را مشروع است مگر آنکه بنابر  
 کوی باشد که آن شخص بداند که قبل اقامت نیست و در یک موضع دیگر اذان  
 بنهائش سابق است و لیکن نامشروع نیست بلکه باین حدیث که تا کند و آن  
 کمتر از سایر مواضع است و آن در صورتیست که کوی چند نماز قضا بوده  
 او باشد و خواهد بکند در صورتی که برای اول اذان و اقامه  
 میگوید و در تخته با قاضی آنجا میکند اگر چه بعضی از جمعی بگوید  
 بکند و در دو موضع دیگر هم هست که جوی از علمای حکم سقوط اذان  
 کرده اند یکی در صورتیکه که کوی جمع میان دو نماز کند یعنی نافله  
 یا تعقیب میان آنها بعل بنیاء و در وقت صلوات بکند در صورتی  
 گفته اند اذان نماز دوم سابق است و دوم در نماز عصر و غیره  
 و هیچکس دلیلی ندارد و حق عدم سقوط است و اگر کوی اذان و اقامه  
 بگوید که نماز فرای کند بعد نماز جماعت میسر شود سنت است  
 و اقامه را از سر بگوید **مسلم** بداند که مؤذنیکه اذان برای مسلمین  
 میگوید و مسلمین باید با اذان او اعتقاد و اکتفا نمایند تا آنکه اقامت که

مسلمان باشد بلکه شیعه اشاعری باشد و عاقل باشد و مرع باشد  
 یا محرم اگر انبرای مردان کوی و بلوغ و ازادی و در آن شرط نیست و  
 سنت است که عادل باشد و او از بلند داشته باشد و دنیا باشد و در  
 شناسان باشد و باطنیات و در وقت بر موضع مرتفعی ایستاده اذان  
 کوی و مکرر است که بجانب راست و چپ خود التفات نماید و جایز است  
 که چند نفر در یک محل بکند و اذان بگویند که هر کدام اذان علاوه  
 بگویند و اما گفتن هر یک از اذان که هر کدام بعضی از فقرات را بگویند  
 اذان مشروع نیست و سنت مؤکدات از برای شنونده اذان که صحیح  
 اذان سبب وسعت رزق میشود و اگر کوی خواهد با اذان مؤذنی  
 اکتفا کند و نماز کند باید اگر خللی در اذان او باشد خود در وقت  
 بگوید و سنت است که کسیکه اذان صحیح یا مغیر باشد بگوید اللهم  
 افی اسئلتك باقبال نهارك وادبار لیلک و حضور صلواتك و استغفار  
 دعاك و تسبیح ملائكتك ان شوب علی انك انشا الله با ارحم  
**باب دوم** در افعال واجبه نماز بدانکه افعال واجبه نماز بر پنج  
 هفت است یعنی تکبیر الاحرام و قیام و قرائت و رکوع و سجده و تشهد  
 و تسلیم و از این هفت امر نیست تکبیر الاحرام و قیام متصل بیکدیگر  
 و رکوع و رکوع و دو سجده بیکدیگر هستند که زیادت و ترک آنها مجاز است  
 همچو ابعث بطالان نماز است و باقی غیر این که زیادت و ترک آنها  
 عدا باعت بطالان است و این هفت امر اصول واجبات نماز است  
 و هر یک متعلل بر واجبات و متجانی چند است بخوبی که مذکور

در کتب معتبره  
 در کتب معتبره



خواهد شد و ما این هشت امر را با آنچه متعلق با نفقات از شرایط و  
 اسکام در هشت مقصد ذکر میکنیم **مقصد اول** در نیت و نیت  
 چنانکه مذکور شد و گراست که ترک آن عدا و سهوا یا غایت بطلان غار  
 و در اینجا چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه واجبات در نیت هر  
 نمازی قصد نماز یا قصد قربت یعنی قصد کند که نماز میکنم از برای  
 رضا بجلد و اطاعت امر و او را نیت در چیزی است که در هر نماز نیت  
 و اگر نمازیکه در آن وقت توان کرد متعدد باشد و چیزی که نیت میکند  
 در خارج که این کدام نماز است که میکند نباشد باید در قصد تعیین  
 آن نمازیکه میکند نیز کرده شود مثل اینکه در وقت صبح ناله و قریه  
 هر دو را نیت کند باید تعیین کند که نماز ناله صبح یا قریه را نیت  
 قریه الحاق الله و هم چنین هرگاه قضائی روزه او باشد که مثل همین  
 نمازی باشد که میکند باید تعیین قضا و ادا نبود و هرگاه نیت  
 خارجی باشد دیگر احتیاج تعیین در قصد نیت مثل اینکه در وقت  
 صبح در حالت صحت نشسته نماز کند چه معلوم است که این ناطقات  
 نه قریه و هم چنین اگر نمازیکه در آن وقت متواتر و متواتر و یکی باشد  
 مثل اینکه وقت ظهر در سفر باشد که ناله ساکطات و مقادیر مختلف  
 باشد که نماز سنتی خیر از نوافل بوسیله در وقت قریه جایز نداند  
 و قضائی هم روزه او باشد در صورت معلوم است از خارج که آن  
 نمازیکه میکند نماز ظهر امر و ذات پس در وقت در نیت همین قدر  
 که نماز میکنم قریه الحاق الله کما نیت و با جمله واجب در نیت همین قصد

نماز است و هر چه که آن نماز را معین کند اگر در خارج معین نباشد  
 و اگر معین باشد همان تعیین خارجی کما نیت و در نیت امری دیگر غیر از  
 قصد نماز و قربت و نفس در صورتیکه بدو نیت قصد معین نباشد واجب  
 پس نیت و جوب یا است یا اداء یا قضاء یا تعیین عدد رکعات یا امثال  
 اینها ضرورت نیت مگر اینکه در تعیین و نیت محتاج بلکی از آنها باشد  
 پس در نماز ظهر همین قدر رکعات که نماز ظهر میکنم قریه الحاق الله و هرگاه  
 نماز ظهر قضائی روزه او باشد و کما هی نماز قضا هم بکند نیت کند  
 که نماز ظهر میکنم اداء قریه الحاق الله و هم چنین نماز عصر و مغرب و عشا  
 و صبح لازم نیت که نیت در زبان جاری سازد بلکه کنز را نیت در امر و  
 در دل کما فی الت و باید معنی قریه یا قصد و بدانکه مراد از آن نیت است  
 که این عمل از برای نیت میکند خدا و خوشنویسی او را طاعت امر است  
 یا جهت خلاصی و عقاب او یا رسیدن ثواب و خیر او و هر اخف یا از  
 اسبابی اگر کسی در نمازیکه قصد ثواب و نیوی که از برای آن نماز  
 رسید باشد نماز آن صحیح است و با جمله باید مقصود از آن نماز  
 امری باشد که از جانب خدا باشد مثلا طاعت او یا ثواب داد او  
 و معنی دل کنز را نیت در قربت باین معنی کما فی نیت بلکه باید باقی هم  
 مطابق از قصد باشد یعنی عرض دیگر خواه این در نماز کردن نداشته  
 باشد پس اگر در واقع قصد ریاء داشته باشد یا امر حرامی و یکی نماز او باطل  
 خواه مقصودی یا لذات قربت باشد و ریاء هم با تسبیح ضم کند و خواه این  
 قصد در هر نماز باشد یا در یکی از اجزای آن یا در یکی از اوصاف نماز



با در خصوص فردی از افراد غنا زنی که غنا را جهت قربت کند اما جهت  
حضور شخصی سون مخصوص را بخواند یا بجهت کند یا بجهت کند که باید  
غنا را باطل است یا غنا در مسجد را با اول وقت را جهت یا با آخر غنا  
شخصی کند و فصل این داشته باشد که آن شخص برینند که غنا در اول وقت  
با در مسجد میکند غنا را باطل است و هم چنین اگر غنا را در دو کعبه یا  
یا سه بر استن از آن جهت یا با اول و در با غنا را باطل خواهد بود  
و باطل چنانچه در اصل غنا با در یکی از اجزای اوصاف واجب یا با امر  
خبر یا دیگر قصد کند یا خصوصیت فردی یا از افراد غنا را یا خبری  
از افراد اجزا یا اوصاف را جهت آن یا اول غنا را باطل خواهد بود  
و اما اگر قصد یا در غیر اینها از امور دیگر خارج از غنا زنت شود غنا  
صحیح خواهد بود پس اگر حرم کند در غنا زیا یا سه را پیش اندازد یا  
دستها را بردارد یا چنانچه با جنم بر هم بندد یا در دو کعبه کردن کند  
و اما لایحه جهت یا غنا را باطل نخواهد شد اگر با قصد قربت  
قصد چیزی دیگر غیر از یا با امر حرامی دیگر هم شود بلکه امر واجب یا  
هم شود مثل تعلیم شخصی یا اعلام خبر یا رنجی بهمت یا غنا زنی  
از خود و اما لایحه این با این قصد در اصل غنا را با یکی از اجزا یا با  
یا اوصاف واجب از هم ملوود یا در خصوصیات یا اجزا یا اوصاف غیر  
واجب پس در صورت اول که در خود غنا یا خبر یا شرط یا وصف واجب  
باشد پس اگر غرض اصلی و مقصود کلی قربت باشد و لیکن با تبعی اطلاق  
دیگر را هم در نظر گیرد غنا صحیح خواهد بود و اگر مقصود اصلی آن امر باشد

و قربت با تبعی باشد غنا را باطل خواهد بود مثلا شخصی غنا زنی کند و در  
غنا کردن یا در جهت قنات در جائی که واجب باشد یا سون خواندن  
قصد تعلیم خبری میکند اگر غنا را با خبر یا سون خواندن از بر این  
کند که اگر هم غرض دیگر هم نبود باز میکرد و لیکن قصد کند که حال  
که میکند فلان شخص را بر ما در هم در صورت غنا زنی است و اگر عکس  
باشد باین نحو که اراده تعلیم غیر کند و قصد کند که حال که من تعلیم میکنم  
غنا زیم از بر این که او باشد که اگر این قربت غنی بود باز غنا جهت  
میکرد در صورت غنا را باطل خواهد بود و اما در صورت و در هم قصد  
دیگر را در امر واجب نباشد بلکه در خصوصیات یا اوصاف غیر لازم باشد  
در اصل فعل واجب قصد قربت داشته باشد غنا صحیح خواهد بود  
مطلقا خواه مقصود در آن خصوصیات یا اوصاف قربت باشد یا غیر  
قربت پس بعد از آنکه کسی اصل غنا را از بر این کند که اگر هیچ قصد  
نمیداشت غنا را میکرد اما در افتاب غنا زنی جهت کرم شدن یا سون  
مخصوص را بخواند جهت تعلیم کردن اما اصل سون را قصد قربت  
نخواهد یا در جائی که واجب نباشد بجهت را بلند کرد یا جهت محض  
اگها نیندن غیر غنا را صحیح است **مسئله دوم** چون دانست که  
غیر از تعیین فعل قصد قربت در نیت امری دیگر لازم نیست پس اگر  
امور دیگر را هم زیاده کند اگر آن امر مطابق واقع باشد مثل آنکه  
نیت کند چهار رکعت غنا ظهر میکنم واجب از قربت الی الله که عدد  
رکعات و وجوب و اداء و در جائی که بانحتاج نباشد البته غنا صحیح



بلکه بقرات و اگر مطابق واقع نباشد مثلا اینکه گفت کذا که غار ظهر بکنم  
ست قریباً الحاق شد پس اگر هو باشد و فی الحقیقه بداند غار ظهر واجب  
شود و با انقضای آن اگر عمل باشد و اعتقاد است بودن آنرا و است  
باشد یا مثلاً بخت غار ب را واجب کند با اعتقاد اینکه وجبات باز  
شود ندارد و غار صحیح است بنا بر فرضی **مسئله** هرگاه کسی  
شروع بکند در اول غار که کدام است از دو غار را بجا آورد مثل آنکه  
شروع بکند که تا فله صحیح را بکند یا فیه را و با آن تردد غار و قصد  
قریب را شروع کند پس اگر بر این تردد باقی باشد تا آخر غار آن غار  
باطل است و اگر در آن غار از تردد برآمده یکی از آنها را معین کند  
غار او صحیح خواهد بود **مسئله** لازم نیست در وقت که در دل  
بگذراند که فلان غار میکنم قریباً الحاقی الله بان معنی که صورت این عبارت  
در ظاهر و نفس شود و بگذرد بلکه همان التفات بفعل و داعی بر فعل  
یعنی داشتن اینکه غازی کند و این عمل جهت طاعت خدات و باین  
جهت برخیزد بخار کفایت و دیگر احتیاج بجزئی نیست و از التفات  
و داشتن هم در ابتدای غار وجبات نه در تمام غار بلکه اگر  
در ابتدای غار ملتفت نباشد و دل او متوجه خیالات دیگر باشد  
غار او صحیح است بشرط اینکه بر حکم نیست باقی باشد باین معنی که ملتفت  
شود بداند که علی که میکند غار است و از بر این است و این را نیست  
حکیم گویند و با التفات نیست فیه است و باین حکم در تمام غار  
واجبات اما نیست فیه در تمام واجب نیست و ابتدای وقت آن وقت

شروع مقدمات غار است و میتواند تا آخر اندازد تا وقت تکبیر آخر  
و تا آخر از آن جایز نیست و در بطلان وقت آن مضیق بود **مسئله**  
هم چنانکه گفت قریب در اصل غار وجبات در جمیع اجزاء و شرایط آن  
تقریباً وجبات باین معنی که باید در هر جزئی یا شرطی که بعلی می آورد نیست  
قریب با حکم نیست قریب در آن دانسته باشد یعنی یا در حین کرون  
جزء ملتفت بآن جزو قصد قریب باشد یا اگر ملتفت نباشد بخوبی  
باشد که اگر ملتفت شود مداندان عمل جزو غار است و بر این عمل میکند  
پس بنا بر این هرگاه کسی یکی از اجزاء غار را نداند که جزء غار است مثل  
طایفه و کعب یا چیزی و از باب اتفاق از او بطل آورد غار او باطل است  
بلکه اگر کسی متذکر هر جزء نباشد ما مقصود نداند و در اینند بعضی  
قصد کند که غار او را جمیع اجزاء آن بعلی می آورم جهت خدا و هر  
اجزای او بطل آورد غار صحیح است اگر چه بعضی را مقصود نداند **مسئله**  
آنکه اگر اجزائی از برای غار نداند و ضعیف داند که دیگر جزئی نداند  
و از باب اتفاق آن جزو را بطل آورد غار او باطل است اما اگر اجزای  
نداند و احتمال بدهد که دیگر هم جزئی داشته باشد و قصد غار او را  
با جمیع اجزاء بکند و آنها را هم بعلی آورد غار او صحیح خواهد بود **مسئله**  
اگر کسی در ابتدای غار قصد صلح غار کند با قصد فعل منافعی غار کند  
مثلاً اینکه قصد تکلم یا اخراجی بجا آورد کند و از او بطل غار او  
صحیح است و باطل نمیشود بخاطر و نفی قصد کند که در حال آنرا بطل  
آورد با قصد کند که بعد از این یعنی در کفایت دیگر مثلاً بطل آورد و غار



مطلق قصد کند یا ساق برآمده و دیگر مثلاً اینکه قصد کند که اگر فلان شخص فعلی  
 شود نماز را قطع کند و یقین داشته باشد که فلان شخص در اثناء واصل خواهد  
 شد بطی اگر در هنگامیکه قصد قطع کرده تا اذان قصد برکسر فعلی از افعال  
 نماز را بجا آورد اگر آن فعل فعلی باشد که زیاده شدن آن در نماز نه قصد نما  
 مبطل نباشد و میباید در بیان آنرا فعل آورد و نماز صحیح است و اگر آن فعل  
 فعلی باشد که زیاده آن مبطل باشد نماز با آن جهت باطل خواهد شد پس اگر  
 در رکوع مثلاً قصد قطع نماز را کند و در سجده لیت ذکر رکوع کند و از  
 نیت قطع برکد باید ذکر رکوع را در بیان کند و نماز او صحیح است اما  
 اگر بعد از سر برداشتن از رکوع از نیت قطع برکد در صورت نماز  
 باطل است زیرا که اگر در بیان برکد دو ذکر رکوع گوید رکوع ذکر رکعت  
 زیاده خواهد شد و اگر قصد قطع را معلق کند بر امریکه یقین بر وجود آن  
 نداشته باشد مثلاً اینکه قصد کند که اگر فلان شخص بیاید نماز را  
 قطع میکنم و بعد از آن قصد خواهد آمد یا نه در صورتی که آن شخص بیاید  
 نماز او صحیح است و اگر آمد پس اگر پیش از آمدن او یا در حین آمدن او نیت  
 نیت قطع کرد نماز مطلقاً صحیح است و اگر باز بران نیت باقی است تا  
 فعلی از افعال نماز را با نیت بجا آورد اگر آن فعل فعلی است که زیاده  
 آن نماز را باطل می کند نماز او باطل است و اگر زیاده او مبطل نیت  
 باید بعد از ترک نیت قطع در بیان آن فعل را بجا آورد و نماز صحیح است  
 و تردید در قطع هم حکم نیت قطع و او و جمیع افعالی که در نیت  
 هر یک کس بر نیتی داخل نماز می شود می تواند در اثناء آن نماز را

اذان نیت بر نیت نمازی دیگر کند مگر در مواضعی که از شارع رسیده و  
 مذکور خواهد شد **مقصود** در تکیه الاحرام و ان عبارت است  
 از گفتن الله اکبر جهت دخول در نماز بعد از نیت و آن رکعت است که بزرگ  
 آن و زیاده آن عمد و سهواً باطل می شود پس اگر کسی بگوید تکیه تکیه  
 بگوید و باز در نیت ویم بگوید نماز او باطل است چرا که نیت بیم بقصد  
 تکیه نماز بگوید باز نماز معتقد خواهد شد و در اینجا چند مسأله است  
**مسئله اول** چنانکه مذکور شد صورت تکیه الاحرام این است که بگوید  
 الله اکبر و باید البته مقدم باشد و فاصلاً میان آنها نکند اگر چه بگوید  
 اسی از احرام الله باشد پس اگر بگوید الله العظیم اگر نماز او باطل است و با  
 هیچ حرفی از آن تغییر ندهد و الف لام و اصل آن نکند و نیت و نیت  
 اول و نیت اکبر را استماع با الف نکند و الف ویم الله را بداند دهد  
 بخوبی که از قدر طبیعی هر و ن رود و بر اکبر وقف کند و اعراب را  
 ظاهر نکند که اگر اعراب از ظاهر بکند و آنها را وصل نکند و زیاده کردن  
 چیزی در آخر تکیه الاحرام که از آن تغییر ندهد ضرر ندارد مثلاً اینکه  
 بگوید الله اکبر و تقدس یا اجل و اعظم و غیره را و اگر باستانی  
 کند و اعراب از ظاهر نشان دهد **مسئله دوم** کسیکه عاجز باشد از گفتن  
 تکیه الاحرام تمام هر قدر که تواند بگوید و اگر عاجز از تکلم باشد  
 و هیچ شواهد بگوید احتیاطاً لفظه آنرا در دل بگذراند و زیاده خود  
 حرکت دهد و با کت استخوان کند و معنی آنرا آفریند قصد کند که اگر  
 این لفظ را نماند و لفظی دیگر تواند گفت اگر ندانست بر یا در تکیه



الاحرام داشته باشد واجبات از او علم کند و اگر قدرت نداشته باشد  
 بر قلم از حیاط ان است که ترجمه از آن کند بهر لغتی که داند و اگر لغتی از  
 عربی که بمعنی آن باشد بگوید بهرات **مسئله ششم** بدانکه چنانکه بعد  
 از این مذکور خواهد شد شش تکبیر و یک غیر از تکبیر الاحرام سنت است  
 گفتن پیش از قراءت غزاة که با تکبیر الاحرام هفت تکبیر شود و خواند  
 که صلی خیرات که هر کدام از این هفت را که خواهد تکبیر الاحرام  
 قرار دهد و شش تکبیر یا مقدم و یا تکبیرات صحیح قرار دهد **مسئله هفتم**  
 آنچه در غزاة واجبات از طهارت و استقبال در تکبیر الاحرام مراعات  
 آن واجبات و هم چنین واجبات که کسیکه غزاة اختیار می کند از او  
 ایستاده بگوید پس اگر شش بگوید یا در حال برخاستن بگوید غزاة  
 یا طل است **مسئله هشتم** در تکبیر الاحرام چند امر سنت است **اول** اینکه  
 در وقت تکبیر گفتن متذکر عظمت و جبروت الهی شود و ما سوا یا  
 حیرت نماید و **دوم** آنکه اگر چنانچه از او بلند بگوید بلکه جوی  
 بگوید که هر نامی که بشنود مگر آنکه محتاج باین باشد که زیاد از  
 قدر معتاد او را بلند کند که در صورت باید آنکفا بقدر رعنا  
 کند و زیاده موجب بطان غزاة میشود و اگر نامی بلند بگوید  
 و اگر خود بهر تقاضای غزاة کند خیرات میان بلند گفتن و اهسته گفتن  
**سوم** آنکه در وقت تکبیر الاحرام گفتن دستها را بلند کند چنانکه  
 برابر دو وزنه های کوبش رسند و زیاده ترک بلند کند و بحال  
 سنت است انگشتان دستها را بهم چسبده باشد مگر آنکه بزرگتر باشد

از انگشتان دیگر دو باشد و باید گفتن دستها را بلند باشد و ابتدا  
 دست برداشتن معارف ابتدای تکبیر گفتن باشد و احتیای تکبیر گفتن  
 معارف احتیای که فرود آوردن دستها بعد از تمام شدن تکبیر است  
**مفصله ششم** در قیام یعنی ایستادن و در آن چند مسئله است  
**مسئله اول** بدانکه سبکی نیست که با وجود قدرت قیام در غزاة واجب  
 در حال تکبیر الاحرام گفتن و قراءت کردن ماحال فرود رفتن بر کعب  
 و در دو حالت رکن است که ترک آن عدا و حرام غزاة باطل میشود یکی  
 در حال تکبیر گفتن و دوم در حال فرود رفتن بر کعب که از اقیام متصل  
 بر کعب گویند و در حال قراءت رکن نیست پس اگر کسی بعضی از قراءت را  
 سهواً خسته بخواند غزاة او صحیح است **مسئله دوم** حد ایستادن  
 همان قدر است که در عرف بگویند ایستاده است و آن متحقق میشود بر  
 داشتن صلب و فقرات ظهر بر جای نیست در حال قیام است و آن نموده  
 و سخن شدن یا کعب شدن بطرف راست یا چپ مگر احتیای که بلند نشد  
 کسی که منافاتی با صدق قیام ندارد استند نماید و سر را پیش انگشت  
 منافاتی با قیام ندارد بلکه در وقت که منجب باشد **مسئله ششم**  
 واجبات بر هر دو پای ایستادن پس اگر بدین ضرورت بکمال بلند  
 نگاه دارد غزاة او باطل است و برداشتن یکپا و گذاشتن دو  
 ها حاضرند و در هم چنین واجبات آنکه قدمها را ایستاد از یکدیگر  
 دور نکند بخوبی که از ایستادن معارف بدون دود و مشهور است  
 که واجبات استقلال یعنی خود ایستادن و تکبیر بر چیزی نکردن



بخوبی که اگر آن چیز را بردارد آن شخص بقتل و بعضی آنرا میخیزد و آتش اندازد  
 و اول احوط است و در حال برخاستن دست گرفتن بچیز که معین  
 برخاستن شود ضرر ندارد و بعضی اعتماد بر هر دو را نیز واجب  
 دانسته اند باین معنی که سبکی بد را بر یکبار میکنند بلکه بر هر دو با  
 اندازد و خواستنی از آنست **مسئله چهارم** اگر کسی از ایشان غایب  
 باشد باید بر چیزی مانند عصا یا دیواری تکیه کند و نماز کند و اگر  
 اگر ایشان عاجز باشد و لیکن از رات ایشان عاجز باشد  
 شخصی بیوقوف و نمازی کند و باید بقدر امکان آنها را که کند و هم چیز  
 اگر تواند باها را نزدیک هم بگذارد آنها را از یکدیگر دور میکند و  
 ساعات قدر امکان نزدیک یکی را بگذارد و اگر تکیه بر هر دو ممکن نباشد  
 بر یک تکیه کند و اگر مردد شود میان تکیه کردن یا نخفتن ایشان  
 بخیرات که هر کدام را خواهد اختیار کند و اگر کسی در هر احوال  
 عاجز نباشد از ایشان مستقلا و در بعضی از احوال عاجز نباشد  
 پس اگر قدرت داشته باشد که اقل واجب را بدون تکیه یا آنها یا فاعله  
 فاعل میان باها بعل و در واجبات که چنان کند و مستحبات را  
 ترک کند و اگر همه اقل واجب را هم نتواند بعل آورد هر قدر نتواند بدو  
 تکیه و آنها بعل آورد و باقی را بخی ممکن بعل آورد و باید تکیه کردن و  
 رات ایشان را مقدم دارد و بعد از بجز تکیه کند یا صحیح شود و چنان  
 نیست برعکس کند پس اگر کسی نصف نماز را تواند و بعضی بعل آورد باید  
 از نصف اول قرار دهد و در نصف دوم تکیه کند یا ختم شود و چنین

اگر کسی نمیتواند در رات با چند که قنوت کند یا رکوع کند یا بگوید  
 در قنوت در رات با چند و اگر کسی را مطلق ایشان عاجز باشد  
 و تواند مطلقا با چند در رات و نه خم نه مستقلا و نه با تکیه باید خسته  
 نماز کند پس اگر هیچ نتواند همه نماز خسته میکند و اگر قدری تواند  
 با چند و قدری را نتواند هر قدر تواند با چند و همه را خسته بجا آورد  
 و حدیثی که موجب جواز خسته نماز کردن است که قدرت بر ایشان  
 نداشته باشد و اندوختن آن مستندات بعلم آن شخص بجا آورد و از  
 اسباب بجز آنست که ایشان باعث منفعت بسیار باشد که عاده  
 شود آن مصلحت از آنها در آن مظنه تلف یا سبب زیاده و نقصی باشد  
 یا وسواری یا حاجه آن خود و کسیکه تواند ایشان را نماز کند اما قادر بر  
 رکوع و سجود نباشد باید ایشان را نماز کند و رکوع و سجود را با ساره بجا  
 آورد و اگر کسی نتواند با چند اما تواند در راه رفتن نماز کند بخیرات  
 میان خسته نماز کردن و در حال راه رفتن نماز کردن و احتیاطا  
 است که در راه رفتن نماز کند و غایت احتیاطا جمیع میان و غایت  
 و کسیکه خسته نماز کند باید اگر تواند بعد از قنوت حمد و سوره بخواند  
 و با چند بر رکوع رود و اظهار آنست که ملائمه وین برخاستن واجبست  
 بلکه بجز برخاستن نمیتواند رکوع رود و اگر بر این هم قدرت نداشته  
 باشد خسته رکوع کند و اگر بعد از رکوع نتواند با چند تا ایشان  
 بجز در دو واجبات چنان کند و ملائمه در این ایشان واجبست  
 و کسیکه خسته نمازی کند در رکوع باید استغفار بخشد و اگر در رکوع



کند و کند و بهتر است که اینقدر خم شود که پیشانی او غازی و منفرج  
وجود او شود یا روی او غازی زانوهای او شود و اگر کسی شسته غار  
واجب یا غازی شستنی کند موجب است که در حال لغزش و تریج عمل او برود  
باین نحو که برکت باها بنشیند یعنی کفهای پا را بر زمین نهد و مثلاً  
و در آنجا بلند کند و نصب کند و اینست خود را از زمین رات کند  
و در حال رکوع دو زانو بنشیند و در حال تشهد تورك عمل او در  
باین نحو که بر طرف چپ بنشیند و هر دو پا را از زیر خود بیرون کند و  
پشت پای چپ را بر زمین گذارد و پشت پای راست را بر شکم پای  
چپ گذارد **مسئله هجدهم** اگر کسی عاجز باشد که شسته هم نماز کند باید بر  
پهلوی خود بنشیند یا پهلوی دست با چپ و قدیم پهلوی دست راست  
و باید دو وسیله بر معادیم بدو از اجابت قبله کند مانند خوابانیدن  
میت در محله و باین طریق نماز کند و از برای رکوع اشاره می کند  
و از برای سجود بر روی افتد و سجده می کند اگر تواند و اگر نتواند  
از برای سجود نیز ایشان میکند و اگر از پهلوی خوابیدن نیز عاجز باشد  
پشت می خوابد بخوبی که کف پاها را از جانب قبله باشد چنانکه  
محققان می خواهند و از برای رکوع و سجود اشاره می کند و در حال  
نات مذکور که از برای رکوع و سجود ایشان می کند باید بر ایشان  
گذارد و هر قدر نتواند از برای سجود خم شود باید چنان کند بلکه اگر  
از آنست که هر قدر نتواند از برای رکوع نیز خم شود و اگر از اشاره کردن  
در عاجز باشد باید ایشان چپها کند باین طریق که بجای تمام چپها

بکشد و بجای رکوع چپها را بر هم گذارد و بجای سر برداشتن  
چپها را بکشد و بجای سجود با چپها بر هم بندد و بجای سر برداشتن  
بکشد و دست است که فرود آوردن سر و بر هم گذاردن خم از برای  
سجود بهتر از رکوع باشد و اجبات که از برای سجده چیزیکه سجده بران  
صحیح است بر پیشانی خود گذارد و اگر کسی که قادر بر سجده نیست و قدرت  
و استقامت ندارد که چیزی را از زمین بلند کند چون فنج و امثال آن و هم بر  
و بران سجده نماید و اجبات که چنان کند **مسئله نهم** اگر کسی که ایشان  
نماز کند در اشتباه نماز از ایشان جدا شود و بنشیند و نماز را تمام  
میکند و نماز را از سر بگیرد و اگر کسی که از بجز شسته نماز کند در اشتباه  
نماز قدرت بر برخاستن بهم رساند باید برخیزد و نماز را تمام کند  
و هم چنین است حکم در مانع نشستن و پهلوی خوابیدن و پشت خوابیدن  
و اگر کسی از خوابیدن پشت هم عاجز باشد و نتواند بر روی بخوابد باید  
در قبله بخوابد و نماز کند و باز رکوع و سجود را با اشاره بعمل آورد و بخوبی  
مذکور شد **مسئله دهم** در حالت ایشان جدا شدن است از آنکه  
اینکه بصورت و خنوع با چند نحو یکدیگرند دلیل که کار و خدمت  
افا خود می بینند و در آنکه در حال ایشان نظر او بر وضع سجده باشد  
تیم آنکه هر دو دست بر هر دو زانو گذارد بخوبی که غازی زانوهای او باشد  
همانکه آنکه ایشان دستها را بهم چسباندیم آنکه قدمها را از یکدیگر  
دور کند بقدر سه انگشت تا یکو چپ ششم آنکه قدمها را با یکدیگر بخوابد  
گذارد و آنکه یکی پیشانی او را بر روی ششم آنکه ایشان هر دو پا را



بجانب قبله دارد بخو که هیچیک از قبله منحرف نباشند همت آنکه چنانکه  
مذکور شد سکنی بدن خود را بر هر دو پا مساوی اندازد تمام آنکه  
زن دستها بخود را بر شستنها خود گذارد بخو که پشتها را بشیند و  
بچسبد و پاها را با یکدیگر بچسباند و از هر دو ران کند **مقدم چهارم**  
در قنوت و آن واجبات اما رکنیت هفت از آن و زیادتیش آن  
عذر آغاز با طلی کند اما هوا باطل نمیکند و در این مقصد سه ضلعت  
**مسئله اول** در آنچه باید قنوت نمود و در آن چند مسلمات **اول**  
بدانکه واجبات خواندن هفت در غا زهای دور رکعتی و در رکعت  
اول غا ز سر رکعتی و چهار رکعتی از غا زهای واجب و هم چنین سلمات  
خواندن آن در غا زهای غنی و در رکعت سیم غا ز سر رکعتی و در رکعت  
آخر غا زهای چهار رکعتی غیرات میان خواندن هفت و تسبیح کردن  
و از برای تمام تسبیح کردن افضل است و از برای تمام و منفردها  
مساویند و تسبیحی که درین رکعتها بجای هفت گفته میشود غبار است  
از یکدفعه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یا یکدفعه  
الحمد لله سبحان الله و الله اکبر و گفتن اول غیرات و غیر از آن سه  
گفتن از آن واجبات ترتیب میان این ذکرها یعنی اگر اولی  
که تسبیحات اربعه است گوید اول تسبیح و بعد تحمید و بعد تهلل و بعد  
تکبیر یا گوید و اگر دوم را گوید اول تحمید و بعد تسبیح و بعد تکبیر یا  
گوید و بعضی دیگر در میان این اذکار و دریناورد اما در صورتیکه  
سر دفعه تکرار کند در میان هر دفعه گفتن چیزی که غا ز باطل نمیکند

ضرر ندارد و از برای تسبیحات بسم الله گفتن ضرورتی بلکه سنت هم  
نست ولیکن اگر بگوید غا ز باطل نمیشود و هم چنین ضرورتی که ابتدا  
مقدم تعیین خواندن هفت یا تسبیح را بگذارد اگر با لغات شروع  
یکبار از آنرا کند غا ز او صحیح است و اگر ابتدا قصد خواندن یک کدام را  
معین داشته و غفلت زبان او بدیگری جا رود میتواند هفت را تمام  
کند و میتواند عدول بدیگری نماید بلکه اگر ابتدا قصد یک کدام  
معین را کند و شروع در آن کند و باز میتواند عدول باز بدیگری  
نماید و احوط عدم عدول است در این صورت و اگر در رکعت سیم غا ز  
چهار رکعتی یک کدام از هفت یا تسبیح را بخواند ظاهر آنست که واجب  
باشد و در رکعت چهارم نیز همان یک را بخواند و خواندن یک کدام  
در یک رکعت و یکدیگر در رکعت دیگر جایز نباشد و اگر خواهد تسبیح را  
مکرر بگوید و در عدد آنها سبک کند یا بر کتب میکند و استغفار  
کردن در آخر تسبیحات صحیح نیست و بعضی از اصحاب گفته اند و بعضی  
ندارد **مسئله دوم** واجبات در غا زهای واجب که در رکعت اول  
تکبیر از هفت یکبار تمام بخواند و واجبات مقدم داشتن هفت بر  
چهار اگر عدل سون را مقدم بر هفت دارد اگر در آستانه سون از ترک  
کند و هفت بخواند و بعد از آن سون غا ز او صحیح است و اگر آن سون  
مقدم را تمام کند غا ز او باطل است و اگر هوا مقدم داشته باشد  
غا ز او صحیح است پس اگر قبل از خواندن هفت کند سون عدول بخواند  
تکبیر از آن سون و او اگر بعد از هفت کند سون سون بخواند



واجب خواند و اگر قبل از رکوع متذکر شود احتیاج بخواندن چیزی دیگر  
نیست و نماز و انعام میکند و واجبات که سوره که می خواند وقت  
خواندن آن و انعام کردن نماز را داشته باشد بر حرام است خواندن  
سوره طوبی که با حیث آن شود که بعضی از افعال واجبی نماز خارج  
وقت واضح شود و خواندن آن نماز باطل می شود اگر دانند که وقت  
و سعت خواندن آن سوره را ندارد و بخدا اتر خواند اما اگر خان  
داند که وقت و سعت خواندن آن را دارد و شروع در خواندن آن کند  
و در اثناء نماز معلوم شود که وقت بان وفا نمی کند نماز باطل نیست بلکه  
باید عدول بشود کند که وقت و سعت آن را داشته باشد و اگر وقت  
و سعت هیچ سوره را نداشته باشد سوره را ترک می کند و نماز و انعام  
میکند و حرام است خواندن سوره از سوره های سجده واجب در نماز  
واجبی و اگر از اجزای نماز یا سجده را تمام کند و اگر عدل خوانده باشد  
نماز او باطل است و اگر سهوا باشد نماز او صحیح است و اگر تنه سوره مانده  
باشد تمام می کند و نباید سوره دیگر بخواند و از برای سجده انشا  
عی کند و قبل از نماز سجده می کند هم چنانکه اگر او در نماز باشد  
و دیگری یا سجده بخواند و او نشنود باید نیز چنین کند و اگر تا یا سجده  
ترجمه باشد باید عدول بشود دیگر کند خواه جدا شروع در آن  
کند یا سدا بهوا و حرام نیست خواندن سوره سجده در نمازهای  
سنتی و جایزه کجی و انما سوره سجده بخواند چون بوضع سجده کند  
باید سجده کند و قبل از آن برخیزد و از آن موضع که واگذاشته کرد

و نماز و انعام کند و اگر سجده در آخر سوره باشد چون سوره اقصا است  
که بعد از آن خواندن نماز را بخواند انکاء بر رکوع رود و نماز و انعام کند  
و هم چنین است حکم اگر در نماز ناظر باشد که دیگری یا سجده را بخواند  
و او بشنود و هم چنین حرام است که در نمازهای واجبی جمع میان دو یا  
تمام که متعابرا باشد بکند اگر چه یکی از آنها را بقصد جزئیت نماز بخواند  
پس اگر دو سوره بخواند نماز او باطل است بنا بر اقوی و حرمت در  
صور نیست که دو سوره تمام بخواند بر خواندن یک سوره و بعضی از سوره دیگر  
ضرر ندارد و هم چنین خواندن آیات خرافی و رفوت مطلقا ضرر ندارد  
بشرطیکه سوره تمام در رفوت بخواند و مگر خواندن یک سوره ضرر ندارد  
و هم چنین باکی نیست در خواندن دو سوره تا سه یا بیشتر در نمازهای سنتی  
و هم سوره و التبی و التمهید و سوره هستند و هم چنین سوره الم  
ترکیف و لا یلایف پس نمیتوان یکی از این چهار سوره در یک رکعت از نماز  
واجبی کفایت می دهد و جایز است خواندن دو سوره را در یک رکعت و باید  
بیشتر از این میان این دو سوره بخواند و در نماز کفایت یک سوره الله  
در انما جایز نیست و هم چنین حرام است بدون عذر در نمازهای واجبی  
عدول کردن از سوره که بقصد جزئیت نماز شروع در آن کرده باشد  
بشود دیگر اگر از صفتان تجاوز نموده باشد اما اگر از صفت سوره  
تجاوز نکرده باشد عدول کردن جایز است مگر در سوره قل هو الله احد  
و قل یا ایها الکافرون که عدول از آنها مطلقا جایز نیست اگر چه بقصد  
یکی از این دو سوره همین سهوا باشد و اگر کفر باشد بل و نماز صحیح و در جمعه



وظهر وظهران وغاز جبهه از یکی از این دو سوره چون جبهه یا منافقین  
 عدول متوالی کند خواه عدا سر و بی بقل هو الله احد یا قل یا ایها الکافرون  
 کرده باشد یا صحر و خواه پیش از نصف باشد یا بعد از آن و هر جا که عدول  
 کرد جائز است هرگاه عدول کند بسم الله را از برای سوره دوم لازم نیست  
 اعاده کردن مگر اینکه اینقدر فاصله شده باشد میان بسم الله اول و حال  
 عدول که مگر آنکه مقبرات در اجزاء سوره واحد بر طرف شود یا آنکه  
 بسم الله اول را قصد سوره اول یا بدون قصد سوره معنی گفته باشد که درین  
 صورتها اعاده بسم الله لازم است **مسئله ششم** هرگاه کسی شروع در سوره  
 کند و در اثناء سوره متذکر شود یا یا بعضی از آفرینش کند و درین  
 که جایز باشد کفایت کند بهر قدری از آن سوره گریزد و اندوختن آن  
 که عدول چون دیگر کند یا کرد و بگوید یا احری یا احری از آن تکلیف کند  
 که یا یا چنین است یا چنان یا یا این حرفه درین بهر هفت یا نه باز احوط  
 عدول کردن چون دیگر است اگر چه در وقت که جایز باشد کفایت کند  
 بغير وضو تکلیف از همان سوره که بخواند **مسئله هفتم** واجب نیست  
 بنا بر احوطی که در وقت گفتن بسم الله از برای سوره قصد تعیین سوره کند  
 پس اگر در وقت بسم الله گفتن قصد سوره معینه نکند و بدون تعیین سوره  
 بخواند غرض از صحیح است بلی اگر بسم الله را قصد سوره معنی بگوید و  
 وقت بسم الله گفتن سوره معنی یا خواهد خواند بقیه آن بسم الله  
 سوره دیگر بخواند پس اگر در بسم الله قصد سوره معنی کند و بعد از آن  
 دیگر بخواند باید رجوع چون اولی کند یا از برای سوره دوم بسم الله

دیگر بگوید و اگر هیچکدام نکند و بر کسی عذر و غرض او باطل است **مسئله هشتم**  
 در هیچکدام از نمازهای واجبی سوره معنی واجب نیست بلکه هر سوره که خواهد  
 معنی اند بلی مستحب است که در نماز ظهر و عشا بقدر امکان سوره سجده اسم  
 الاعلی یا والشمس یا انحر بقدر یکی از آنها باشد بخواند و سوره از اجزاء  
 مشرفه یا الهکم التکوا یا مثل آنها را در نماز عصر و مغرب بخواند و در  
 هلالی یا الا اتم و خواه آنها را در نماز صبح بخواند و بهتر و افضل از آنها  
 از آنست که در هر یک از این نمازها و هر رکعت اول سوره انشا فی المیزه  
 القدر و در رکعت دوم سوره قل هو الله احد بخواند و این همه در غریب  
 جبهه و در زجرات و اما در جبهه در رکعت اول جمیع نمازهای واجبه  
 سوره و زنان سوره جبهه خواندن مستحب است و در رکعت دوم نماز جبهه  
 و غرض از ظهر و غرض از عصر آن سوره منافقین خواندن سنت است و در رکعت  
 دوم نماز صبح روز جبهه سنت است خواندن منافقین یا قل هو الله احد  
 و هر رکعت دوم نماز عشا سنت است خواندن منافقین یا سجده اسم  
 الاعلی و در رکعت دوم نماز مغرب سنت است خواندن سوره  
 سجده اسم یا قل هو الله **مسئله نهم** مکرر است سوره خواندن قسطن  
 احد را بلی نفس **مسئله دهم** در نمازهای تنویر خواندن هر سوره  
 لازم نیست بلی خواندن سوره سنت است بلی بغير خصوصه و بعضی نمازها  
 تنویر رسید و دارد و در آن نماز شده باین معنی که وارد شده  
 باشد که فلان نماز کیفیت آن باین نحو است که بعد از حمد فلان سوره بخواند  
 شود در صورت شرط است که آن سوره خوانده شود و هرگاه بخواند



سوره خوانده شود غار باطل خواهد بود اما هرگاه در میان کیفیت رسید باشد  
 و لیکن دارد شده باشد که در غار غار سنی سنج است خواندن غار سوره درین  
 صورت به خواندن آن غار باطل خواهد بود بلکه بهتر خواندن آن خواهد بود  
**فصل دوم** در کیفیت قراءه غار و درین فصل نیز چند مسئله است  
**مسئله اول** واجبات که کلمات حمد و سوره بلکه جمیع از کار واجب  
 غار را درست بگوید و الفاظ را تغییر ندهد و اختلال بحرفی از حروف نکند  
 حتی کندید پس اگر مثلاً راه الرحمن یا دال الدین را مسند و بخواند غرض  
 کند غار باطل است و واجبات که هر حرف را از خارج اخراج کند  
 بخوبی که هر که از اهل آن لغت بشود بداند هر حرفی که خارج از اخرج آن  
 حرف و سقیه اشتراک باشد مثل حخرج جم و دال بی نقطه و تاء قرئت  
 و کاف و نحو اینها را میتوان از بیخ دندانهای بالان تا آخرهای  
 حنک از هر جا خواهد بود آورد و ما رست ندانسته باشد چون غار  
 با واجد و یا و حتی و یم و تاء و مثل آنها و بعد از آنکه غار خارج  
 از دهان آن حرف باشد دیگر لازم نیست که در حروف دیگر خارج آنها را  
 دارد از موضع معنی در میان بیخ دندان و آخر حنک اخراج شود هم  
 بعضی از اهل قراءت میکنند و چند حرفی که در لغت جمع وارد کنند  
 که تاء و ذال که با مسند و صاد و ضاد و طاء و ظاء و قاف و با حجت  
 فارسی زبانان غار خارج آنها را عیناً مسند و در بعضی گفتن فرق میان  
 آنها و میان ناوسین و زاده و زغین نقطه دارند و میگویند دارند مناط  
 در خارج آنها لغت عرب است پس واجبات که آنها را بخوبی از کندن

که اگر عرب بشود بفهمد هر حرفی است مثلاً و گفتن ذل و زل و صل و ظل  
 بنویسند بگوید که عرب بفهمد کدام یکتا را گفته پس باین واجب است  
 در این هروف که آنها را از خارج آنها که در نزد عرب مقررات اخراج  
 کند پس لازم است که خارج آنها را از اهلش فریاد گفت و اهل آن عرب  
 یا کسانیکه از علم قراءت سر رسته دانسته باشد و ظاهر از آنست که در نزد  
 قلع و هجره و رجالت سکون اظهار قلع آنها لازم باشد اما اخراج حرف  
 از مخارج صاف بگوید و قدر واجب از قراءت همین است که مذکور شد و بی  
 که مد وصل چون مد و لا الضالین و مد المملکه و غیر اینها را در هم  
 ادغام صغیر چون هل لك و من ربه و ان لا اله الا الله و نحو اینها را  
 واجب دانسته اند و اختلال با آنها نماز را باطل نموده اند و اهل علم  
 و جوب آنهاست و لیکن افضل بلکه احوط از آنست که آنها را بجا آورد و غرض  
 اینجا از ضوابط قراءت و صفات حروف و تجویدات از اماله و الهما  
 و اخفاء و خفه و هم و استعلاء و تنقیص و ترقیق و مد متصل و استنباع  
 حرکات و امثال اینها مراعات آنها لازم نیست بوی و ذیبت که متجربند  
 مراعات آنها را بلکه استعمال با آنها موجب وسواس و عافی از حضور قلب  
 و استعجال بود و مراعات حرکات و سکنتها الفاظی ظاهر و باهر و احوط  
 وجه و در واسطه آنها لازم است و اگر چیزی را تغییر دهد غار ازین امورات  
 خواه از تغییر این معنی نیز تغییر شود یا نه و خواه تغییر بکند یا نه موافق  
 حریت باشد یا نه و چنانچه مذکور شد استنباع حرکات لازم نیست بوی  
 و ذیبت که اوی باشد و در کفره ای که و باء و بی و نحو اینها



بهر از آنکه استماع کند و بعضی لازم داشته اند استماع را و بعضی  
 عدم استماع را لازم داشته اند و حق جواز هر دو است با خفیت استماع  
**مسئله دوم** جواز است و وقف کردن در هر موضعی که خواهد بود بطریقه  
 و مطابق کلمه نباشد بلکه احتیاطا وسط و کلمه که در حکم یک کلمه هستند  
 چون یوم الدین و الاضالین هم نباشد و هم چنین وقتیکه اعراب  
 آخر کلمه را نداند یا در آن شک کند و آنگاه باید وقف کردن جواز است  
 و شرط نیست در وقف کردن قطع نفس و نه توقف کردن بلکه جواز است  
 ساکن کردن آخر کلمه بدون نفس کشیدن یا توقف نمودن و هم جواز است  
 وقف حرکت و اگر بعد از کلمه که ساکن کند هزه وصل باشد هزه را  
 ظاهر کند و هم چنین بعد از کلمه که وقف حرکت کند و توقف کند که  
 هزه وصل نباشد باید ظاهر سازد **مسئله سوم** جواز نیست قرائت  
 کردن کلمات و حرف و اعراب حد و سوره بهر ضری که موافق عربیت  
 باشد بلکه باید بخوبی که در قرآن است قرائت کند موافق یکی از قرائن  
 و ظاهر از آنست که موافق یکی از قراء علیه کافی باشد و لازم نیست که  
 البتة باید یکی از قراءت هفتگانه باشد و لیکن بهر از آنست که از  
 قراءت سبعه تجاوز نکند **مسئله چهارم** واجبات مراعات ترتیب  
 کلمات و آیات حد و سوره بخوبی که مغایرت و اگر عدا غافلست ترتیب  
 کند نماز را باطل است **مسئله پنجم** واجبات موالات در قضا  
 کلمات و آیات حد و سوره یعنی باید در میان الفاظ قراءت فاصله  
 واقعی نبود بکوت طویل یا بکلمه که غیر قرآن و دعا باشد اما فاصله

بکلمات قرآن و دعا ضرر ندارد و مگر هرگاه بقوان مزج باشد که  
 شوند تمام را یک کلام تصور نماید مثل اینکه بگوید الحمد لله خالق  
 الارضین و السموات و رب العالمین الرحمن المنان الغفار الرحیم  
 ما لک یوم الجزاء و الدین که در صورت باطل است و هم جواز هرگاه  
 مزج نبوی نباشد که موجب اتحاد یا توهم اتحاد باشد و لیکن موجب  
 فصل طویل باشد که عرفا نگویند که حد را یکدفعه خواند مثل اینکه یک  
 ایه از حد بخواند و بعد از آن بقدر چند فقره از وی عاجز باشد و بعد  
 ایه دیگر بخواند که در صورت بین نماز باطل میشود **مسئله ششم**  
 هرگاه کسی بخواند حمد و سوره و سایر کلمات را از خط بخواند  
 سکتیست که از روی نوشته میخواند بخواند و هرگاه نتواند از خط  
 بخواند و عذری نداشته باشد خلافت که ایستواند از روی  
 نوشته بخواند یا نه و حوائث که مطلقا میخواند از روی نوشته بخواند  
 خواه عذری داشته باشد یا نه و از خط خواندن واجب نیست بلی  
 مستحبات است که بدون ضرورت از خط بخواند **مسئله هفتم** در میان  
 باقی احکام قراءت و تنه مستحبات آن و در آن چند مسلمات **مسئله اول**  
 حوام است کفین این بعد از تمام شدن حد چنانکه طریقه سبائات  
 و اقوی آنست که کفین آن نماز باطل میشود و اما کفین آن در حد  
 آخر حد مانند قنوت و آخر سوره ضرر ندارد و نماز باطل نمیگردد  
**مسئله دوم** واجبات بر مردان که حد و سوره را در نماز صحیح و در  
 رکعت اول شام و دو رکعت اول خفت بلند بخوانند و دو رکعت



و در وقت اول ظهر و دو وقت اول عصر است بخوانند و اگر با وجود  
علم بمسئله در آخر مذکور شد باید بلند بخوانند استه بخوانند یا الف  
غماز ایشان باطل است و در وقت آخر نماز شام و دو وقت آخر ظهر  
و عصر و عشا خطای است که استه خواندن واجب نیست خواه در اجاز  
تسبیحات اربعه بخوانند یا حمد و احتیاط است که این رکعات است  
بخوانند خصوصاً اگر حمد بخوانند و وجوب بلند خواندن ما است خوانند  
محضر بجهت وسوسه دارد و در سایر اوقات واجب نیست و در حد  
بلند خواندن که از اهر کوبید استه خواندن که از اخفات کوبید  
خطای است و اظهار است که در هر یک باید جوهر صد ظاهر شود و بخوبی  
باشد که اگر کسی در سبب یا با احتیاط باشد و باقی نداشته باشد  
قرائت او را بشود و در اخفات باید جوهر صد ظاهر شود و بیکه  
نزدیک باشد قرائت را بشود یعنی کلمات را شنیدن هر چه با خبر  
بعضی یا غلطه آنها را ضرر ندارد و هم چنین اگر بقرآن و امارات  
تخصیص خبر را بخواند بدهد باز مضرت و واجبات که در دنیا  
جهری صد را بخواند بلند نکند که در حد تعارف نماز کند و در اخفات  
چنان است که نکند که قاری خود عدم مانع قرائت را بشود  
و آخر مذکور شد از وجوب جهر و اخفات حکم مرد از است و اما زنان  
بر هر مواضع جهر بلند خواندن بر ایشان واجب نیست بالاتفاق و در  
مواضع اخفات است خواندن بر ایشان واجب نیست بنا بر اقوی  
بر هر مواضع خبر بلند میانه جهر و اخفات بلی اگر موافقی باشد که

بلند ما هم صدای آنها را بشنود بلند نکند و غماز قضای از  
برای خود یا از جانب دیگری بعنوان تبرع یا اجاره در جهر و اخفات حکم  
نماز ادائی دارد پس واجبات جهر در نمازهای جهری و اخفات  
در نمازهای اخفائی از برای مردان بشرطیکه در نماز قضا از برای  
غیران غیرین مرد باشد اما اگر مرد نماز قضائی از برای زنان کند  
بتبرع یا اجاز خیرات میانه جهر و اخفات خواه در نماز جهری خواه  
اخفائی و همچنین اگر زن از جانب مرد نماز قضائی کند خیرات  
میانه جهر و اخفات در نماز جهری و اخفائی و غنی نماید که استه گفت  
مثلین کلمه یا دو کلمه در نماز جهری یا بلند گفتن مثلین کلمه یا دو کلمه  
در نماز اخفائی ضرر نیست مگر اگر سه از روی عمد باشد بعد از آن  
که تمهید را بخوبی واجبات خواند باشد مسئله باطل شدن غماز  
با استه خواندن نماز جهری یا بالعکس در صورتی است که عالم بمسئله باشد  
و از روی عمد باشد پس هرگاه کسی جاهل بمسئله جهر و اخفات باشد  
و از راه جهل نماز جهر را استه کند یا اخفائی را بلند کند غماز او  
صحیح است و اعاده آن لازم نیست و اگر پیش از رکوع رفتن عالم شود  
و دوباره خواندن اهر را خواند لازم نیست خواه جاهل بوجوب  
جهر و اخفات باشد یا نداند که باید در نمازی جهر کرد ولیکن  
نداند که این نمازات و هم چند است حکم یکم مسئله جهر و اخفات  
و مواضع آنها را نداند ولیکن از راه فراموشی قرائت غماز جهر است  
کند یا بالعکس پس نماز او صحیح است و اگر در ابتدای قرائت متذکر شود



لازم نیست که قرائت را از سر بگیرد **مسئله چهارم** کسیکه جا هله بقا هر سو  
یا بعضی از آن باشد و نتواند از آن بر هیچ صحیح بخواند و اجبات که می  
کند در یاد گرفتن آن نامتناهیست کردن کسیکه درست بخواند با اقتدا کردن  
به پیش از دعا و بی و اگر یاد گرفتن ممکن شود یا وقت تنگ باشد از قلم  
آن و متابعت و اقتداء ممکن نباشد خواندن سوره واجب نیست و اجتناب  
محدود پس اگر یک یا تمام از حمد و اوردت بخواند یا یاد از آن بخواند و ظاهر آن  
که در بصورت لازم نیست که بعضی از آن را بخواند و بعضی دیگر از قرآن  
یا ذکر بی و دیگر بخواند و اگر یک یا تمام حمد را درست خواند غیر از آن  
بعضی حمد بخواند و اگر هیچ از قرآن نداند بعضی حمد بجان الله و الله اگر  
بگوید و اگر این دو ذکر را نیز درست نداند هر ذکریکه تواند بگوید و  
در جمیع این سوره ها لازم نیست که از بعضی حمد بخواند بقدر تمایل  
بلی باید هر ذکر یکد عربی باشد و چنانچه ایشان بآن مسلح هم سوره  
خبر نیست بلکه اگر درست کردن آن ممکن نباشد یا وقت تنگ باشد  
سوره خواندن ساقط است اگر چه بعضی از سوره و اوردت داند بلی اجتناب  
از آنست که در صورت داشتن بعضی از سوره ها را بخواند **مسئله پنجم**  
کسیکه تا آخر و سوره را داند لیکن بعضی حروف یا کلمات را درست خواند  
گفت با بعضی حروف را درست از تخریج خواند از آنجایی که غلطی در بعضی آن  
ممکن باشد باید درست کند پس اگر مقول درست کردن باشد و تصحیح شود  
تا وقت نماز تنگ شود یا نقص از درست کردن آن کند یا وقت تنگ  
شود هر چه را که درست میدانند از حمد و سوره بخوانند و آن موضع غلطی را

و اگر اورد بلکه از غیر بسته بان است بجهت عربی از آن و اگر او مسلک آنکه  
هر کجا الله را درست خواند گفت بوم را نیز ترک کند و اگر اجتناب  
کند و در مرتبه نماز کند بلکه دفعه چنانچه مد گویند در دفعه دیگر همان  
موضع غلط را بخوبی که میتواند بخواند بقرات و اگر تصحیح آن ممکن نباشد  
بجهت قصور دیگر در او باشد بلیب تصور زمان مثل کسیکه عجز بعضی  
حروف را نداند یا زبان او کجاست و بعضی حروف را نمیداند یا بجهت کجایی  
زبان او بان کلمه اگر چه هر حرف را از دو وقت سخن گفتن بر زبان خود قدر  
بگوید پس بهر چه که زبان او بی کرد بخواند و غلط او حکم صحیح دارد  
**مسئله ششم** کسیکه گفت باشد یا زبان او را برید باشد اگر بعضی  
کلمات یا ابوابی توانی داد او کرد یا باید بکند و اگر که مطلق خواند  
تکلم کند باید بدل قصد حمد و سوره کند و یا گفت ایشان کند که مراد  
من حمدات و اگر زبان داشته باشد از آن حرکت دهد در دهان و  
هم چنان در سوره و کلمات **مسئله هفتم** بعضی از صحیحات قرائت را  
از غیر گفت مد گویند و بعضی امور دیگر صحیحات **قوله** انکلام  
و کسیکه تنها نماز کند بسم الله را در اول حمد و اول سوره در جایی که  
حمد و سوره را باید اخفات نمود بلند بگوید و هم چنان در دو رکعت  
اگر حمد بخواند اگر چه هیچک از اخفات و مجزای در آنجا واجب ندانیم  
**در وقت قبل از شروع در قرائت** و گفت اول بگوید بسم الله من  
الشیطان الرجیم یا اعوذ بالله السبع العالیم من الشیطان الرجیم یا استعذ  
بالله من الشیطان الرجیم بلکه اگر پیش از قرائت سایر رکعات هم



بگوید و در وقت خواب بایستد و سنت است استسقاء گفتن آن اگر چه در نمازها  
 مجزیه باشد **سیم** آنکه قراءت نیایی کند و حروف و حرکات را بیکو  
 ظاهر نماید و فی الجمله نیایی در حرکات کند که شبیه به هر عرب باشد  
**چهارم** آنکه حفظ و خوف کند یعنی در وقفها بکند و قرائت نبشت  
 وقف کند یا با یز میخ که اگر خواهد وقف کند وقف نکند مگر در یز بکند  
 وقف متخلفات پس وقف کند و وقف امام و بعد از آن بروقف حق  
 و در عهد نماز وقف امام است اولاً آخر شب را خدا را تمجید **و پنجم**  
 بوم الدین **سوم** تسبیح **چهارم** تلاوت الضالین و دعای حاجت  
**اول** بسم الله و بعد الرحمن **سوم** الحمد لله **چهارم** رب العالمین  
**چهارم** الرحمن **پنجم** الرحمن **ششم** یا اذنب **هفتم** یا اذنب **هفتم** یا اذنب  
**هشتم** یا اذنب **نهم** یا اذنب **دهم** یا اذنب **یازدهم** یا اذنب **بیستم** یا اذنب  
 تا اتمه مغرب و عشا و غار ب بلند خواند و در آن ناله ظهر و عصر و مسج  
 است و قراءت نماید **سوم** آنکه سوره توحید را در هر یک از دو رکعت  
 اول نماز شب می بخواند **هفتم** آنکه بقضای قراءت خود را در نماز  
 مجزیه بلکه مطلق از کار برآورد که لغوات ابتدا واجب نیست در جمع نمازها  
 مجزیه تا مومنین که در عقب نماز میکنند بشنوند نیز بلکه از حد متعارف  
 تجاوز نکند و از زیاده بپند نشود **سوم** آنکه چون در وقت  
 قراءت سوره بایر رحمت برسد طلب رحمت کند باین طریق که بگوید  
 اللهم ارحم منی و چون بایر عذاب رسد استعاذه نماید یا بگوید  
 اعوذ بالله منک **سوم** آنکه بقصد از تکبیر الامام بقدر یک نفس کشیدن

در تکبیر و تکیه  
 در تکبیر و تکیه

سکوت کند پس شروع در قراءت کند و هم چنین بقصد از تمام شدن کند  
 و پیش از سوره و بقصد از تمام شدن سوره و پیش از تکبیر رکوع **مصدق**  
 در رکوع و آن از واجبات نماز است و در آنست که غار زیاده و نقصا  
 آن نماز با سهواً باطل میشود و آن در هر رکعت یکبار واجبات و در آن  
 چند امر واجبات و چند امر سنت اما واجبات آن چند چیز است **اول**  
 آنکه مرد اینقدر خم شود که سر انگشتان او بر زانوهای برسد و دست بر زانو  
 گذاشتن واجب نیست و زن آنقدر خم شود که سر انگشتان او بر زانوهای  
 او برسد و باید اینقدر خم شود که اگر دست میدات انگشتان او  
 بر زانوهای برسد و اگر دست کجی بقدری بلند باشد که بدون خم شدن  
 زانوهای برسد باید بقدریکه مصلحت الحلقه خم میشود او نیز خم شود و یک  
 دست او بشمار یک و تا بلند او نیز بقدر مستوی الحلقه خم شود و اگر کجی  
 بجهت عذری خون مرغی یا غیر آن از خم شدن بقدر واجب عاجز باشد  
 بقدر امکان خم شود و اگر با لکجه از خم شدن عاجز باشد باید در شانه  
 کند از برای رکوع و اگر کجی در اصل حلفت سختی باشد که مانند رکوع  
 باشد در وقت رکوع اندکی زیاد تر خم شود و آنکه واجبات از آنست  
 که با جوب این در شانه بر کند و واجبست که خم شدن او بقصد رکوع  
 باشد پس اگر بقصد دیگر خم شود مثل هوا قصد سجود کند یا بجهت  
 چیزی خم شود میتواند بهمان خم شدن آنکس کند بلکه واجبات آنست  
 باشد پس بقصد رکوع خم شود و آن خم شدن اول باعث زیاده و  
 رکوع غلیظ و در قصد رکوع یا نه داشته و یکسکه برادر مصلحت باشد



نم شدن بدون اعتقاد بر چیزی جائز است از برای او که در حال رکوع باشد  
 چون عشاء یا آخران اعتقاد غایب **در** طاعت در رکوع یعنی در رکعت  
 در رکوع بقدر گفتن ذکر واجب با وجود قدرت و اگر بضر باشد که از  
 درنگ کردن عاجز باشد میتواند از ترک کند **در** ذکر کردن و احوال  
 از آنست که بطلان ذکر اکتفا میتوان نمود چون چیزی یا بتدلیس یا غیره  
 از ذکر که بطلان متضمن شایع است یا باطل و واجب از ذکر یعنی بطلان  
 اینکه بعد رکوع رسیده باشد بی آنکه چیزی از ذکر واجب را عذر باشد  
 بگوید که هنوز بعد رکوع نرسیده باشد یا در وقتیکه از حد رکوع مرور  
 گرفته باشد غرض از سجده و اگر هر احوال کند نماز باطل میشود **در**  
 سر برداشتن از رکوع یعنی یک رکعت یا بیشتر اگر قدر خود را را نکند  
 بلکه بدون استیذان بچند رکعت نماز باطل است **در** طاعت  
 بقدر از استیذان یعنی آنکه در رکعت و اقامت سجده و رکوع  
 نیز چند امر است **اول** آنکه چون اواده و رکوع و رفتن کند بگوید الله اکبر  
 و آن تکبیر را باید پیش از آنکه بعد رکوع برسد بگوید بلکه افضل است  
 که استیذان را تمام کند پیش از آنکه شروع نموده باشد در است  
 که از برای تکبیر دستها را بلند کند بخوبی سر انگشتان بخاری و کتفها  
 رسد و ابتدای دست برداشتن باید ابتدای شروع تکبیر باشد  
 و اغمای آن اغمای تکبیر که چون دست بر او کوش رسد تکبیر تمام شود  
**دوم** آنکه مرد و کف دستها را بر زانوهای او گذاشت بخوبی که کف دستها  
 از زانوهای او رسد و زانوهای او بکف دستها رسد و انگشتان از هم جدا

باشند و از برای زنان سنن است دو کف دستها را بالا ترازد و انو  
 کند تا جیای رخ شوند **سیم** آنکه در حال رکوع زانوهای او را هر دو  
 پیش نیاید و **چهارم** آنکه ابتدای است و است و از زانوهای او بعد از  
 دست چپ و **پنجم** آنکه است خود را چنان است بداند که اگر خطره  
 ای بر آن رخ شود بجا بخود باشد **ششم** آنکه کردن را بکند بخوبی که  
 در برابر است باشد و در وقت قصد کند که الهی عز و جل را بگوید و اگر چه  
 کردیم و این **هفتم** آنکه قدرهای خود را بر یکدیگر بداند و ما بین  
 آنها بقدر یکسان صلب باشد و نظر خود را ما بین دو قدم خود اندازد **هشتم**  
 آنکه در دست خود را از پای خود دور دارد **نهم** آنکه در ذکر رکوع  
 تسبیح بگوید و افضل است که سوره سجده بگوید و از آن افضل  
 یک مرتبه سجده و بی العظیم و بجهل است و از آن افضل که سوره سجده را  
 العظیم و بجهل و بجهل و بجهل است و هر چه زیاده بگوید فضیلت آن  
 بیشتر است اما و اینکه باعث ملائت شود برای برای بیشتر از فضیلت است  
 که باطل واجب اکتفا کند مگر آنکه بداند که هر ما بین طلبه یا دوتی  
 هستند **دهم** آنکه در رکوع پیش از تسبیح یا بقدر از آن صلوات بر محمد  
 و آل او بفرستد یا بنحو که اللهم صل علی محمد و آل محمد یا و صل علی  
 علی محمد و آل محمد **یازدهم** آنکه پیش از ذکر رکوع را بلند بگوید و ما بگوید  
 است بگوید و معتقد از او و بجهل و اخلاص تابع قنوت کند **دوازدهم**  
 آنکه چون سر از رکوع بردارد دستها را تا عازمی که بلند کند  
**سیزدهم** آنکه چون سر بردارد و باشد بگوید سبحان الله یا سبحان



اقام باشد یا ماموم یا مقرب و شهادت که بعد از آن بگوید الحمد لله رب  
العالمین اهل الجبروت والکبریا والعظمة الله رب العالمین و مکرره  
که در وقت ذکر دستها را به پهلو چسباند و سر برانگند یا سر را بلند  
کند بخوبی که سر و گردن موازی باشد باشد و دستهای او در زیر پاها  
او باشد **فصل دهم** در وجود بدن که در هر رکعت در سجده واجب است  
و هر دو پا هم رکعت که اگر هر دو ترک شود نماز باطل میشود خواه عدا  
و خواه محو و هم چنین اگر در یک رکعت دو سجده زیاده شود اما زیاده  
یا کم کردن یک سجده از راه فراموشی و غرض باطل میشود و از برای  
سجود واجبات و منجبات و ما افعال را در دو فصل بیان میکنیم  
**فصل اول** در واجبات سجود و آن چند چیز است **اول** سجده کردن بر  
هفت عضو از پیشانی است و دو کف و دو ستم و دو زانو و دو انگشت  
بزرگ پاها و در هر یک از این اعضا و سیم که از بدن میخالی است  
و واجب نیست و هر آن عضو سجده کند و در دستها اجتناب از آن است  
که گفتیم تا بر زمین گذارد و در ایام پاها افضل از آن است که سر را  
بر زمین نهد و اگر کسی در پیشانی و مکی یا عذری دیگر باشد که تواند  
از بر زمین نهد پس اگر آن عذر هر پیشانی را نکرده باشد و ممکن  
باشد که کوبه ای خور کند که در وقت سجود موضع هر دو را داخلان کند  
و موضع صحیح زمین رسد و اجبات که چنان کند و اگر این ممکن نشد  
از دو جهت خود سجده کند و اگر آن نیز ممکن نباشد بدو خود سجده کند  
و اگر آن نیز ممکن نباشد جهت سجده اشان کند و **و ثانی** آنکه موضع

در سجده

گذارد

گذاردن پیشانی از محل ایستادن بکشت که تقریباً چهار انگشت است  
بیشتر باشد خواه در زمین مسح باشد یا خاکی اما شیب تر بودن  
موضع پیشانی زیاده تر از قدر مذکور بنا بر اقوی ضرر ندارد و این  
بیشتر حکم مخصوص موضع پیشانی است و اما در موضع دست و زانو و انگشت  
پاها زیاده از قدر مذکور نیست و در ضرر ندارد و اگر محو پیشانی  
بر موضع گذارد که از بکشت بلندتر باشد آنرا بکشد در صورت امکان  
تا بر موضع صحیح برساند و هم چنین اگر پیشانی را بر چیزی گذارد که سجده  
بر آن صحیح نیست باید پیشانی را بر زمین بکشد و بر داشتن پیشانی و در پا  
گذاردن با وجود امکان کشیدن جایز نیست و اگر ممکن نباشد کشیدن در  
برداشتن حرجی نیست **ثانی** ذکر کردن و چنانچه در دو رکعت گذشت  
واجب مطلق ذکر بعمل بیاید ولیکن افضل آن است که تسبیح باشد و افضل  
از آن از آن است که سه مرتبه سبحان الله یا یک مرتبه سبحان ربی الاعلی و سجده  
گوید و بعد از آن که این سه مرتبه گوید و هر چه بیشتر گوید فضیلت آن  
بیشتر است مگر از برای پیشانی تفصیلی که مذکور شد **ثالث** آنکه  
سنگینی بدن خود را بر جمع هفت عضو مذکور اندازد پس اگر سنگینی  
بر بعضی از این اعضا مطلقاً پیدا شود دست نکرده پس اگر بر مثل ششم  
یا هفتم یا نهم سجده کند باید چنان اعتنا کند که این اعضا دست نمکن  
گردد **چهارم** آنکه طایفه وجود یعنی در رکعت کردن بقدر ذکر و تسبیح  
بعمل آورد پس اگر ندری از آنرا پیش از گذاردن پیشانی یا بعد از آن  
ان بگرد غرض باطل است **پنجم** آنکه بر هیئت سجده کشد گمان باشد



پس اگر برود و رفت و دست را باها بخورد و بکشد جائز نمی آید و **فصل**  
 آنکه از سجد اول برآورد و بایستد **فصل** آنکه طایفه دو نشستن را بجا  
 آورد **فصل** آنکه توبت و بکر بطریق اول سجد کند **فصل** آنکه موضع کفشتا  
 خود را بر آن میگذارد یا نه باشد پس اگر بخیر باشد سجد او صحیح است اگر چه  
 خطائی باشد که خنک باشد و به پیشانی نهد و نکند اما موصوفی دیگر  
 طهارت و در این شرط است مگر از جایست که بیدن سرایت کند **فصل**  
 آنکه موضعیکه بر آن سجد میکند بعضی نباشد پس سجد و خاک از بعضی جایز  
 نیست و از آن قبسات بعضی مهلت در کردی سازند و حکام آنجا  
 بدون رضای صاحبان آنها از ایشان میگیرند **فصل** آنکه پیشانی  
 بر چیزی گذازد که سجد بر آن صحیح است و آن عبارتست از اجزای غیر  
 زمین از خاک و دریک و خاک که و اهک مگر بکند از زمین آنها که در  
 صورت احتیاط از آنها اول است و هم چنین جایز است سجد بر سنگ  
 وخت و انواع خاکها و سنگریزه و انواع سنگها یعنی هر چه یکدانه  
 سنگ گویند خواه سنگ بر سر یا بر با سنگی که بان کار و تیری کشند  
 سنگ آسپا مگر سنگ سربه که بان سجد جائز نیست و حرز است که بجا  
 سجد کردن بر اجزای غسال و حیضهای نجسه و هم چنین جایز است  
 سجد کردن بر هر چه از زمین برآید که از کتلهها از برك و جوب  
 و فی و علف و کل و شکوفه و قبا و خوی و دریا و صبر و بادزن و صا  
 و سواک و با لجه هر یکا که از زمین برآید خواه ترا باشد یا خنک  
 باشد یا از آکیده باشد بشرطیکه ابتدا نفس مای با و تعلق گرفته باشد

اما

اما هرگاه با و تعلق نگرفته باشد چون مغی و پنهان و آب یکاها هر یکا فزیه  
 سوی و میخند شود سجد بان جائز نیست و شرط است در یکاها که سجد بر آن  
 صحیح است که بریندی مانند نفوس متضاد نباشد پس سدن ان بر اگر چیزی  
 باشد که بریندن ان متضاد باشد سجد بان صحیح نیست اگر چه بریندن  
 ان محتاج بعملی چند باشد چون بنده و کتان که باید رشت و بافت و دخت  
 پس سجد بر آنها صحیح نیست و هم چنین شرط است که از چیزهایی نباشد  
 که خوردن ان از برای انسان متضاد باشد پس اگر چیزی باشد که خوردن  
 ان از برای انسان مباح باشد سجد بر آن صحیح است اگر چه مثل زبیل  
 و ارجنی و زعفران باشد اما چیزی که خوردن ان مباح باشد سجد بر آن  
 صحیح است اگر چه نادر باشد یا بهت حد او خورده شود مثل جوب مندر و غیره  
 و کل خطی و نجاری و تاجری و امثال آنها و اگر چیزی در بعضی آلود  
 خوردن او بریندن ان مباح باشد و در بعضی ذلالت و بکر مباح نباشد  
 پس اگر اهل هر دو ذلالت بگویند که این از جمله ماکولات است سجد بر آن  
 صحیح نیست مگر آنکه مذم که در عراق خوردن ان مباح و در کبلا نمان مباح  
 نیست ولیکن اهل هر دو ذلالت میگویند ان از ماکولات متعارفه است  
 و اگر اهل هر دو ذلالت بگویند که از جمله ماکولات متعارفه نیست ولیکن  
 مای خوریم مانند زغال و خاک که بعضی بخورند ان متعارف و بدین سجد  
 بر آن صحیح است و اگر اهل یک طایفه گویند ان از ماکولات و دیگری  
 گویند ان ماکولات نیست پس اگر یکی از آن دو طایفه در جنب طایفه دیگر  
 شاد و آرد باشند متعارف ان طایفه معظم معتبر است و اگر چنین نباشد

یا مبلق



خوازات که سجد بران صحیح است و اگر چیزی در زمان خوردن و پویندن  
 آن متعارف بود و بعد موقوفه شد یا برعکس حالت اول اعتبار دارد  
 و اگر چیزی از برای آن و محال باشد که بوقت خوردن باشد بگوید  
 دیگر خوردنی باشد چون برک و مویوت با دام و غیره که میتوان خورد  
 و امثال آن سجد کردن بران در وقت خوردن بودن جایز نیست و در  
 وقت دیگر جایز است و اگر چیزی چند خورد اشتر باشد بعضی ماکول  
 یا ملبوس و بعضی دیگر غیر ماکول و غیر ملبوس و چیزی ماکول یا ملبوس را سجد  
 جایز نیست و بران چند دیگر جایز است بر جایز است سجد بر مویوت کرد و  
 مویوت انار و خرپون و هشته خوان و پنبه دان و مویوت تخم هندوانه  
 و امثال آنها و بد آنکه جایز است سجد کردن بر کاغذ از هر نوع که  
 بوده باشد بلی سجد کردن بر کاغذ نوشته که اهت دارد اگر چه بر غیر  
 موضع نوشته آن باشد و جایز نیست سجد کردن بر غیر آنچه مذکور شد  
 حتی خاکستر و غیره و امثال آنها مگر در محال اضطرار چون قصه بانی  
 آنها که در صورت جایز نیست سجد بر پنبه و گمان و با وجود پنبه و  
 گمان بر چیزی دیگر جایز نیست و اگر پنبه یا گمان بدست بود سجد بلی  
 بر دست دست خود و اگر آن بر زمین نبود و هر چه ممکن شود سجد بلی کند  
 شرایط در جوار سجد کردن چیزهای که در محال اختیار با آنها  
 سجد نمیتوان کرد که تا آخر وقت غنا و مضطر باشد پس اگر کسی را اول وقت  
 مضطر باشد و در آخر آن دفع اضطرار بگوید باید غنا را تا آخر کند  
 تا دفع اضطرار و واجبات که پیشانی بر چیزی که سجد بران صحیح است

کذا آمده شود پس اگر پیش از سجد رفتن خاک یا کلوخی یا کاغذی بر  
 پیشانی چسبید باشد یا در زیر عمامه ملصق بر پیشانی باشد و در وقت  
 سجد باز پیشانی بر همان باشد اقوی آن است که کفایت نمیکند و اگر در  
 أثناء غنا چیزی که بران سجد مکرر موقوفه شود مثل آنکه مصرعها را  
 طغلی بردارد یا در تارکی موقوفه شود اگر تواند بدو نکرده و فعلی که  
 مشابه غنا باشد از تحصیل کند و اجابت تحصیل آن و اگر نتواند باید  
 غنا را قطع کند و چیزی که بران سجد صحیح است تحصیل کند و در میان غنا  
 کند و اگر هوا پیشانی بر چیزی گذارد که سجد بران نمیتواند پس باید  
 بر زمین بکشد تا با غیر سجد بران صحیح است رساند و اگر بان نوعی  
 ممکن نبود میتواند پیشانی را بر داشته و روی چیزی که سجد بران صحیح  
 بگذارد **فصل در صفات سجود** و آن نیز چند چیز است اول آنکه  
 از برای دو سجد و سر برداشتن از آنها چهار یکبار بگوید یکی چون  
 خواهد از رکوع سجد رود و میتواند این یکبار را در حال آنکه نشسته  
 است پس از شروع سجد و تن بگوید اما اول افضل است یکی دیگر  
 چون سر از سجد اول بردارد و سیم چون سجد دوم رود و چهارم  
 چون سر از سجد دوم بردارد و این سه یکبار میتواند در وقتیکه نشسته  
 است بگوید و میتواند در این حالت سجد و نشستن بگوید و اول  
 افضل است خصوص در یکبار آخر دویم آنکه با هر یکباری دستها را تا  
 غازی که مختار است کند **فصل** آنکه مرد چون خواهد از رکوع سجد  
 رود ابتدا دستها را بر زمین رساند بعد از آن زانوهای او را و دو کف











او چه مذکورات و سنات که پیش از قیام باید بخواند چنانچه گفت  
 این سنات نورک کردن و در حال قیام و معنی نورک مذکور شد و هم چنین  
 سنات که در اوقات سکاه بکنار خود کند و گفت و سنها را بین کرده بر  
 و اما اگر دارد و انکشتن از این چنانچه **مسئله** بداند چنانچه از عظمای  
 مشایخ واجب دانسته اند که هر وقت نام مبارک سیم مذکور شود  
 بر او بر آل طاهرین او صلوات فرستاده شود و دیگران است دانسته  
 و این اقوال است اگر چه اول لفظ است و حق است که سنات بود در صلوات  
 همین تخصیص باسم های یون او که احمد باشد ندارد بلکه اگر لقب مبتدا بود  
 چون رسول الله و صلی و خاتم النبیا و غیر اینها اگر چه بیاری  
 باشد چون بنی یاکب و چون ابوالقاسم نیز مذکور شود صلوات  
 سنات بلکه چنین است حکم در ضری که با و راجع شود و ذکر بیاض  
 در ضمن صلوات با حضرت مذکور میشود صلوات مخفیست و حق است  
 که وجوب با انتخاب صلوات قوی نیست بلکه اگر تدریجی باشد  
 ضرر ندارد و اگر مکرر نام حضرت مذکور شود از برای هر یک صلوات  
 انکشاف میتوان نمود که قیام از همه گفته شود اما اگر از برای ابتدا صلوات  
 گفته شود از برای آخر تقدیم مذکور شود صلوات دیگر مستحب است  
**مقصد هفتم** در تسلیم است و آن نیز مثل قیام است و از واجبات  
 که در کتب نیست و حق است که جزء غایت نیست بلکه از حقیقت انحرافات  
 و بنا بر این اگر قیام از خواندن قیام و غیر از تسلیم یکی از سنات است  
 غماز بطلاید ضرر بخواند رسیده و غماز صحیح خواهد بود و ظاهر

که واجبات گفته شود بلکه احتیاط آن است که سایر شرایط غماز از  
 طهارت و قبله و ستر عورت نیز در آن مراعات شود و محل آن قیام از قیام  
 اخوات و قد واجب از آن السلام علیکم است و احتیاط آن است  
 که در حمد الله و برکات نیز با آن ضم شود و سنات که پیش از آن عبارت  
 دو سلام و یک بگوید یکی السلام علیک ایها النبى ورحمة الله وبرکاته  
 و دیگری السلام علینا وعلی جباة الله الصالحین وفضلهم ووفی  
 از غماز و همچنین از آن ضررات واجب بلکه سنات هم نیست و سنات  
 که در سلام قصد سلام بر انبیا و ائمه و ملکه و مؤمنین را کند و ضمنا  
 قصد ثواب و این ضم کند و ثواب مؤمنین پیش از آن حاصل کند و سنات  
 از برای هر کسی خواه پیش از باشد یا مامور یا منفرد که در وقت گفتن  
 سلام اشارت بجانب دست راست کند باین نحو که او اندکی صغیر را  
 میل بجانب دست راست دهد و مامور علان بر این اگر در جانب دست  
 چپ او هم کسی باشد یک تسلیم دیگر میکند و اشارت بجانب دست  
 چپ نیز می کند صغیر و **باب ششم** در افعال صحیح غماز یعنی اموری  
 بجا آوردن آنها موجب زیادتى ثواب و کمال غماز میشود و بر ترک  
 آنها کراهت و غماز هم باطل نمیشود و آنها بسیارند و اگر آنها  
 در خلال افعال واجب مذکور شد در هر فعلی غیر متعلق با بود و هیچ  
 امر باقی ماند که در اینجا ذکر میشود **قاعده** آنکه قیام از فراغ از اذان  
 و اقامه و قبل از بگیرات یعنی آنچه در سجده و وارد شده است بخواند  
**و قیام** آنکه علان بر یکباره الاحرام نشستن یکباره یکبار قبل از غماز بگوید



که مجموع هفت بگیر شود و میتواند پنج بگیر یا سه بگیر یا یک بگیر و کذا و کذا  
 از این هفت بگیر را که خواهد بگیره الا حرام قرار میدهد و افضل آن  
 است که بگیرد از بگیره الا حرام قرار دهد و سنت است که در این بگیران  
 سه دعا مکه دارد سده و مشهور است بخواند ابتدا سه بگیر بگوید  
 و بعد دعا بخواند و بعد از آن دو بگیر بگوید و دعا بخواند و بعد از آن  
 و بعد از آن دو بگیر بگوید و دعا بخواند و بعد از آن دو بگیر بگوید و دعا بخواند  
 بخواند و جایز است همین بگیر را بگوید بدون دعا ها و هم چند جا را  
 که بعضی از این دعا ها بخواند و بعضی از آن کذا و کذا و سنت بودن این هفت  
 بگیر تخصیص نمازهای یومیه ندارد بلکه در جمیع نمازهای واجب و مستحب  
 از یومیه و غیر یومیه سنت است **سهم** قوت خواندن آن و آن  
 بنا بر اقوی صحبات و محل آن در هر نمازی در رکعت دوم است  
 بعد از قرائت و پیش از رکوع مکرر دعا جمعه و وتر هم چنانکه باز خوا  
 شد و حقیقت قوت عبادت است از دعا کردن و حمد و ثناء الهی  
 بخواندن و از برای قوت دعا یعنی نیت که بغیر از آن میتوان  
 گفت بلکه هر چه متمثل بر حمد خدا و ثناء عیان و صلوات بر پیغمبر و آل الطاهرین  
 باشد میتوان گفت و هم چند اضر متضمن دعا و طلب حاجت از برای  
 خود یا غیر خود باشد میتوان گفت و لازم نیست که زبان عربی باشد  
 بلکه هر زبانیکه تواند از برای یا از کسی یا غیر آنها میتواند بگوید بی  
 افضل آن است که در قوت نماز قوت نماز از آن هر وارده شده ذکر  
 کذبه و اینها بسیار است و در رکعت ادعیه مذکورند و بهترین هر یک است

فرج است و جایز است ذکر نام حاجت و نام آنیکه دعا از برای او کرده  
 میشود در قوت و سنت است طول دادن قوت و در بعضی خواص و محلات  
 که طول قوت باعث وسعت روزی میشود و هم چنین سنت است که بجهت  
 قوت دستها را تا برابر رو بپند سازد و کفهای دست را بپوشد  
 بعضی کذا و کذا خود را یکف دستها افکند و در وقت دست برداشتن  
 بگیر بگوید و اگر کسی قبل از رکوع قوت را فراموش کند پس اگر پیش از رکوع  
 دستش متذکر شود سنت است همانوقت قوت را بخواند و اگر بعد از رکوع  
 متذکر شود بعد از نماز نشسته قوت را بپند آورد و هم چنین اگر بعد از  
 نماز متذکر شود هر جا که باشد اگر چه درین راه رفتن باشد و قوت  
 میکند و از اینجایی او در و از هر مذکور شد از تحجب بودن فضا و قوت  
 در صورتی که از فراموشی کرده باشد اما هرگاه مثلا از او هر چه  
 ترک کند یا بجهت عذری ترک کند مثلا اینکه ماموم بجهت خوف آنکه  
 اگر قوت بخواند رکوع را با اسامی در نیاید از آن ترک کند ضامن دارد  
**چهارم** تعقیبات و آن از تعقیبات مؤکدات و متناهی آن  
 در دنیا و دین بسیار است و آن عبادت است از خشنود در عقب نماز  
 بلا فاصله از برای دعا کردن و حاجت خواستن و ثناء الهی یا اودن  
 و تسمن خواندن و کمترین از خوف الهی و تفکر در عجایب قدرت پر  
 و در کار و زندگی و غمهای او بسیار و از اینها است و صدق تعقیب  
 بر خشنود و دعا و امثال آن یا دعا و امثال آن بدون  
 خشنود معلوم نیست اگر چه هر یک از اینها نیز تعقیب و تلوین دارد



و هر يك از قیوب و خشن و دعا و ثنا عباد و انجلی یا بد و عزم  
زیاد کرده شود ابرار نیز زیاد می شود و شرطیت در قیوب خشن و  
مصلی و بار صواب و در و قیوب بودن و دعا و صری کردن بی برکات  
انها ادبی و اضلالت و بهترین قیوبات ادعیه است که از آنها علم  
سلوات الله علیهم کرده اند و در کتب احباب مذکور است و افضل از  
همه آنها پنج تا ظهر و هر علیها السلام است و ان است که ابتدای  
چهار و برهه الله اکبر که بدین بی و سه مرتبه الحمد لله پس بی و سه مرتبه  
سبحان الله و شتات هم کردن آن بکثره لا اله الا الله و شت کردن  
قیوب مخصوص نمازها و بوی ندارد بلکه در عقب نمازهای سختی نیز  
ست است **سجده شکر** است و از شتات در عقب نماز  
بجست مگر کردن بر توفیق یا توفیق از برای او و نماز و شتات در آن  
صد سجده مگر کردن و سجده کردن بر هر یک سجده و ان سجده است  
و رفع نبودن محل سجده از جای ایشان و زاید و چهار انگشت اما بعد  
بر هفت عضو شرطیت و بیانی که او در کافایت و شت است در آن  
سائهای دست و بر زمین خوابیدن و سینه و شکم و بر زمین چپانند  
و آنکه بر رویه بگوید مگر یا مگر الله و بهتر است که صد مرتبه بگوید مگر یا  
خدمت بر عفو و سجده شکر یک سجده کردن بعلی یا بد و بهتر است  
که دو سجده کند یا آن نحو که ابتدای سجده کند پس جانب روی راست  
رو زمین نهد و بعد از آن جانب روی چپ را پس نایا سجده کند و اگر  
مذکور بود بخواند در سجده اول بکند و بخواند در سجده آخر بخواند

وقت کند بر دو سجده و بهتر است که دو سجده آخر بگوید و از برای سجده و  
و در گذاردن ادعیه چند دارد سوره که در کتب ادعیه مذکور است و شت  
که این سجده را بعد از هر قیوبات و نمازها بخواند و مگر در نماز مغرب  
که بهتر است که پیش از نماز آن کرده شود و شت است که بعد از نماز  
برداشتن از سجده کفهای دست خود را بر سجده نگاه بدارد پس بر او  
و بر دو سینه خود بکشد **سجده** بد آنکه حکم زن در جمیع افعال  
و آداب نماز حکم مرد است مگر در بعضی اوقات جانشین کند و در  
بعضی از آداب دیگر نیز تفاوت دارند و بهتر است که از برای زن  
که چون با چند قدمها از یکدیگر دور کند بلکه هم چپانند و در سجده  
خود را بر پشت نهادن خود نمک و چون رکوع کند انگشتان خود در دست  
بر آن برساند بلکه دستها بخود اندکی بالا ترازد و آنرا بر زمین نهد  
نهد و چون بجست سجده فرود رود ابتدا زانوهای او بر زمین نهد شت  
دستها را و چون سجده رود دستها را بر زمین بخواباند و بگوید  
خرد چپانند و چون بپایند بر زمین خود بپایند و چون خواهد بر  
چیزه ابتدا دستها را بر زمین زانوهای او را بلند کند و بر **سجده**  
در میان نمازهای فوافل بگوید و اعداد آنها و کیفیت آنها و در نماز  
جسد سجدات **سجده** بد آنکه فراموشی و بی حسی و چهار رکعت  
هفت رکعت تا نهد ظهر پیش از نماز ظهر و هفت رکعت تا نهد عصر پیش از نماز  
عصر و بعضی از علماء شش رکعت از نماز ظهر از ظهر میدانند و دو  
رکعت از عصر و خالی از غرقیت پس بهتر است که در شش رکعت

در سجده  
در سجده  
در سجده



که پیش از نماز عصر یکصد ضاعه بخشد بلکه به نیت قریب اکتفا کند و نماز  
 رکعت نوافل مغرب بعد از نماز مغرب و دو رکعت ششست نماز و غیره بعد از  
 نماز عشا که بیک رکعت حجاب میشود وقت رکعت غار و ب و دو رکعت  
 نماز شفع و بیک رکعت نماز وتر و دو رکعت نوافل صبح **مستند و صحیح** و در هر  
 سائزه رکعت نوافل ظهر و عصر ساقط است با اجماع بلکه کردن آنها  
 جایز نیست و نوافل مغرب در غار و ب و شفع و وتر و نوافل صبح ساقط است  
 و کردن آنها سنت است با اجماع و دو رکعت و غیره خلاف آن و  
 از آنست که ساقط نیست بلکه استحباب باقیات **سید** هر نماز نوافل ازین  
 نوافل دو رکعتی است که باید در هر دو رکعت تشهد سلام خواند و رکعت  
 و قیام ترازد و رکعت جایز نیست مگر دو نماز و تر که یک رکعت است **مجاور**  
 هر نوافل را ششست میخوانند و اگر چه در حالت اختیار باشد و ضروری  
 نباشد بلکه جایز کثرت سوان و در عین راه دهن نیز میتوان کرد  
 و لیکن افضل از آنست که ابتداء کند با آنکه اگر ششست کند بهیچ وجه  
 رکعت ابتداء دو رکعت ششست کند یا آنکه ششست حمد و سوره بخواند  
 و چون با آخر سوره بسکد بر خیزد و ابتداء سوره یا غلام کند و رکوع  
 دهد که در صورت نیز ثواب نماز ابتداء خواهد داشت و آنها  
 غیر دو رکعت و غیره است و اما آن دو رکعت را البته باید ششست کرد  
 بنا بر اقوی **محمد** هرگاه ششست نماز کند سنت است که در حال قیام  
 تربع بپوشد و در حال تشهد سجد و در حال رکوع دو رکعت بپوشد  
 و معنی تربع و تربع در سجده قیام کثرت **ششم** مکرر است سخن گفتن

میان چهار رکعت نوافل مغرب یعنی ابتدا از دو رکعت اول حکم کند تا دو  
 رکعت آخر را بجا آورد و هم چنین مکرر است سخن گفتن میان نماز مغرب  
 و نوافل آن نیز تعقیب و اما در تعقیب خلاف آنست که بعضی از آن نوافل  
 کند یا بعد از آن و اقوی از آنست که تقدم تعقیبات بر نوافل افضل است  
**هفتم** سنت است که اگر از نوافل کرد و رکعت کرده میشود و بلند بخواند  
 و آنچه متعلق بر روزات است بکند **هشتم** سنت است که دو رکعت اول  
 و تر بعد از حمد سوره از اوقات اوقاص و دو رکعت و تر بعد از حمد  
 قل هو الله احد بخواند و در بعضی اخبار دو رکعت دوم سوره تبارک الله  
 بعد الملك وارد شده **نهم** در بحث قنوت مذکور شد که در جمیع  
 نوافل بعد از حمد میتوان اکتفا کرد و سوره خواندن شرط نیست و اگر چه  
 خواندن آن افضل است و میتوان در هر اکتفا کند بعد از حمد سوره قل  
 هو الله یا هر سوره دیگری خواهد بود سنت است که در هر یک از دو رکعت  
 اول نماز بکند از حمد و سوره سوره قل هو الله احد بخواند و دو رکعت  
 شفع سوره قل اخذ بر بیا انسان و دو رکعت دوم آن سوره قل اخذ  
 رب العالمین بخواند و دیگر رکعت و تر سه مرتبه سوره قل هو الله احد  
 بخواند و اگر در این رکعت معوذتین را نیز بخواند یا سوره قل هو الله احد  
 و اگر در هر یک از دو رکعت شفع هم سه مرتبه توحید را یا هر مذکور شد  
 بخواند بسیار خوب است **دهم** سنت است قنوت در هر دو رکعتی  
 از نمازهای نوافل یعنی دو رکعت دوم آن قنوت سنت است سخن گفتن  
 رکعت دوم شفع نیز دو رکعت و تر دو رکعت و قنوت خواندن



و در قنوت و قنوت دعا می قنوت چهل نفر یا زیاده در آن برادران می  
 خود را دعا کند و اسم ایشان را ذکر کند بآن نحو که اللهم اغفر لفلان و  
 فلان تا چهل نفر یا بیشتر و اگر برای هر یک يك اللهم اغفر له بگوید و اگر  
 و اگر خواهد بخاری بگوید بآن نحو که خدا یا من فلان و فلان و فلان  
 بر هفتاد مرتبه یا زیاده تر تا صد مرتبه استغفار کند بآن نحو که استغفر  
 و اقرب الیه فی صد مرتبه بگوید الغفر و بهین ترتیب بگوید یعنی  
 ابتدا دعا می بردارد و بعد از آن استغفار و بعد از آن الغفر بگوید  
 و در وقت دعا می قنوت دودست را تراز بر روی بلند کند و قنوت بخواند  
 و چون بدعا می بردارد آن رکعت ششم را بدست راست ببرد و دست راست  
 فرو بندد و بهین دست چپ را بلند کند و دعا و استغفار و الغفر را  
 بخواند و در آخر حاجت شمردن بکشد و بلند کردن دست دیگر همین  
 در استغفار و رسیدن اما جمیع از علما در دعا می بردارد و الغفر هم  
 ذکر کرده اند و بهتر از آنست که در این دو قصد اجتناب از غفلت نکند **رویه**  
 بدانکه نباید یک رکعت و ترجیح از دو رکعت شفعی باشد و وصل کرد تا نما  
 بکند یک رکعت یا بیشتر می کنند خوب نیست **رویه** در بعضی از آن  
 بیان وقت هر نماز است و نیز مذکور شد که اگر کسی وقتی جدا شود  
 که وقت و بعد تمام نماز است و انداخته باشد هر کس که **رویه** سنت  
 که در روز جمعه سه نمازده رکعت تا ناله ظهر و عصر هر دو رکعت خاصه کند  
 که مجموع بیست رکعت باشد شش رکعت از اول روز و نه رکعت در  
 اثنای یکدیگر و شش رکعت در وقت بلند شدن آفتاب چنان آورد و شش

رکعت و اندکی پیش از ظهر بکند و دو رکعت در اول ظهر بکند و جایز است  
 که شش رکعت اول روز را بکند و او ای فرض بکند **جواب** سنت  
 که در میان مغرب و عشاء سوای نافله مغرب دو رکعت نماز کند که آنرا  
 نماز غفیله گویند و در دو رکعت اول بعد از نماز ایستاده بخواند که **رویه**  
 از ذهب معاصنا تا و کذا لک یحیی المؤمنین و در رکعت دوم بعد از حمد  
 آیه و عند مفاتیح الغیب را بخواند تا الا فی کتاب صبیح و در قنوت  
 بگوید اللهم انی اسئلك بمفاتیح الغیب التي لا یعلمها الا انت  
 ان یصل علی محمد و آل محمد و ان تغفر لک و ان تغفر لک و ان تغفر لک و ان تغفر لک  
 و بی نفعی و الفی و علی طبعی انت تعلم حاجتی فاسئلك بحجی و  
 و بکرم علیهم و علیهم السلام لما قضیها لی من حاجت خود را سوال کند  
 و جایز است که دو رکعت از چهار رکعت نافله مغرب بآن نحو کند و همین  
 دو رکعت قرار دهد **رویه** سنت است که بعد از نافله صبح بر  
 بهلوی رات و بعد از خواب بخواند که بیست در خطی خواند و کون  
 رات خود را بر روی دست راست گذارد و بعضی ادعیه که وارد شده  
 بخواند و اینرا جمعه می نامند و از سنن مؤکده است که از خواص شیعیان  
**باب** در بیان سایر نمازها و احوالی و آن چهار نماز است  
**اول** نماز جمعه **رویه** نماز جمعه سنن است نماز آیات از خوف و کوف  
 و نماز زلزله و سایر آیات سماویه **جواب** نماز میت و اما نماز که  
 با جاره واجب می شود و در بعضی نماز قضا مذکور خواهد شد بدو رکعت  
 چهار مقصدات **مفسد** در نماز جمعه و در اینجا چند مسائل است



**مسئله اول** بداند که غازی که با امام معصوم یا نایب که از خصوص  
 قیوم فرماید واجب عفو است بر هر مرد بالغ عاقل آزادی که بر نفس و کور  
 و مثل و سایر نباشد و بسیار بر نباشد و از موضع آن تا جایی که غازی  
 حجه مینماید و در فرسخ ماستد و اما بر طفل و دیوانه و زن و بر نفس و کور  
 و مثل و سایر و بسیار بر واجب نیست و هم چنین بر کسی که از محل بودن  
 او تا جایی که غازی حجه مینماید و در فرسخ یا زیاده نباشد و اما در زمان  
 غیبت امام معصوم مثل آن از منبری حق منسوب میان علمای ائمه است که  
 واجب عفو نیست بلکه نزدیک نیست بفرار عاظم علای شیعه از حایط  
 و اما حق شیعه را بر عدم وجوب آن نموده اند بلکه حق آنست که در آن  
 در زمان غیبت بعضی غازی ظهر که ترک غازی ظهر شود جایز نیست بلکه  
 حرام است بلی اگر کسی از ایستادگی است بر نیت احتیاط از آنکه باقی  
 عادی حضور را که جمیع الزامات باشد بعضی غازی ظهر بلکه غازی  
 ظهر را بکند بر نیت وجوب مضایقه نماید بلکه منتهی اند غازی ظهر را  
 جماعت بجا آورد **مسئله دوم** غازی حجه در وقت آنست که غازی حجه  
 مکر آنکه در غازی حجه هر بقرات واجبات و در غازی حجه سنت و در  
 غازی حجه یک قنوت سنت است و در غازی حجه دو قنوت یکی در وقت  
 اول پیش از رکوع و یکی در دوم بعد از رکوع و نیز در غازی حجه  
 شرط است که جماعت کرده شود و فرادی جایز نیست و باید لا اقل  
 امام پنج نفر باشند که اگر کمتر باشند درست نیست و باید پیش از غازی  
 و خطبه خوانده شود که در هر یک مثل بر عهد خدا و صلوات رسول

و حرفی از موعظه باشد و در خطبه اول سوره مختصری از قرآن باید خوانده  
 شود و اگر در خطبه اول شهادتین و در دوم صلوات بر ائمه و طلب مرتبت  
 از برای میلز یاد شود بقرات و خطبه بقری خوانده شود و اگر در وقت  
 کبی باشد که عربی فقهی احتیاط آنست که بزبانیکه او بفهمد در خطبه  
 ضم شود و واجبات خطبه ایشان خوانده شود و میان دو خطبه  
 اندکی مسدود و جایز است خطبه غیر از ایشان باشد اما احتیاط آنست  
 و احتیاط است و در وقت خطبه بر ائمه حق گفتن حرام است و است  
 خطب نصیح و متقی و پر بر کار باشد و خطبه را با او از بلند عالی بخواند  
 و عامه بر سر و در آورده و شنیده باشند و بر مختصری یا کافی یا احتیاط  
 نیکه کند و مردم را بشنود و چون بالای منبر رود و مردم کند و سلام  
 کند و پیش از خطبه خواندن بکشند و در وقت قنوت آن گوید  
 بر خطب خطبه خواند و جایز نیست که در مسافت بکفر شیخ و غازی حجه  
 کرده شود پس اگر دو غازی کرده شود و هر دو طایفه عالم باشند یا نیکه  
 دیگری هم غازی بکند غازی هر دو باطل است اگر از راه دیگری که در  
 از آن غازی باطل نباشد و اگر یک کدام از راه دیگر باطل باشد غازی  
 آن دیگری صحیح خواهد بود و اگر هیچکدام عالم از جمیع طایفه دیگر نباشند  
 غازی هر دو صحیح است و اگر یک کدام دانسته هین غازی باطل است  
 و غازی آن طایفه که میداند صحیح است **مسئله سوم** وقت غازی حجه  
 ابتدای زوال است و باید البته ابتدای زوال شروع شود یعنی وقتی که  
 زوال محقق شد بفاصله عربی شروع شود و غازی کرده شود تا غامق شود



و هر قدر خنجر و غاژ را طول دهد جازات تا وقت غاژ حصر تنگ نکند  
و کسیکه احتیاطا غاژ جمع کند حاکمیت که انقدر طول دهد که وقت غاژ  
نماند تنگ شود و جازات خنجرها تا قبل از زوال بخواند **مسند چهارم**  
**مکرم** که در بعضی از راه تغییر یا ضرورت مضطر شود که غاژ جمع کند  
یا کسیکه اقتدا با آن بنویسند یا بپوشانند غاژ جمع چهار رکعت غاژ ظهر میکند  
و بکشد با آن امام نیت نافله میکند با امام نیت غاژ ظهر میکند و چون  
امام فارغ شد دو رکعت دیگر را تمام می کند یا ابتدا با امام دو رکعت  
به نیت نافله میکند و بعد بخانجر و غاژ ظهر می کند **مسند پنجم** بدانکه  
از برای روز جمع و ادب و احتیاطی چند است **اول** اینکه هر کسیکه غاژ  
جمع واجب باشد حیاض مثل زمان حیض را امام بقصد از دخول ظهر و پیش از  
غاژ منصرف بر آن حرام است مگر حیاض آنکه با غاژ جمع را در باید و اما در  
زمان جنبت امام سفر حرام نیست مطلقا یعنی بقصد از طلوع صبح روز جمع  
تا وقت گذشتن زمان غاژ جمع از برای هر کس سفر کراهت دارد  
**دوم** آنکه خرید و فروش بلکه هر عملی که مانع از غاژ جمع باشد در وقت  
غاژ جمع در زمان حضور امام محرم است اما در امثال این زمانها  
مطلقا ضرر ندارد اگر چه غاژ جمع کرده شود **سوم** اینکه بفرمان ظهر چهار  
رکعت اضافه شود تفصیلا که گذشت **چهارم** آنکه در دو رکعت اول  
غاژ ظهر بعد و سور را بلند بخواند **پنجم** آنکه ابتدای روز بخنجر رود  
و در وقت رفتن بخنجر بایستد و بفرمان بلند و طبعه یا اگر بپوشد **ششم**  
آنکه نوبت کند و در روز جمع نوبت کشیدن سنت است و در بعضی

انبار که منع رسیدن بخنجر رقبه است و در هفت روز کشیدن نوبت بیدن  
سنت است بلکه در هر سه روز سنت است و در هر بازده روز احتیاط  
مؤکد است و در هر یک روز تا یکدست بدتر است و کراهت بلند دارد  
از برای مرد که زیاده از چهل روز و از برای زن که زیاده از بیست روز  
بر نوبت کشیدن کند و سنت است موضع نوبت را حیاض باشد بلکه بکشد  
نوبت خضاب کردن ناخنها بخانه سنت است بلکه مطلقا خضاب دست  
و پا بخانه خضاب ریش بخانه یا و سر که از آنکس کشیدن سنت است **هفتم**  
آنکه هر جمع سر را با آب غسل دهد و بشوید **هشتم** آنکه هر جمع سر را بشوید و شانه  
بکشد و ناخنها بچیند و در کف نوازش سنت است ابتدا با انگشت کوچک  
دست چپ کند و با انگشت کوچک دست راست ختم کند و زیاده از ناخنها  
که چپد و حق کند و در روز خنجره نیز ناخن چیدن خوب است **نهم**  
آنکه خود را معطر و خوشبو سازد که این طریقه ایستاد و سلیقه است بلکه  
خوشبو با خنجر خود هر روز سنت است و هم حدیث است هر روز بلکه  
در وقت هر غازی شانه کردن ریش و سنت است که ابتدا از زیر ریش  
شانه بزند پس بالا یعنی سر را شانه کند و در آخرت سور و انا از لثه  
بجویند و بقصد از بالا پس شانه کند و در آخرت سور و انا از لثه  
بجویند و این شانه کردن مکروه است و از جمله سننهای مؤکده است  
کردن است حضور در هر نماز و هنگام وضو ساختن و از جمله احتیاطات  
سر کشیدن است در وقت خوابیدن و سنت است که بعد از غسل سر فرو  
بماند یعنی بعد از غسل میباید که بدو چشم کشد و بنمود طاق بماند و از جمیع



امر و تحبه چیدن موی داخل غیثات و چیدن ابرو از پیش که از یک قبضه زیاد  
 باشد و ابتدای قبضه از نخ می شود تراشیدن است **مسئله اول** در نماز عید  
 و در آن چند مسلمات **مسئله اول** بدانکه نماز عید فطر و عید اضحی در  
 زمان حضور امام معصوم هرگاه خود امام یا نائب خاص او نماز کند واجب  
 عیو است اما در زمان غیبت امام عزالت که واجب نیست بلکه مستحب است  
 که ذکر کرده شود و بجز آن که ادبی از اجتماع بجا آورد با فرادی و بجا  
 کردن اگر ممکن شود بجز آن که حضورا اگر بنماز بجا بماند جامع الزام  
 باشد و در اجتماع کردن آن مشروط بشی و لیکن از برای نماز  
 جمعه نیست پس اگر عید جماعت بر پنج نفر هم رسد ضرر ندارد و همچنین  
 در وقت از یک نفر پنج عید نماز عید میتوان جماعت کرد **مسئله دوم**  
 ابتدای وقت نماز عید طلوع افتاب روز عید است و آخر وقت غروب  
 روز عید است و اگر کسی نماز عید را بکند تا ظهر داخل شود قضا ندارد  
 مگر در عید فطر هرگاه پیش از ظهر عید نایب شود و بعد از ظهر نایب شود  
 در صورت سنت است که در روز دیگر بعد از طلوع افتاب نماز عید را بجا  
 آورد به نیت قضا و اگر از آن که آن شخص بعد فطر دارد و عید اضحی  
 مطلقا قضا ندارد **مسئله چهارم** بدانکه نماز عید در رکعت است و گفت  
 ان باین غوات که قبل از نیت تکبیره الاحرام میگوید پس بعد از آن  
 در رکعت اول بعد از نیت تکبیر میگوید و دعوت هر یک بر یک گفت  
 بخواند و تکبیر ششم را میگوید و بر کعب میرود و در رکعت دوم بعد از  
 سوره بجا از تکبیر میگوید و عقب هر یک بر یک گفت بخواند و تکبیر ششم را

میگوید و بر کعب میرود و نماز را تمام می کند و اقوی آن است که این تکبیر  
 را بعد وقت نماز عید است و نماز عید و بجز لازم آن نیست **مسئله چهارم**  
 چند امر در نماز عید است **اول** آنکه قبل از تکبیره الاحرام شستن  
 بجهت افشای بوی بدن و نماز عید را بواجب است **دوم** آنکه در رکعت اول  
 بعد از تکبیر سوره سجده و هر رکعت و در هر سوره و الفجر بخواند **سوم**  
 آنکه در وقت نماز عید مخصوصی که وارد شده بخواند **چهارم** در وقت  
 تکبیر گفت دستها را تا بر او بلند کند **پنجم** آنکه بلند نماز کند  
 اگر امام باشد یا منفرد **ششم** آنکه اگر نماز جماعت کرده شود بنماز  
 بعد از نماز در خطبه بخواند بوی که در نماز جمعه گفت **هفتم** آنکه نماز  
 در زیر اشیان گذارد و شود نزد جای سقف و بجز آن است که در  
 حجره کرده شود مگر در مکانی که در صورتی که بیرون رفتن مشکل باشد بجهت  
 ترجیح با بارانی یا خیر **هشتم** آنکه قبل از طلوع افتاب روز عید  
 بجهت نماز بیرون رود **نهم** آنکه بیروی خان سجده کند بلکه نماز را  
 بیرون بروی زمین گذارد فرش و بودیا **دهم** آنکه در نماز طاعت بود  
 پیش از مغول شدن نماز سه مرتبه الصلوه بگوید و اگر وقت بیرون رفتن  
 نماز هم بگوید جایز است **یازدهم** آنکه پیش از بیرون رفتن نماز عید  
 غسل کند و خونی را بشوید و بجا آید بگویند **دوازدهم**  
 آنکه پیاده بلکه نابرهنه و جواهرها بپوشد یا نپوشد و عامه بپوشد  
 و تکبیر بپوشد و بوی که مذکور خواهد شد بپوشد و **سیزدهم** آنکه از راه  
 عیلا میرود از راه دیگر بر گردد **هجدهم** آنکه اگر عید فطر باشد قبل از

و نماز عید  
 و نماز عید  
 و نماز عید



بدون رفتن نماز عید افطار کند بشری و اضل از آن که بخیر باشد با سوزانند  
 افطار کند و اگر عید اضحی باشد بعد از نماز افطار کند و بهتر از آنست که اگر  
 کسی قریب باشد از کوفت قریبانی خود افطار کند **مسئله** بداند که  
 از برای هر کس که خواهد مرد و خواه زن سنت است که در عید فطر بعد از شستن  
 نماز تکبیر را که مذکور شد بگوید بعد از نماز مغرب یک عید و ثلثا  
 آن و نماز صبح دو عید و نماز ظهر و عصر دو عید بنا بر آنست  
 و در عید اضحی در عقب ده نماز واجب بگوید که ابتدای این نماز ظهر  
 روز عید است و آخر آن نماز صبح روز دوازدهم و اگر کسی در عید اضحی در  
 منی باشد از تکبیر تا عقب نماز واجب بگوید که ابتدای این نماز  
 نماز ظهر روز عید و آخر آن نماز صبح روز بیست و نهم است و آن تکبیر در عید  
 قطب باین نجات که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر  
 الله اکبر و الحمد لله الله اکبر علی ما هدانا و در عید اضحی باین نجات  
 الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر و الحمد لله الله اکبر  
 علی ما هدانا الله اکبر علی ما دنفتنا من طیمة الاغنام و سنت است که آن  
 تکبیر آنرا مقدم بر سایر قضایان باشد و در وقت تکبیر گفتن اندکی شهادت  
 مات کند ما حرکت دهد و اگر نماز او نشکند تا از جای خود برخیزد ساقط  
 بی شود **مسئله** در روز عید فطر و عید اضحی بعد از طلوع شمس  
 تا ظهر هیچ نمازی سنتی شروع نیست کردن بلکه حرام است و مکرر است مغر  
 کردن در روز عید بعد از طلوع صبح تا غار عید گذاردن شود بلکه تا ظهر  
 روز عید و هم چنین مکرر است مگر بعضی نقل کردن اگر غیر نداشته

باشد بلکه سنت است که از کل شیرینی ساختن شود **مقصد** در نما  
 ایات و در آن چند مسلمات **مسئله** بداند که نماز واجب میشود  
 از برای خویش و گرفتن و نما گرفتن اگر چه بسیار که گرفته شود که بقدر  
 توان نماز هم نباشد و از برای زن و هر امری که باعث اضطراب و  
 غالب مردم نمیشود چون باد های بسیار و سیلابات و تاریکی بسیار و غیره  
 آن با سببی که عذر را فریاد کند یا ساعتی خطی یا بعد از سیلاب یا  
 و امثال اینها **مسئله** بداند که اول وقت این نماز در گرفتن خود میشود و  
 ابتدای شروع در گرفتن و آخر آن بنا بر اقوی و قوی است که تمام قری  
 روشن شود و اگر در نماز باشد که تمام آن روشن شد و اجبات نماز را  
 تمام کند وقت آن در زلزله تمام عرات پس هر وقت که خرها میشود  
 کرد و فحیل و آن واجب نیست بلکه سنت است و وقت آن در سایر امور  
 مذکور همانوقت است که آن امور حاصل میشود و اگر کسی نماز کوف  
 یا خوف را در وقت که قری گرفته است کند یا قری خطی خود پس اگر چه  
 قری خود رسیده یا ماه گرفته شد باشد و اجبات بر او قضای آن نماز  
 خواهد مطلق شد باشد یا نه و اگر بعضی از قری گرفته شد باشد پس اگر چه  
 سالت گرفتن مطلق شد و نماز ترک کرد باز ضایان واجب است  
 و اگر مطلق شد تا کوف یا خوف تمام شد قضای آن واجب نیست  
 اگر کسی نماز را بر امر دیگر مذکور شد غرض از زلزله ترک کند مطلقا  
 قضایان و اجبات **مسئله** بداند که این نماز دو رکعت است و  
 کیفیت آن بدو رکعت یکجا آنکه بعد از نیت حد و یکبار بی خواند



پس رکوع میرود و سر بر میدارد بدون آنکه سجده رود و باز حمد و سوره  
 بخواند و رکوع میرود و باز سر بر میدارد و حمد و سوره بخواند تا پنج  
 دفعه و چون سر از رکوع پنجم بر میدارد بدون قرائت کجی میرود و  
 سجده را بجای آورد پس بر خیزد و رکعت دوم را نیز مانند رکعت اول  
 بجای آورد که در مجموع دو رکعت ده قرائت و ده رکوع و چهار سجده  
 آورد و هر توبه و نماز آنکه بعد از نیت حمد و بعضی از یکسوره را بخواند و  
 رکوع برده و سر بر میدارد و از هماغا که سوره را آنکارده بخواند  
 بدون خواندن حمد و رکوع میرود و سر بر میدارد پس اگر با سوره را  
 تمام نکرده باز از هماغا که سوره را آنکارده بخواند بدون حمد و رکوع  
 میرود تا هرجا که سوره تمام شد در آنوقت چون رکوع رفت و سر بر  
 حمد را بخواند و باز شروع شود میکند تا پنج رکوع رکعت اول تمام شود  
 و کجی میرود و بعد از خواستن البته حمد را پس از رکوع ششم بخواند  
 خواه پیش از رکوع پنجم سوره را تمام کرده باشد یا نه و احتیاط از آنست  
 که پیش از رکوع پنجم سوره را تمام کند و از برای رکوع ششم که رکوع  
 اول رکعت دوم باشد بعد از حمد شروع یا ابتدای سوره کند پس  
 رکعت دوم را نیز مانند رکعت اول بخواند و اگر در صورتیکه از آنجا  
 سوره بیکر حمد را نیز بخواند جائز است بلی واجب نیست مگر بعد از تمام  
 سوره و احتیاط از آنست که از برای هر یک سوره یکسوره تمام شود که لا  
 امل و سوره تمام خوانده شود و جائز است یک رکعت بطریق اول کرده  
 شود و یک رکعت بطریق دوم و در صورتیکه بعضی از سوره را بخواند یا از

واجبات کرد و رکوع بعد از هماغا توضیح که با گذاردن بخواند و جائز نیست  
 از توضیح دیگر بخواند یا سوره دیگر بخواند **مسئله چهارم** در بار نماز چند  
 امر سنن است اول آنکه اگر کسی پیش از روشن شدن غام قریب غم  
 در جای خود بنشیند و مغفول دعا و شای برود کار باشد تا غام  
 ختم و انود یا آنکه نماز را اعاده کند و پنجم آنکه نماز را بعد از زمان  
 کوف یا خوف تقریباً طول دهد پنجم آنکه سوره ها را بطریق دیگر بخواند  
 اگر وقت وسعت داشته باشد چهارم آنکه رکوع و سجده را طول دهد  
 و رکوع آن بعد از زمان قرائت باشد پنجم آنکه هر وقت بر رکوع میرود  
 تکبیر بگوید و بعد از آن چون سر از رکوع بر میدارد مگر در سر و استن  
 از رکوع پنجم و دهم که جمیع شدن حمد میگوید ششم آنکه پیش از رکوع  
 دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم بعد از قرائت قنوت بخواند هفتم  
 آنکه بلند قرائت کند هشتم آنکه در مکانیک غیر معتف باشد نماز کند  
**مسئله پنجم** این نماز را فراموش می توان کرد و جماعت نیز می توان  
 جدا آورد و جماعت کردن افضل است **مسئله ششم** اگر کسی  
 این نماز را رسد که وقت غایب می باشد پس اگر وقت بلند کدام  
 معصوم باشد و وقت دیگری موعی آنکه بضیقات مقدم می دارد  
 و اگر وقت هر دو ضیق باشد نماز بر مقدم دارد و بعد از آن  
 آیات را قضا کند و اگر وقت هر دو موعی باشد چیز است در مقدم  
 که خواهد بود و نیز از آنست که بر مقدم دارد **مسئله هفتم** جائز است  
 در حال احتیاج نماز آیات را سوره یا در حال راه رفتن جدا آورد و







و اگر ویست صیغره باشد یا در برادر و مکان دوری باشد که دست  
و پا و بناسند و ذی هم در بر بنایان عاقله و باله حاضر بناسند  
کسی ولایت بریت نمی آید و استحقاق که هر چه هم بی اگر از وی  
ست خویشی و بی معلوم باشد عجب جماع الزامه و بی خواهد  
بود و اگر در وی عجب بناسند عدول مسلمین و بی خواهند بود  
و منوره و احکام عاقله و عقل و ذی است و هر کس مقدم است  
بر پدر زن و برادر و لازمیت در اذن و بی که صریحا اذن دهد  
بلکه اذن بخوی و شاهد حال و زکفایت میکند و اگر کسی بدون  
اذن و بی امانت کند در غایت غاذا و باطلات و اما غاذا  
کسانی که با اقتدار کرده اند باطل نیست بلکه صحیح است و از آنجا معلوم  
میشود که هر یک غازی بریت شد از دیگران ساقطی شود اگر  
بدون اذن و بی باشد زیرا که اگر اذن غاذا کند تنها باشد اذن  
و بی شرط نیست و اگر بنیاد باشد غاذا مومنین او صحیح خواهد بود  
و اگر اگر غاذا کند تنها باشد اجایات که عدالت در آن شرط  
نیست و اگر بنیاد باشد خلاف است و حق از است که در بنیاد از غاذا  
عدالت شرط نیست و اگر چه بهتر و احوط از است که بغیر عادل بنیاد  
نکند و سنت است از وی و بی که کامل زنا مقدم داد چون اعلم از  
خود را باها نمی یابا اس از خود را اگر حاضر باشند **صلی**  
در کیفیت غاذاست بد آنکه واجب است در این غاذاست و بر بنیان  
نحو که غاذاست میکنم قریب الحی الله و اگر اصوات متعدده باشند و

خواهد بهر یک غاذا را احد کند باید قصصی که غاذا بر آن میکند  
نیز کند و شرط نیست شناختن بیت و بعد از آن بیغیر میکند  
که اول اینها تکبیر اسلام است و در میان هر دو تکبیر دعا می خواند  
و بهتر از است که بعد از تکبیر اول دعا و ترن را بگوید و بعد از تکبیر  
دوم صلوات بر خیر و آل طاهرین او بفرستد و بعد از تکبیر سیم دعا  
معرض کند و بعد از تکبیر چهارم دعا بیت کند و از وی هر یک  
ادویه مخصوصه رسیده است اما اینها واجب نیست بلکه سنت است  
و اگر بعد از تکبیر اول بگوید **سعدان لا اله الا الله و اشهد ان**  
**محمد رسول الله و بعد از تکبیر دوم بگوید اللهم صل علی محمد و آل**  
**و بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و بعد از**  
**تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر لهذا المیت و تکبیر پنجم را بگوید و**  
**غافق و کافرات بلکه ظاهر از است که اگر بعد از هر یک از چهار**  
**تکبیر هم بگوید اللهم اغفر لهذا المیت کفایت کند بلکه اگر اینهم**  
**تغایر بی بگوید بان نحو که بعد از هر تکبیر بگوید خدا یا این بیت را**  
**یا سر زکافات و سنت است که بعد از هر دعا بگوید اللهم اغفر**  
**لعمومک و اگر بیت غیر با لغی باشد بعد از تکبیر چهارم بعضی دعا می**  
**نیت بگوید اللهم اجعل له یوم و لنا سفلا و فرطا و اجوارا و البیت**  
**در غاذاست و وصیله بودن و اینها غاذا کردن و باید سریت**  
**و در طرف راست غاذا کند یا با غاذا کند یا با غاذا کند یا با**  
**چپان را ماد و مومنین این واجب نیست و اگر عذری باشد که نتوان**



میت را و قبله گذارد یا سر از اطراف راست گذارد بهر نحو که ممکن باشد  
 غار را روی کنند و منور از آنست که باید جنازه میت نزدیک باشد چنان  
 کنند و مکان آن بلندتر و پایین تر از مکان غار کنند بنا کنند و حکم  
 بوجوب آن در مشکلات اما احتیاط از آنست که در جاهای که چنانچه  
 و باید غار میت بعد از غسل دادن و کفن کردن او باشد و بیشتر  
 جایز نیست و اگر کسی هم یا از راه چهل مسله غار را بیشتر کند غار  
 صحیح خواهد بود و در این غار ضرر ندارد که جای میانی مسطح و جنازه  
 باشد و شرط نیست در این غار پاک جامه و بدن و وضو و غسل بلکه  
 وضو و غسل نیز میتوان جای آورد و احتیاط از آنست که از اجزاء غار  
 باطلی کند از خون زدن و خنده و قهقهه و امثال آنجا احتیاط  
 کند و این غار محدود و دور و کعبه وجود و کشف ندارد و رست  
 که پیشتر با کسیکه نماز میکند که جنازه زنی ابتدا بگذارد و بجهت  
 لبست قبله و چنان مرد و بعد از آن و سنن است که مامور اگر چه کافر  
 باشد در عقب امام باشد و زنان در عقب مردان باشند و نیز سنن  
 که غار کنند با المهارت باشد و بوضو واجب نباشد و کفش را از پا  
 بیرون کند و جهت هر یک بر سر دستها را تا غازی و بلند کند و در  
 مکان خود حرکت نکند اجازت و بلند کند مگر آنکسایکه باید جنازه  
 بلند کند که آنها باید بروند و جنازه را بردارند و بنیست است که  
 غار کنندگان بر میت کبیا باشند و جایز است غار میت کردن  
 در مجدها ولیکن مکروه است و هم چنین در هر وقت آن غار را میگویند

مکر زمانیکه وقت غار فرستد شک باشد **فصل چهارم** در دفن و احکام  
 معافه نماز میت بدانکه جایز است که غار بعد از میت بود و اگر  
 بعد از دفن باشد اما مکروه است و اگر کسی وقف برسد که بنماز بجهت  
 از تکبیرات را گفته باشد اما قدا میکند و تکبیرات باقی ماند و با امام  
 میگوید اما باید دعا نمک و طیفه آن تکبیرات بخواند نه اضر امام خواند  
 بر آن کرد و تکبیر سیم امام برسد و امام دعای مومنین را بگوید و او باید  
 خدا وین تکبیر که دعا بکیر اول است و هم چنین چون امام از  
 غار فرستد و غ سجد و دو تنه تکبیرات را با دعا جان غلام کند و اگر پیش  
 تمام شدن چنان را بردارند تکبیرات را واجب است بگوید باید گفت  
 بران یا مؤخران بود و اگر عدد دیگری از تکبیرات از امام بفرستد  
 عمل حرام کرده اما غار باطل نیست و بلکه باید تا عمل کند تا امام بار  
 برسد و اگر جواب فرستد سنن است که بر سر رود و با امام ملحق شود  
 و واجبات بر بنفاز و مامور و منفرد که پنج تکبیر بگوید و اگر کسی  
 که بگوید غار و باطل است خواه عمدا که کرده باشد یا سهوا و اگر از  
 پنج تکبیر زیادتر گفته شود غار باطل نیست خواه عمدا یا سهوا و اگر از  
 کمی و عدد تکبیرات آن غار شک کند باید بنا بر یکتر گذارد و بنا  
 بر حق که واجبات غار کردن بران اگر بداند که در غار دفن  
 فرستد باید بر قیام نماز و اگر چه مدتی بگذرد مگر اینکه بنیست غار  
 کردن آن هم باسیده است و اجازت بر چند جنازه یکجا دفن  
 کردن و درینوقت باید بنیست هر را کرد و جایز است بر هر یک هر یک

و دعا بگوید و در آن تکبیر  
 امام از امامان کسرت و احکام  
 غار و دفن و احکام امام



غار جداره خانه شود و اگر کسی درین غار است باشد که خانه دیگر باشد  
 شود میتواند غار را قطع کند و یکبار بر هر دو از سر گیرد و میتواند  
 غار اول را تمام کند و از برای خانه دوم غار دیگر کند **پنجم**  
 در میان غارهای سخت غبار و قوای هر روز بد آنکه غار سختی بسیار  
 است چنانکه حصا بناب صعوبت دارد و از کتاد جبهه و احاریت  
 مذکور است و ما در اینجا میگویم که غار باران در آنکه  
 سنت است غار باران کردن در زمانیکه باران از حد معیاری که  
 شود و اینها فضا را بهم رساند و غار باران در وقت است و وصل  
 غار عید است هم در قدرت و هم در کبریات و هم در قوتها بلج  
 سنت است که قوت در آن غار و دعای باشد که متضمن طلب رحمت  
 و تقاضای است و تنزل قیامات باشد و دعای مخصوصی بازم نیست  
 بلکه هر چه خواند بخواند و بجز آنکه در دعاها باشد از امر معصومین **ششم**  
 و از حد مکه بخواند و شرط نیست که روز یا ماهی باشد بلکه هر وقت  
 باشد میتواند که در بی سنت است که روز و شب کرده شود و  
 سنت است که مردم روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه و روز یکشنبه و در روز  
 دوشنبه بروند و بعد از آنکه کوفی از چهار رکن بنایند و هر یک را شنبه  
 باشند و عیالها بدست خود بگردانند و لباسها بپوشند و با هم  
 و مسکن و یکشنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و شنبه و با هم  
 مقبول ذکر خدا و استغفار و توبه از گناهان و مؤذنین درین روز  
 امام جماعت بروند که قرآن و حصاها در دست و مینویسند

روی امام جماعت سنت است همراه بودن سهان و زنان نیز حضور هستند  
 سالکان و طفلها و چارباغان و میان مادران و اطفال جدا می کنند  
 و باکی نیست در هر ای اهل ذمه و کفار و سنت است که این غار جماعت  
 کرده شود و چون امام از غار فارغ شود بر منبر رود و قبل از آنکه **صلو**  
 دعا شود در ای خود را بگوید این بخواند که ظاهر از این سخن سازد و اما لکن  
 یا اعلای انرا اسفل کند و بالعکس پس رو بقبله کند و صد مرتبه بگوید  
 الله اکبر پس رو بطرف راست خود کند و صد مرتبه بگوید سبحان الله پس  
 رو بطرف چپ خود کند و صد مرتبه بگوید لا اله الا الله پس رو بمرکز  
 کند و صد مرتبه بگوید الحمد لله و صدای خود را با آن ذکرها بلند کند و  
 ما مویدین نزد این ذکرها متابعت میکنند و او از بلند کند اما  
 انرا در قبله بنشیند و با طواف روز نکرده اند پس امام بکلمه بخواند مثل  
 بر خدا صلوات بر رسول و آل او و موعظه کند و دعا کند بجهت  
 طلب رحمت و باران و جایز است این غار فراموشی کرده شود و در  
 این وقت خطبه ندارد بلکه در صورت جماعت هم خطبه سنت است و شرط نیست  
 و اگر بعد از غار باران بنام سنت است و باران هر روز رکنی در آن  
 روز شنبه را نکرده باشد همان روزهای باقی که است میکند  
 سه شنبه هر روز میرسد و الا سنت است سه روز و روز را از سر گیرد  
 و در این غار سنت است که اگر جماعت کرده شود مؤذن قبل از غار  
 سه مرتبه الصلوة بگوید و بی سنت است که قرائت در آن غار بجز کرده  
 شود و خطبه و دعا گفته خوانده شود **هفتم** غار جعفر طیار و آن



از جمله ستمهای مؤکد است و در اخبار بسیار رسیده که گناهان کبائر از آن  
 و آن چهار رکعت است بد و سلام و در هر رکعت عدد سوره خوانند بهتر  
 از آنست که بعد از رکعت اول سوره از آن اثرات و در رکعت دوم  
 سوره و اعاذات و در رکعت سیم سوره از اجزاء مضاعفه و در رکعت چهارم  
 سوره قل هو الله خوانند و در هر رکعت چون از سوره فارغ شود باز  
 سوره تسبیحات اربعه را بگوید پس رکوع رود و در هر رکعت بگوید و جوب  
 سر از رکوع بردارد و در هر رکعت بگوید یا شانه بر سجده اول رود و در هر  
 رکعت بگوید و چون سر از سجده اول بردارد و در هر رکعت بگوید پس سجده دوم رود  
 و باز در هر رکعت بگوید پس سر بردارد و در هر رکعت بگوید که در هر رکعت یکصد  
 مرتبه تسبیحات اربعه گفته شود و میتوان چهار رکعت از هر نماز یا بان  
 طریقی بجا آورد و ثواب نماز جمعه را بخواند یا بافت بلکه نمازهای  
 واجب را نیز میتوان چنین کرد و قنوت سنت است در رکعت دوم  
 و چهارم و هرگاه کسی مشغول باشد نمیتواند چهار رکعت نماز را  
 خالی از تسبیحات اربعه بگذرد چون از نماز فارغ شود تسبیحات را قضا  
 کند و دعا کند که متعاقبات است یا راه میرود و اگر در بین نماز  
 متذکر غفلت شود یا مشغول شود یا قیام کند یا قیام کند یا متذکر غفلت  
 تسبیح بگوید و همان با قیام کند یا قضا کند و اگر در موضع تسبیحات از قنوت  
 کند و عمل بعد از آن قضای کند و بهترین وقت نماز این نماز اول  
 و در جمعه است و لیکن هر وقتی بکند میتوان کرد و سنت است که در  
 سجده آخر دعای مختصری که وارد شده بعد از تسبیح خواندن تسبیح

نماز عید غدیر است و کیفیت آن با نظر قنوت که تقریباً بیست و سه رکعت است  
 ظهر غسل کند پس وضو بخورد و دو رکعت نماز کند و در هر رکعت بعد از نماز  
 ده مرتبه سوره قل هو الله بخواند و در هر مرتبه آیه الکرسی تا و هو العلی العظیم  
 و ده مرتبه سورع انا انزلناه بخواند و چون از نماز فارغ شود دعا  
 خود را بخواند و دعا سکینه بعد از این نماز وارد شده و خواندن  
 آن سنت است **سجده** نماز لیلۃ القدر است و این نماز دو رکعت  
 است و در رکعت اول بعد از حمد یک مرتبه آیه الکرسی تا و هو العلی  
 العظیم و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند  
 و چون از نماز فارغ شود بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و است  
 ثوابها الی بر فلان و اسم مبارک برود و در بعضی روایات وارد  
 شده که در رکعت اول بعد از حمد ده مرتبه سوره قل هو الله بخواند  
 و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره انکم النکاح و بهر حالت  
 از طریق که کرد منسوب به خوب است و لیکن شخصی غافلانه که از اخبار روایت  
 شده از آنست هیچ وقت بر بیت دشوار تر از تسبیح اول نیست پس ترجم  
 بر امر آن خرد و در بیت تصدیق و اگر حریف ندانند باید که تصدیق  
 کند بکسی از علماء و در رکعت نماز کند بطریق مذکور و بنا بر آن معلوم  
 نیست که در صورت اتمام تصدیق اگر چه ترکی باشد این نماز وارد  
 شده باشد و هم چنین ظاهر روایات آنست که این نماز در وقت اول  
 و قنات کرده شود و پس از حال و تعارف شده که چهل نفر این نماز را  
 بی کنند و در شب اول دفن میکنند از روایات معلوم میشود و



و بان جهت بعضی از متاخرین کثرت در جواز این غذا با سطرین که  
متعارف شده کرده و کثرت اوجیات و اگر کسی خواهد که بدین  
غذا ذلیله الدفن کند بلکه نیت غایب مطلق کند و نوبت از نیت دهد  
**نحوه** نماز عجب مجذبات چه منتهات که هر که داخل مسجد میشود  
پیش از نشستن و در رکعت غذا نکند بر نیت عجب مسجد بهر سرور که خواهد  
و بعضی از علما گفته اند که می تواند در رکعت غذا را واجب یا مستحب بگوید  
هم بکند باین قصد و در نیت که چنین هم جایز باشد **باب هفتم**  
در بیان منافیات غذا یعنی چیزها که غذا را باطل میکند و در نماز  
اقتدار از آن واجبات و در بیان مکروهات غذا و سایر اضراف متعلق  
باین مقامات و در بیان احکام خلل غذا از سهو و شک و در آن  
در آن چهار مقصودات **مقصود اول** در بیان منافیات و مبطلات  
غذا و آن چند چیز است اول هر چیزی که وضو یا غسل را بکشد خواه از  
روی عمد سرزند یا سهوا یا با اختیار یا جاهل مسئله باشد و نداند که  
فلان حدت غذا را باطل می کند و دوم تکفیر یعنی دست نشسته غذا کردن  
حرام است و جمعی از باطن بطران غذا میدانند و حق آنست که غذا را  
بان باطل نمینود اگر چه باعث محبت میشود و اما در جاهل مسئله باشد  
حرام بر نیت بلکه واجب میشود بهم از قبله محض شدن و نخی غذا که  
کسیکه از قبله محض نمیشود یا تمام بدن او از قبله میگرد یا همین  
روی تنهار از قبله میگرد اندر آنکه تمام بدن از قبله میگرد و اند غذا را  
باطل میشود خواه از روی عمد باشد یا جهل کند یا جاهل مسئله باشد

در بیان منافیات

که نداند اضراف از قبله غذا را باطل میکند یا از راه خوف از چیزی که  
باشد بر طریقه جلدی گفته باشد که بخت قبضه کرده باشد یا جهل طریقا  
قبله رسیده باشد یعنی جلدی گفته باشد که غذا را در دست راست یا چپ  
کسی سله باشد که در قبضه ایشانند و اگر با جلد فرماید باشد یا اگر غذا  
گرفته باشد یا از راه جهل مسئله و در حقیقت که از قبله کشته چیزی از اجزاء  
واجبه غذا را جدا آورده باشد یا جلدی گفته باشد که تواند بخت سر  
خورد را بر نیت غذا را باطل است و اگر عموما بقصد رکنه باشد یا عمدا  
برده و لیکن در احوال منقول چیزی از اجزاء غذا نخورده و جلدی هم نیت  
که بخت سر را بر نیت غذا را باطل نیست و اگر روی غذا را از قبله کرده  
باشد اگر عموما باشد مطلقا غذا را باطل نمینود و اگر عمدا باشد اگر  
جلدی گفته باشد که محض رو نیست بخت سر رسیده باشد یعنی از جانب  
دست راست یا چپ گذرسته باشد غذا را باطل میشود و اگر کمتر باشد  
یا وجود عمد نیز باطل نمینود و اگر کسی دیگر را از قبله ببرد اند و نیت  
بهر تدبیر ببرد اند غذا را باطل نمینود مگر آنکه در زمان جنبه ای  
او را از قبله محض نگاه دارد که دیگر او را غذا نزن بگویند و اضراف  
مذکور شد و حکم غذا را بوجبات و اما غذا های خنق بر حق  
آنست که اگر چه بدن او از قبله محض شود و در آن حین هم منقول  
یا جزاء غذا یا مانند منقول و کجی یا سجود یا قناعت یا قنهد یا بشا  
محض شود و انقید و طول بکشد که از آن غذا نزن بگویند غذا را باطل  
میلود و الا باطل نمیکرد اگر چه عمدا باشد و تمام بدن خود را از قبله



کرده اند باشد **جواب** سخن گفتن امر از چیزی که از اجزاء مجزیه را بجز  
 نماز باشد و سخن گفتن نماز را باطل میکند هر گاه عمدا بوده باشد  
 یا از راه جهل مبطل و نادانی محرم حکم با آنکه خداوند این حکم را  
 هر گاه بخیر حکم کند که در حرف باشد خواه معنی در آن باشد  
 چون آب که بعضی بدو است یا بی معنی چون آب و نخل و هم خلوت  
 بکفری که معنی در آن باشد چون بی که در عربی امر بیکاه است  
 اگر آن معنی را از آن لفظ قصد کند و تکلم کردن بکفر بی معنی  
 یا با معنی که آن معنی مقصود است تکلم از آن باشد نماز باطل نمیکند  
 و هم چنین بکفری که اگر چه قصد در دین و صرف یا بجز آن باشد  
 نماز باطل نمیشود و هر گاه سخن گفتن در نماز از راه جهل یا غفلت  
 یا توهم قیام شدن نماز نماز باطل نمیشود بلکه با احتمال قیام شدن  
 نماز هم باطل نمیشود مگر آنکه کسی سلام بگوید در شکست کند که  
 یا سلام او بجا بود یا بجا و از کسی استفسار کند و بعد معلوم شود  
 بجا بوده برنجوع و نماز را تمام میکند و نماز باطل نمیشود جزیره کردن  
 و تخلف نمودن راه کشیدن و ناله کردن و یاد از دهان و میدن  
 اگر چه در حروف از آنها بهم رسد و آنچه مذکور شد که سخن گفتن نماز  
 باطل میکند در وقتی است که بعد از چیزی باشد که ذکر خدا یا دعا یا  
 طلب حاجتی از خدا باشد اما اگر یکی از آنها باشد نماز باطل نمیشود  
 و از هر حالتی از حالات نماز که بوده باشد مگر آنکه در اثناء نماز  
 یا سوره باشد و بقدر ذکر یا دعا را طول دهد که مرادات آیات

حمد یا سوره بر هم خورد و سخن گفتن که ذکر و دعا و طلب حاجت از خدا  
 در اثناء نماز بجز لغوی که بوده باشد نماز باطل نمیکند خواه بجز  
 یا فارسی یا ترکی یا غیر آنها و هم چنین باطل نمیشود نماز خواندن آیه از  
 آیات قرآنی در نماز مگر خبرها مگر سرعاً جائز نیست چون این جمله واجب  
 یا جمع کردن و سوره در نمازها یا واجبی خبری که غرض از خواندن آن  
 قصد قرآن و جهت قربت و ثواب باشد یا مقصود از خدا یا دعا باشد  
 پس آن چیزی از قرآن بخواند که نه جهت قرآن بودن باشد و ذکر خدا  
 و دعا هم باشد نماز باطل نمیشود مگر آنکه اگر کسی برسد که نماز  
 از کت بگوید در نماز که از زمین سلیمان و غرض او این باشد که از چیزی از  
 سلیمان حاجتی است یا یکی بگوید اطلع غلیل و غرض او این باشد که  
 کتفا بخورد یا برودن کند آنکه جهت ثواب خواندن باشد **جواب**  
 خدای تعالی در این معنی خدای که بواسطه آن صدا با نفس در طلق یا سینه  
 برزد و مکرر شود و باطل شدن نماز بجهت خدای در صورتیست که  
 عمدتاً در شود یا بی اختیار خدای دست دهد یا از راه نادانی جهل  
 یا مسله قهقهه کند اما اگر سهواً باشد و عاقل از این باشد که در  
 نماز است نماز باطل نمیشود و هم چنین نماز باطل نمیشود از خدای که  
 تبسم باشد **مسئله** که بر کردن از برای خوف شدن امر دنیا فی ران  
 نماز را باطل میکند خواه از روی عمد باشد یا سهواً یا بی اختیار اگر  
 با آن صدا بلند کند بجز اما مجرد اشک از چشم در آمدن نماز را باطل  
 نمیکند و هم چنین کریم که از ترس خدا یا امر متعلق با خوف باشد یا در

باز نشانی



طلب حاجت دنیا یا از خدا باشد موجب بطلان نماز نیست و **هفتم**  
مثل کبریا علی که خارج از نماز باشد و نقدی بسیار باشد که یک  
از نماز کند بگوید و هر که او را ببیند بگوید این شخص مشغول نماز  
نیت و نماز میکند و هر چه بگوید باسد نماز باطل میکند خواه  
از روی عمد یا در سلسله باشد یا سهو و بداند که نماز باطل بگوید و بشنود  
بگوید و چون و از آن بگذرد و در آن نماز بجا آورد و سرزدن و قضا  
نماز با کس و مثل آن و صاف کردن موضع جلوس و پاک کردن خاک  
از پیشانی و باد دیدن موضع سجده جهت از چیزی اذان و دست  
بردن و باری بران خوردن جهت آگاه ساختن شخصی و دست بر همه  
زدن و ستر بر بد بکری انداختن و چیزی بدست دیگری دادن و  
طغی را بدش گرفتن یا برداشتن و زمین گذاشتن آن  
و در حالت خندیدن بطلان و اذن و بدن خارا زدن و یک کام یا دو  
کام بلکه سه کام پیش رفتن و مار و عقرب کشن و کبک و پیش کشن  
و حرکت از محل و زخم پاک کردن و کلاه کردن و این و برداشتن و  
تسبیح بدست کردن و این و خواها **هشتم** چیزی خوردن و آب  
اشامیدن و چیزی از قضا از امانت بطلان نماز میداند و حق آن  
که نماز بان باطل نمیشود مگر آنکه بسیار باشد چنانکه در یک نماز  
بگوید و هر که از او ببیند بگوید او مشغول نماز نیست **نهم** ساکت  
شدن از نماز بکوت بسیار طول بکشد که در یک نماز کشته بگوید  
**و** که کردن چیزی از اجزاء یا شرایط واجب نماز یا از یاد کردن

واجب نیست بلکه بعد از این مذکور خواهد شد **مقتضی و** در هر حال  
اگر کسی با تمام و غایت کراهت دارد و بعضی از مسائل که مناسبات  
و از قصد عقلی بچند مسائل **مسئله اول** بداند که مکررات در نماز  
چند و دور از قبله کردن و اینست که در نماز و اما در نماز نیت  
سررسد و الاحرام است چنانکه مذکور شد و هم چنین مکررات نماز  
کشدن و باز کردن یا رفتن یا آنکه با بعضی دیگر از خود و یا در سبیل  
موضع سجده و آب بپاشن کردن مکررات در نماز و همان انداختن چیزی  
نیت قبله یا طرف راست و یا کشدن و چنین بول یا غایب کردن یا این  
معنی که پیش از دخول نماز اگر بول یا غایب داشته باشد باید دفع کند  
که در نماز چنین نماید کند اما اگر داشته باشد احتیاج بدفع آن  
باشد تا مکن باشد باید نگاه دارد تا از نماز فارغ شود و نماز باطل  
نکند **مسئله دوم** بداند که بعد از آنکه اذان و اعلان از مسدود  
و باطل ساختن آن حرام است خواه نماز واجب باشد یا سنی یا بر حق  
مگر هرگاه خوف ضرر مالی یا جانی یا غرضی در خود یا غیر خود داشته  
باشد که در صورت قطع نماز و دفع ضرر بجز بکشد و اجابت **مسئله**  
هرگاه کسی در نماز باشد و خطبه کند یا بشنود که دیگری خطبه کند جایز است  
بکشد است که بگوید الحمد لله اللهم صل علی محمد و آل محمد  
و این در حالت غیر نماز است و در احادیث وارد است که هر که  
در وقت شنیدن خطبه صلوات بگوید هرگز شکایت از خدا نیست  
و در و ندان نمیکند و هم چنین جایز است در نماز نیت که خطبه کند







با رکوع یا سجده اگر چه بکشد یا نه یا رکعت در نماز یا در جای دیگر  
بنا بدشت نماز نشیند یا در جائی که بنا بدشت نماز باشد بقصد  
جز بودن از برای نماز مگر کردن این از ایات حد یا سور یا پیش از  
پیش از نماز مگر در وقت دست خواندن یا بعد از آن یک رکعت باشد  
یا مگر کردن فضات شد و نماز خواندن نماز باشد و هم چنین باطل  
نمی شود نماز بخشد از برای برداشتن چیزی از زمین اگر چه بعد  
رکوع رسد و بعد از آنکه بقصد رکوع بنشیند یا در رکوع نیست  
**فصل دوم** در نقص و قضا و کسب نادانی و جهل و بماند واهی  
میشود بداند که کسی که از راه جهل بکشد چیزی از احوال یا صفات واجب نماز  
ترك کند یا زیاد کند اگر احوال درست بود نرایی داد و با وجود این  
نقص در سوال کرد و بان واسطه خلل در نماز او حاصل شود حکم حد  
دارد و عاصی و گناه کار است و با وجود این نماز او باطل است و اگر  
نقص قطعی بعضی از آنست و اصلا و مطلقا خاطر او خلل از آن خلل  
نمیگردد و نقص داشت بدون شك و شبهه که آنرا میگوید صحیح است  
عصیان و گناهی بر او نیست اما در وجوب اعاده در وقت و وجوب قضا  
در خارج وقت حکم حد دارد و بعد در وقت و بعد اعاده و قضا و نماز  
واجب است مگر هرگاه نماز را در جائی که نباید خواندن واجب است  
اگر چه بخواند از راه جهل بکشد یا بر عکس که در صورت اعاده و قضا  
واجب نیست بلکه اگر در آنجا قرائت مطلق شود بر کمر بدن و از  
سر گرفتن قرائت لازم نیست و اما اخلال بحد واجب با ارتکاب

منافات

منافات از راه جهل بمسئله در حکم انشا در مواضع خود گذشت **فصل سیم**  
در احکام سهو و در نماز بداند که ادی که در نماز سهو میکند یا سهوا چیزی از  
واجبات نماز را زیاد میکند یا ترك می کند اما اول نماز را سهوا زیاد  
کند پس اگر بپشت نماز زیاد کند بر نماز و بدون تکبیر الاحرام نماز او  
صحیح خلل حاصل نمیشود و نماز صحیح است و اگر تکبیر الاحرام را زیاد کند  
یا رکوعی را زیاد و سجده و یا رکعت نماز او باطل میشود و باید نماز را دو  
بار بخواند و هم چنین اگر یک رکعت یا بیشتر نماز را زیاد کند یعنی پیش از  
سلام دادن رکعت آخر یک رکعت دیگر یا بیشتر اضافه کند سهو نماز او باطل  
میشود اگر بعد از دخول رکوع رکعت را بدست آورد و اگر قبل از آن  
دست بکشد باید بنشیند و نماز را تمام کند و نماز او صحیح است و بر او  
کردن هیچ جریمه ای سهو نماز باطل نمیشود بلی از برای زیاد شدن و  
برخواستن در غیر موضع یا نشستن در غیر موضع سجده سهوی است چنان  
مذکور خواهد شد **فصل چهارم** که ترك کردن چیزی از واجبات نماز  
باشد از راه سهو و فراموشی پس آن بر دو قسم است زیرا که با چیزی است  
که نماز را باطل می کند و اعاده آن واجب میشود یا چیزی است که نماز را  
باطل نمیکند و آن نیز بر دو قسم است زیرا که با اصلا موجب تدارک و  
قضا و سجده سهوی نمیشود یا باعث وجوب تدارک آن در نمازی شود  
و باید در آنجا نماز از آن تدارک کرد یا سبب وجوب قضا و تدارک آن  
بعد از تمام شدن نمازی شود بدون سجده سهو یا با سجده و آن مجموع  
بر دو قسم است **فصل اول** سهو که نماز را باطل می کند و آن در وقت است



گرفت و فراموش کند یا تکبیر الاحرام بگوید یا تکبیر الاحرام و فراموش  
 کند تا شروع بفرات کند یا رکوع و فراموش کند تا داخل جمل اول شود  
 یا هر دو جمل و فراموش کند تا داخل رکوع شود یا در جمل او فراموش  
 کند تا سلام بگوید پس بایکبار ازین صیغها غار باطل میشود و اعاده آن  
 واجب میشود و در اینجا سه مسئله است که باید بیان شود **مسئله اول** هرگاه  
 کسی صیغها بیکبار گفت یا بیشتر از غار را که کند یعنی در جای که نباید سلام بگوید  
 سلام بگوید پس اگر وقفی صدق کند که هیچ منافعی از منافعات غار را  
 که مذکور شد بجای نیاورده باشد بریضد و تضرع غار را بجای آورد بدو  
 اعاده با حاج حلال و هم چنین اگر وقفی صدق کند که هنوز حدی از او سر  
 نزده باشد و تمام بدن از قبله نکرده باشد اگر چه منافعات دیگر را بجای  
 آورده باشد یا زمان طول کشیده باشد و من حیثا گفته باشد بنا بر آیه  
 و اگر وقفی صدق کند که حدی از او سرزده باشد یا تمام بدن از قبله  
 گردانیده باشد واجبات که نماز را از سر گیرد و اگر بعد از آنکه مذکور  
 شد حدی منافعی بجا آورد و احیانا از آنست که باز غار را اعاده کند و اگر  
 وقفی صدق کند که داخل غار دیگر شده باشد مثلا اینکه در غار ظهر  
 بی موقعی سلام بگوید و وقفی صدق کند که داخل غار عصر شده باشد  
 پس اگر **مسئله دوم** هرگاه کسی بعد از فراغ از قصد آخر پیش از سلام  
 منافعی بجا آورد بشرطی از غار از او ترک شود مثلا اینکه از قبله بگوید  
 یا حدی از او سرزند غار او باطل نمیشود خواه عذر آورده باشد یا صحفا  
**مسئله سوم** اگر کسی تعیین کند که دو جمل از او ترک شود و نداند

که از یک گفتات یا دو گفت غار او باطل میشود **مسئله چهارم** نفعات که  
 غار را باطل نمیکند و احلا موجب ندارند ما صا یا جمل صوم نمیشود و آن  
 در وقت است که جمیع اجناس را در جای که واجب باشد فراموش کند پس  
 هر وقت که صدق کند بیکبار از آن صیغها لازم است صیغها را از برای گذشته  
 هیچ چیز لازم نیست و هم چنین هیچ چیز لازم نمیشود اگر کسی قرائت را تمام  
 فراموش کند یا بعضی از آن فراموش کند تا داخل رکوع شود یا مذکور  
 در رکوع را یا طایفه دو رکوع را تا سران رکوع بر دارد یا فراموش کند  
 سران رکوع برداشتن را یا طایفه دو حال سر برداشتن را تا داخل جمل  
 اول شود یا ذکر در جمل او را یا طایفه در آن تا سران جمل بر آورد  
 ما ورت سر برداشتن را یا طایفه دو حال سر برداشتن را تا جمل دوم  
 درود یا ذکر یا طایفه جمل دوم را تا سر بردارد و اگر ترک کند جمل بر یکی  
 از هفت موضوعی که جمل بر آن واجبات غیر از پیشا فراموش شود  
 تا سران جمل بر آورد غار صحیح است اما اگر جمل بر پیشا فراموش کند  
 مثلا اینکه گوشت خود را بر زمین بندد پس حکم آن دارد که اصل جمل و فراموش  
 کرده باشد و حکم آن مذکور خواهد شد و هم چنین اگر کسی فراموش کند  
 طایفه دو نشستن از برای تشهد یا جمل سرائت را بنا بر واجب بودن  
 آن تا بجز غار و صحیح است و ندارد یکی بر او لازم نیست و اگر کسی سر  
 برداشتن از رکوع را یا طایفه از سر برداشتن و فراموش کند و پیش از  
 آنکه داخل جمل شود صدق کند که باید سر بر آورد یا طایفه را جمل او  
 بر داخل جمل شود و اگر کسی فراموش کند مجموع سر برداشتن از رکوع



و طایفه رکوع و ایما با ذکر رکوع هم و جهت سجده فرود و پیش از سجده  
 سجده کند که نمود باید و کذا کذا کذا رکوع بدون برخاستن و طایفه  
 یا ذکر ایما آورد پس سرانجام رکوع برآورد پس سجده رود و اگر کسی رکوع  
 و ایما و سجده را یکی بکند از ذکر رکوع و طایفه آن باشد برنجیزد  
 عیادت و سجده می رود و اگر قبل از ذکر طایفه رکوع باشد سجده  
 بر رکوع میکند و طایفه را ذکر ایما می آورد پس برنجیزد و سجده می رود  
**قسم پنجم** نصیحت که غار و باطل میکند اما ندارد از ذکر  
 انشاء غار و اجبات و آن دو وقت است که فراموش کند حرارت حمد  
 و سوره یا یکی از آنها یا بعضی یکی از آنها را اگر چه یک کلمه باشد و قبل از  
 آنکه داخل رکوع شود متذکر شود که در صورت لازم است برکعت  
 و آخر فراموش کرده یا ما بعد از ایما سر بردارد پس بر رکوع رود و **قسم**  
 اگر کسی رکوع را فراموش کند و پیش از دخول سجده متذکر شود یا یکی  
 از دو سجده را با هر دو یا فقط فراموش کند و پیش از دخول رکوع  
 متذکر شود بر میگرد و آخر فراموش کرده یا ما بعد از ایما سر بردارد  
 و غار و صحیح است و در اینجا چند مسائل است که باید بدان شود **مسئله**  
 اگر کسی بعد از فراغ از حرارت رکوع و فراموش کند و جهت سجده سر  
 بردارد پس از رسیدن سجده رکوع متذکر شود همانجا قصد رکوع  
 میکند و بقصد رکوع خم میشود و رکوع میکند و اگر وقت متذکر شود  
 که از حد رکوع گذشته باشد و اجبات برنجیزد و یا سجده پس بر رکوع رود  
**مسئله** و اگر کسی در سجده را فراموش کرده باشد و پیش از رکوع

متذکر شود و برکعت جهت جا آوردن دو سجده لازم نیست شستن پیش از ایما  
 بلکه هم جهت اجتناب از سجده می رود و اگر بکجه و فراموش کرده باشد  
 و اجتناب از متذکر شود پس اگر و اندک بعد از سجده اول نشسته طایفه  
 در جلوس را ایما آورده بوده بقصد سجده استراحت دیگر فرود نشسته  
 پس از سجده و اگر بداند که نشسته بود یا بقصد سجده استراحت نشسته بود  
 یا شستن داشته باشد که ایما نشسته بود یا نه و اجبات ابتدا نشسته پس  
 سجده رود **مسئله** اگر کسی صلوات در قیام اول فراموش کند  
 و پیش از دخول رکوع متذکر شود جمیع و کردن و تدارک از لازم می آید  
 و دلیل نام بر آن ندیدیم و اقوی عدم وجوب عود است **مسئله** چهارم  
 اگر کسی در رکعت آخر دو سجده یا یک سجده را فراموش کند پس اگر در نشا  
 قیام متذکر شود بر میگرد و آخر فراموش کرده یا ما بعد از ایما سر بردارد  
 و هم چنین اگر بعد از قیام و قبل از سلام متذکر شود و احتیاط آن  
 است که در این صورت اگر فراموش دو سجده یا یک سجده را از اعاده تبرئ شود  
**قسم چهارم** نصیحت است که باید بعد از تمام شدن غار تدارک از نشسته  
 بدو سجده هم خواند و در وقت است که بکجه از غیر رکعت آخر فراموش  
 کند تا بر رکوع رود یا یک سجده رکعت آخر فراموش کند تا سلام بگوید  
 یا قیام آخر فراموش کند تمام بعضی از یا صلوات را تا تا سلام بگوید  
 یا صلوات در قیام اول فراموش کند یا رکوع می رود که در جمیع این موارد  
 باید بعد از غار از فراموش شده را ایما آورد و سجده هم می بردارد  
 بنا بر اقوی و در صورتیکه بعضی قیام مصلوات را فراموش نموده باشد



وخواهد قضا کند لازم نیست ضم به قضا یا ان مگر حرکت غلام شدن معنی  
 ان فراموش شده موقوف بر آن است **فصل پنجم** در صورتی که ندارد آن  
 بقدر از غنا لازم است با جمل محک و آن در وقت است که قصد اولاد فرزند  
 کند تا داخل در کس شود صدق شود در صورتی که لازم است که بقدر از غنا  
 قضا کرده شود و در جمل محک نیز بعل اوده شود و محک غنا که در جمل  
 باید جزوی بقدر از غنا ندارد شود هرگاه **حدی** یا مضافی دیگر بقدر  
 سلام و پیش از ندانند ان صا در صورتی که غنا باشد بلکه غنا صحیح است  
 باید ندانند را بعل اوده و شرط نیست و اجزا فراموش شده طهارت قبل  
 و وقت غنا و واجب نیست فراموش اوده شود بلکه تاخیر آن جایز است  
 و اگر چند چیز که ندارد داشته باشد ترک شود بر نفس در میان آنها  
 ندارد نیست و هم چنین ترتیبی در میان آنها و میان جمل محک بخانه  
 سجد محک خود آن جزء باشد یا جهت چیز دیگر نیست قضا را بر اجزا  
 لازم نیست **فصل چهارم** در احکام شک در غنا و آن بر دو قسم است  
 زیرا که شک یا متعلق با اعداد رکعات غنا است یا متعلق با افعال غنا است  
**فصل اول** شک که متعلق با اعداد رکعات باشد و آن بر دو قسم است  
 زیرا که شک متعلق با اعداد رکعات یا موجب بطلان غنا میشود یا نه  
**فصل اول** آنکه موجب بطلان غنا شود و آن در وقت است که شک  
 کند در غنا واجب در وقت یا سه رکعت و در وقت اتم از آن است که  
 غنا حصرا باشد یا جهت سفر در وقت باشد یا نه و هم چنین اگر غنا در  
 رکعت نیز واجب شده باشد یا نه شک در رکعات آن موجب بطلان غنا

در احکام غنا

و اگر کسی در عدد و کوهایی غنا زیادت شک کند بر هر که غنا یا تراود  
 رکعت میداند میگوید غنا باطل است و هر که تراود رکعت میداند  
 باطل میداند بلکه میگوید بنا بر این باید که از آن غنا احتیاط کرد و بعد  
 از آن احتیاطی که میدهد به نیت غنا احتیاطی او در احتیاط  
 از آن است که بعد از تعلق شک با اعداد رکعات غنا زیادت بنا بر آن که گذارد  
 شود و غنا شود و بعد عاده تر شود و هم چنین باطل میشود غنا چهار  
 رکعتی شک در رکعات هرگاه بای یک در میان باشد مطلقا و هم چنین  
 هرگاه بای دو در میان باشد و پیش از آنکه لجدین باشد یعنی هنوز  
 سر از جلد دوم بر نداشتند باشد و هم چنین باطل میشود شک در جمع رکعات  
 یعنی ندانند که چند رکعت کرد و **فصل دوم** آنکه موجب بطلان غنا نشود  
 و آن شک در غنا چهار رکعتی است که بای یک در میان نباشد و بای دو  
 پیش از آنکه لجدین و آن بر دو قسم است زیرا که بای بیخی یا با لازمه میان  
 نیامده است یا آمده پس اگر بای بیخی میان نیامده باشد باید بنا بر بیشتر  
 گذارد و غنا احتیاط کند و اگر بای بیخی یا بیشتر میان آمده باشد باید  
 بنا بر ابریک گذارد و در جمل محک کند و از آن عمل کلی است و تفصیل آن  
 از آن است که شک بقدر از آنکه لجدین در رکعت دوم اگر بای بیخی در  
 میان نباشد چهار صورت است اول شک میان دو سه در صورت  
 بنا بر ابریک میگذارد و غنا را تمام میکند و در وقت شش یا یک رکعت  
 احتیاط و غنا احتیاط میکند و در وقت شش در صورتی که بیخی و آخر  
 است بلکه البته در وقت شش یا یک دو شک میان دو و چهار باید



بنابر چهار گذارد و دو رکعت ایستاده ۴ نماز احتیاط کند نیم سگ  
 میان سه و چهار باید بنابر چهار گذارد و نماز را تمام کند و دو رکعت  
 نشسته یا یک رکعت ایستاده نماز احتیاط کند و تحرات در میان این دو چهار  
 شک میان دو و سه و چهار در صورت بنابر چهار میگذارد و دو  
 رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته نماز احتیاط میکند و هر کدام را میخواهد  
 مقدم میدارد و اگر بایستی یا بیشتر بمیان آمده باشد بر آن شک میان  
 سه و پنج یا چهار و پنج یا سه و چهار و پنج باشد و پیش از رکوع باشد یا  
 نشسته و رکعت را منهدم میکند تا در اول شک میان دو و چهار  
 در دوم میان سه و چهار و در سیم میان دو و سه و چهار شود و حکم  
 هر یک از اینها مذکور شد باینجا آورد و اگر شک در اینها پیدا شود  
 رکوع باشد خواه در رکوع باشد یا سر برداشته باشد یا در سجود باشد  
 یا بعد از سجود بنابر هر یک میگذارد که در اول و سیم سر برداشته چهار  
 باشد و نماز را تمام می کند و بعد از آن دو سجده بجا می آورد و دو رکعت  
 خیر این سه صورت یعنی صورتیکه بایستی شستن بمیان آمده باشد یا آنکه با وجود  
 پنج بایستی و بنشینان آمده باشد مطلقا بنا بر هر یک میگذارد و سجده  
 حق میکند خواه پیش از رکوع باشد یا بعد از آن **فصل دوم** در شک متعلق  
 باضال نماز بدانکه کسیکه شک کند در فعل از افعال نماز و هنوز فعل  
 آن باقی باشد باید آن فعل را بجا آورد و نماز را تمام کند و اگر عمل آن  
 باقی نباشد و داخل فعل دیگر شده باشد باید بگذرد و نماز او صحیح است خواه  
 آن فعل رکن باشد یا غیر رکن و خواه در نماز چهار رکعتی باشد یا غیر آن

و خواه در دو رکعت اول باشد یا رکعات آخر و ملأ و عمل ضلالت است که در  
 داخل فعل دیگر غیر از آن از اجزاء نماز یا مقدمات اجزاء فعل باشد خواه  
 از اجزاء واجب باشد یا مستحب بنابر هر یک که شک کند در اصل نیست یا بعضی در  
 خصوصیات آن یا در مقدار آن یا بکبره الاحرام و مکبره الاحرام گفته  
 باشد یا شک کند در تکمیل الاحرام یا مقدار آن یا بقیه در وقتیکه شروع در  
 قرائت کرده باشد یا شروع در دعاء توبه یا استعاذه نموده باشد یا کند  
 اعتنا نکند و بگذرد و هم چنین اگر شک کند در رکعت و سجد و داخل بودن شک  
 باشد یا در این یا حکم از جمله یا سون دو و سجد و داخل این یا حکم دیگر شک باشد  
 یا در قرائت شک کند در وقتیکه تکبیر رکوع گفته باشد یا شروع رکوع کرده  
 باشد یا داخل قنوت شده باشد یا تکبیر قنوت گفته باشد انقضاء میگذارد و اگر  
 شک کند در رکوع یعنی در رسیدن بعد رکوع یا در رکوع یا طاعتی در رکوع  
 در وقتیکه سر از رکوع برداشته باشد یا جهت سجده فراموش باشد یا شک کند  
 در سجود یا طاعتی سجود یا در رکوع دو و سجد داخل نشد شک یا در سجده یا در سجده  
 جهت قرائت برخواستن باشد یا در سجد و انقضاء نمیکند بلی اگر شک  
 در سجود کند بعد از سر برداشتن از سجده و پیش از دست برداشتن  
 جهت قرائت اگر بجا می آید یا نه باشد و پیش از نشستن جهت نشستن اگر بجا می  
 آید یا نه باشد باید خود را بکشد و بجلد را ببل آورد و در آن یک موضع با وجود  
 سر برداشتن عود لازم است و اگر گوشه شک کند در نشستن بعد از آنکه شروع  
 در برخاستن کند یا شروع در سلام کند یا در جزئی از نشستن شک  
 کند بعد از آنکه داخل جزئی دیگر از آن شود انقضاء نمیکند و بقیه نماز را



چند است که باید بیان شود **مسئله اول** هرگاه در چیزی شک کند و عمل آن  
 باقی باشد و از اهل اورد و قبل از آن متذکر شود که ابتدا اهل اورد و بود  
 بر آن عمل کند یا باید غدا را اعمده کند و اگر در آن باشد غدا را هیچ  
 است مطلقا و اگر کسی اشتباه باشد و شک کند در کوی بر کوی رود  
 و در آستانه و کوی متذکر شود که کوی را کرده بود غدا را باطل است و  
 نمیتواند مردود و قصد بطل **مسئله دوم** اگر کسی در چیزی شک کند و عمل  
 آن گذشته باشد و عمل برگردد و از آن ترک کند غدا را باطل میشود و باید  
 دوباره بکند **مسئله سیم** کسی که شک کرد و اجبات که اندکی تا مل کند  
 و تفکر کند که تا بر آن هیچ بکلیف شود و در حال تا مل عمل از غدا را  
 نمیکند **مسئله چهارم** اگر کسی قبل از آنکه از غدا را دروغ نویسد یکی اورد و  
 سلام اخرا گفته باشد یکی در غدا نکند التفات بان نمیکند خواه شک  
 در رکعات نماز باشد یا در افعال آن **مسئله پنجم** هرگاه کسی در اصل  
 نماز شک کند که آیا غدا را کرده است یا نه بر آن وقت غدا باقی باشد  
 و اجبات که از آنجا اورد و اگر وقت غدا گذشته باشد التفات بان  
 نمیکند و غدا کردن ضرر نیست **مسئله ششم** هرگاه کسی یقین کند که شک  
 غدا را کرده و شک کند که آیا بابت غداستی را کرده یا واجب یا بابت غدا  
 ظهور کرده یا حصر یا بابت غدا را داده یا کرده یا تضاعف را در وقتیکه  
 غدا های متعدده بر ذمه او باشد و بداند قصد کدام یک را بکند بجز در وقتیکه  
 غدا را باطل است اما اگر نماز متعددی بنا باشد و قصد نماز مخصوصی  
 برخواست باشد و بعد شک کند که آیا به چیزی غلط و خطور کرده است یا نه

نمیکند و ضرر می رسد **مسئله هفتم** اگر در یکی شک کند که آیا چهار رکعت  
 نماز است یا اول عصر یا چهارم ظهر است یا چهارم عصر یا اول ظهر است یا  
 اول عصر است یا بر ظهر است یا در غدا و اقامت میکند و هم چنین است حکم در  
 سایر نمازها و اجابتی **مسئله هشتم** هرگاه کسی شک کند که غدا را  
 بکلیف و حجاب داشته باشد یا اجالت و اضطرر کند بر منور میان اهل  
 از آن است که باید بنا بر طریقت راجح گذاشت و چنین خبر اورد که غدا را بر این غرض  
 مثل خوابان و اسله غدا را سد شود یا نه و بخوابش و رکعات باشد یا غدا  
 و خواب و در وقت آخر نماز چهار رکعتی باشد یا چنان و ظاهر جمعی دیگرند  
 عمدا از آن است که اگر غرض متعلق بید و در وقت آخر نماز چهار رکعتی باشد حکم  
 حجاب آن است که مذکور شد و بنا بر طرف راجح باید گذاشت خواه کن  
 باشد یا بیشتر و نماز اجتنابی ندارد و اگر نظر بر آن وقت داشته باشد ملحق  
 بنا بر اورد و قی می کند که غدا را سد شود و اگر متعلق بغير آن باشد  
 حکم شک دارد و خواه متعلق بر گفته باشد یا غنا بر رکعتی یا در وقت باشد  
 یا متعلق بافعال نماز باشد بر هر یک که بپس شک نماز باطل میشود و اقامت  
 باطل میشود و هرگاه نماز صحیح است صحیح خواهد بود و این قول در نظر جمعی  
 اهل علم است و اگر کسی بعد از نماز از غدا اضطرر خللی در غدا کند و در وقت آن  
 خلل در نظر او راجح باشد بر آن خلل چیزی باشد که او علم بان می داند  
 غدا باطل میشود و اعاده آن لازم بود سال این چنین خواهد بود مگر آنکه  
 کثیرا اهل علم باشد چنانچه مذکور خواهد شد و اگر چیزی باشد که او علم بان  
 میدهد التفات بان نمیکند سال نیز التفات نمیکند و اگر چیزی باشد



که در صورت علم بان باید تدارکی کند در صورت غایب اجزای و  
 تدارکی ندارد **مسئله چهارم** بدانند که اگر چند کس در حکم شک  
 صورتی که کثیر الشک باشد و اما اگر یکی کثیر الشک باشد و دیگری  
 اعتدال ندارد و خواه شک در کفایت غایب باشد یا اجزاء و اعتدال غایب  
 از واجبه یا محضه حق در اصل غایب هرگاه شک کند که کرده یا نه وقت  
 انهم باقی باشد و واجبات که التفات بیک کند بلکه چنان قرار  
 میدهند که اگر شک و در کردن آن دارد بجا آورده است و اگر چه  
 هنوز عمل آن باقی باشد مگر اگر شک در وقوع نماید باشد که حق  
 بطلان غایب شود و در صورت فرا رسیدن که اگر آنکه اشتغال  
 صحیح باشد بی آن کثیر الشک شک کند میان یک و دو یا دو و سه  
 یا سه و چهار یا غیر اینها از اجزای پنج میان یک و دو یا دو و سه یا  
 چهار یا بیشتر میکند و غایب را تمام می کند و غایب احتیاطی در کفایت  
 و هم چنین در غایب دو و سه که اگر شک میان یک و دو و کند و در سه که  
 شک میان یک و دو یا دو و سه یا یک و سه کند غایب اجزای و اجزای و اگر  
 در غایب چهار در کفایت پنج میان یک و دو و سه و کفایت بای چهار یا  
 دو و کفایت بای سه یا دو یا یک میکند و غایب را تمام می کند بدون  
 جعل حکم و هم چنین است کثیر الشک و حکمی از برای حواریت حق  
 وجود حکم و تدارکی که باید بکند از غایب کند و از اضافت بدارت  
 غایب باید تدارک کند در جای که غایب بای باشد چه هیچک از آنها را  
 لازم نیست و هم چنان که در کفایت حق کرده باشد و از عمل آن گذشت

غایب و صحیح است بقی احوط از است که جعل حکم را در موقوفه لازم است  
 بجا آورد مگر در اصل غایب که در حق باید غایب بکند اگر چه بسیار  
 سهو کند و غایب را ترک کند و هم چنین حکم نیست از برای کثیر الشک  
 التفات بطن خود نمیکند بلکه مثل کثیر الشک عمل میکنند و در هر یکی  
 کثیر الشک میکند و از این میان میکنند و نمی نمایند که در شناختن کثیر  
 الشک و کثیر الشک و کثیر الشک رجوع برین بنویسد یعنی هر کدام را در حق  
 بگویند که بسیار شک میکنند یا جبار حکم میکنند یا بسیار مظنه میکنند  
 آن کثیر الشک و کثیر الشک و کثیر الشک خواهند بود و ظاهر آنست که کسیکه  
 در هر غایب های حکم نه بگوید شک کند یا در بیشتر آنها از دو و سه یا  
 بیشتر کثیر الشک باشد و هم چنین کسی که پنج شک یا بیشتر در یکبار میکند  
 هرگاه کسی در سه غایبی در یکی شک کند یا سه شک در یکبار کند  
 کثیر الشک باشد و هم چنان است حکم حق و ظن بر در غایب چهار حکم  
 کثیر الشک یا کثیر الشک و کثیر الشک خواهند داشت و اگر در سه غایب ضعیفی  
 کبری در یکی باشد شک کند حکم کثیر الشک ندارد مگر آنکه چند روز  
 چنین اتفاق افتد و این صورت شود بحقیق که در عرف بگویند غایب  
 شخص بسیار شک میکند و ای نادان که تعین ندارد که داخل کثیر الشک  
 یا کثیر الشک یا کثیر الشک باشد باید مقتضای احکام شک و حق و ظن  
 عمل کند و هرگاه کسی در یک فصل خصوص بسیار شک کند یا حق کند چنانست  
 غایب یا قراوت یا حقان در هر فعلی بگوید شک کند که با آن فعل خصوص  
 جزء یک عبارت باشند عمل کثیر الشک یا کثیر الشک میکند و اما در جابجایی



دیگر عمل کثیر الشک یا کثیر التوهم را بکند در کسی که در عقالت متلاطم است  
 شک کند در غام افعال نماز هرگاه شک کند عمل کثیر الشک یا کثیر التوهم  
 اگر در عمل یا صورتی شک کند عمل کثیر الشک میکند مگر آنکه در عمل یا  
 وضو یا کثیر الشک شود و شروط است و صدق کثیر الشک یا کثیر التوهم  
 که شک است سو متعذر و مکرر شود و همدان هر دو در آن شک یا جهل باشد  
 بعدد شک یا سهو یا ندانند پس اگر کسی بگوید سهو و جهل و در کتب  
 و ذکر رکوع را بگوید کثیر التوهم خواهد بود و اگر کسی در غازی چهار  
 سجده کند که باید یکبار نماز ندارد اگر در تمام سجده چهارم ساقط شود  
 نه سهو اول و چون کسی کثیر الشک یا کثیر التوهم یا کثیر الظن باشد باید حکم  
 کثیر را از برای خود مستعمل دارد و همیشه بان حکم عمل کند مگر وقتی که در  
 نمازها شک و جهل نکند بحدی که در عرف دیگران بسیار شک کند یا  
 بگوید بگویند یعنی حال او چنین شود نه اینکه متوجه خود باشد  
 و مثل آنکه با غیور حساب داشته باشد و یا جهت مثلا شک بگوید  
 که اگر غلط بگویم باشد باز شک بگویند که اگر چنین باشد هنوز کثیر  
 الشک یا کثیر التوهم خواهد بود و اگر کسی گرفتاری با هم و غمی است بپند  
 و بان سبب بداند که بسیار شک و جهل خواهد کرد اما هنوز در شک  
 نکرده باشد کثیر الشک نیست و اگر کسی جهت گرفتاری بسیار شک کند  
 و بعد گرفتاری و غم شود بخوبی بداند و بگوید شک یا جهل خواهد کرد  
 از کثیر الشک بودن بیرون می رود تا چند نماز و شک کند و هم چنین  
 حکم خود را **مسئله دوم** هرگاه بین نماز و غم و شک کند باید

بیقین مأموم عمل کند یعنی هر چه مأموم او را اخبار نماید عمل او در خوا  
 در شک در دو گاهات نماز باشد یا در افعال آن و خوا آن شک سبب  
 نماز احتیاط باشد یا ندارد یا جهل بحدی یا باحتیاط یا باطلان نماز باشد  
 و خوا و در نماز چهار رکعتی یا غیر آن و خوا مأموم زن باشد یا مرد یا طفل  
 غیر و خوا عادل باشد یا غیر عادل یکی باشد یا بیشتر و خوا علم از احتیاط  
 او حاصل شود از برای امام یا من یا بهیچکدام حاصل نشود بلکه غیر احتیاط  
 مأموم باید قبول کند اگر چه احتمال بدهد که او خطا کرده باشد یا شک  
 علم شک یا خطای او هم نباشد و واجب است نگوید بر امام جهت شک  
 در خصوص نماز احتیاطی و نه بحدی صحیح و نماز او هم باطل نمیشود و هم  
 اگر مأموم شک کند و از امام شکنی ظاهر نشود باید مأموم متابعت  
 امام کند و اعتنا بشک خود نکند و حکمی از برای شک او نیست و هرگاه  
 امام شک کند و غیر از مأمومین کسی او را بکطرف انحاء سازد  
 اگر از قول او علم هر رسد باید بحکم فطن عمل کند و اگر علم باطن بهم  
 نشکند انقیاد بقول او نمیکند و اگر امام شک کند و مأمومین  
 متعدد باشند و اختلاف کنند و هر کدام فوجی بگویند باید امام را  
 مقتضای شک عمل کند و مأمومین نیز فرادی کند مگر آنکه در  
 مطابق است با حکم شک امام که او متابعت امام میکند و اگر امام  
 شک داشته باشد و مأمومین بعضی مانند امام شک داشته باشند  
 و بعضی دیگر بکطرف باید هر متابعت کنند از آنکه یقین بکطرف دارد  
 و بر امام لازم است که در وقتی که شک کرد رجوع عاوم کند و از آن



استعلام کند اگر چه این حق باشد که بنا بر یک طرف گذارد تا برسد  
 مأموم چه میکند پس اگر در وقت مأموم ادا الحاکم ساخت که حاکم  
 بر میگردد با مأموم گفت و اگر مأموم هیچ گفت میکند و در همان  
 طرف که بنا را گذارده بنا را تمام می کند و هیچ نماز احتیاطی ندارد  
 سهوی بر او نیست اگر آنچه کرده باعث صحت حق مأموم از احتیاطی  
 در صورت فرادی **مسئله نهم** هرگاه بین نماز در نماز جمعی  
 کند اگر عمل باقی باشد از آن رکعتی که در آن عمل باقی نباشد  
 میکند و اگر چیزی باشد که بعد از نماز قضاء داشته باشد از قضای آن  
 و هر چه صحت می شود داشته باشد صحت را بجا می آورد و قوی از آن است  
 که مأموم نیز واجبات که در آن صحت می شود متابعت امام کند اگر  
 سهوی در وقت کرده باشد که مأموم اقتدا کرده بود اما اگر غیر نماز  
 مثل مأمومی که در رکعت دوم یا بعد برسد و سهوی بنشیند یا  
 در آن صحت لازم نیست و اگر مأموم خطا کند در جایی بر او حکم  
 سهوی جاری است و هر چه حکم از آن است باید بطل آورد و اگر چیزی باشد  
 که نماز را باطل کند نماز را باطل می شود و اگر امام در مأموم هر دو  
 کند هر یک باید با مأموم قضای حکم از آن عمل کند **مسئله دهم** حکم  
 شک و جهل در رکعات و افعال نماز و نمازهای سنتی مثل شک  
 شک و جهل در نمازها بر اجماعی مکرر از دو حکم و سه حکم در حق  
 امام و حکم شک یکی از آنست که در نماز واجب در شک در رکعات  
 بینا رجاء بود که بنا بر بیشتر میکند در نماز سنتی هیچ جائز نیست

بنا بر بیشتر بلکه هیچ اجزای بنواهد بنا بر بیشتر گذارد و بنواهد بنا بر  
 کمتر مکرر در جایی که بنا بر زیادتی میان امد مثل شک میان دو و سه  
 نافله صحیح مثلا که در این صورت البته بنا بر کمتر میکند و بلکه بهتر از آنست  
 که هیچ بنا بر کمتر گذارد و دوم آنکه در شک در نماز سنتی اصلا  
 نماز احتیاطی نیست اگر چه بنا بر بیشتر گذارد و اما هر حکم سهوی یکی از آنست  
 که بنیادی در آن صحت نماز سنتی باطل می شود و دوم آنکه اگر در نماز  
 واجبی صحت می شود است در نماز سنتی صحت می ندارد و سیم آنکه اگر  
 در نماز واجبی بعد از نماز نداشت و است در نماز سنتی بعد از نماز  
 ندارد یکی ندارد بلکه نماز صحیح است بدون ندارد **مسئله یازدهم** یک  
 جهت علی وجهی خسته نماز گذر حکم سهوی شک او مثل حکم سهوی شک  
 کلمات که ایشان ده نماز گذر مکرر در آنکه نماز احتیاط ایشان ده  
 بر او نیست بلکه هر جا نماز احتیاط خسته رسید همان قدر را خسته  
 می کند و هر جا نماز احتیاط ایشان ده رسید باز در همان قدر خسته  
 بطل می کند و در **مسئله چهارم** مذکور شد که صحت می دارد و موقوف  
 لازم است یکی در صورت فراموش شدن قضا و دو دیگر در شک  
 در رکعات در صورتیکه بنا بر هیچ یا زیادتر بنیان اید و بدانکه در دو  
 موضع دیگر تر صحت می واجب می شود یکی در جایی که کسی در نماز  
 سهواً سخن بگوید چنانکه در حرف یا بیشتر باشد یا کفر معنی دار باشد  
 خلاصه سخن که عدا نماز را باطل کند اگر چه بگوید یا بد صحت می کند  
 و همچنین اگر بطل تمام شدن نماز سخن بگوید یا از احوط از آنست



که جله سگوار بعل آورد و دویم در جائی که سلام بگوید و غیر موضع سلام  
و حق از آنست که بغیر از این چهار موضع در جائی دیگر جله سگوار بجایست  
بی در چند موضع دیگر جله سگوار است اول از برای هر زیاده یا  
نقصانی که هوای رغاز واقع شود و غازی باطل نکند و دویم از برای  
برخواستن هوا و در وضعی که نباید برخاست سیم از برای گسترش هوا  
در موضعیکه نباید گشت و اگر کسی بعد از جله دویم و گشت اول با سیم  
بنشیند بقصد گشت خواندن هوا بجمله سگوار نیست مگر اگر چه بنشیند  
غیر از آنکه بقصد جله استراحت بنشیند باید و نه قصد غافل بنشیند جله  
سگوار نیست اگر چه زاید از قدر متعارف بنشیند **مسئله** از وقت  
جمله سگوار اوردن بعد از سلام و از آنست و بعضی گفته اند اگر  
از برای زیاده یا نقصان بعد از سلام وقت از آنست و اگر از برای معی  
در غازی باشد بعد از گشت و پیش از سلام و از قول بعضی نیست و حق  
از آنست که قدر واجب در جله سگوار اینست که نیت کند که جله میکنم  
بجهت فلان عمل قره الی الله و اگر قصد فلان عمل را نمیکند ضرر ندارد  
پس بر جله دهد و پیشانی بر چیزیکه جله بر آن صحیح است بگذارد پس  
بردارد و دوایان خشن کند و دیگر چیزی در آن واجب نیست بیرون  
ست است که بعد از نیت بگوید و در هر دو جله بگوید بسم الله  
و با قدا القدر صل علی محمد و آل محمد و بعد از دو جله گشت و سلام  
خسعت بگوید یا بنی خوی که استمدان لا اله الا الله و استمدان محمد و آل  
السلام علیکم ورحمته وبرکاته و هم چنین خواند که شرط نیست زیاده

جمله و منوی یا قبله یا وقت غازی در جله و هفت عضو بیکه بر پیشانی  
تضا کاف است و اگر فعل منافی غازی باشد غازی در جله یا بد ضمیمه است  
و اگر کسی عمدا در جله سگوار ترک کند غازی باطل نباشد و هر وقت باشد  
باید از اجابا آورد اگر چه مدت مدیدی گذشته باشد و هم چنین حق  
از آنست که اگر کسی در غازی خشن سگوار کرده باشد که جهت هر کدام در جله  
سگوار تعلق گرفته باشد بیک در جله سگوار جهت هر کدام اکفا متوان کرد  
**مسئله** **سازدهم** بدانکه وقت غازی احتیاط بعد از سلام دادن است  
و واجبات دوران نیت و بکثیر الاحرام و خواندن سوره حمد و کوع  
و سجود و گشت و سلام بخوبیکه در اصل غازات و شرط است دوران  
وضو و قبله و ستر عورت و سایر شرایط نماز و واجب نیست که بعد از غازی  
بلافاصله شروع دوران خود بلکه جایز است تا آخره و اما مکیده وقت فعل  
غازی از آن خارج شده و اگر میان آن و نماز اصل منافی غازی عارض شود  
ضرر غیر مایه اگر چه عمدا باشد **مسئله** **هفدهم** اگر کسی در غازی احتیاط بخند  
سگوار شک کند پس اگر شک در اصل کردن آنها باشد باید از اجابا آورد  
و اگر شک در عدد یکی از اجابا با فعلی از افعال آنها باشد پس اگر  
از موضع سگوار فیه گذشته باشد اتفاقا یا نه نمیکند و عمل این مطلب  
و اگر موضع آن باقی باشد حق از آنست که بیاز نکردن میکند و از آنست  
و اگر کسی در نماز احتیاط بجمله سگوار بگوید یا بنی خوی که استمدان لا اله الا الله  
اقوی از آنست که حکم از مثل حکم سگوار در اصل غازات و اگر در جله  
سگوار او قبل از فراغ از جله باشد همانا که ترک کرده یا غیر بعد از آن



بجای آورد و اگر بکند از فراغ باشد در جملہ حکم را اعاده میکند **مسئله**  
 اگر کسی در عدد رکعات غایت کند و بنابر مفسر بکند و چون از غایت  
 فارغ شود متذکر شود که همان مفسر بنابر آن گذارده مطابق واقع بوده غایت  
 او صحیح است و اگر غایت احتیاط را نکرده باشد احتیاطی بآن نیست و اگر در  
 اثناء غایت احتیاط باشد میتوان از اطمینان گذرود و اگر متذکر شود  
 که مطابق واقع بوده و عدد ذکر را کرده بود پس اگر وقت متذکر شود  
 که غایت احتیاط را کرده غایت او صحیح است و چیزی بر او نیست و هم چنین اگر  
 وقت متذکر شود که در اثناء غایت احتیاط بوده غایت احتیاط را تمام کند  
 و غایت او صحیح است و اگر قبل از شروع در غایت احتیاط باشد حکم او مثل  
 حکم کسی است که سلام دهد غیر موضع گفته باشد و گذشت و احتیاط آنست  
 که بعد از آن عمل غایت احتیاط را هم بکند و این همه در وقت است که متذکر  
 نبود که رکعت را بدست دهد و اگر متذکر آن شود مثل اینکه تکبیر یا سجده  
 یا کعبه کند و بنابر همان گذارد و بگذارد که شیخ بوده غایت او باطل است  
 و باید اصرار بکند **مسئله** **فصل** هرگاه در غایت خطایی واقع شود که اعاده  
 لازم نبود از تکبیر یا سجده یا کعبه گذارد و اگر در اعاده آن باز خطایی  
 مرتباً اعاده است واقع شود باید غایت را تمام کند و بنابر قوی بر اعاده  
 دیگر لازم نیست **باب** **هشتم** در سایر اوضاع متعلق بر غایت از احکام  
 قضا و غایت خلعت و غایت سر و در آن سه مقصدات **مقصد** **اول**  
 در احکام قضا غایت زود در آن چند مسئله است **مسئله** **اول** بدانکه هر  
 بالغی عاقل از مسلمین که ترک غایت را در احکام الهیه استیفاء و احتیاط

در غایت احتیاط  
 در غایت احتیاط  
 در غایت احتیاط

نماز کند که ضرورتی در آنست و احکام اهل رده بر او جاری نمیکند و اگر  
 شبهه در حق او احتمال زود و اگر کسی غایت را ترک کند بدون اینکه ترک آنرا  
 حلال دانده یا از راه اختلاف و اعمالت باشد باید حاکم سریع از آن بزرگوار  
 کند و اگر در مرتبه ترک کند باز او را تعزیر میکند و اگر سه مرتبه ترک کند  
 باز او را تعزیر می کند و اگر مرتبه چهارم آنرا ترک کند او را بی گناه  
**مسئله** **فصل** هر که فوت شود از او غایت واجب از غایت های غیر خطا  
 شبانه روزی و اجبات بر او که از قضا کند خواه عدا فوت شده باشد  
 یا محو یا از راه جهل و نادانی از ترک کرده باشد یا با احتیاط از او فوت  
 شده باشد خلاصه هر چیزی که از او فوت شده باشد حکم در چند موضع گفته شد  
 آن واجب نیست **ق** غایت که از زمان در حالت حیض یا نفاس فوت شده  
**و** غایت که از کافران در حالت کفر فوت شود چه بکند از آنکه مسلمانی  
 شد قضای آن واجب نیست **س** غایت که از طفل غیر بالغ فوت شود  
**ج** غایت که از دیوانه فوت شود حکم آنکه خود سبب دیوانگی شده باشد  
 مثل اینکه در وقتی خورده باشد عدا که دیوانه شده باشد و اگر بعضی از اوقات  
 دیوانه باشد و بعضی اوقات عاقل پس اگر در هر تمام وقت بیکم از او فوت  
 باشد قضای آن غایت لازم نیست و اگر تمام وقت دیوانه نباشد واجب است  
 که قضا گذاردن غایت را **فصل** غایت که از مت فوت شود اگر خود سببی  
 خود شده باشد اما اگر خود باعث شده باشد مثل اینکه عدا مت کند  
 بخورده باشد و غایت عدا آن باین جهت فوت شود قضای آن واجب است  
 و هم چنین اگر متی تمام وقت غایت را در کفر کرده باشد باین جهت فوت



قضا یا ن واجبات و هم چنین اگر کسی تمام وقت غار را فرزند گرفته باز  
قضا واجبات **مسئله** غار یک از معنی علیه فوت شود یعنی کسی که  
در عشر باشد و بجهت کرده باشد در تمام وقت یکبارگی در بنوقت  
قضا بر خلاف آن نیست اگر چه خود باعث حدوث ایحالت شده باشد و اگر  
تدریجاً از وقت غار بجال باشد بر او قضا واجبات و سوا این احوال  
کذا کرند بر هر کسی دیگر قضا واجب میشود پس واجبات قضا بر غار یک  
فوت شود بسبب نبودن اب یا چیزیکه بان تقسیم کند و غار یک از غیر  
شیخان مثل غی و درندی و خواجها فوت شود در زمان کراوی ایشان  
و غار یک بسبب خواب فوت شود اگر چه خواب هر وقت غار یک را فرو گرفته  
باشد **مسئله** قوا ز است که قضای غارها بر اوجی واجب  
فوری نیست و اخیران جائز است بطریقات تعجل در آن و هم چنین  
واجب نیست عدم قضای غار بر غارها بر اوجی دیگر هرگاه وقت  
انها داخل شود بلکه میتوان اول غار را ادای را بجا آورد و بعد قضا  
بلکه ظاهر آن است که عدم ادای در اول وقت معتبر باشد در کسی که  
غار قضا بر فرس او باشد میتواند غارها بخود در اول وقت  
بکند و هر غار را ناله که خواهد بکند **مسئله** هرگاه یکبارگی از یک  
از کوی فوت شده باشد و نداند کدام غار است یکبارگی در دو کوی بکند  
و یک سر رکعت و یک چهار رکعتی بر نیت قضای آن در دو رکعت  
و هر کدام را خواهد مقدم دارد و چهار رکعتی را بجزای هر یک از آنها  
و اگر این یکبارگی در سفر از آن فوت شده باشد یک سر رکعتی بکند و یک

در دو رکعتی و بجزای در دو رکعتی میان چهار بافتات و هرگاه و غار  
از یک روز از کوی فوت شود و نداند کدام است چهار غار و کند یک دو  
رکعتی و یک سر رکعتی و دو چهار رکعتی و اگر سه غار فوت شده باشد  
یا چهار غار از یک دو رکعتی و یک سر رکعتی و سه چهار رکعتی باید بجا آورد  
و اگر مسافر باشد یکبارگی کمتر میکند بر در صورت آن یک سر رکعتی و سه  
دو رکعتی میکند و در صورت پیش از آن یک سر رکعتی و دو دو رکعتی  
و هرگاه دو غار از دو روز فوت شده باشد دو دو رکعتی و دو سر رکعتی  
و دو چهار رکعتی میکند و هم چنین **مسئله** هرگاه از کوی غارها  
چند بسیار با کفر فوت شود و عدل از نداند که چه قدر است میتوان  
علمائان است که بقدر قضای کند که برین اوصاف شود که دیگر چیزی  
بر وجه او باقی نیست و حوا ز است که قدر واجبات است که قدر بر آن تعیین  
دارد از آن کمزیریت باید قضا کند و زیاده را واجب نیست **مسئله**  
هرگاه از کوی چند غارهای واجب سنا و زنی فوت شود پس اگر ترتیب  
انها را نداند که اول کدام فوت شده و بعد کدام واجبات بهمان  
ترتیب قضا کند با اتفاق جمیع علماء و اگر ترتیب آنها را نداند در آن خلالت  
و حوا ز است که در صورت مراعات ترتیب واجب نیست و مذکور  
از است که باز مراعات ترتیب واجب است یعنی باید بر وفق قضا کند  
که بقین حاصل شود که ترتیب معلوم مگر هرگاه بسیار غار فوت شده  
باشد و اگر خواهد بر وفق کند که بقین حصول ترتیب کند باعث منفعت  
و عسر و حرج شود که در خصوص مراعات ترتیب ساقط است و تا با این حد



نرسیده باید محصل نفس بحصول ترتیب را بکند باین نحو که غاها را انقدر  
 مکرر کند که در هر صورت ترتیب بعمل آید باشد و صاحبان از است که اگر  
 دو غا از فوت شده باشد مثل بکسر و یکسا سر غا زمیکند یکی را در بار  
 و یکی را در میان آن دو پس بکسر زمیکند و یکسا و باز بکسر غا و بکسر  
 و اگر سر غا زمیکند که یکصد هم مثلا زیاد کند هفت غا زمی کند همان سر  
 غا از اول که مذکور شد پس از غا زمیکند زیاد کند بی باز سر غا از اول  
 بی کند بی بکسر و یکسا و بکسر و یکصد هم پس از یکصد و یکصد کند  
 و اگر چهار غا زمیکند با نوزده غا زمی کند هفت اول بی آن که زیاد کند  
 بی باز هفت اول و هکذا و بطریق دیگر اسان هم ترکیب اسان زمی بکسر  
 کدام که خواهد ابتدا زمیکند و غا زمی کند تا عدد یک از آن فوت شده  
 تمام شود پس با نهم از عمل را بی کند یعنی از همان که اول ابتدا کرده بود  
 باز ابتدا زمیکند و عدد را تمام می کند و هم چنین تا بقدر عدد غاها  
 فوت شده است یکی آن عمل را مکرر کند و بر او ان زیاد میکند غاها را  
 که بان ابتدا ابتدا کرده بود و این طریق دود و غا و سر غا و با طریق اول  
 مساوی میشود و در زیاد ترکیب میشود پس اگر ظهر و عشا فی فوت شود  
 دو تا است یکبار ظهر و عشا را زمیکند و یکبار بران اضافی کند و اگر  
 ظهر و عشا و صبح فوت شود سر غا از فوت شده دو بار همین سر غا  
 زمیکند و بعد کدام که ابتدا کرده بود ها را زیاد و زیاد کند که مجموع  
 غاها شود و اگر چهار غا از فوت شده نیزه غا زمی کند و هکذا و  
 بطریق دیگر اول نمازمیکند و بعد که غا از او فوت شده معین میکند

و غاها را نمازمیکند و بعد که غا از او فوت شده معین میکند و جمیع  
 غاها را نمازمیکند و این طریق در صورتیکه نمازمیکند از جیبا فوت شده  
 باشد خصوص در زمان که اسان زات از هر طریق دیگر خصوص اگر بدانند  
 که فوت شده کدام غا را است خصوص اگر نمازمیکند عذر از آن ندانند بلی اگر غاها  
 یکی در زمان جیبا ری از او فوت شده باشد طریقههای سابق اسان زات  
 و اگر کسی بداند که کفوح غاها از او فوت شده مثل غا صبح هراقل نمازمیکند  
 یعنی دارد سر غاها از او فوت شده مروج میکند و با خوان زمان خم میکند  
 و هر غا صبح از نمازمیکند و اگر از کسی چند فوت شده باشد که  
 که در عدد آنها را بداند و نداند کدام غا را است و نیز ترتیب آنها را بداند  
 پس اگر آن نمازمیکند باشد از یک زمان مثل اینکه بداند لا اقل نصف غاها  
 های یکسال یا دست که چند غاها از یکسال فوت شده یکسال تمام نمازمیکند  
 فضا کند و اگر غاها که در زمان جیبا باشد مثل اینکه بداند چند نمازمیکند  
 از ابتدای تکلیف تا حال فوت شده و نداند غاها چه قدر بوده و چه غاها  
 بوده در خصوصیت در تعدادان بقدر تعیین اکفا میکند یعنی هر چه میکند  
 از آن کمترین همان تعداد را میگیرد و در تعیین نمازمیکند با ظهر در مثلا چهار  
 مذکور شد رجوع میکند و در ترتیب با ظهر در همین مسئله ششم ذکر  
 شده اگر خواهد ترتیب بعمل آورد پس بعد از آنکه دافت که مثلا از دو  
 نمازمیکند و چون نمیداند چه غاها زات دود و کف و دوسر رکعتی  
 و دو چهار رکعتی میکند که مجموع شش غاها باشد و چون ترتیب با خواهد  
 تحصیل نماید پنج نمازمیکند و بعد از آنکه نمازمیکند که غاها باشد و بهمان

غاهای



یکی که ابتدا کرده ختم میکند و مخفی نماید که اگر مذکور شد که باید هر نماز را  
 بجهت خصل ترتیب مقرر کند در صورتیکه ترتیب در هر جهول باشد و اگر  
 بعضی از آنرا بداند که در آن جهول بعلی یا وردی او باشد نماز یکسال  
 از او فوت شده و نماز آن برای آن سال را بداند از نماز یکروز بوطیعه جاهل  
 عمل میکند و نماز را بطریق ترتیب سال میکند تا تمام شود و هم چنین در هر یک  
 بداند نماز یکسال را در یکسال یا در دو سال مثلا از او فوت شده و نخواهد  
 هر انسانی از اضا کند و ابتدا را جاهل باشد چه غازی بوده و دیگر روز  
 نماز بوطیعه ترتیب را بعلی یا وردی و باقی را بترتیب سال میکند **مسئله**  
 است مؤکدات قضاء فواقل غزاهای شبانه روزی هرگاه فوت شوند  
 خواه بجهت مرضی یا عذر دیگری فوت شده باشد یا بعد از آن ترک کرده باشد  
 اگر چه تا یکد قضا آنها در صورت ترک عیدی بیست و یک و اگر از قضا  
 آنها عاجز باشد است که از برای هر روز حق یکد طعام تصدق  
 کند بر آن که قادر نباشد از برای هر چهار کت یکد بر آن که قادر باشد  
 یکد بجهت نماز شب میدهد و یکد بجهت غزاهای روز **مسئله**  
 هرگاه کسی چنین نداشته باشد که نمازی از او فوت شده اما احتمال دهد  
 که بعضی از نمازهای او واجب باشد جایز است که هر قدر اضا میدهد  
 به نیت احتیاط قضا کند **مسئله** بداند که جایز است که کسی از برای  
 شخصی می غناز کند یا باین نحو که غناز را بکند بر نیت خود و بعد از غنا  
 شدن ثواب از او هدیه او نماید یا ابتدا بر نیت آن میت غناز کند خواه  
 بداند که قضای بر ذمه میت هست یا نه و هم چنین اگر کسی بداند که

قضای بر ذمه میت هست یا مطمئن قضا بر ذمه او داشته باشد یا احتمال قضا  
 بر ذمه او بداند که جایز است قضا کردن بجهت او و نجات از برای هر  
 بزرگتر قضای هر غازی که از بد وفوت شده باشد و بجهت از علما او را  
 واجب دانسته اند و اقوی احتیاط است بلی بر او واجبات که هر غازی که  
 از بد در مرض الموت فوت شده قضا کند و احتیاط آنست که هر غازی که  
 بجهت مرض از او فوت شده قضا کند خواه مرض الموت باشد یا مرض دیگر  
 و شرط است در واجب بودن قضا نماز مرض الموت بر کسی که در وقت مرگ  
 پدر یا نفی و عاقل باشد بر اگر طفل یا دیوانه باشد مطلقا بر او قضای  
 نیت و هم چنین شرط است که پدر وصیت بقضاء نمازیکه از او فوت شده  
 نکرده باشد که اگر وصیت کرده باشد قصد همان نماز مرض یا هر نماز هفتا  
 فوت شده او از هر ساقط میشود بدون وصیت از برای هر جایز نیست  
 استیجار آن قدر از نماز که بر او واجبات و هرگاه بر بزرگتر آن  
 غناز را میکند و فوت شود بر بزرگتر او واجب نیست که قضای غناز  
 جدا خود را بکند و بجهت از علما این قضا را تخصیص بر بزرگتر نمیدهند  
 بلکه میگویند بر بزرگتر مطلقا واجب است و بعضی بر پدر واجب میدانند  
 و احوط از برای بزرگتر آن است که در صورت تقدیر پدر وجود پدر  
 بر بزرگتر حیث او بد و اگر هیچ بزرگتر نداشته باشد پدر داشته باشد  
 احتیاط از برای پدر آنست که قضای غناز مرض الموت را حیث او بد  
 و قضای غنازهای مادر اصل بر بزرگتر واجب نمیشود و بداند که در این غنا  
 بر بزرگتر ترتیبی واجب نیست بلکه بجهت ترتیب که خواهد کرد میکند



جایزات که کسی را اجاز کند که از برای موقوفه فضا گذرخواه نیست  
قبضه بر ذمه او باشد یا بجز و احتمال وجود فضا بر ذمه او در صورت  
باید انقضای اجاره و نیت قصد کند که غنا از برای تلاش میکند و احاطه آن  
که قصد قربت نمیکند از آن راه که بواسطه اجاز دادن خود بر او واجب  
شده و واجب نیت بر اجاره که غنا از اجاره را ترتیب کند و اگر کسی قصد  
نفذ جهت غنا از برای موقوفه اجاز کند واجب نیت شرط ترتیب موقوفه  
کند بلی اگر کسی بر اجاره شرط ترتیب کند بر او ترتیب شرط واجب  
خواهد بود و جایز است اجاز کردن هر یک از مرد و زن از برای غنا  
و یکی بلکه دو نیت اجاز کردن طفل نیز باذن ولی و نیز جایز است که  
خلاف احتیاط است بلکه خلاف موقوفات و اگر کسی بر غنا از برای  
موقوفه استیجار شخصی را کند که غنا گذر لازم نیت از شخص عادل باشد  
و هم چنین اگر شخصی وصیت کند که شخصی موقوفه را اجاز کند باید اجاز  
کرد اگر چه عادل نباشد بلی اگر وصیت کند که شخصی عادل را اجاز کند  
غیر از عادل نمیتوان اجاز نمود و اگر مطلق وصیت کرده باشد لازم است  
اجاز کردن شخصی که عادل باشد یا وفوق و اطمینان تمام با او بوده باشد  
و هم چنین لازم است که انقضای اجاره در وقت کردن غنا عالم با جزاء و نیز  
و منافعات غنا بوده باشد نمیتوان اجزاء یا تقلید و هم چنین ممکن  
باشد از اخذ مسائل ضروری که در غنا عارض میشود از احکام شک  
و شبهه و بر آنکه اجاز میکند لازم نیت که از او از هر جمله را تصدیق کند  
بلکه همین قدر که محل وفوق و اطمینان باشد از برای او کافیست و اگر از

اجاره و غنا از شخصی یا حقیقی حاصل شود لازم نیت غنا را اعاده کند بلکه  
با احکام شک و شبهه عمل میکند هم چنانکه در غناها خود میکند و احتیاط  
از است که در چنین اجاز کردن آن مرحله ذکر شود یعنی شرط شود که در وقت  
و شبهه با احکام آن عمل شود و اگر از برای اجاره عذری حاصل شود که بخواهد  
غنا را با وضو بکند و باید عیسیم کند تا سوا باشد غنا گذر با رکوع  
و سجود را بجا آورد و بگوید که در غناها خودی باشد و دایما رکوع خود  
کند یا مضطر شود که سوا غنا گذر عیسیم کند عیسیم کند غنا از استیجار  
بعل آورد بلکه باید با غسل با وضو باشد و احتیاط مگر آنکه در وقت  
اجاز کردن قرینه باشد که از آن فیهل سوی رضای مستاجر با نفع  
غنا هست مثل آنکه اجاره کسی باشد که مایوس باشند از احتیاط غنا گذر  
آن یا آنکه در وقت اجاز دادن شرط شود که در صورت عذر مثل  
غنا از صاحبان عذر را بکند و بدون این جایز نیست بلی اگر از برای  
اجاره بیکم از این عذر ها حاصل شود باید غنا را تاخیر کند از  
تأخر عذر شود و اگر زمان اجاز موقوف باشد و تا تمام شدن عذر  
زمان از دست نرود مثل کسی خواهد بود که عذر از کردن اصل غنا  
از برای او حاصل شود و باید مستاجر را مطلع سازد و اگر در وقت  
اجاز چیزی شرط کند که منافعی غنا جماعت باشد مثل آنکه شرط  
قراوت کند و گوئیم قراوت بر ناموم حرام است در این صورت اجاره  
غنا خواهد توانست غنا جماعت کند و اگر در اجاز ذکر شود که از غنا را  
اگر خواهد جماعت بکند خواهد توانست بکند و احتیاط از است که اگر



در حین اجاره ذکر نماز جماعت شده باشد این نماز را جماعت نکند و اگر  
 ذکر نبود بلا شبهه جائز است و هم چنین احیانا از است که در وقت اجاره قبض  
 نموده که اجاره بنای نماز اجاره را بر دای او میگذارد و خود باز که شود  
 که هر چند این کس خود خواهد تقلید کند و اگر ذکر شود جائز است که بنا  
 بر تقلید کسی کند که خود هدیه تقلید از او میکند و اگر قبض نموده باشد  
 تقلید دیگری نمیتواند نماز اجاره را بکند اگر چه خود تقلید از غیر کند  
 یا اعلم باشد و بداند که اگر از میت نمازی فوت شده باشد در حال  
 عذر مثل و فتنه شود و ضریب کند یا ایشان نماز کند قضای آن را باید  
 درست کرد و جایز نیست قضای آن را بدین عذر یا قیام با شش نماز آورد  
 و اگر کسی وصیت کند که نماز را با من تکلیف او را قضا کند و بداند که در  
 بعضی اوقات سفر کرده و اجبات که بقدریکه قبض بفرماید باشد نماز  
 ضرری است بجا شود و شرط است در نماز اجاره اگر در سایر نمازهای  
 واجبی شرط است و منافاتی است با نمازهای واجبی شرط است و  
 منجبات اگر در سایر نمازها منجبات مگر هرگاه منجبات شرط شود  
 که در صورت واجبات باشد بلکه اگر امری با شرط کند مثل اینکه  
 در خانه خود نماز کند باز واجب خواهد شد و هرگاه از کسی نمازی  
 فوت شده باشد با او واجبات وصیت بان با اعلام بپرسند که با چه  
 بر او واجبات یا نه حق از است که واجب نیست بلی اگر چه وصیت نکند  
 از ثواب و قوابل آن مردم خواهد شد **مقتضی** و در احکام نماز  
 جماعت و در آن یکصد و چند فصل است **مقتضی** در فضیلت نماز

جماعت بدانکه نماز جماعت اعظم افعال محبیه و افضل ادب سرعبات و  
 ناکند و آنها میگوید از شریف مقدس در خصوص نماز جماعت شده و هر چه فعل  
 منجی شده و فضیلت و ثوابیکه از برای نماز جماعت رسیده از برای  
 هیچ منجی دارد و شد بلکه اگر احادیثی که در ثواب نماز جماعت مطلق  
 رسیده و در نماز جماعت با عا لود و منجیل خصوص هرگاه ما مریض منته  
 جز در ملاحظه شود که تعداد ثواب و در وقت نماز را نمیتوان نمود و  
 احادیثی که در مذمت ترک نماز جماعت رسیده بعد و حضرت حق  
 اینکه وارد شد که غیبت تارک نماز جماعت جائز است و احترام او با قضا  
 است و حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام فرمودند و هر چه عا  
 اگر نماز جماعت حاضر شود اقل نماز یا حیاتیان و انکم و طریق اعطاء  
 از است کردها ممکن ترک نماز جماعت شود خصوصا با مداومت ترک  
 و هیچ علی چنان بر سلطان جنت کران نیست که نماز جماعت و چون  
 نمیتواند در فضیلت آن شبهه کند مردم را شبهه و اندازد و در خصوص  
 عدالت بنماز و حال اینکه بی شسم که بیثباتی در امور بیکه عدالت  
 در آن شرط است مثل طلاق و نكاحات و امثال آنها جماعتی اعطاء  
 می کنند و با آنها اقتدا نمیکند و از نیست مگر از استکبار و استکفا  
 از اقتدا **مقتضی** و در نمازها مکه جماعت نمیتواند بداند که اگر  
 نماز جماعت با عیدین واجب باشند واجبات که جماعت کرده شوند  
 و بدون جماعت صحیح نیست و هم چنین واجبات نماز جماعت بر کسیکه  
 قرات او درست نباشد و وقت نماز و قرات بدست کردن آن نکند



و در جماعت دیگر واجب نیست استجماعت در هر غازی که خواست  
 غازی که بومی و خواهران حق غازی که بندگان واجب شد باشد و غازی  
 استجماعت و در وقت طواف غازی که قضای وقت ترک است از  
 غازی که پنج گانه شبانه روزی خصوصاً در نماز صبح و نماز و وقت  
 که هیچ چیز بر سلطان جهان گران نیست که غازی که در جماعت کرده  
 شود و جایز نیست جماعت در هیچ یک از غازی که منقوض از غازی که  
 در وقتیکه شرایط و جویان تحقق نیابد که در صورت جماعت قبول کرد  
 بلکه افضل است و هم چنین غازی که ان یزست است و جماعت کردن  
 صحیح است و غازی که ادبی فرادی کرده باشد و بعد جماعت یافت شود  
 که در صورت سنت است اعاده همان غازی که جماعت **مسئله** در هر  
 باعث حصول غازی جماعت میشود و از دو امر است **اول** تعدد غازی که  
 بر او برای یک نفر نهائی غار جماعت تحقق نمیشود و در غیر جماعت و  
 در صورت واجب بودن در تعدد و نفر کاف است یکی بر غازی که  
 مأموم اگر چه مأموم مطلق غیر نباشد که غازی که جهت غن رعایت و  
 هینکه این دو نفر باشند ثواب جماعت حاصل میشود که هر چه بیشتر باشند  
 افضل و ثواب آن اگر باشد **امروزی** نیست کردن مأموم اقتدارا  
 بر آن نیست اقتدارا غازی که جماعت نخواهد بود و اگر کسی خلقت کند  
 نیست هیچیک از جماعت و فرادی را نکند غازی که مصرف فرادی میشود  
 و غازی که فرادی خواهد بود و هم چنین اگر کسی داخل غازی شود در حالیکه  
 ائمه و نبی باشند که با جماعت کند یا فرادی یا غازی که فرادی می شود

و اگر کسی و حکم دیگر گفت شک کند که با این جماعت کرده یا فرادی پس اگر بنا  
 که هر قصد بر خوات و اینها در همان مصنف میشود و اگر بنا بر فرادی  
 میشود و واجبات که بنماز را معین کند پس اگر بنماز معین باشد مثل  
 اینکه نیست کند که سکنا از آن دو نفر اقتدا میکنند یا اقتدا میکنند بهر که نیت  
 و کعبه رود غازی که جماعت و صحیح نیست و تعدد لازم از معین بودن است که  
 بعضی معین اقتدا کند اگر چه او را ندانند و یا هم و بکنند مثل آنکه  
 رسید غازی که امام در پیش است و از غازی که رسید و بکنند و کتب غازی  
 خبر بر او معلوم شد که بنماز را جماعت عادلان بر نیت میکند که این  
 بنماز اقتدا میکنند کافی است و هم چنین هرگاه بدانند زید عادل است و اما  
 این جماعت است صحیح است با و اقتدا کند اگر چه نداند که زید کدام است  
 و اگر خصوص او در موصی شود که در این جماعت میشود و چنین دانند  
 که پیش غازی زید است و بان اقتدا کند بعد معلوم شود که عمرو بود و هر که  
 قابل امامت باشند پس اگر چنین کرده باشد که بان شخص حاضر اقتدا میکنند  
 غازی که صحیح است که هم چنین دانسته که آن حاضر زید است و هم چنین اگر نیت  
 کند که بان شخص حاضر که زید است اقتدا میکنند باز غازی که صحیح است و اگر نیت  
 کرده باشد که زید اقتدا میکنند غازی که صحیح نیست و اگر هم چنین بدانند که او  
 حاضر است و اگر در آن غازی که شک کند که آیا کدام طریق ازین دو طریق  
 نیت کرده یا غازی که صحیح باشد یا ناسد غازی که صحیح است و حاضر مذکور شد  
 که شرط است نیت جماعت این در مأموم است اما بنماز لازم نیست که نیت  
 امامت کند مگر در نماز یک جماعت کردن آن واجب باشد و اما در جماعت



شجره شرط نیست مگر او نزد محقق غازی و نزد محقق جماعت و نزد  
 ثواب جماعت بلی اگر در جماعت قصد قربت نداشته باشد بلکه جهت  
 جاه یا مال باشد یا مضطر باشد ثواب غازی جماعت قضا هکذا است اما  
 اصل غازی و صحیح خواهد بود و اگر در اصل غازی قصد قربت داشته  
 باشد و هم چنین غازی را مویدین او نیز صحیح خواهد بود بلکه بودن جماعت  
 نیز خواهند داشت **مسئله سیم** در شرایط لازم و واجب موردی چند است  
 که در چند مسئله مذکور میشود **مسئله اول** بدانکه در نماز چند امر  
 شرط است غازی جماعت را آنکه آنکه عاقل باشد و غیر آنکه بالغ باشد  
 اگر بنحایی بالغان کند و جایز است که فعل بین در غازی غریب بنحایی  
 طفلان کند **مسئله دوم** آنکه مؤمن باشد یعنی تبعه شاهی باشد چهارم آنکه  
 عادل باشد و مراد از عدالت در اینجا از آنست که جاهل بصیبت نباشد  
 یعنی برادر از ظلم و معاصی ادا نباشد و از او ارتکاب معاصی معلوم  
 نباشد خلاصه آنکه معصیت کاری از او ظاهر نباشد و عاقل پدر یا مادر  
 نیز نباشد و تابع سلاطین نباشد و محل اعتقاد و توفیق نباشد و محل این  
 واجب میشود همین ظاهر یعنی از او کراهت بکبره و اصرار بر صغیر معلوم نباشد  
 و او را واجب بخیرات و صلوات باقی بخیر یکم مرجع ایشان باور نمود و  
 کسی که با او معاشرت کرده اند بگویند ما از او خبر چهره بدیدیم **مسئله**  
 اینکه ندانیم او ولد از ناست و ولد شبهه و مجهول الالب ضرر ندارد  
 ششم آنکه مرد باشد اگر بنحایی مردان کند بلکه اگر بنحایی  
 زنان را هم کند بنا بر اقوی چه حق است که زن در غازی واجب بنحایی

نمیتواند کرد نماز مردان و نماز زنان بلی در غازی سختی که جماعت ذکر  
 اینها جایز است میتواند بنحایی زنان کند **مسئله دوم** آنکه توانا باشد  
 نماز کند اگر ما مویدین کسانی باشند که اینها دو نماز کند **مسئله** آنکه  
 حمد و سوره و اذکار واجب را قوا مند دست بنحایی **مسئله** آنکه در نماز او  
 اقی نباشد که مؤمن باشد یعنی جوفرا از غازی ادا کند که اگر چنین باشد  
 بعضی گفته اند صحیح اللسان نمیتواند باو اقتدا کند و احوط امرار است  
 اگر چه در حکم صریح باقی منع تا ملات **مسئله** آنکه خضر کرده باشد  
**مسئله دوم** شرط است در جماعت غازی جماعت بدانکه میان پیش نماز  
 و امام یا میان امام و بعضی دیگر از ما مویدین حایلی نباشد در اگر میان  
 ما موید و امام و سایر ما مویدین حایلی باشد غازی امام صحیح نیست  
 و آن حایلی که مانع از صحت غازی است که حیم باشد و مانع از  
 وجع اجزای امام یا ما موید که مقدم ایشان باشد در حایلی  
 کردن نماز کجاست یا قوی چشم میزدند و در جماعت ضریب نیست  
 در جماعت مانع از مشاهده نباشد مثل برده نازکی که عصبان باشد  
 باشد و مثل خبرها که سوراخها دارند که مانع آند و سوراخها هستند  
 اما مانع رؤیت نیستند و هم چنین ضرورت از حایلی که مانع مشاهده  
 بعضی از اجزای امام یا امام مقدم باشد مثل آنکه مانع دیدن بافتا  
 یا نصف بدن او باشد بلکه باید قدر مقدمه از امام یا امام مقدم  
 مشاهده شود مثل قدر سر و سینه او و نیز طیکه ای قدر او و در هر احوال  
 غازی مشاهده نباشد یا بعضی از آن پس اگر حایلی باشد که در وقت نماز



بنسب امام یا ماموم مشاهده باشد اما در حال جلوس هیچ جزو از کتبی از ایشان  
 مشاهده نشود غرض باطل است مگر آنکه در حال کتبی باشد مثل آنکه  
 کتبی از ایشان عبور کند یا حامل کتبی را می باشد مثل هر یک که در  
 در حالت عبور کتبی حامل باشد که امثال اینها ضرر ندارد و هم چند حامل  
 مانع از صحیح است که مستقر باشد مانند یواری یا حرکت باشد  
 که کتبی حامل نباشد چون شخصی که در میان ایشان باشد و غرض از آن  
 کتبی باشد و کتبی بنشیند یا برده یا کتبی را کتبی بر چند و کتبی  
 ام از آن است که آن حامل را مشاهده غرض از آن بوده باشد یا در آن مشاهده  
 رسیده باشد اگر چه بدین اختیار ماموم باشد و نتواند رفع کند و غرض  
 غرض از آن است که مذکور شد که ضرر رساند و در وقت که ماموم مرد  
 باشد و اگر ماموم زن باشد که بعد از آنکه قوا ندیده که امام چه وقت بر کعبه رفت  
 و چه وقت بجهت و چه وقت بخواست اگر چه شنیدن صدای امام باشد  
 یا خبر کردن شخصی دیگر و ماموم ضرر رساندن حامل در وقت است که حامل  
 باشد میان ماموم و میان امام و ماموم دیگر کسی که بکفر از اهل  
 صف پیش با تو مشاهده کند غرض از آن است که اگر چه از آن بکفر و عاری  
 او نباشد بلکه این ماموم در وسط صف باشد و در کنار صف پیش و با  
 سایر مامومین حامل باشد هرگاه بپشتازی در پیش پای ایشان باشد  
 و در طرف دیگران یا بر جمعی مامومین باشد پس اگر صف مامومین از هیچ  
 طرف بپشتازی نکرده باشد هیچکدام امام را نبیند غرض از آنست که

کعبه

و اگر بطرف ایشان یا در طرف از عازمی بپشتازی کند یا بپشتازی که طرفی است  
 قواست امام را بپشتازی غرض از آنست که می تواند امام را ببیند و دست است و غرض  
 بقدر باطل و دیدن او بصورت بعضی از مامومین صف خود را از دست چپ  
 یا راست که آنها امام را می بیند مانع ندارد و چه لازم است که از صف پیش  
 دیده شود و اگر در آن طرف بپشتازی که امام ایشان را صفی باشد که در طرف  
 آن یا بطرف از عازمی بپشتازی کرده باشد و در آن طرف دیگر بپشتازی  
 باشد که در اهل آن صف بعضی از صف پیش را بپشتازی غرض از آنست  
 حتی آنها بپشتازی بپشتازی آنها طرف صف پیش را می بیند پس اگر  
 هیچ از اهل آن صف را نبیند غرض از آنست که می بیند باطل است اگر چه بکفر  
 باشد و هم خبر است اگر بپشتازی طرف صف باشد پس اگر آنکه عازمی  
 بپشتازی از صف پیش هم بکفر است و از دیدن غرض از باطل است و اگر بکفر  
 از اهل صف پیش را قوا ندید اگر چه در طرف دیگر صف پیش باشد و غرض  
 بپشتازی کردن باشد غرض از آنست که اگر امام در محلی غرض از آنست  
 و جماعتی در خارج مسجد صف کنند پس اگر مقابل در مسجد هیچ مامومین  
 و از دو طرف در صف بکشد هر یک یک هیئت کسی را از مسجد نبیند  
 غرض از باطل است و اگر کسی از آنها مامومی را در مسجد ببیند همین غرض  
 از صحیح است و پس اگر در عازمی در صف کینه باشند هر که عازمی  
 در است که داخل مسجد را می بیند غرض از آنست که مامومین هر که  
 معلومی او ایشان باشد که قوا ندید از مسجد بپشتازی و غرض از آنست که  
 نمی بیند باطل است و اگر در وقت که بعضی از اهل آن صف کوی را دیده



به بینند و توانند مشاهده کنند در عقب این صف صوفی دیگر کشید شود  
 نماز همه اهلان صف صحیح است و بد آنکه بعضی توهم کرده اند بواسطه شرط  
 عدم حامل کردن آن است بر اهل هر صف متاخری که داخل نماز شوند و بکبر  
 الاحرام بگویند یا اهل صف پیش بکبر بگویند اگر چه بکثرت از ایشان باشد  
 چه پیش از آنکه او بکبر بگوید مأموم غافل بود و حامل خواهد بود و این  
 توهم ناسد است چرا که شرط است از آنست که حاملی میان بعضی از اهل صف  
 پیش و اهل صف عقب نباشد خواه صف پیش داخل نماز شده باشند یا نه  
 بلکه بعد داخل شوند و لازم نیست که داخل شده باشند بل باید از صف  
 مأمومین شمرده شوند که بگویند انجام از جمله مأمومین هستند و این حکم  
 یکصف مأمومین است که هرگز بکبر نکنند باشند بی آنکه صفی باشند از کثرت  
 اصلا اراده اقتدا کنند است باشند حکم حامل خواهند داشت **مسئله سیم**  
 و نیز شرط است در جهت نماز جماعت که مکان ایشان در امام بعد و یک کلام  
 برداشتن بلندتر از مقام ایشان مأموم نباشد بلکه احتیاطا آنست  
 که بعد بکبر هم بلندتر نباشد اما از یک وجب کمتر مطلقا ضرر ندارد  
 و این شرط در وقت آنست که مکان امام بکند و بلند تر شود بی آنکه زمین  
 سراسیمه نباشد و امام و طرف بلندتر ایشان نباشد ضرر ندارد اگر چه  
 احتیاطا آن ملاطفت شود و یاد از یک وجب بلکه یک کلام و دو کلام هم شود  
 خلاصه آنکه بلند بی وجهی که جهت احتیاط زمین نباشد ضرر ندارد و هم چنین  
 بلندی مقام مأموم ضرر ندارد هر قدر که بلند بی چارزات که امام  
 در مسجد بی نماز کند و مأموم در غیر آن مسجد یا امام آن مسجد اندک اند

بشرط عدم حامل و عدم بعد بسیار از سایر مأمومین **مسئله چهارم**  
 و نیز شرط است در جهت نماز جماعت که مأموم از امام بیاید و در بنایند  
 یا از مأمومی که در پیش روی اوست بعد دیگر در عقب بگویند او صف پیش  
 و در است از امام یا از صف پیش و ظاهر آنست که اگر دوری کمتر از اندازه  
 باشد که بکثرت تواند میان ایشان بخوابد و یا بکشد مواز عمل بعد صف  
 عقب مواز عمل صف ایشان در صف پیش نماز دست و اگر این قدر  
 یا زیادتر باشد نماز باطل است و غرض آنست که احتیاطا از سبب در امتداد  
 نماز است پس اگر ابتدا صفها نزدیک باشند ولیکن در انشاء نماز دوری  
 حاصل شود ضرر نیست مانند مثل اینکه یکصف پیش نماز خود را بر هم زنند  
 و بروند اما ماضی باشند و نماز ایشان شود ضرر نیست و نیز همین  
 قدر که لازم از آنست که دوری میان صف مأمومین و امام یا با صف پیش  
 دیگر اینقدر نباشد خواه صف مأمومین پیش بکبر الاحرام کنند باشند  
 یا نه بلکه همینکه از جملة مأمومین هستند و اراده اقتدا دارند کافی است  
 بی هر کلام مسجدی باشد که صفوف بسیار باشند بکدام امام بکبر  
 الاحرام گفت اهل صف آخر میخوانند بکبر بگویند اگر چه در صفها ایشان  
 هیچیک بکبر نکنند یا بلند و هر متاخری پیش از تقدم خود میخواند بکبر  
 بگوید و نیز بد آنکه دور دیگر باعث بطلان نماز میشود و در وقت آنست  
 که میان صف عقب و همه اهل صف پیش باشد بی آنکه بعضی از اهل  
 صف عقب دور باشند ضرر ندارد بکدام آنکه بعضی دیگر از اهل آن  
 نزدیک باشند بی آنکه در عقب امام مثلا حق باشد و نیز در عقب صف



صفی باشد هزار نفر نماز هر صحیح است اگر چه در طرف صف بزرگ در مقابل  
 کسی نماند بلکه جایز است که در عقب امام بایستد و در عقب او نیز  
 بکفزد و در عقب او هم بکفزد و در صف چهارم مثلا صد نفر بایستد خلاصه  
 آنکه هر یک بکفزد از اهل صف نزدیک باشد دیگر دوری هر آن صف ضرر  
 ندارد بعد از آنکه اهل آن صف بهم متصل باشند یعنی بقدری که در آن  
 دو نباشند و بنا بر این جایز است که هرگاه در عقب امام صفی باشد مثلا  
 ده نفر در عقب آن صف صفی دیگر باشد که ابتدای آن صف مقابل آخر  
 آن صف باشد و در پیش روی تمام اهل آن صف عقب دیگر کسی نباشد  
 و هم چنین جایز است که صف متاخر در آن صف پیش باشد که در مقابل  
 بعضی از دو طرف آن مامومی نباشد مطلقا با همین در صف پیش و در  
 صف پیشتر و مقابل ایشان کسی باشد و هم چنین جایز است که در میان  
 صف پیش باید یا حوضی یا ستونی یا غنی باشد یا در کنار صف پیش باشد  
 بشرطیکه مانع از نماز کسی که در نمازی او ایستاده بعضی از اهل صف  
 پیش را نباشد و هم چنین جایز است که امام در باقی باشد و ماموم در آنجا  
 دیگر اگر چه حاصل زیاد تر از قدریکه مذکور شد نباشد **مسئله**  
 و از جمله شرایط صحیح نماز جماعت آن است که ماموم متابعت امام کند  
 یعنی از امام پیش نبیند در تکیه الاحرام گفتن و در وقت برکوع و سجود  
 و در سر برداشتن از آنجا و در برخاستن بعد از سجود دوم بایستد  
 بلکه باید با مقدارن امام این اعمال را انجام دهد یا متاخر از او و تا آخر او  
 و آخر طاعت و در غیر اینها که در نماز از کار و اجیر یا منجر متابعت است

و پیش افتادن ضرر ندارد مثل قرأت حمد و سوره در جای دیگر از برای ماموم  
 قرأت جایز باشد و در ذکر و کوع و سجود و اگر نهند و قوت و سایر  
 از کار منجز و اگر ماموم در آخر متابعت واجبات متابعت نکند و پیش  
 افتد پس اگر بعد از این افتاده باشد و خواهد یا یک متابعت امام نکند و  
 بر آنحال بماند یعنی هر باقی نماز را پیش از امام بکند نماز او باطل است  
 و اگر باین قصد نباشد بلکه همین که بکفزد پیش افتاده باشد پس اگر پیشتر  
 سازد کوع یا سجود برداشته یا بیشتر بخوابد یا متواتر بکند می تواند برگردد  
 یا امام ملحق شود و میتواند بر همان حال صبر کند تا امام با او برگردد یعنی قرأت  
 در میان این دو امر خواهد بود این افتاده باشد یا سجوا یا بطنه است اما  
 سر برداشته یا برخاسته است و بعد از آن افضل است خصوصا در صورت  
 سهو و اگر پیشتر برکوع یا سجود رفته باشد پس اگر بطنه رفتن امام آن تر است  
 یا از غیرات میان خود و تمام و اگر بعد از آن سجوا بوده نه بجهت منظر آنکه  
 امام پیشتر فرود رفته واجبات بر همان حال باقی بماند و صبر کند تا امام  
 برگردد و اگر در بصورت بعد از آن نماز او باطل است و اگر کسی در نماز  
 بکفزد بر امام مقدم شود و پیش افتد یعنی بکفزد را پیش افتد و داخل  
 فعلی دیگر شود مثلا آنکه پیش از امام برکوع رود و در کوع را تمام کند  
 و سجود رود و هنوز امام برکوع نرفته باشد و اجبات بر آنحال باقی بماند  
 تا امام با او ملحق شود خواه آن فعلی که باشد یا غیر آن خواه بعد از این  
 کرده باشد یا سجوا یا آنکه بکفزد یا از امام پیش افتاده باشد که صبر کند  
 موجب محصور است نماز مشروط در صورت افتادها و باطل می شود بلکه نماز



اگر عذر باشد و خوان است که از برای ماوم جایز است تا حق افتادن از  
 پیشان بقدر که فعل نماز یا پیشتر خواندن فعل دکن باشد یا غیر دکن و اگر  
 چنین کند نماز و اقتدا ای هر دو صحیح است مثل اینکه از برای کشند  
 اول بنشیند تا امام داخل رکوع شود یا سر از رکوع هم بر دارد یا ماوم  
 در قرائت تامل کند تا امام سر از رکوع بر دارد و بخوان بلی کرد و اقتدا  
 بشمار بی در افتد که غرض از یک چنین شخصی با ماوم و مقصدی سنان گفت  
 مثل اینکه در قرائت رکعت اول توقف کند تا امام بر رکوع رکعت ثانی رود  
 بلکه قرائت رکعت دوم ظاهر از است که اقتدای او باطل شود و هم چنین اگر  
 در حالتی بخواند رسد که امام در رکوع باشد اگر تاخیر کند در وقت و وقت  
 رکوع و امام را در رکوع در سادان رکعت از او فوت میشود پس در  
 وقتیکه امام در رکوع باشد و خواهد داخل نماز شود باید بر رکوع امام  
 برسد و اگر رکعت از او فوت شد **مسئله ششم** و از جمله شرایط صحیح  
 نماز جماعت از است که ماوم پیشتر از امام تائب باشد یا نه که اگر مقدم بر  
 امام باشد نماز او باطل است و اگر باطل باشد بطلان میشود از است که در حال  
 ایستادن انگشتان پا و یا نشستن یا شکم و سینه او هر پیشتر از امام باشد و در  
 حال نشستن زانوها را کنار شکم و سینه او پیشتر باشد پس اگر بعضی  
 از آنها سر باشد سر بردارد و هم چنین مقدم بودن ماوم در حال  
 رکوع یا سجود جهت بلندی قامت و یا جهت کشیدن خود مضربیت  
**مسئله هفتم** خوان است که شرایط صحیح نماز جماعت نیست ترک خواندن  
 حمد و سوره و واجب نیست ترک آن در هیچ مومنی و جمعی از علماء واجب

میدانند ترک قرائت در ماوم و در دو رکعت اول نماز احتیاق مطلقاً و  
 در دو رکعت اول نماز چهار رکعت قرائت امام را بشود بر بعضی واجب میدانند  
 ترک آن را در دو رکعت آخر هم و خوان است که ماوم در هر رکعات میتواند  
 قرائت حمد و سوره کند و جایز است از برای او قرائت در هر مواضع مذکور  
 بلی قرائت کردن مکروه است در هر آن مواضع و سنت است در هر شیخ  
 کردن بنا بر اقوی و واجبات بر ماوم قرائت حمد و سوره در دو رکعت  
 اول نماز چهار رکعت یعنی نماز عشا و مغرب و نماز صبح اگر همه امام را بخواند  
 و اگر همه را بشود اما در وقت قرائت او خطا را بخواند در صورتی که آن  
 قرائت بلکه مخیبات و درین دو صورت مخیرات میان هر دو اختات  
 مخیر اند هر یک را بخواند اختات **مسئله هفتم** در امور متخیر و مکروه  
 در نماز جماعت اما مستحبات آن بی چند امر است **اول** آنکه اگر ماوم  
 تکمیل نماید از طرف راست امام یا بشیند عازباً و یا اندکی برتر و اگر  
 متعدد شود در پشت سر امام یا بشیند و اگر یکی باشد در عقب امام یا بشیند  
 و بطرف راست میل کند **دوم** آنکه جای امام مقابل میان صف باشد  
**سوم** آنکه از صف اول کسانی باشند که فضیلت و زیادتی در علم یا عقل  
 یا عمل داشته باشند یعنی افضل از برای همین اشخاص از است که میارند  
 نصف اول کند و اما دیگران اگر داه باین اشخاص بدهند فضیلت  
 او را نکرده خواهند بود و اگر داه ندهند فضیلت دیگر دریا خواهند  
 بود و از فضیلت صف اول است چنان افضل صفوف است و افضل صف اول  
 طرف راست از است و هر هم از طرف راست با امام نزدیکتر است افضل است



بلکه طرف چپ بن چنرات بر درایل طرف چپ و او طرف راست معاف  
 خواهند کرد و در فضیلت و در نماز میت افضل صفوف صفات **معاذ**  
 انکه صفات واداسته شود و چو یک در نماز عاصمین برابر یکدیگر باشد  
 و فاصله میان اهل صف باشد و عاصمین افضل بیکدیگر باشند و صفها  
 نزدیک هم باشند و میان ایشان زیاده از آخر جهت بجهت عزت  
 فاصله نباشد **حکم** انکه موم درجا انکه قنات بر او واجب نیست بسجده  
 بگوید و هم چنان درجا انکه باید قنات کند یا جایز باشد قنات او  
 هرگاه پیش از امام از قنات فارغ شود تسبیح کند یا بنا بر نگاه دارد  
 و تسبیح کند تا امام از قنات فارغ شود بعد از آن ابرو بچاند و  
 رکوع و روبا امام **حکم** انکه امام غار را محض کند و زیاده طول نکند  
 بلکه چو یک ضعیف ترین کسانیکه با او اقتدا کرده اند میله او را غار کند مگر  
 اینکه همه مومین طالب تطویل باشند اگر چه در بعضی وقت تسبیح کرد  
 بطرات **حکم** انکه امام بقدر اسلام و ازین از جا بخود برخیزد و اگر  
 در عبادت از مومین که غار او تمام شده نماز خود را تمام کند  
 مانند کسیکه در اثناء نماز رسیده باشد یا کسیکه نماز را تمام کند و  
 امام حاضر باشد **حکم** انکه امام قنات را درجا بکشد بگوید  
 بخوبی بخواند که مومین بشنوند و هم چنان سایر دعا را که بلند خوانند  
 آنهاجا بنات از یکدیگر صد بلند نکند که از صد معارف تجاوز  
 کند و سزاوارت که مومین هیچ ذکی را بلند بگویند چو یک امام بگوید  
**حکم** انکه اگر امام دو اثناء رکوع مطلع شد که کسی از او اقتدا

دارد و اخلی کند و رکوع را طول بدهد که او رکوع بکند تا جدید و مقابل  
 انچه رکوع را طول بدهد و چون از او مقابل بکند و دیگر باز جهت طول داده  
 صحیح نیست اگر چه مطلع شود که کسی دارد شده **حکم** انکه چون امام  
 از قنات کلماتی دروغ شود مومین بگویند الحمد لله رب العالمین **حکم**  
 انکه چون مؤذن قنات استیصاله بگوید امام و مومین همه بخیزند  
 و **حکم** انکه نماز جماعت شران نیز چند چیز است **اول** انکه پیش از  
 صاحب ناخوشی حدام یعنی خوش باشد یا ناخوشی مرضی پس مبتلا باشد  
**دوم** انکه پیش از کسی باشد که مومین چندان اعتقاد بر این نداشته  
 باشد و دیگری باشد که از ابرو و سجده و بایست که اهل است  
 باشد از پیش از این امام **سوم** انکه عثمان بنید باشد مگر انکه پیش از  
 اهل خود را کند **چهارم** انکه امام حاضر باشد و مومین مسافری  
 یا برعکس اگر پیش از این در نماز هائی باشد که از سفر قصر پیش و اما در نماز  
 مغرب و صبح که اهل ندارد بنا بر اقوی **فصل** انکه امایی که می تواند وضو  
 و غسل کند و باید تخم نماید پیش از این که نماز او ای کسانیکه وضو میکردند  
 و غسل میکنند **سوم** انکه یک نفر نماز باشند در عقب صفوف و اخل  
 صف شود مگر انکه در صف جانی باشد بر در بیوقت تقاضای اجیند  
 در جانی که نماز این امام باشد **حکم** انکه در وقت مؤذن شروع باقی  
 میکند کسی از امام یا مومین مسئول ناله باشد **حکم** انکه بعد از  
 گفتن مؤذن قنات استیصاله تکلم کرده شود **سوم** انکه پیش از هرگاه  
 کند بخود نماز کند بلکه است که مومین را شریک کند و در اخلی کند



که سزاوارات پنهان کرده شود **مسئله اول** بدانکه مناسبات که هرگاه در  
منزل کسی باشند که او قابلیت پنهان سازی داشته باشد و خواه اعدا امانت  
کند او را و بیکران مقدم دارند اگر چه دیگری از راه دیگر بهتر از این باشد  
و هم چنین کسیکه صاحب ریاست شرعی باشد و در ولایتی امور شرعی  
او را بخشد باشد منجبات عدیم بر بیکران و هم چنین امای که ریاست  
مصدق است اولیات از سایر ائمه در آن محل و قید از این اشخاص  
کسیکه قرار بر پنهان شدن و وضعی تر و حریف تر از خارج اخراج میکند  
اولی تقدم است در امانت از دیگران و قید از آن هر که ضاهات  
و علم آن بمایل غایب است اولیات قید از آن کسیکه من و غیرت است  
و قید از آن کسیکه از بی هاشم باشد اولیات و مراد از آن که هرگاه آنکه  
را حاجات حاضر باشد منجبات عدیم او و دیگری اگر چه او از بی هاشم  
بدهد **مسئله دوم** هرگاه چند امام در یکجا بیخ افتند غایب کنند و  
نراجی داشته باشند یکی ریاست خدات نباشد و وجهت جاه و منصب  
یا غیر منصفانی نباشد بر تری که مذکور شد مناسبات که معمول شود بین  
صاحب منزل مقدم میدارند و صاحب ریاست و ریاست محله را و هم چنین  
تا آخر که مذکور شد مگر اینکه هر نامومین بر یکی اجماع کنند در صورت  
اولی عدیم است اگر چه ترتیب مذکور نموده باشد **مسئله سوم** در سزا  
احکام غایب جماعت و در آن چند مسئله است **مسئله اول** هرگاه نامومین  
قید از غایب مطلع شوند که پنهان را نکند فرموده بان من بوده یا بی و من  
بوده یا در غایب او مطلع دیگر بوده از راه عمل یا سخن هر چه بر وی باشد غایب

ایشان صحیح است و عاده بر ایشان لازم نیست و اگر در اثناء غایب مطلع شوند  
باید عدول با نفر او کنند و غایب را غایب کنند و از سر گرفتن غایب نیست  
و هم چنین اگر کسی پنهان از غایب باشد که شود که در غایب او مطلع شود  
یا موضوع نداشته یا جاه او پنهان بوده واجب بوده واجب نیست بر او که با مومین  
بخال خود مطلع سازد یا اگر در اثناء غایب مذکور شود یا خالی از دست  
که غایب او باطل شود یا بدنام مومین یا احکام کند و خود غایب را مطلع کند یا ائمه  
اقتدا با مای دیگر کنند یا عدول با نفر او نمایند **مسئله دوم** اگر کسی  
داخل موضوعی شود که جمعی غایب جماعت کنند و نفی برسد که امام در رکوع  
باشد و برسد که با خود را بصوف رسانند اما سر از رکوع بردارند  
که اگر چه بسیار دور باشند نیست کنند بیکر کید و بر کوع رود و در حال رکوع  
برود و خود یک قدم بر زمین نکند تا صاف طلق شود و اگر در حال رکوع طلق  
شد قید از سر برداشتن برود تا وقتی که برسد که اگر برود بیجور امام برسد  
بیجا بیکر رسید بیجور برود و با امام جمل میکند و قید از قیام طلق میشود  
و جایز است که ابتدا که رکوع رفت در همان جا رکوع و بیجور با امام جمل  
اورد و قید از خواستن برود و بصوف طلق شود و اگر در جای باشد  
که امام قید از جمل قند خواند بر بخیزد و طلق میشود و خود را بکشد  
میرساند و اگر ترسد بکشد ترسد هر جا که مطهر است نشستن کند بی نشستن  
و با امام قند بخواند و بر بخیزد و طلق میشود و میتوان که کشد و آبر  
سند از او و قید از جمل بر بخیزد و طلق شود و اگر امام از قند خارج شد  
باشد خوری نشیند و قند بخواند و قید بر بخیزد و طلق میشود و با نفر



در عظام مصیبت همین دو دنیا ز صفت اما اگر حاجی باشد مقام  
 امام بلند تر باشد اقتدا کن در جایز نیست **مسئله** اگر کسی در نماز  
 باشد که امام بکبره الاحرام گوید و رسد که اگر ناله را تمام کند غایت  
 جماعت از وفوت شود ناله را قطع میکند و اقتدا میکند اما اگر رسد  
 که رکعت از دست او درود افتد آن است که نمیتواند قطع کند بلکه ناله را  
 تمام میکند و خود را بجماعت میرساند و اگر کسی در غایت حاجی باشد که  
 داخل نماز شود پس اگر ناله یکم دخول بود و رکعتی باشد باید از تمام کند  
 و بهر جای جماعت که رسد اقتدا کند و اگر هیچ جا رسد رسیدت  
 و اگر غایت رکعتی باشد پس اگر داخل رکوع رکعت بیست  
 باشد با فواجبات نماز خود را تمام کند خواه نماز جماعت رسد  
 یا نه و اگر بر رکوع رکعت بیست ناله است که عدول نماز ناله  
 و از تمام کند و خود را بجماعت میرساند و اگر بعد از عدول ناله باشد  
 که باز نرسد باید ناله را تمام کند و در اینجا قطع ناله جایز نیست **مسئله**  
 هرگاه کسی در وقت رسد که امام بعضی از رکعات را بجا آورده باشد  
 و آن رکعت از آن کسی فوت شود اقتدا میکند و بجز او را در اول نماز  
 خود قرار میدهد و تمر را تمام میکند پس اگر رکعت دوم را در ابتدا  
 رکعت اول خود قرار میدهد و در آن قرائت میکند و چون نیکند و در  
 رکعت دوم خود که بیست است قرائت میکند و اگر رکعت بیست را در  
 اگر وقتی رسد که امام در رکوع باشد اقتدا میکند و بر رکوع میرود  
 و قرائت نمیکند و آن رکعت قرائت از او ساقط است و در رکعت

خود قرائت میکند و اگر وقتی رسد که هنوز امام رکوع نرفته باشد اقتدا  
 میکند و قرائت میکند و در رکعت دوم خود نیز که تمام است باز  
 قرائت میکند و تمر را خود تمام میکند و اگر در رکعت چهارم رسد که  
 وقت که امام در رکوع باشد از رکعت اول خود قرار میدهد و قرائت  
 ساقط است و در دوم خود قرائت میکند و اگر پیش از آنکه امام رکوع  
 رود برسد در رکعت چهارم امام و در دوم خود هر دو قرائت میکند و  
 خلاصه مسئله آن را که اگر در رکعت دوم امام برسد در رکعت قرائت  
 میکند و آن رکعت قبلات و اگر در رکعت بیست با تمام رسد پس اگر در  
 حال رکوع امام برسد باز در رکعت بعد قرائت می کند و پس و اگر  
 پیش از دخول بر رکوع رسد و در رکعت قرائت می کند و بدانکه قدر  
 واجبات قرائت درین مواضع که قرائت بر او واجبات عمدتاً نه است  
 بنا بر اقوی و خواندن سوره صحبات و اگر وقت نیت باشد از خود  
 سوره یقین رسد که اگر سوره بخواند امام سر از رکوع بردارد احتیاجی نیست  
 ساقط میشود و سوره را بخواند و اگر نیت تمام میکند و اگر وقت از خود  
 عمدتاً نیت باشد تمام کردن آن واجبات و باید ایشان همان را تمام کند  
 و بعد بر رکوع رود اگر چه امام سر از رکوع بردارد پس آن حکم را تمام میکند  
 و بهر جا که برسد امام ملحق میشود اگر چه در سجود بلکه بعد از سجود بوده باشد  
 خلاصه آنکه باید عمدتاً تمام نمود و سر برداشتن امام از رکوع  
 ضرر نیست و آن قرائت و اماموم در نماز احتیاطاً بهتر است باید  
 بخواند و در نماز جمعی خلافت و حق است که خبرات میان



است خواندن و بلند خواندن و صحبت است که اشتهار بخواند و بلند کند بر  
 چند کسی که در اشتهار کند و اقتدا میکند و اجبات که در وقتیکه امام  
 از برای تشهد می نشیند او نیز بنشیند اگر چه محل تشهد او نباشد و این  
 نشستن واجب است و سنت است که نشستن او بطن بر آفتاب و گاهی می باشد  
 یعنی بر سر یا نشیند و گفت دستها را بر زمین گذارد و اما ذکر تشهد پنج  
 اگر محل تشهد خود او نباشد بلکه سنت است و چون ماموم محل تشهد خود را  
 اندکی می نشیند و تشهد را می خواند و خود را با امام می رساند و هم چنین  
 سنت است که در وقتیکه امام از برای سلام می نشیند او نیز بنشیند و گفت  
 اصل سلام را نباید بگوید و جایز نیست گفتن آن و هم چنین سنت است  
 که در وقتیکه امام قنوت بخواند او نیز متابعت کند اگر چه محل قنوت او  
 نباشد و خود نیز در محل قنوت خود قنوت مختصری بخواند بر سه اصل است  
 و با امام در رکوع ملحق شود **مسئله هجدهم** بدانکه هر رکعتی که ماموم در آن  
 امام را در یا بدین از آنکه سر از رکوع آن رکعت بردارد آن رکعت را در  
 یافته است و اگر رکعت ماموم محسوب میشود اگر چه ذکر رکوع را در نیابد اگر  
 نیت کند در رکوع رود و تکبیر کند که یا پیش از دخول او بر رکوع امام  
 سر برداشت یا نه بنابراین میگذارد که سر برداشته و رکعت او محسوب است  
 و اگر پیش از سر برداشتن امام بر رکوع او سر بردارد و از او نیاید آن رکعت  
 از او قنوت سله بی سنت است از برای او که تکبیر بگوید و بدون رکوع  
 با امام ملحق شود اگر امام بگوید رفته است در سجود و اگر نشسته است در رکوع  
 و متابعت کند و چون امام ریخته او نیز ریخته و نماز را از سر گیرد و بنشیند

و تکبیر بگوید و ابتدا نماز کند **مسئله ششم** بدانکه چون امام سر از سجده برخیزد  
 رکعت آخر بردارد و بنشیند از برای تشهد و سلام از برای ماموم جایز است  
 که در تشهد و سلام از امام پیش افتد و پیش از امام سلام گوید و برود خواه  
 شغل می یا عذری داشته باشد یا نه و خواه اشغالا یا نیت انفرادی کند یا  
 بدون آن و اما پیش از سر برداشتن از سجده آخر از برای ماموم پیش  
 افتادن از امام جایز نیست بدون عذر اگر چه قصد فرادی باشد یعنی  
 بدون عذر عدول یا فراد از برای او جایز نیست و اما اگر از برای او عذر  
 هم رسد و ضرورتی داعی بود جایز است که عدول بر نیت انفرادی کند و  
 نماز خود را پیش از امام تمام کند و برود اگر در نماز جمعه یا عید واجب  
 نباشد و اگر در اینها باشد در حالت وجوب مطلقا عدول یا فراد جایز  
 نیست اگر چه با عذر باشد بلکه در صورت اضطرار نماز را قطع میکند و جایز  
 نیست از برای کسی که به تخطائی نماز میکند در انشاء نماز عدول یا نماز جماعت  
 کند و اگر چنین کند نماز او باطل میشود **مسئله هفتم** هرگاه در انشاء  
 نماز جماعت از برای امام امری حادث شود که نتواند نماز را تمام کند  
 مثلاً آنکه خطا را واید که وضو ندارد یا اجنبات یا در انشاء حدی از او  
 سر زند یا رعای هم رسد و نتواند در حال نماز بماند و از او  
 عارض شود یا چیزها افتد قطع میکند و مامومین خود نماز خود را  
 فرادی تمام میکنند و اگر کسی باشد که قابلیت امامت داشته باشد واجب  
 است که او را نیت کند که امام او را نایب کند و مامومین قصد  
 اقتدای او کنند و اگر امام قصد نایب کند از برای خود مامومین است



یقین نایب و هم چنین اگر امام مسافر باشد و مأمورین حاضر نیست است  
که چون غایب امام تمام شد و در عصر نماز مأمورین نایبی قیام کند که عشا  
ایشان را تمام کند **مسئله هفتم** بدانکه جایز است اقتدا کردن در نماز  
و ایجاب نمازهای پنجگانه شبانه روزی بنا بر یکی دیگر مثل آنکه کسیکه  
خواهد نماز ظهر را بکند اقتدا کند بکسیکه در نماز عصر است یا در غشا  
مغرب بکسیکه در نماز عشا باشد یا در نماز قضا بکسیکه در نماز ادائی  
باشد حتی عید و کلمات نمازی باشد یا مختلف **مسئله هشتم** هرگاه کسی  
غایب از جماعت باشد و بعد از آن نماز جماعت مبرور و سنت است  
اعاده آن نماز جماعت خواه بعنوان امامت اعاده کند یعنی از برای مأمورین  
نماز کند یا خود مأمور باشد و اگر نماز خود را جماعت کرده باشد و بعد از آن  
دیگر مقتصد شود احتیاط از آنست که دیگران نماز را نکنند و ترک اعاده  
آن کند و هم چنین اگر در نفر فرای نماز کند بقیه جماعت کردن ایشان  
بامام آن نماز را و باین خلاف احتیاط است **مسئله نهم** هرگاه مأمور بدو  
اشاء نماز بخلاق و رجاء امام باین او بپندد که امام مطلع نباشد و بپندد  
بر او اعلام امام و جایز نیست ترک او نماز جماعت را بلکه نماز را تمام می کند  
و نماز او صحیح است **مسئله دهم** جایز است که جمعی اقتدا بجمعی دیگر  
کند یا مقلد جمعی اقتدا بجمعی دیگر یا مقلد او کند اگر چه بدانند که  
بسیاری از مقلدان نماز را بیکدیگر خلافت دارند و بعد از آنکه اقتدا کرد  
در چیزی خلافت داشته باشند که از مأمورین ساقط باشد و نباید در نماز  
جماعت بجا آورد و بر او چیزی نیست مثل آنکه مأمورین سون و واجب اند و

محب داند و ترک کند با امام خواندن سون صحله را در نماز جایز داند  
و بخواند و اگر خلافت در چیزی باشد که بر مأمور واجب نباشد بنا گذارد  
بر فعل امام و از برای خود او باشد کردن آن را خود بجای آورد اگر چه  
امام ترک کرده باشد مثل آنکه بکبر و کعبه با وجود واجب داند و ترک کند  
و مأمور واجب داند یا بدخود بگوید یا امام دست بردارد گذاشتن را در رکوع  
واجب نداند و ترک کند و مأمور واجب داند یا بدخود مأمور از جای او رود  
و اگر امام و مأمور در قبله اختلاف داشته باشند هر یک رو بآخر خود قبله  
می دانند یا ایستند مادامیکه دست بکند بکند **مسئله دهم** سنت است  
اقتدا کردن جماعت عاقلین از اهل سنت بلکه اگر عقل غیر باشد واجب است  
و اقتدای با ایشان یکی از دو نوع باید بود باشد یکی آنکه در منزل خود  
نماز خود را بکند یا بگوید با ایشان صورت نمازی بجا آورد **مسئله یازدهم** آنکه  
با ایشان اصل نماز خود را کند اما باینست افزاد کند و اشتهر از آن و  
آنرا در خود را بگوید و اشتهر فرات کند اگر ممکن باشد و نماز را تمام کند  
و همین نماز کفایت از اصل نماز او میکند اگر ممکن از جای آوردن جمیع اجزای  
شده باشد و اگر ممکن نباشد واجب ترک شده باشد مثل آنکه حمد ناقصا  
ماند باشد یا سوره را شواشته باشد بخواند یا قنند زیاده بخواند اگر  
ممکن نباشد که نماز دیگر کند و چنان از نماز کردن با ایشان نداشته باشد  
از نماز جماعت بدون اشکال و کفایت می کند و اگر خواند نماز دیگر  
کند و نماز را قرائت نماز با ایشان بجا نیاید از ابتدا و جماعت ایشان را  
ترک کند و محل خلاف است و حق از آنست که اگر وقت رجائی از برای اقتدا کردن



با ایشان باشد مثلا اینکه در ولایت خافین باشد یا خراهد و دفعی تمت شیخ  
 از خود کند در جائیکه مظنه باشد یا باشد یا خواهد تا لیف تلوپ ها افکند  
 نماز او صحیح است و میتواند با آن کفایت کند و احتیاج بنماز دیگر ندارد هیچ  
 جهت رجائی نداشته باشد بقیه نماز کفایت نماید مثلا اینکه در بلاد شیعه باشد  
 و لیکن حق معلولت قیام و دویم همی آنها باشد که اصلا مظنه بر کتبی  
 با این نداشته باشد یا او افتد کند یا آنکه کسی جو بر کند از ولایت که دیگران  
 عیوبی با نماز داشته باشد و اصلا بر کتبی با اهل آنجا نداشته باشد و کتبی  
 قضا کند که چه مذہب است و در وقت افتد کند **باب سیم** در احکام نماز  
 و در آن چند فصل است **فصل اول** بدانکه چون قصد سفر را از راهی  
 آن وقت تحقق میشود و واجب میشود تقصیر یعنی که کردن در وقت آن  
 از نمازهای چهار رکعتی و بعضی هین نمازهای چهار رکعتی است و در  
 غیر آنها نیست و اما کتبی این نمازها نیز در سفر ساقط میشود و کردن  
 آنها حرام است مگر نماز تیره که بنا بر اقوی در سفر ساقط نیست چنانکه  
 گذشت و هم چنانکه تقصیر در غیر نمازهای رکعتی نیست هم چنین نافله  
 نمازهای دیگر نیز ساقط نمیشود **فصل دوم** بدانکه از برای تقصیر  
 چند شرط است که تا آن شرط محقق نشود تقصیر جایز نیست **شرط اول**  
 مسافت است و مسافتی که بواسطه آن تقصیر واجب میشود بنا بر اقوی  
 هفت فرسخ است یعنی زمین بر تهاپی هفت فرسخ و در چهار فرسخ زمین  
 که مجموع زمین دو رکعتی هفت فرسخ نبود تقصیر واجب نمیشود مگر آنکه اگر  
 داشته باشد که روزی که رفت در همان روز یا در شب از روزی که رفت

در این کتاب  
 در این باب

یا بنی که رفته در همان شب یا در روز آن مراجعت کند خواه مراجعت از همان  
 راهی که رفته بکند یا از راهی دیگر اگر چه آن راه دیگر از چهار فرسخ کمتر باشد  
 اما اگر راهی که در وقت رفتن از آن رفت از چهار رکعت باشد تقصیر واجب  
 نیست اگر چه راه برگشتن چهار فرسخ یا بیشتر باشد و مجموع رفتن و برگشتن  
 هشت فرسخ یا زیاد تر شود و لازم نیست در برگشتن که در همان روز یا  
 شب داخل منزل اول شود بلکه همینکه در آن روز یا شب از موضع دویم  
 بیرون آید قصد آمدن بموضع اول صادق است که اراده خود آن روز  
 یا از شب را دارد اگر چه از روز یا شب داخل منزل اول شود بلکه در این  
 راه یکسره زیاد و روز بلکه یا کمتر از ده روز هر چه باشد بماند و اگر از راه  
 دیگر برگردد باید بطریقی باشد که نماز برگشتن کویند نه رفتن پس اگر آن  
 راه که اراده برگشتن دارد بخوبی که مخوف باشد که در ابتدا بیان باز از  
 موضع اول دور شود این برگشتن نخواهد بود بلکه وقتی مراجعت محقق  
 خواهد شد که بجائی برسد که بتدریج بموضع اول نزدیک شود و در این  
 موضع مسافت چند است که باید بیان شود **فصل اول** بدانکه در غیر  
 مسافت هفت فرسخ رفتن یا چهار فرسخی که در همان روز یا همان شب  
 برگردد و جانی دیگر تقصیر واجب نیست بلی اگر مسافتی که میرود چهار  
 فرسخ باشد که مجموع رفتن و برگشتن هشت فرسخ شود جایز است تقصیر  
 با این مخوفی که ادبی بخیر است خواهد قصر کند و خواه تمام ولیکن اگر نخواهد  
 پیش از ده روز مراجعت کند قصر افضل است و اگر نخواهد ده روز  
 بماند تا انقضای آن تمام واجب است و در عرض راه افضل است



کو قصر بن جان باشد و هم چون آوی خجرات میان قصر و غمام اگر جمع  
 رفتن و برکتش هست فرسخ باشد اگر چه رفتن تمام چهار فرسخ رسیده  
 باشد بلکه دو فرسخ باشد و در صورتیکه رفتن از چهار فرسخ کمتر باشد  
 اگر قصد اقامه کرده و در جای که میرود نداشتند باشد خجرات آنها اگر  
 قصد اقامه نداشتند باشد و در رفتن اقامه واجب است بی دراهم واجب  
 که از چهار فرسخ بیشتر خجرات **مسئله دهم** بدانکه دوستانه  
 فرسخ رجوع بعضی میشود یعنی هر مسافتی که عرف گویند بفرسخات  
 باید و فرسخ قرار داد و این نزدیک است با خبر فضا بخندیده کرده اند که  
 هر فرسخی سه میل است و هر میلی چهار ذراع و ذراع بدو دست و چندان  
 تفاوتی ندارند پس دوستانه فرسخ به کدام رجوع شود صحیح است  
 اختلافی که در فرسخ حاصل میشود بجهت مسامحه اهل عرف با جهته تفاوت  
 ذراع و سنها صند داده و قدر کمتر که مختص مذکورات است و بکند در حکم  
 بر جوب قصر با جزان پس هر چه را در عرف فرسخ گویند واجب است  
 قصر در آن اگر چه یک مسافتی دیگر را گفت فرسخ گویند اندکی با این  
 تفاوت داشته باشد و زیاده تر باشد و هم چنین هر چه بود و شش ذراع  
 ذراع و ستهای متعارف باشد قصر در آن واجب است اگر چه بزرگ  
 دسی دیگر اندکی کمتر باشد هرگز و سخا فی الجملة اختلافی دارند  
 اگر چه بقدر عرض یک آنست باشد و این قدر در بود و شش ذراع  
 قدر معتدله میشود **مسئله نهم** ابتدای هست فرسخ یا چهار فرسخ  
 از جای باید اعتبار کرد که از آنجا حرکت میشود و تقریباً بوی سفر خوا

ازده باشد یا شهر کوچک یا بزرگ و بعضی گفته اند در ده و شهر کوچک  
 از اخذ ده یا شهر یا اعتبار میشود و در شهر بسیار و بیست و چون  
 قططین و اصفهان از اخذ ده و این قول ضعیف است بی نظر باینکه  
 دانستیم که امر فرسخ تقریر است و اندک تفاوت در آن ضرر نمیرساند  
 یا از جهت جایز است در مسئله و شهر کوچک اعتبار میدهد از آنجا که  
**مسئله چهارم** بدانکه در مسافت مذکور فرقی میان مفرد یا وسفر  
 خنک نیست پس همین که در سفر دریا مسافت هست فرسخ باشد قصر واجب  
 میشود و چون چهار فرسخ باشد بخیر اهدا بود اگر چه در یک ساعت  
 مسافت قطع شود **مسئله پنجم** هرگاه کسی هست فرسخ را بخیر اهدا و در فضا  
 بسیاری قطع کند مثل یک ماه یا در ماه جایز است قصر کردن بلکه واجب  
 غمام و اگر مسافر نزدیک وطن رسد دوستانه بسیاری و در اطراف آن  
 گردش کند مانند دهات نزدیک و هم واجب است قصر کند اگر چه آن  
 زمان بسیار طول بکشد **مسئله ششم** بدانکه در وقتی بقصر واجب میشود  
 یا جایز میشود که تعیین بکند که مسافتی که بخیر اهدا می کند بیست فرسخ یا  
 چهار فرسخ رسید خواه این تعیین از بیرون حاصل شده باشد یا از  
 شیان میان مردم یا از قراین خاویه و تاقین نداشته باشد و محل  
 شك باشد بلکه محل یقین واجب است غمام کردن و حوائز است که اگر  
 نمک باشد در صورت شك بقصر واجب است اگر چه به مرورن باشد  
 و اگر قنای کند جایز است غماز کند مگر اینکه وقت غماز و بقصر  
 مودن نمکند در صورت باید غماز کند و باید غمام کند و اگر بعد از



تمام کنان معلوم شود که مسافت بوقوع نماز و صحاح و اعاده آن لازم نیست  
 اقامه اگر قصد کند یا بدعا عاده کند اگر چه بقدر معلوم شود که بقدر مسافت بود  
 و اگر اقامه موضوع کند و چنین داند که بقدر مسافت نیست و در اثنای  
 راه معلوم شود که بقدر مسافت است و اجابات بعد از این **تفسیر** کند  
 اگر چه با جهانداده که از مسافت باشد و اخص را پس از معلوم شدن  
 مسافت تمام کرده اگر وقت نماز باقی باشد یا بدعا عاده کند و اگر وقت  
 گذشته باشد قضای آن لازم نیست **مسئله هفتم** اگر کسی قصد تنوی  
 کند که در راه داشته باشد یکی بقدر مسافت باشد و دیگری کمتر  
 پس اگر انداهی برود و مراجعت کند که از مسافت کمزرات باید رفت  
 و برگشتن نماز تمام کند و اگر انداهی برود و برگردد که بقدر مسافت  
 هم در وقتن و هم در مراجعت نماز قصر میکند و اگر از راه کمز بود و از  
 راه مسافت عود کند در وقتن خیرات میان قصر و تمام و در عود  
 البته قصر میکند و اگر از راه مسافت برود و از راه کمز عود کند و اجابت  
 که هم در وقتن و هم مراجعت تفسیر کند **مسئله هشتم** هرگاه کسی بگوید  
 فرسخ یا سه فرسخ چند نفر برود و برگردد که مجموع هفت فرسخ یا زیاده تر  
 شود میتواند تفسیر کند و اجابات تمام و هرگاه کسی اراده سفر کند  
 که طبع فرسخ برسد اما از وطن کمز دور شود یا بنحو که خواهد از سفر  
 خرد و در فرسخ مسکله و در شود و از آنجا بجای دیگر رود که آن نیز آن  
 موضع دوم و در فرسخ باشد اما تا مسافت اول نیز در فرسخ باشد و هم چنین  
 و خلاصه آنکه هفت فرسخ را دور شهر بگرد و اجابات قصر کند و اگر قصد

در وقت نماز اگر چه در مسافت باشد  
 بقدر مسافت یا بدعا عاده کند

چهار فرسخ باشد خیرات میان قصر و تمام و همینکه قصد مسافت دارد  
 باید بیدار گذشتن از احد ترخص نماز و قصر کند اگر چه هنوز مسافت  
 طی نکرده باشد بلکه بفرسخ هم زفته باشد اما هرگاه ابتدا قصد مسافت کند  
 باشد بقصر جایز نیست اگر چه پیش از مسافت بود و مثل کسیکه با استقبال  
 شخصی یا منایعت او برود یا از عقب کسی بخیر یا بخوان و ابتدا اندان ناخوا  
 خواهد رفت و بقدر مسافت را قیاس نداشته باشد در صورت و اجابت  
 نماز خود و اتمام کند و اگر چهار فرسخ را قیاس داشته باشد بخیر خواهد بود  
 خلاصه آنکه در جواز قصر یا وجوب آن شرط است که ابتدا قصد چهار فرسخ  
 یا هفت فرسخ را داشته باشد که اگر قصد نداشته باشد در قصد نا بخت فرسخ  
 هم برود تفسیر جایز نیست بلی اگر کسی قصد بقدر مسافت برود در وقت نماز  
 بمنزله خود و اجابات تفسیر کند اگر هفت فرسخ یا بیشتر زفته باشد و خیر  
 میان قصر و تمام اگر چهار فرسخ یا بیشتر باشد زید زفته باشد وقت  
 تفسیر در مراجعت و قیاس است که شروع در برگشتن کند و تا شروع در مراجعت  
 نکرده جایز نیست تفسیر کند و اگر ابتدا قصد مسافت نداشته باشد و در  
 عرض راه قصد کند یعنی در پس راه یعنی کند که هفت فرسخ دیگر غیر از  
 زفته خواهد رفت و در وقت تفسیر واجب میشود و اگر قیاس چهار فرسخ  
 دیگر کند بخیر خواهد شد و اگر کمتر از چهار فرسخ قیاس داشته باشد مثل آنکه  
 دو فرسخ دیگر خواهد رفت در صورت اگر این دو فرسخ با اخص خواهد  
 گشت مجموع با هفت فرسخ باشد یا بیشتر مثلا چهار فرسخ بدون قصد  
 رفته و بخیر خواهد بود و فرسخ دیگر برود که شش فرسخ مراجعت کند پس در وقت



که قبیل بد و فرسخ کرده ان دو فرسخ یا شش فرسخ را جهت هفت فرسخ خواهد  
شد و در وقت بخیر خواهد بود میان قصر و تمام هم درین دو فرسخ و هم در  
منزل و هم در برکتی و اگر قبیه رفتن دو فرسخ مثلا باشد و برکتی هفت  
فرسخ یا بیشتر مثلا یک شش فرسخ می قصد برود و بگذرد بین کند که از اینجا  
دو فرسخ دیگر خواهد رفت در این صورت در این دو فرسخ و منزل خیر است اما  
در برکتی و اجبات قصه کند و در اینجا چند مسلمات که باید بیان شود  
**مسئله اول** هرگاه کسی در ابتدا قصد مسافت داشته باشد و چون بنا  
راه برود غم او مخفف شود و بخیر اهدا یا از اینجا مراجعت کند که تدبیری بیک  
که از مسافت کمالات رفتن و مراجعت نماید یا در رفتن و برگشتن متردنی  
پس اصرار را که دفتر او از چهار فرسخ کمالات و خواهد از همین جا برگردد  
باید بگذرد از این نماز را تمام کند و اگر چهار فرسخ آمد باشد واجبات  
نماز را قصر کند و درین موضع چهار فرسخ موجب قصر میشود و اگر بخیر اهد  
تدبیری دیگر برود پس اگر آن تدبیر باقی مانده یا اصرار علی کرده چهار فرسخ پس  
که با مراجعت هفت فرسخ باشد باز قصر واجب است در قبیه رفتن و در برگشتن  
و اگر چهار برسد قصر جایز نیست و خطا است که از مواضع چهار فرسخ باعث  
وجوب قصر میشود جایز است که ابتدا قصد هفت فرسخ رفتن داشته باشد  
و بداند که بگذرد از آنکه عین قصد مسافت برکت هرگاه بیشتر از برگزیده  
باشد میتوان قصر اعاده آن واجب نیست بل مستات که اعاده کند **مسئله دوم**  
هرگاه کسی از خانه خود بیرون آید و اراده داشته باشد که مغربی کند اما  
متردد باشد در میان دو موضع که یا با یکدیگر یک رود و لیکن قصد یک کدام

داشته باشد و اجبات که قصر کند اگر از خانه او تا هر یک از آن دو موضع  
هفت فرسخ باشد و خیرات میان قصر با تمام اگر تا هر یک چهار فرسخ یا  
و هرگاه کسی قصد موی کند و بعضی از راه را برود پس رای او مخفف  
شود و خواهد که از آنجا که آمد بخلاف دیگر رود که باز از خانه او تا آنجا  
هفت فرسخ باشد واجبات که قصر کند اگر چه از محلی که قصد انوضع را  
کرده تا انوضع کمتر از هفت فرسخ باشد و هم چند است حکم چهار فرسخ  
در بجز بودن **مسئله ششم** یعنی قصد مسافت هفت فرسخ یا چهار فرسخ  
ان است که اراده رفتن تا انوضع را کند و بوقت با احتمال حصول  
مانع نباشد یا منظر حصول مانع نباشد و در نظر نباشد حصول مانع  
پس اراده بجا بگذرد و صورتیکه فلان مانع هم رسد حق امر رفت یا برگشت  
کتاب بد و آنیکه حصول آن منظور نباشد ضرر ندارد و مرجع این باین  
است که عرفا بگویند عازم رفتن بفلان موضع است **مسئله هفتم**  
کسانی که خود قصد مخصوصی ندارند و تابع شخصی دیگرند چون بنده و  
ملازم و اجیر و خادم و زن و امثال آنها در حکم آن شخصند هرگاه  
عالم بقصد آن شخص باشند پس اگر بدانند که آن شخص قصد مسافت دارد  
و آنها هم غم متابعت او را داشته باشند واجبات قصه کنند از  
هفت فرسخ و خیرند در چهار فرسخ و اگر عازم متابعت او نباشند  
بلکه مقولشان این باشد که اگر ممکن بود از او تعلق گشتند و برگردند  
پس اگر اعاده احتمال اینک ممکن از تخلف نشوند مانند مثل اینک خادم  
غنا خود باشد یا احتمال از ادای بنده یا اطلاق زن پس از حد



مسافت برود نمیتواند قصر کند و اگر بجهت احوال مکان خلف  
 زود و واجبات تقصیر دهن و بجزند در چهار و یکصد که اگر باشد با  
 او را بجزی برسد حکم تابع دارند بر صورتیکه بدانند که او را بجز  
 خواهند بود و احوال استخراص و کفر مسافت نباشد واجبات  
 قصر کند و اگر احوال خلاصی در کمتر برود و منظور او این باشد که هر  
 جا خلاص شود مراجعت کند تمام می کند **سوم** آنکه منظور این  
 نباشد که در شاه راه پیش از رسیدن به مسافت در جایی قصد اقامه  
 ده روز کند یا آنکه در بین راه پیش از حد مسافت و طوق داشته باشد  
 و خواهد با بجا برود که اگر در ابتدا همین منظوری داشته باشد می  
 تواند دورا قصر کند اگر آن موضع که قصد اقامه در آن دارد با وطن  
 اوست و در عرض چهار فرسخ باشد و واجبات قصر آن میان چهار  
 و هشت باشد و هم چنین در موضع قصد اقامه با وطن که بان میرسد  
 باید تمام کند و هم چنین بعد از گذشتن از آن موضع اگر در آنجا  
 قصد مسافت نماند است یا شد و اگر ابتدا که سفر میکرد قصد  
 اقامه در جایی پیش از حد مسافت و قصد دخول در وطنی که در آنجا  
 راه است ندانست اما قدریکه راه رفت چنین قصدی کند سگی  
 نیست که پیش از آن قصد باید تقصیر کند و اما بعد از آن قصد پیش از  
 رسیدن بان موضع اشکالات و ظاهرات که باید تمام کند  
 و اگر متردد باشد از ابتدا که ایاد در بین راه پیش از حد مسافت حوا  
 تقصیر جایی قصد اقامه خواهد کرد یا نه واجبات تمام کند و نمیتواند

تقصیر کند **سوم چهارم** آنکه بعد از حد مسافت داخل وطن شود یا در آنجا  
 قصد اقامه ده روز نکند یا بی روز متردد در یک موضع بماند که اگر یکی  
 از این امور مستحق شود سفر او منقطع میشود و چون با بجا رسیدن غا  
 تمام میکند و فرقی میان این شرط و شرطیم از آنست که شرطیم این بود  
 که ابتدا قصدند است یا شد که پیش از رسیدن به حد مسافت و وطن برود  
 یا در جایی قصد اقامه کند که اگر چنین قصدی داشته باشد احوالی  
 تواند تقصیر کند یعنی از ابتدای حرکت قصر نماید بکند و این شرط از آنست  
 که بعد از حد مسافت یکی از سه موضع رسد که اگر رسد و فقی با بجا  
 رسید و داخل وطن شد یا قصد اقامه ده روز کرد یا در جایی بی روز  
 ماند غا از تمام میکند اما پیش از رسیدن بان موضع واجبات  
 بر او تقصیر دهن و بجزند در چهار فرسخ و غیرت در چهار فرسخ بر شرطیم شرط اصل  
 تقصیرات و شرط چهارم شرط دوام و استمرار و در اینجا حد مسئله است  
**مسئله اول** بدانکه و ملحوظ که باعث قطع مغرب دخول آن و وجوب  
 اتمام در آن میشود یکی از دو موضع است اول وطن عرفی و آن جائز است  
 که انظار ممکن و عاوی خود قرار داده باشند و در عرف از اهل آنکه  
 اینجا متردد شود خواه شش ماهی در پی و یا بجا مانده باشد یا نه و در وطن  
 شری و آن موضع است که در آنجا منزلی داشته باشد محض من با و حق احوال  
 او باشد یا اجازت کرده باشد یا بقوان جاریه گرفته باشد یا وقف خاص  
 بر او باشد و شش ماه بی در پی و یا بجا مانده باشد که حد مسافت  
 تخیر که چهار فرسخ باشد برودن زمره باشد بلکه کمتر هم مکلف بقوان نداشت



بجهت حاجی حوالی انجا دفتر باشد و خواهد شد ماه دیگر هم متوالی جدا ازین  
 در انجا باشد خواه این شش ماه اتم فصل یا این وقت باشد یا نه و هر یک ازین  
 در موضع وطن است که بچرخد دخول در آن سفر قطع می شود و انعام واجب  
 میگرد و مجرد ملک داشتن در جانی اعتبار ندارد و وطن غیور نیز است  
 و نه عونا و هم جنس در وطن هم داشتن ملک شرط نیست **مسئله دوم** بدانکه  
 هرگاه کسی در موضع صدقات نامه ده روز کند سفر او قطع میشود و واجب  
 میشود که غنا را تمام کند و باید ان وضع موضع معنی باشد چون ده  
 یا نوزده یا شصتی اگر در موع باشد یا جایی معنی چون محل خبرها باب  
 گاه معین یا قطعه دست عسری اگر در بنا بان باشد اعتباری نیست و صد  
 اقامه در در شهر یا در شهر و دهات حوالی آن که صد کند کرده روزی در  
 شهر و دهات آن بیایم یا در بلوی که چند ده نزدیک بهم باشند  
 یا در فلان بیایان یا با آن و نخواهد که اگر بعضی صدقی کند و بعضی  
 ندارد و بعضی صدقات را از آنست که عرفا بگویند اراده ماندن ده روز دارد  
 و هازم ماندن باشد و ملتفت باینکه کاهت کاه تمام شود و خام نیت  
 یا اینکه کاه است فلان امر بدهند که باید بروم شاست و شرط است در  
 صدقات نامه در موضع که اراده توقف در آن موضع داشته باشد در ده روز  
 و نخواهد از انجا بیرون رود پیش از ده روز که اگر اراده بیرون رفتن از  
 انجا اگر چه بکثر از قدر مسافت داشته باشد صدقات نامه نیت بلکه اگر قصد  
 بیرون رفتن تا یک فرسخ و نیم فرسخ هم داشته باشد صدقات نامه نخواهد بود  
 بلی اگر خواهد زمان اندکی راه بیرون رود ضرر ندارد مثل اینکه در حق

ده روز بحدود و سه ساعت بجای یکدیگر فرسخ یا یکسای باشد از حد و دان  
 موضع زود و خلاصه آنکه باید بخوبی باشد که عرفا بگویند ده روز در ظاهر فرسخ  
 توقف کرد و اگر کسی قصد داشته باشد که در فلان موضع بماند تا امر او درست  
 شود اگر آن امر می باشد که بداند بجا انداخته باشد از ده روز تمام نخواهد  
 شد این صدقات نامه ده روز است و اگر احتمال برود زود تمام شود صد  
 اقامه مدتی خواهد بود و اگر کسی داخل موضع شود صد کند که اگر فلان امر شود  
 ده روز بخوابم ماند و الا فلا بیایان امر محقق نشد صدقات نامه ده روز نیست  
 و اگر آن امر محقق شود صدقات نامه خواهد بود و شرط نیست در صدقات نامه  
 که ماندن ده روز با اختیار باشد بی آنکه کسی تعیین دانند که در موضع اراده  
 در آنجا بماند یا نه یا اگر اراده ده روز بماند و متواند خلف  
 کند صدقات نامه خواهد داشت **مسئله چهارم** هرگاه کسی در موضع  
 صدقات نامه مرگد پیش از ده روز امری بدهد که از صدق خود برگردد پس  
 اگر فردا برای او هم رسید یعنی نیت شود که بماند ناده روز یا برود  
 یا ناید غنا را تمام کند و اگر قصد رفتن کند اگر چه بجایی باشد که کمتر از  
 حد مسافت باشد بی آنکه بعد از صدقات نامه مرگد از او چیزی تمام نگردد  
 باشد رجوع بقصر میکند و غنا را قصر میکند و روز را اظهار رجوع  
 و اگر بیکتاز و ایجاب تمام کرده باشد خرام آن غناها بی باشد که در  
 سفر قصر بیاید یا نه مثل غنا رجوع و مغرب دیگر رجوع قصر نمیکند بلکه تا  
 انجا که غنا را تمام میکنند اگر چه بیکتاز دیگر در انجا باشد و روز را  
 میگرد اگر چه بیکتاز باشد و چنانکه مذکور شد انجا که در صورت نیت



که بکفاز واجب غام کرده باشد ساقط است کرده باشد یا درین غام باشد  
 که قصد رفتن کند چه باید همین غام را قصر کند اگر از موضع قصر نکند  
 باشد و اگر کند ستر باشد غام را قطع میکند و از سر میگیرد و قصر میکند باید  
 با اختیار غام کرده باشد و اگر از راه سهو و فراموشی غام کرده باشد ناید  
 ندارد **مسئله چهارم** هرگاه کسی در موضعی قصد اقامه کند و روز توقف کند  
 یا بکفاز واجب غام در آنجا کند بعد از آن اراده هر دو رفتن کند یا اگر  
 قصد رفتن با حد مسافت رفت فرسخ داشته باشد یعنی موضعیکه میخواهد  
 برود رفت فرسخ یا زیاد تر باشد حکم آن ظاهر است و قصر واجب است اگر  
 تا موضعیکه میخواهد برود چهار فرسخ یا کمتر و کمتر از رفت فرسخ باشد و اگر  
 خواهد از آنجا خود بموضع اقل کند یا اگر خواهد در موضع و در رفتن قصد  
 اقامه کند در وقت بخیرات میان قصر یا غام و در موضع دوم واجب است  
 اتمام و در برگشتن واجب است قصر اگر مطلقا اراده قصد اقامه سترانه  
 در موضع قصد اقامه اقل نداشته باشد و اگر قصد اقامه سترانه انجا داشته  
 باشد در برگشتن در راه بخیرات و در منزل غام واجب است و اگر قصد  
 اقامه در موضع دوم نداشته باشد اگر خواهد در همان روز یا شب خود کند  
 قصر بر او واجب است در رفتن و موضع دوم و برگشتن و در موضع اول  
 اگر قصد اقامه سترانه انجا نداشته باشد و اگر آن روز یا شب مراجعت کند  
 بلکه روز دیگر خود کند یا اگر بکفاز خود مطلقا اراده قصد اقامه سترانه  
 در موضعیکه خود میکند بان ندارد واجب است قصر غام را قطع و در رفتن  
 در رفتن و برگشتن و در موضع و اگر قصد اقامه سترانه در آنجا داشته باشد

خواه در همین دفعه که خود کرده یا قبل از چند دفعه رفتن و آمدن کرده  
 آخر باز قصد اقامه داشته باشد بخیرات میان قصر یا غام یا قصد اقامه  
 نکرده بلکه احوط قصر است بلکه اظهارات و اگر انیضیکه میخواهد برود از آنجا  
 فرسخ کن باشد و قصد رفتن کمتر از چهار فرسخ داشته باشد مثل یک فرسخ  
 یا نیم فرسخ و اراده خود بموضع قصد اقامه داشته باشد یا میخواهد  
 در روز و در آن موضع دوم که رفتن توقف کند و بکفاز خود کند یا میخواهد  
 پیش از ده روز خود کند یا اگر خواهد بکفاز ده روز خود کند غام انداز  
 رفتن و در موضع و در وقت غام میکند و هم چنین در برگشتن و در  
 موضع قصد اقامه اول اگر بکفاز خود قصد ده روز دیگر در موضع قصد  
 اقامه اول داشته باشد و اگر اراده نداشته باشد که بکفاز برگشتن  
 دیگر نماید و برگشتن در راه و در موضع قصد اقامه اول غام را قصر  
 میکند و اگر خواهد پیش از ده روز خود کند خواه همان روز یا بعد از آن  
 روز یا اگر خواهد بکفاز برگشتن یا زده روز تا زده در موضع قصد  
 اول توقف کند و اجابت غام کند هم در رفتن و هم در موضع  
 دوم و هم در برگشتن و هم در موضع قصد اقامه اول و هم چنین اگر خواهد  
 چند مرتبه بموضع اول خود کند و بموضع دوم یا بخوان برود و ساقط است  
 مرتبه آخر یا زین ده روز بماند که بدون زود باز غام را غام میکند  
 و خلاصه آنکه اگر بکفاز ابتدا بکند ده روز و در آخر هم بکند ده روز در موضع  
 قصد اقامه توقف کند باید در دو موضع و در وقت و برگشتن  
 غام را غام کند اگر چه چند دفعه از آن موضع یا موضع یا بخوان برود



و بر کرده و اگر قصد اقامه نازد بگذارد بر کف مطلقا داشته باشد  
 و در این بر کف و نه بگذارد بگذارد و احبات که در وقت و بر کف  
 در دو موضع نماز را قصر کند **مسئله** شرط حتماً از آنست که  
 ده روز تمام بی در کف قصد توقف داشته باشد بی اگر از ده روز  
 کمتر باشد اگر چه یک ساعت باشد قصد اقامه تمام نیست و اگر از شانزده روز  
 داخل خود از ده حساب نیست و هم چنین روزی که مردن میرود و هم چنین  
 از حساب نمی شود اگر چه در آخر روز مردن و در حدی که باید قصد  
 داشته باشد که ده روز تمام در آنجا بماند و بعضی از روز و روزی  
 از روز خروج کرده و آن موضع بوده باید بر روی هم بگذرد و حساب شود  
**مسئله** اگر کسی بدو قصد اقامه در دو موضع بیرون نازد  
 و نخواهد قصر کند در آنجا نازد اقامه کند که ده روز بماند باید  
 همان نماز را تمام کند **مسئله** بدانکه هرگاه کسی در دو موضع  
 شود و قصد اقامه در ده روز در آنجا نداشته باشد و نخواهد امر روز  
 و فردا مردن رود و بیخواب بماند یا متردد باشد و بماند و رفتن  
 و نای روزی بوده باشد بگذارد تمام شدن بی روز و اجابت  
 که نماز را تمام کند اگر چه بکسر و در آنجا بوده باشد بلکه کمتر از یک روز  
 بکشد **شرط** **مسئله** آنکه سفر او سفر بیابان بوده باشد بی اگر کسی  
 سفری کند که شرعاً آن سفر جایز نباشد و معصیت باشد بر او واجب است  
 تمام کردن نماز و در وقت و سفر معصیت بدو واجب میشود بی آنکه  
 مقصود از سفر کردن و غرض از آن سفر فعلی باشد یا نه مثل آنکه سفر کند

بجست احوال ظاهری یا سعایت مظلومی یا ضرر رسانیدن بغير یا تصرف کردن مال  
 غیر یا ضرر کردن ماکیک یا بی حق بر او نداری یا ضرر کردن در نزد کسی  
 شرعاً اهل را ضرر نباشد یا بجست شهادت یا حق یا بجست رسانیدن مال  
 مردم بدیگری یا بجست گرفتن منصب و یوایی یا گذراندن موالج یا بی غیر  
 که از من حرام عاید شود یا بخوار یا خواسته مقصود از سفر یکی از اینهاست  
 باشد یا امری دیگر غیر حرام بی با انضمام شود مثل آنکه برود فلان  
 و چه دیوانی یا بغير اهل بدهد و بجست خود خریدی هم بکند و نوع دیگر  
 آنکه اصل سفری باشد که مانع از آن نباشد که ده باشد خواه مقصود  
 از آن هم حرام باشد یا نه مثل سفری که بدو اذن مولا و زن بدو اذن  
 شوهر و سفری که بدو اذن پدر یا مادر در سفر غیر واجب و سفری که  
 امری بر او واجب باشد که با فعلی بخا اود و سفر یا بی از آن امر باشد  
 مثل کسی که ده روز و ده سال سابق برده مر او باشد و بیست ماه بجا  
 سفر کند و مثل کسی که فرض است باشد که باید بدهد و در سفری که از  
 دادن آن باشد و نداده سفر کند و در سفری که بدو اذن کسی  
 مسائل واجب ضرر و بیخوابی را نداند و در سفری که بدو اذن کسی  
 مانع از تحصیل باشد و بخواند و هر سفری که مستلزم ترک واجب باشد  
 و باعشان باشد یا بی معنی که آن واجب در سفری که بشود یا بی تحصیل  
 فعلی جایز باشد یا بی معنی که اگر سفر برود آن فعل حرام واقع شود و اگر  
 بغير رود البته آن فعل حرام واقع شود و تخلف دوست او نباشد بلکه  
 عقلاً تخلف بشود آن سفر حرام است و از این قبیل است سفری که سائر



بر جای خویسوار باشد بلکه ظاهر است هرگاه کسی که بی اختیار  
 در باد است را بیدار کند و بپایه سفر کند باز سفر او حرام باشد بلکه اجتناف  
 است که با کسی هم نباشد باشد حاصل سفر آن شخص عین صرف و  
 مضروب میشود و اما اگر کسی جانروی مضروب داشته باشد و خود را  
 شود بلکه آنرا با رکند سفر حرام نمیشود و نباید غار را غام کند و هم  
 است هر سفر که عرض از سفر و مقصود از آن محبت نباشد و اصل آن  
 سفر هم محبت نباشد و لیکن در آن سفر محبت واقع شود مثل  
 سفری که مال مضروب همراه باشد مثل خیمه مضروب یا غیری دیگر  
 یا سفری که در آن سفر در منزل مضروب نزول واقع شود یا چیزی را  
 خریده شود مثل سیورسای یا خوان که در جمیع آنها باید تصرف نمود  
 و روز را اظهار کرد و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود  
**مسئله اول** هرگاه کسی سفر کند جهت صید پس اگر آن صید شخص  
 مورد حب و خوش گذراندن باشد نه تحصیل مال و اجبات که  
 نماز را تمام کند و روز را بگیرد و اگر از راه احتیاج باشد و دفع  
 معطلی خود و عیال خود قصد افطار میکند و اگر جهت فروع و  
 زیاده کردن مال باشد نه خوش گذراندن و نه احتیاج نماز را تمام  
 نمیکند اما روز را افطار نمیکند بنا بر اقوی **مسئله دوم** هرگاه کسی  
 در ابتدای سفر قصد محبت داشته و در ابتدای راه قصد انصراف  
 شد و از آن محبت بپایان شد اما آنکه مانی از آن محبت هم رسید  
 و باین جهت دیگر قصد آن ندارد تا محبتی که بخواهد بکند در آن راه

بعلی آورد و در آن راه قصد محبت ندارد پس اگر آن محبت بقدر مسافت باشد  
 نماز را قصر میکند و الا تمام و اگر آن محبت تا برکن بقدر مسافت باشد  
 مختبرات میان قصر و تمام و اگر در ابتدای سفر قصد محبت نکند  
 و در ابتدای راه قصد آن کرد یا سفر آن محبت شد باید از آن وقت  
 نماز را تمام کند و اگر کسی سفر محبت کند چون بنوعی سفر بپاید  
 و خواهی کرد و بخانه خود و برکن نماز را قصر میکند مگر اینکه مقصود  
 از برکن نیز محبتی باشد یا خود برکن حرام باشد که در صورت قد  
 برکن هم نماز را تمام میکند و هرگاه کسی قصد محبتی بجای وقت  
 و آن محبت را کرد و در آن وقت ناخواست نماز را تمام می کند اگر چه  
 دیگر محبتی نباشد و قصد در وقت حرکت کردن جهت خود است **مسئله**  
 کسیکه سفر محبت میکند اگر چه بر آن سفر باشد و مکره باشد بر سفر  
 نماز را باید قصر کند و روز را افطار اگر چه محبت را در سفر  
 با اختیار خود ترک کند شود مثل اینکه کسی را بچهره همراه لشکری ببرد و  
 فسخی اهل برود اما بعد از آنکه او را ببرد مقصود او این باشد که مال  
 کسی را بگیرد و لیکن بشرطیکه احسا و خوبی باشد که شرعا نباید تحمل کند  
 مثل اینکه مظنه اذیت جانی یا بدنی یا زدن باشد یا اذیت ضرر مال  
 حلالی از خوردن شخص یا دیگری بواسطه او باشد یا مظنه هتک ابرو  
 باشد بخوبی که شرعا نباید تحمل کند اما غیر از اینها حرمتی که اگر کسی  
 هر سال نفعی بکسی برساند ترسد اگر بغیر خود آن نفع را رساند  
 این اجبار و نخواهد بود و هم چنین اگر ترسد که او را از منصب عزل کند



یا حاجی یا سلطان یا و که اعتنائی کند اینجا جبریت مگر اینکه در انقضای او هم ضرری باشد و اگر سفر با خیار باشد و تواند رود اما و اندک چون باین سفر رود او را بجهت بر مصیبتی خواهد کرد و قدرت بر ترک آن مصیبت نخواهد داشت و اجابت نماز را تمام کند و روزه را بگیرد و اگر کسی را بر سفر مصیبتی اجبار کند اما در وقتش بجهت نباشد و تواند تاخیر کند مثل اینکه حاجی کوی را با عالت خود بر ظلم بجهت بر سفری کند و امر و مذاکره بیرون رود و او تواند فردا بیرون رود یا بر فراز و این دو روز را مثل اعذری بسیار و اجابت تاخیر اندازد و اگر بعد ممکن تاخیر پیدا از آن قدر که تاخیر ممکن بود سفر مصیبت است و باید نماز را تمام کند تا آن روز که دیگر تاخیر ممکن نبود بلکه اگر بقدر یکفایتم تاخیر ممکن باشد و تاخیر بکند و آن نماز را در آن بکند یا تمام **مسئله چهارم** کسیکه تاجع دیگریست در سفر مصیبت مثل بنده و نوکر و خادم اگر بر سفر بجهت نباشد پس اگر بداند که از ایشان مصیبتی حاصل خواهد شد که باعث انعام نماز شود باید نماز را تمام کند **مسئله پنجم** اگر کسی سفر بکند و یقین نداشته باشد بر مصیبت بودن سفر و نداند که آیا این سفر سبب فعل فلان مصیبت است یا نه مثل اینکه نداند که آیا این سفر باعث ترک فلان واجب میشود یا نه باید فکر کند اما اگر بقصد مصیبت سفر کند باید تمام کند اگر چه نداند که آیا بر آن مصیبت قادر خواهد شد یا نه **مسئله ششم** از آنست که از کسانی نباشد که سفر شغل و صنعت و غیره از آنست که اگر کسی سفر را شغل خود قرار دهد

واجبات نماز را تمام کند و روزه را بگیرد خواه شغل او شغلی باشد که بغیر از سفر کردن آن شغل محقق نشود و سفر بر حقیقت آن شغل باشد مثل تا صیدی و چارواکاری و ملاهی و سایر بانی یا شغلی باشد که سفر بر حقیقت آن نباشد و هم در ضرر نباشد و هم در ضرر و لیکن شخصی قرار بخورد دهد که این شغل را در سفر بجا آورد یعنی سفر کند شهرها و مختلفه بجهت بودن این شغل مثل طبعی که قرار دهد که گردش کند در ولایات بجهت طبابت کردن یا تاجر بکند قرار دهد که در ولایات بجهت تجارت گردش کند و بنای طبابت مغربی و تجارت سفری بگذارد که باز سفر داخل حقیقت شغل آنها نباشد که داخل در حقیقت اسلطان شغل نباشد و از آن قبیل است که آنکه بنای کدافی سفری یا میر خوافی سفری میکند و بنای مغربی که خواهد بکشد بجهت این شغل برود بلکه بنای مغربی که خواهد بکشد از این این شغل را کند یعنی گردش کند بجهت این شغل و در اینجا چند مسأله است **مسئله اول** بدانکه حق از آنست که تمام کردن چنین اشخاص نماز را و گرفتن ایشان روزه را و توقیف بیکر رسیدن سفر و بعد از آن نیست بلکه بقدر از قمار شغل در سفر اول بر ایشان انعام و اجابت بلای اگر مکلفی باشد باید ده روزی در پی در خان خود یا در شهری دیگر نماز را تمام کند در این که سفر میرسد که ده روز در جای توقف بکند و اجابت نماز را تمام کند و روزه را بگیرد اگر چه سفر اول ایشان باشد و غیر از مکلفی و سایر بان در سفر اول نماز را تمام میکند خواه



ده روز مانده باشند در جانی مانده **مسئله دوم** هم چنانکه اشاره بان  
 شد در تمام کردن چار وادار و شتر و اسب است که ده روز پیش  
 در خانه خود یا ولایتی دیگر مانده باشند که اگر این دو در جانی ده روز  
 مانده باشند خواه ابتدا قصد ماندن ده روز در آنجا داشته باشند یا  
 بنا بر اوقای در سفر اول واجبات غار را قصر کنند و روز را انظار  
 یعنی همین در وقت غار و در برگشتن از آن سفر غار را تمام میکنند و  
 روز را میکنند و هم چنین در سفر دوم بلکه اگر در ابتدا قصد جانی  
 کنند و با غار برود و مقصد او با غار و ماندن از آنجا که شروع سفر کند  
 باید غار را تمام کند اگر چه ثبت خانه عود نکند و هم چنین که در وقت  
 این سفر مخصوص چار وادار و اسبان دارد اما غیر آنجا از هر سفر  
 اخت غار را در سفر تمام میکنند و روز را میکنند اگر چه زیاده از ده  
 روز در جانی توقف کرده باشند **مسئله پنجم** هرگاه کسی که در سفر  
 باشد اتفاق افتد در سفر یکبار یا در راه را به جمیل طی کند مثل اینکه در  
 منزل یکی برود و از قرار متعارف شد تر قطع مسافت کند مادامیکه  
 با آنجا است غار را قصر میکند یعنی همین در راه نیز در منزل و در منزل  
 تمام میکند پس هرگاه کسی چند روز بان خود برود مثل دو منزل یکی  
 تاراه میرود غار را قصر میکند و چون منزل بی کند هر غار یکبار میکند  
 تمام میکند **مسئله هفتم** کسیکه مشغول او سفر باشد هر سفر یکبار کند غار را  
 تمام میکند اگر چه سفری باشد که غیر از آن سفر است که مشغول است  
 بنا بر اوقای پس اگر چار واداری یا اسبانی یا غیره یا در راه یا در

و ده روز در جانی مانده باشد باید غار را تمام کند **مسئله ششم**  
 بدانکه کسیکه مشغول خود را سفر قرار بدهد مادامیکه مشغول است  
 غار را تمام میکند پس اگر وقتی دست از آن مشغول بردارد بعضی دست  
 برداشتن هر سفری دیگر که برود غار را قصر میکند و اگر کسی که در  
 سال چار واداری مثلا بکند و بعضی دیگر مشغول مشغول دیگر باشد  
 پس اگر غالب سال چار واداری کند مثل دو ماه چار واداری کند  
 و دو ماه مشغول دیگر ظاهر است که همیشه حکم چار وادار داشته باشد  
 و اگر برعکس باشد یعنی سالی دو ماه سفر چار وادار و اگر چه  
 و بعد ترک کند ظاهر است که از شخص و هر سفرها باید قصر کند و در  
 عرف نمیکویند مشغول چار واداری و اگر مثلا شش ماه چار واداری  
 کند و شش ماه ترک کند یا پنج ماه چار واداری کند و پنج ماه ترک کند  
 که در وقت چار واداری بگویند چار واداری مشغول است و در شش  
 ماه دیگر بگویند حال چار واداری مشغول است از شخص در شش ماه چار  
 واداری غار را تمام میکند و در شش ماه غیر چار واداری قصر میکند  
**مسئله هشتم** طایفه خانهداران نیز در قصر و تمام حکم کسی  
 دارند که سفر مشغول و غیره او باشد و غار را تمام می کنند اگر چه در  
 در جانی توقف کرده باشند **مسئله نهم** از برای وجوب قصر یا  
 جواز آن بدون رفتن تا حد رضایت پس کسیکه از وطن خود سفر کند  
 تا حد رضایت نرسیده است نمیتواند قصر کند بلکه جوی از علمای دهانکه  
 قصد امه کرده باشند یا بی روز مرده مانده باشند نیز چنین میکنند



یعنی تا از حد ترخص نکند شش قصر بنشیند و در اینجا احتیاط کردن  
اولی است باین نحو که نماز تا خیر انداخته شود تا از حد ترخص بگذرد و باید  
اصل انوضع نماز را بکند پیش از بیرون آمدن و حد ترخص عبارت است  
از جایانکه دیوارهای خانه ها و انوضع مشاهده شود و محلی بود بجهت  
جمع دیواری دیدن شود یا از آنی که در آخر انوضع گفته شود شنید شود  
باین معنی که هر کدام که حاصل شد حد ترخص رسیده است اگر چه آن یکی  
دیگر متحقق شده باشد و لازم نیست در حد ترخص حصول هر دو امر یکی  
تا هیچ کدام متحقق شده قصر بنشیند و مراد از غنی شدن دیوار خانه  
پوشیده شدن هیت جمع دیوار خانه ها و صورت دیوارها است  
باین معنی که شوند فرقی گذر میان دیوار بلند با کوتاه و دیوار خانه  
زید و غیره دیوار کلاه کل و کج و غیره این یعنی هینکه دوری جلدی  
رسید که نمیتوان این فرقه را اگر حد ترخص رسیده و اما باید بدون  
سواد دیوار و سطح آن ضرر ندارد و معتبر دیوار خانه ها است و اعتبار  
بدیوار باغات بیرون شهر و حصارها و بنک خارج شهر نیست و  
هم چنین اعتباری نیست بدیدن سواد شهر و منارهای شهر و  
کندهای آن و در خطای آن و شرط است که غنی شدن هیت دیوار  
بجهت دوری باشد در اعتباری بر بختان شدن بجهت حایل یا اگر دایره  
یا بلند یا تاریک نیست و اگر حایل باشد یا تاریک باشد باید اعتدال  
برود که نفی کند که اگر حایل نبود و تاریکی نبود هیت دیوار  
خانه را نمایند و اعتبار بر چشم های متعارفات نه چشم بزمین

و نه چشم کذبین بر این دو شخص باید رجوع بغالب مردم کنند و  
بدن و مراد از اذان اذان اعلی است که در آخر آن شهر باشد  
گفته شود بخوبی که متعارفات اذان اعلی و هیت از بلند کردن صدا  
از غنی که در صدا یا و بسیار کوتاه باشد و بسیار بلند که از حد متعارفات  
صداها گذشتند باشد و مراد از شنیدن اذان از آنست که بتواند بفهم  
کند کلمات و وصول اذان را و اعتباری شنیدن صدا که میتوان  
تفهم کرد که چه کلمه میگوید نیست و در اینجا در مسئله است **مسئله اول**  
مذکور شد که از شرط در حق کعبه عبارت که از منزل خود بیرون  
رود اما هر گاه کسی بدون قصد مسافت بیرون رود و در راه  
راه قصد مسافت کند دیگر حد ترخص ندارد و هم چنین جنس شخصی  
در برکتی که نماز را باید قصر کند حد ترخص ندارد بلکه عجز و شروع  
در وقت یا برکتی نماز را قصر میکند و هم چنین کسی که ابتدا سفر او  
محیط بود و در اثناء راه قصد محیط بر طرفه از جاهای هینکه  
حرکت کند قصر میکند اگر قصد مسافت داشته باشد **مسئله دوم**  
هم چنانکه این شرط در وقت بیرون رفتن معبر است هم چنین در  
وقت مراجعت نیز معبر است پس در وقت برکتی قصر میکند یا برسد  
جایانکه هیت دیوار خانه پیدا شود یا اذان آخر انوضع شنید شود  
و چون چنین جایی رسید دیگر قصر نمیکند بلکه تمام می کنند و ظاهر  
آنست که این شرط در برکتی مخصوص وطن باشد اما جایانکه در  
در اینجا قصد اقامه در روز گذر از شرط اعتبار ندارد و نماز را قصر



در بیان احکام نماز

تصبر میکند تا داخل موضع شود **مسئله** در نماز بر احکام نماز مسافر  
و در آن چند مسائل است **مسئله اول** هر وقت که جمیع شرایط مذکور را برای  
سفر جمع شد واجب میشود تصبر کردن اگر شرایط وجوب حاصل شد و باز  
نشد و اگر شرایط جواز حاصل شد تصبر میکند یا نه خود که در وقت نماز  
چهار رکعت را میخواند **مسئله دوم** چون قصدت فرج باشد دیگر  
بجایزیت ترک تصبر کردن مکروه چهار موضع غیر از میان قصر و تمام که  
و مدینه و کربلا و کوفه یعنی از آن چهار شهر بنا بر اقوی نه این چهار شهر  
و مسجد حضرت رسول و مسجد کوفه و روضه حضرت اباعبدالله علیهما السلام  
در مجموع این چهار موضع بی چون و چرک هر که در حال معلوم نیست بقدر  
باید اکتفا کرد به هر جا که قصد داشته باشد که داخل شهر که فرود و رخت  
تمام کردن نماز در غیر اینها و هم چنین جای آوردن ناظرها فی که در سفر  
ساقط میشود بر تناسات اما روز را نمیتوان بدون قصد اقامه گرفت  
بلکه باید اخطا نکرد و اگر از کسی غازی در یکی از این چهار موضع فوت  
شود در قضای آن نیز غیر از میان قصر و تمام اگر چه در جای دیگر  
قضا میکند **مسئله سیم** کسیکه واجبات بر او قصر در نماز اگر نماز  
تمام کند اگر از روی عمد باشد ما علم بر وجوب قصر نماز او باطل است و  
اعاده آن در وقت و قضاء آن در خارج وقت لازم است و اگر از جهل  
مبطله و نادانی باشد نماز او در سنت و اعاده در وقت و نیز قضاء  
در خارج وقت بر او نیست اما این در صورتیست که جاهل بوجوب قصر  
در سفر باشد اما اگر اینرا داند ولیکن بعضی جزئیات مسأله سفر را نداند

و این جهت در جاهل باید تصبر کردن تمام کند مثل اینکه نداند هدیه سفر چون  
ده روز در خانه ماند باید تصبر کند و این جهت تمام کند ما خواننده معلوم  
بلکه نماز او باطل و اعاده در وقت و قضاء در خارج وقت لازم است  
و اگر مسئله را بی داخت و لیکن از راه جهل و فراموشی نماز تمام کرد  
اگر وقت نماز باقی باشد و قصد کرد شود باید نماز را اعاده کند و اگر  
وقت در وقت باشد بر او قضا واجب نیست و ظاهر آنست که ای حکم جاری  
باشد و هر که جهت جهل یا فراموشی نماز را بر باید تصبر کند تمام کند خواه  
در اصل مسئله حق کرده باشد یا بعضی جزئیات احکام سفر و فراموشی  
نموده باشد و کسیکه باید نماز تمام کند اگر تصبر کند باید نماز او در وقت  
اعاده کند و در خارج وقت قضا خواه از راه عمد باشد یا جهل بمسئله یا  
فراموشی **مسئله چهارم** هرگاه کسی در قصر باشد یا در موضع قصد اقامه  
باشد که وقت نماز داخل شود و تواند نماز را از اتمام کند و نماز  
نگرفته سفر کند و بعد ترخص برسد که وقت باقی باشد و خواهد نماز  
کند واجبات نماز را قصر کند و اگر در سفر باشد که وقت نماز داخل  
شود و نماز نگرفته داخل وطن خود یا موضع قصد اقامه شود واجبات  
نماز را تمام کند **مسئله پنجم** هرگاه از کسی غازی در سفر فوت شود  
و خواهد در حضر قضا کند باید نماز سفر قضا کند یعنی قصر و اگر در  
حضر فوت شود و خواهد در سفر قضا کند واجبات تمام کند خلاصه  
آنکه مناط حال فوت نماز است نه حال کردن آن و اگر کسی اول وقت در  
حضر باشد و نماز نگرفته بیرون رود و بعد وقت باقی باشد و همین نماز









بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيدنا محمد وآله  
عزبه الطيبين الطاهرين ما دامت السموات وفوق السموات  
**و** بعد جنس كويد ذرة عقدا ورونده في اعتبار اخذن محمد هك  
الزافي اوقى كتابها چون در خصوص مسائل ضرورية طهارت و  
كتاب تحفة الرضوي را كه تا ليف والد ماجد طاب ثراه بود و  
اكثر مسائل منحلقة بطهارت و غنا زيود سابق بر اين معالجه نموده  
و در بعضي مواضع در حاشيه ان جزئي كه احتياج بود الحاق شد  
لهذا در اين وقت بخاطر ترميم رسيد كه رساله منقل بر مسائل و اداب  
ضرورية روزه و زكوة و غسل از هجرتاين زاده معاد رساله ليكن طريق  
سداد تا ليف نمايد لهذا از مدح و كمال بياي رساله شده و از اتمني  
نمود بتذكرة الاحباب و از مرتب نموده بر سر مقصد **مقدمه**  
در بيان مسائل و احكام و اداب روزه و ان مشتمل بر يك مقدمه  
و سه مطلب و يك خاتمه **مقدمه** در بيان فضيلت روزه و ثواب **مطلب اول**  
در بيان حقيقت روزه و وقت روزه و اداب ان و دوران شرفصلت

**مطلب اول** در بيان روزه و احكام ان **مطلب دوم** در بيان آنچه برون  
دار و واجبات كه اذا نما اجتناب كند **مطلب سوم** در بيان آنچه برون  
دار مكرن است ارتكاب ان **مطلب چهارم** در بيان بعضي از اداب مطلق  
روزه و متعجات و مكملات ان **مطلب پنجم** در بيان وقت روزه **مطلب ششم**  
در بيان شرايط صحت روزه **مطلب هفتم** در بيان اقسام روزه و ان  
بخاريجات **مطلب هشتم** در بيان روزه هاي واجب و دوران بها **مطلب نهم**  
**مطلب دهم** در بيان روزه ماه مبارك رمضان و دوران شرفصلت ان  
روية هلال و مسائل كه متعلق با ذات مبلود **مطلب يازدهم** در بيان  
روزه كه بايد زيا محكم يا قسم واجب مبلود **مطلب يازدهم** در روزه كه با  
جان واجب شود **مطلب چهاردهم** در بيان شرايط و عيوب روزه **مطلب پانزدهم**  
در بيان روزه هاي سنتي بحت **مطلب شانزدهم** در بيان روزه هاي حرام **مطلب هجدهم**  
در بيان روزه هاي مكرره **مطلب نوزدهم** در بيان احكام مسافر و صفا  
و كفارة و دوران سه فضليات **مطلب بیستم** در احكام مسافر **مطلب بیست و یکم**  
در روزه قضائي **مطلب بیست و دوم** در كفارة روزه و روزه كفارة **مطلب بیست و سوم**  
در بيان اعتكاف ريسيل اختصار **مطلب بیست و چهارم** در بيان زكوة  
و احكام ان و دوران يك مقدمه و چهار مطلب و يك خاتمه **مطلب بیست و پنجم**  
در ثواب دادن زكوة و عقاب تارك ان **مطلب بیست و ششم** در بيان آنچه  
از اموال كه زكوة دارد و بيان شرايط تعلق زكوة و بيان نصاب و قدر  
زكوة و دوران مطلب و واجبات **مطلب بیست و هفتم** در بيان اموالي كه زكوة در  
انها واجبات و دوران چهار بجات **مطلب بیست و هشتم** در بيان زكوة طلا



و نفع و دادن سرفصل است **بحث دوم** در بیان ذکوة کفوم و غیره  
 و خرم و دادن نیز سرفصل است **بحث سیم** در بیان ذکوة کوفه و دادن  
 دو فصل است **بحث چهارم** در بیان ذکوة شکر و کاه و دادن نیز دو فصل  
**باب دوم** در بیان اموالی که ذکوة در آنها مستحب است **مطلب دوم** در بیان  
 اینکه بر چه شخصی ذکوة واجب میشود و در بیان وقت دادن ذکوة و دادن  
 دو فصل است **مطلب سیم** در بیان مصرف ذکوة و تحقق ذکوة و دادن  
 شش فصل است **مطلب چهارم** در بیان احکام دادن ذکوة و بعضی مسائل  
 متعلقه به دادن ذکوة **مطلب اول** در بیان ذکوة فطر و دادن نیز فصل است  
**فصل اول** در شروط وجوب ذکوة فطر **مسئله اول** در بیان اینکه هر  
 کس واجبات که ذکوة فطر بر شخص واجب است **فصل سیم** در وقت وجوب  
 شدن هر روزی که ذکوة فطر **مسئله چهارم** در بیان ذکوة فطر و مقدار آن  
**مسئله پنجم** در بیان مصرف ذکوة فطر **مطلب سیم** در بیان احکام هر  
 و مسائل آن و دادن دو فصل است **مسئله اول** در بیان چیزها که مکروه  
 در آنها واجبات **فصل دوم** در بیان تحقق حسن و طریق هت که در آن  
**مطلب اول** در مسائل و احکام روزی و دادن یک مقدمه و سه مطلب که آن  
**مقدمه** در بیان فضیلت روزی و ثواب آن بدان ای طالب سعادت  
 جاودانی که سنک و شبهه نیست در اینکه روزی ادبی را از حیض رسته  
 جوایت با دج مرتبه روحانیت میرساند و او را از طلبت بهیمه بیضا  
 ملکیه میکشاند و ادبی بپس و نه داشتن از شباهت بهانم و انصاف  
 استخلاصی بیابد و مثبته ببلانکه قدس میشود و صفایک از برای

نفوس کده و روزی داشتن حاصل میشود و از هر عبادتی و یکبار حاصلی  
 شود و چون مرکب سلطان که خدات بواسطه روزی ضعیف میشود و خدا  
 داخل شدن چند شیاطین در باطن آدم که میشود و بان همه سلطان لعین  
 نیز نقصان بی یابد و احادیث و اخبار و روایات و فضیلت روزی و ثواب  
 آن وارد شده و اینها که کجا این ذکر هر را ندارد و ما در اینجا ده حدیث  
 که دلالت بر مطلب میکند ذکر میکنم **حدیث اول** روایت شده است از حضرت  
 امام همام جعفر بن محمد الصادق که او روایت نمود از پدران خود  
 تا به پیغمبر که آنحضرت فرمود باصحاب خود که بنویسید آنگاه که شما را  
 چیزی که اگر از او آید و در دنیا و دین و شیطان از شما چنانکه در و رات  
 مشرق از مغرب عرض کردند بی یا رسول الله فرمودند روزی بدرستیک  
 آن سیاهی می کشد روی شیطان را و صدقه می شکند لب او را و در حق  
 در راه خدا و اغانه برادران در عمل صالح قطع می کند رک دل او را  
 و از برای هر چیزی ذکوة است و ذکوة بدنهار و نه که نجات **مسئله دوم**  
 بستند معجز از حضرت امام جعفر صادق مروی است که فرمودند خدا تعالی  
 و بی که بگویند که چه چیز با نفع است قبول از مناجات کردن باض عرض  
 کرد پروردگار ما شرم دارم که با تو مناجات کنم بخت تغییر بی دهان  
 خود بپس روزی پس خدا بی که که ای معنی بی دهان روزی دارد  
 نزد من از بی بی سنک خیر سورات **حدیث سیم** از حضرت صادق  
 مروی است که فرمودند هر که روزی بکند از برای خدا و روزی در شدت  
 که او را از خشکی نجات شود خدا تعالی هزار طاعت را موکل میکند که



بر صورت او نیاند و او را بشمارت بخت میدهند تا رفتند افساوی کند  
میفرماید خداوند احد که هر خوشبخت نفس تو درم خوشبختی تو ایستاده  
ایمان بکن من شاهد باشید که او را از دکانها و او در کنت  
**حدیث چهارم** از حضرت صادق مرویات که گفت فرمود میفرماید که روزی  
داد و دیادت است اگر چه در وقت خواب خود با مندا و امیکه غیبت  
مسلمه بفرماند **حدیث پنجم** مرویات از حضرت پیغمبر فرمودند که هیچ  
روز داری نیست که حاضر شود و نزد جمیع چیز میخورند مگر اینکه هیچ  
نیکند از برای او جمیع اعضا و ادوی با مندا صلوات ملکه بر او نازل  
ملکه طلبا از من است **حدیث ششم** مرویات که فرمودند که خواب  
روز داری و در جارات است و سکوت او هیچ کردن است و عمل و قبول آ  
و هر عاقل که بکند منجاب است **حدیث هفتم** مرویات که فرمودند  
در بیان قول خدا تعالی که میفرماید که و استعصوا بالصبر و الصلوة  
فرمودند که مراد از صبر و روز است و فرمودند که هرگاه حاضر باشد  
بردی نازل شود باید که روز بگیرد پس بد رستیکه خدای عز و جل  
میفرماید که طلب ماوی کند شب صبر که روز است و شب عذاب  
**حدیث هشتم** مرویات از حضرت امیر المومنین علیه السلام که فرمودند  
که فرمود پیغمبر خدا که هر که روز بگیرد ماه مبارک و مضار با ایمان  
درست و نیت خالص و نگاه داد و کوش خود را و جسم خود را و زبان  
خود را از مردم قبول میفرماید خداوند عالم روزی از او میآورد که  
هان گذشت و آید از او عطا میفرماید با و ثواب صبر کند کانی را

**حدیث نهم** مرویات از حضرت صادق که از پدران خود روایت  
فرمودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که خدا موکل گردانید  
ملکه خود را بدعا کردن از برای روزی و روزی داران و فرمودند که هر که  
مراجعه داد که خدا فرموده است که من امر نکردم ملکه خود را بدعا کردن  
از برای هیچ خلقی مگر اینکه دعای ایشان را منجاب کردم در حق  
ان خلقی **حدیث دهم** مرویات از حضرت صادق که فرمودند که  
از برای روزی و روزی داد و دوشادی و خوشحالی است یکی در هنگام افطار  
کردن و یکی دیگر در وقت ملاقات کردن بروردن و با لطف ثواب  
روزی و عطا دادن از ان ملکه است که روان ایستاده از بسیاران دادند  
رشته خمر بر و خمر بر و در او و در او و همین قدر که مذکور شد از برای  
طالب عادت کافیات **مطلب اول** در بیان حقیقت روزی و نیت  
اموریکه روزی با نیت صحت میبود و وقت روزی و ادایان و دیات  
چند فصل است **فصل اول** در بیان نیت روزی و احکام از بداند  
سکونت در آنکه بخت هر روزی خواه واجب و خواه سنت موقوف  
است بر نیت و بدو زمان روزی صحیح نیت و کلام در نیت یا در کیفیت  
است یا در وقت آن پس در اینجا دو مقام است **مقام اول** در کیفیت  
نیت بداند که لازم در نیت قصد فعل معین است با قصد قریب پس اگر فعل  
فی الواقع معین باشد بخوبی در آنوقت شرا غیران تواند محقق شد  
احتیاج تعیین در قصد نیت بلکه همان تعیین واقع کافیات و اگر وقت  
صلاحیت روزی و غیر از آن است لازم است که در قصد تعیین فعل



نشود هرگاه این معلوم شد باید آنکه در وقت روز ماه رمضان هرگاه  
 کفایات کفایت کند که روز میگیرم خدا را قربت الهی و احتیالات  
 که زیاده کند و وجوب را و این بخوبی که روز میگیرم خدا را واجب  
 قربت الهی و احتیاج نیست باینکه بکند که روز ماه رمضان یا روز  
 ماه رمضان از سال را میگیرم و هم چنانست که در بعضی روزها هرگاه در وقت  
 مخصوص مانده چنانچه باجمعه یا غیر آنها از ایام هفت یا یک روز بین ایام  
 ماه را نذر کند که بعضی بگیرد قصد روز خدا را قصد قربت کفایت  
 و احتیاط است و وجوب را نیز هم کند و احتیاج تبیین آنکه روز نذر  
 میگیرم نیست و اما در غیر روز ماه رمضان و نذر در بعضی قیوم آن  
 در قصد لازم است پس اگر روز فضا باشد باید بکند که روز  
 فضا میگیرم در غیر واجب قربت الهی و باید تبیین آنکه کفار چه  
 چیز است بکند و اگر روز سنی باشد باید بکند سنت بودن نبود و اگر  
 سنی باشد که شخص بعضی ایام داشته باشد مثل روز ایام البیض  
 یا روز عاشورا یا غیر آنها خبر از است که قیدان نیز که شود و هرگاه  
 روز نیابت باشد باید بکند نیابت باقی شخص مذکور غیر از  
 هرگاه در روزها بکند و نیست اما قیوم شرط است قیوم کند روز  
 از هیچ نیست **مسئله** در بیان وقت نیست روز بد آنکه وقت نیست  
 روز هر دفعه حاجات که خواهد روز از روز بگیرد و از اقل  
 سب تا طلوع صبح هر وقت که خواهد بکند و نیست که خبر از است که نیست  
 در وقتی بکند که قیدان قیوم بیانی بودن سب تا غلبه بان داشته

باشد با در وقت خواهد بود هرگاه احتمال بداند نذر تابعی باشد  
 و هرگاه بداند نیست که بداند خبر از است که در وقت و در وقت  
 کند و در روز ماه مبارک رمضان و نذر در بعضی جایز نیست که عدالت  
 از طلوع صبح تا آخر اندازد و هرگاه عدالت تا آخر اندازد روز از وقت طلوع  
 و باید فضا کند و در واجب بودن کفار خلاف است و تحقیق آن مذکور  
 خواهد شد و اما در روز واجب که خبر از روز ماه رمضان و نذر  
 معین باشد مانند روز فضا یا رمضان یا روز نذر مطلق و  
 امثال آنها هرگاه در سب نیست نکره باشد میتواند بکند از طلوع صبح  
 تا وقت زوال نیست کند اگر چه عدالت در سب نیست و ترک کرد و باید  
 بداند که بکند از طلوع صبح اگر چه با احتیاطان روز میشود بکند  
 بنا بر و در نذر هرگاه از احوال عدالت و ترک کند بکند دیگر نمی  
 تواند نیست روز کند و در روز واجب آن صحیح نخواهد  
 بود پس وقت نیست روز ماه رمضان و نذر در بعضی با وجود مذکور  
 از اقل سب تا طلوع صبح و وقت آنها از روزها واجب آنها  
 و اما در روز سنی در شک نیست و باید با وجود مذکور و عدالت  
 ظهر میتواند نیست کند و از اقل سب تا ظهر هر وقت که نیست روز کند  
 روز آن صحیح است و اما بکند از ظهر پس اگر عدالت باشد که وقت نیست  
 روز سنی نیز گذشت است و نمیتواند بکند از آن نیست کند و هرگاه  
 عدالت تا احوال نیست کند و بکند روز آن صحیح نیست و بعضی از عدالت  
 که بکند از احوال نمیتواند نیست روز سنی را بکند اگر چه عدالت پس از

نیست







چیزی نخورده باشد باید نیت روزه کند و روزه آن حجرات و اگر چیزی  
خورد باشد باید از روزه قضا کند **مسئله** و برسان آنچه روزه  
دارد واجبات که اجتناب از آنها میکند و آنها بر سر قسم اند زیرا که یا  
اموری هستند که روزه را مطلقاً باطل میکنند خواه سستی باشد و خواه  
واجبی و عداوی بر این هرگاه در روز ماه مبارک رمضان یا نماز صبح  
قبل آورد باعث قضا و کفاره نیز میشوند با اموری هستند که روزه را  
باطل نمیکند اما بر روزه در حرام است کردن آنها **اقسام اول** یعنی  
اموری که روزه را باطل میکنند و عداوی بر این باعث قضا و کفاره نیز  
میشود هفت چیز است **اول** خوردن و آشامیدن و غلافی  
نیت در آنکه خوردن و آشامیدن چیزی که متعارفات خوردن و  
آشامیدن آن مانند طعام و میوه ها و گوشت و آب هرگاه بطریق  
متعارف نخورد بخورده دهان حرام است و روزه را باطل میکند  
و باعث قضا و کفاره نیز میشود و اما چیزها که خوردن و آشامیدن  
انها متعارف نیست مانند سنگ و خاک و چوب و زغال و کچ و آبی  
از کلاهها افزوده شود و هم چنین خوردن و آشامیدن بطریقی که  
متعارف نیست مثلاً آنکه چیزی در دهان یا کفش بچکاند و در حلق  
داخل شود یا سوراخی در بالای سینه حاصل شود و از آنها چیزی داخل  
معده نمایند پس در حرام بودن آنها و باطل شدن روزه خلاف است  
و اقوی آنست که خوردن و آشامیدن بطریق متعارف حرام است  
مطلقاً خواه چیزی را خورده و یا آشامیده که خوردن و آشامیدن

آن متعارف باشد یا چیزی را بخورد و یا آشامد که خوردن و آشامیدن آن  
متعارف نباشد و باعث بطلان روزه میشود و قضا و کفاره واجب میشود  
و اما در خوردن و آشامیدن بطریق غیر متعارف پس محل اشکالات  
و احوط آنست که از آن نیز اجتناب شود و اگر بکند قضا و کفاره بعد  
آورد **سیم** جماع کردن است و جماع هرگاه در قیل زن باشد باعث  
بطلان روزه است و موجب قضا و کفاره است مطلقاً خواه بان زن خو  
باشد یا با الجبی و خواه اترال شود یا نه و هم چنین هرگاه جماع در  
دبر زن شود خواه اترال شود یا نه بنا بر احوط و جماع در دبر مرد با  
خروج حیوان یا اترال سکونیت که باعث بطلان روزه و موجب قضا و  
کفاره است اما بدون اترال در آنها و خلاف است و مشهور است  
که باعث بطلان روزه و موجب قضا و کفاره است و این احوط است  
**چهارم** امتناع است بطلب حصول منی کردن بغیر جماع یا بر وزن  
آلودن منی و این باعث بطلان روزه و موجب قضا و کفاره است مطلقاً  
خواه احتساب بدست با زنی و ملاعبه باشد یا آنکه بدست خود یا عضو  
دیگر یا سگ یا گاو کردن یا غیر اینها و هرگاه منی بدون قصد و اراده از دست  
یا زنی و نگاه کردن و مثل اینها بر وزن آید در این خلاف است و حکم آن  
تبعاً از این مذکور خواهد شد **آنها** **پنجم** باقی رجب است  
ماندن تا صبح عداوتی و شب بیدار شود و بعد از آن تا ترک کند تا صبح  
باین نحو که بیدار باشد و قصد غسل نداشته باشد و غسل نکند تا صبح  
شود یا بخوابد و غم بدارد و غسل کردن نداشته باشد یا تا صبح



بدار نشود که در صورت روز باطل است و قضا و کفای لازم است و اگر  
 قصد غفلت داشته باشد و بخوابد و تا صبح بیدار نشود کفای مطلقا لازم  
 نیست بنا بر اوقای خواب اول باشد یا دوم یا سیم یا چهارم یا اول یا  
 علان بر اینکه کفای لازم نیست روزی که صحت و قضا هم لازم نیست  
 و اگر خواب دوم یا سیم یا چهارم باشد قضا لازم است اما کفای لازم نیست  
 و جمیع خواب سیم کفای را لازم داشته اند و اوقای عدم وجوب است  
 و این همه در وقت است که وقت خوابیدن آن وقت باشد که عاده  
 احتمال بیدار شدن پیش از صبح بدهد و هرگاه قصد غفلت داشته باشد یا  
 وقت باشد که داند که تا صبح بیدار نخواهد شد و بخوابد بدار نشود  
 باز قضا و کفای لازم است و **محقق اند** که آنچه مذکور شد که حد این  
 جناب باقی بودن تا صبح باعث بطلان روز است در روز ماه رمضان  
 است و در قضا و روز ماه رمضان و اما در غیر این دو از روزهای  
 واجب و مستحب جمیع از علما گفته اند که شرط نیست که در صبح بیدار باشد  
 بلکه اگر صبح را جنب در بیدار شود آن بعد از آن روز بیکروز و روزی از  
 صبح است اگر چه عدا جنب باقی ماند باشد تا صبح و این در نظر بعضی از علمای  
 اگر چه هرگاه احتیاطا کند بهرات با آن شو که اگر روزی سنی باشد  
 آن بعد از آن عدا تا صبح جنب بوده روز نگیرد و هم چند که واجب  
 غیر معین باشد و اگر واجب معین باشد آن بعد از آن روز بیکروز قضا  
 نیز بکند **مستند** در دفع بر خدا و خدا یا رسول یا ایچا از امر بدین  
 و در حرام بودن آن شک نیست و در اینکه یا باعث بطلان روز و

خلافات پس جمیع از علما گفته اند که روزی باطل نمیکند و بعضی دیگر  
 گفته اند که باطل نمیکند و باعث قضا و کفای نیز میشود و این قول در نظر  
 حنفی اوقای واجب است و مرا و از دروغ بر خدا و رسول و امر گفتن است  
 که حدیث دروغی نقل کند یا مسئله خلاف واقع بگوید و بعضی از علما  
 گفته اند که کسی که بجهت عدل عادل نباشد و قابلیت و اهلیت مسئله گفتن  
 و حکم کردن نداشته باشد هرگاه مسئله بگوید یا حکم کند از این دروغ  
 بر خدا و رسول و امر گفته است و باعث بطلان روزی آن می شود و اگر چه  
 اظهرا که گفته باشد مطابق واقع باشد و ظاهر چنین است که آن فرمود است  
 و هم چنین است هرگاه کسی مسئله را که حکم آن بران نیست نباشد و  
 بگوید اظهرا که متعارف اکثر کثای است که دروغ بگوید سید الله **مستند** یا  
 غیر این از امر و بعضی بخنان یا حیایان نیست میدهند و شعر یا غیر غیر  
 که از حیایان رسیده است احتمال میرود که باعث بطلان روزی نباشد  
 اگر چه بعضی از اخبار است و هم چنین داخل دروغ بر خدا و رسول است  
 هرگاه تفسیر کنند این آیات یا فقره از دعا را یا غیر خلاف واقع باشد  
 یا بقیع شرعی بعضی آن نداشته باشد **مستند** قی کردن هرگاه عدا  
 باشد و در حکم آن خلافات و مستند بر آنست که موجب بطلان صوم  
 و موجب قضا است اما باعث و موجب کفای نمیشود و بعضی گفته اند  
 که حرام است اما باعث بطلان روز نمیشود و بعضی دیگر گفته اند که باعث  
 بطلان روز و موجب قضا و کفای هر دو میشود و این قول خلافی از  
 قوی نیست و هرگاه چیزی از آن عدا از مرد و در شبهه قضا و کفای



بران لازم غلبه و در وقت صبح است بشیر یک چیز را از آنجا خلق برکتی اند  
 که آن عمل را جز بر این کرد و آنکه در وقت اول اطاعت و قضا و کفای لازم است  
**و قاضی** یعنی اموی که در وقت اول بکشد اما باعث قضای آنها نباشد  
 و باعث کفای غلبه و چهار چیز است **اول** خوابیدن جنب نامحرم و خواب  
 و دوم باختر با وجه قصد غسل و ممکن بودن بیدار شدن آن مرد و عاده ای  
 نحو که بعد از جنب شدن بخوابد قصد آنکه بیدار شود و غسل کند و بعد  
 بیدار شدن در آن خواب قصد آنکه بیدار شود و غسل کند و تا صبح  
 بیدار نشود در این صورت باید روز قضا کند و هم چند است در خواب سیم  
 یا بیشتر و بعضی در خواب سیم و بیشتر علایق برضا کفای لازم دانسته  
 و اقوی و جویب قضا آنها نیست و در خواب اولی از قضا لازم است و نه  
 کفای و ظاهر از آنست که خوابیکه در آن غسل میشود و خوابی که در آن غسل  
 نمیشود و خوابیکه بعد از بیدار شدن از احتلام میکند و خوابی که با آنست و هر یک  
 احتلام کند و خواب بعد از احتلام را خواب دوم قرار بدهد که بخوابد  
 برود و هم چنانکه با تمام کند بیدار شدن در وقت صبح و در این صورت قصاص برود  
 ماه رمضان و قضا آن دارد و غیر آنها چنین نیست **دوم** ترک کردن  
 طایف غسل تا صبح هر یک پس از صبح پاک شود بر هر یک از این قبل از صبح  
 بقدر یک قیاس غسل کند منقطع شود و بعد از آنکه از آن گذشت و آن  
 روز بران لازم است اما کفای لازم نیست بنا بر اقوی **سوم** ترک  
 مستحاضه اغسال و در آنکه روزی یکبار یا اغسال مستحاضه بران روز را  
 یعنی هر یک مستحاضه در روزی یکبار باید روزی یکبار و غسل صبح یا ظهر آن روز را

ترک کند روزه از روز باطل است و باید قضا کند اما هر یک غسل و قرب  
 نماز و ترک کند روزی از روز باطل غلبه و هم چنین هر یک اغسال است  
 بران روز و ترک کند و هیچ غسلی کند روزی از روز باطل است بر هر یک  
 در این صورت غسل صبح از روز پیش از طلوع صبح بقدر غلبه میکند روزه  
 از روز صحیح است **چهارم** مضغه کردن در غیر وضو هر یک آب یا خنک  
 داخل حلق شود اما هر یک آب داخل حلق نشود هیچ بران لازم نیست و هر یک  
 آب داخل حلق کند قضا لازم میشود و هم کفای و قضا در این صورت  
 لازم است در مضغه کردن در غیر وضو یا شستن با خنک شدن یا شستن با  
 شستن در آن طعام یا خنک و اگر در آن یا خنک شستن خات از دهان یا  
 غیر آنجا و بعضی در مضغه و شستن خات از دهان قضا لازم است  
 ندانسته اند و اقوی قیوم است و بدانکه ظاهر از کلام علماء عدم وجوب  
 قضا است در مضغه وضو مطلقا خواه وضوی واجب باشد یا نه  
 از بعضی از اخبار و مسندها معلوم میشود اینست که واجب نبودن قضا خصوصاً  
 بمضغه وضوی واجب و در مضغه وضوی سنت هر یک آب جلق نیز  
 در قضا واجب است و احادیثی است که در مضغه وضوی سنت  
 هر یک آب جلق روزه قضا کرده شود و بدانکه بعضی امور دیگر هستند که  
 باعث بطلان روز و وجوب قضا میشوند مانند حاصل شدن جنس  
 یا انقاص و ریختن شدن و سقیه سباح کردن و غیره شدن و بیان  
 هر یک از آنها بعد از این است **اما** هر یک از اینها **ما قاضی** یعنی اموی  
 بر روز و در واجبات احتساب از آن اما باعث بطلان روز و



و جوب قضا و کفاره هر دو داشته اند و بعضی دیگر باعث وجوب قضا  
 بنهایی داشته اند و بعضی دیگر گفته اند که مکروه است و حق از است  
 که باعث جهل از بطلان روزه و وجوب قضا و کفاره نمی شود اما اصل  
 است بر روزه و اگر سر باب فروردین و هرگاه بگذر آیم و کفاره خواهد  
 بود و هرگاه سر باب فروردین جهت غسل باشد غسل باطل است و صحیح  
 نیت و بعضی گفته اند که هرگاه سر باب فروردین نیت غسل و در وقت  
 بیرون آوردن سر نیت غسل کند غسل صحیح است و محتاجان قول بر خیر است  
 نیت و بدانکه سر باب فروردین مطلقا حرام است خواه سر را با بدن باب  
 فرو برد یا سر بنهایی را و ظاهر از است که هرگاه جمیع سر را دفعه فرو برد  
 بلکه بر سبیل تعاقب سر را با بدن فرو برد مثل اینکه اول قدری از سر را  
 آب کند و آن را بیرون آورد و بعد بعضی دیگر را داخل کند حرام است  
 اگر چه احوط از است که اجتناب از این نیز بکند و مخفی نماید که بعضی از علما  
 احتمال داده اند که حرمیت سر باب فروردین تخصیص بر روزه واجب  
 داشته باشد و در روزه سنتی حرام نباشد و احوط از است که در روزه  
 سنتی نیز سر باب فروردین **و در وقت** حذر کردن و ظاهر از است که حرام بودن  
 حذر در وقت است که حذر چیزی روان بگذرد اما هرگاه حذر جامد بکند  
 حرام نباشد و بعضی حذر کردن را باعث بطلان روزه و وجوب قضا و  
 کفاره داشته اند و بعضی باعث وجوب قضا تنها داشته اند و هرگاه  
 احتیاطا قضا بکند بدفعی نخواهد بود و مخفی نماید که درین فصل بیش  
 از یک مسئله است که باید ذکر آنها شود **مسئله اول** بدانکه اگر کسی در

یک باعث بطلان روزه میشود ضربی نیت در آنها میان روزه و قضا  
 و غیر آن از روزه های واجب یا سنتی پس هرگاه یکی از آنها در روزه  
 بعد از روزه شود روزه باطل میشود خواه روزه سنتی باشد یا واجب و واجب  
 هم خواه معین باشد یا غیر معین بوی باقی بر جنابت یا حیض یا ندن یا سج  
 که اینها تخصیص بر روزه ماه رمضان و قضا و آن دارد اگر چه در غیر اینها نیز  
 احتیاطا بهتر است هم چنانکه تفصیل گذشت و اما واجب بودن قضا یا  
 بنهایی یا قضا و کفاره ماهی در خصوص است بر روزه ماه رمضان و ندن  
 معین که از برای اینها قضا و کفاره واجب میشود اما در غیر اینها از روزه  
 ها بلکه واجب غیر معین است مثل ندن و طلق و قضا و رمضان یا روزه که  
 مطلقا واجب نیت پس در آنها هرگاه باطل شوند قضا واجب نمی شود بل هرگاه  
 روزه واجب باشد باید و باین اثر گرفت اما آن را قضا نمی کنید و هم  
 چنین هرگاه یکی از اینها را کی باطل کند کفاره واجب نمی شود مگر در قضا  
 رمضان و در قضا از ظهر که هرگاه یکی در وقت باطل کند بعضی یا بل بوی  
 کفاره شده اند و تفصیل اینها قبل از این است که از اینها قضا می شود یا نه  
**مسئله دوم** از این که در حرام است بر روزه و اگر در آن روزه  
 از باطل میکند و باعث وجوب قضا و کفاره یا قضا یا نه میشود و در وقت  
 است که با وجود ذکر آنها را باطل آورد پس هرگاه فراموش کند که روزه است  
 و یکی از آنها را باطل آورد پس هرگاه فراموش کند که روزه است و یکی از آنها  
 بعد از روزه و آن باطل نمی شود خواه روزه سنتی باشد یا واجب و واجب  
 خواه واجب معین یا غیر معین و هم چنین در جای که قضا و کفاره واجب



میشود و هم جهت هرگاه فراموش کند که روز است و غسل از نماز کند غسل  
 آن صحیح است **مسئله سیم** هرگاه کسی را ببرد بعل آوردن یکی از امور  
 مذکور در این کتاب بخوبی باشد که بدو را اختیار و قصد او بعل ابدان  
 نحو که طعام یا شراب را داخل حلق او کند یا آنکه بکشد از جیب سگ او را  
 جیب کند و نکند آنکه تا هیچ غسل کند یا سر او را داخل آب کند یا مثل اینها  
 شک نیست که گناهی بران مرتب نمیشود و مطلقاً باعث بطلان روز  
 نمیشود و باعث وجوب مجتنب از قضا و کفاره نمیشود و اگر ایستاد بخوبی  
 باشد که خود آن فعل را بکند مثل اینکه بقیه یا از غایب داشته باشد که  
 هرگاه آن فعل را بعل یا آورد و ضرر بدی یا مایه ای که متواتر باشد  
 بان میرسد در این صورت شک نیست که باید ترکیب آن عمل بشود و گناهی بران  
 مرتب نیست و کفاره نیز بران لازم نمیشود اما در وجوب قضا در روز  
 که قضا را در خلاف است و متواتر است که قضا لازم نیست و بعضی قضا  
 لازم دانسته اند و این قول احوط است بلکه جایز قوی نیست **و نفی قضا**  
 که در صورتیکه طعام یا شراب را داخل و ملوک کند یا یکی از امور دیگر را بعل  
 قضا و اختیار شخص مایم بعل او کند هرگاه بعد از بدو در جرم بعل او که  
 باعث بطلان روز و وجوب قضا و کفاره خواهد شد و اما در صورتیکه  
 خود جهت ترس از جرم بعل او در هرگاه زیاد تر از مذکور است چیزی را  
 ترکیب شود برینا بر قول مشهور کفاره و قضا بران لازم خواهد شد  
 و اما بنا بر قول قضا در روز و وجوب قضا در واجب شدن کفاره  
 نامملات و تحقیق آن بعد از این است که از آنکه مذکور خواهد شد **مسئله چهارم**

هرگاه کسی یکی از امور مذکور در این کتاب را بعل آورد و جاهل بحکمیت یا باطل کردن  
 روز باشد و از راه ندانستی از اینها آورد و جوی از علم آنکه اندک روز  
 باطل میشود و قضا و کفاره واجب نمیشود هرگاه چیزی را ترکیب شود که باعث  
 قضا و کفاره میشود و قضای آنها واجب نمیشود هرگاه چیزی را ترکیب شود  
 که باعث قضای آنها باشد و جوی یک کفه اندک مطلقاً باعث وجوب  
 کفاره نمیشود اما باعث بطلان روز و وجوب قضا میشود و بعضی یک  
 کفه اندک را باعث وجوب قضا و کفاره نمیشود و روز باطل نمیشود  
 و مسئله در نیز در حدیث در نهایت اشکالات و احتیاط کردن بدان قضا  
 و کفاره اولی است اگر چه ظاهر هر چنانکه در حدیث آمده هر چه در حدیث است  
 در حکم جاهل مسلم ضرر دارد از آنست که هرگاه آن شخص بخوبی باشد  
 که مطلقاً احتمال سوستان امر را ندهد و اصلاً احتیاطاً و احتیاطاً نکند که این  
 اگر حرام است یا ضرر روز میرساند بلکه یقین قطعی است که این  
 اگر بیاساس است و اصلاً و مطلقاً ضرر روز میرساند معذور باشد و  
 روز او باطل شود و قضا و کفاره بر او لازم نباشد و هرگاه در خاطر  
 او شک یکی اگر چه بسیار ضعیف باشد و احتمال جوی بدهد  
 که آن اگر حرام است یا ضرر روز میرساند یا باطل باشد و در خاطر او  
 هیچک از ضرر رسانیدن و ضرر رسانیدن نکند روز او باطل  
 شود و قضا و کفاره بر او لازم باشد **مسئله پنجم** جوی کثیر از علم  
 آنکه اندک رسانیدن غبار غلیظ عمداً یا بخلق باعث بطلان روز است  
 و بعضی از امور موجب قضا و کفاره میدانند و بعضی باعث قضای آنها



میدانند در نظر چیز است که باعث بطلان روزه باشد اگر چه احوط رعایت  
قول مشهور است و بعضی از مسأله‌ها را در اینجا می‌نویسند و در غلط  
و لغا غلط را چون دود نمود و بخار دین و امثال اینها و احوط اجتناب  
کردن است حتی از دود تنباکو **مسئله ششم** آب دهان و اما دایم که در  
دهان است و طعم چیز خارجی داخل آن شده است فرو بردن آن ضرر ندارد  
بهرماند و جایز است فرو بردن اما هرگاه آنرا از دهان بیرون برد  
در فرو بردن آن خلاف است و ظاهر از آنست که حرام است و باعث بطلان  
روزه و وجوب قضا بلکه کفایت می‌نماید و اما هرگاه طعم آب دهان تغییر  
شود بسبب چیز خارجی پس اگر چیزی را بیرون نبردن بعضی از اجزای آن  
چیز خارجی باشد در آب دهان فرو بردن آن حرام است و باعث وجوب  
قضا و کفایت می‌نماید و اگر تغییر بسبب چیزی که بیرون باشد و مطلقا اجزای  
آن چیز خارجی منضم شود مثل آنکه کبر علك بخاید و با آن جهت  
طعم آب دهان او تغییر می‌نماید و چون آنکه چیزی را از علك با آب دهان  
مزوج شود ظاهر در رعایت از آنست که فرو بردن آب دهان باعث  
بطلان روزه و وجوب قضا و کفایت می‌نماید و فرو بردن آن در صورت  
مکرم است هم چنانکه مذکور خواهد شد **مسئله هفتم** بغیر از سینه و بی  
آید با از دماغ فرو بردن هرگاه از دهان جدا نشود فرو بردن آن باعث  
بطلان روزه و وجوب قضا و کفایت می‌نماید و هرگاه از دهان جدا شود  
پس اگر چیزی را داخل شدن در فضای دهان باشد در بلغم سینه و کبکی  
نیست که ضرر ندارد و باعث بطلان روزه نمی‌شود و اگر بلغم دماغ باشد

بعضی قائل بحرام بودن فرو بردن آن شده اند و اظهار آنست که ضرر بر آن  
نشانند اگر چه احوط ترک فرو بردن آنست و اگر داخل فضای دهان  
شده باشد بی وجهی از علما گفته اند در صورت حرام است فرو بردن هر  
قسم از بلغم و بعضی دیگر گفته اند که فرو بردن بلغم سینه ضرر ندارد و بعضی  
دیگر گفته اند که فرو بردن هر دو قسم جایز است و ضرر بر آن نمی‌ماند  
و آنچه در بعضی چیزها صحیح است از آنست که فرو بردن بلغم سینه اگر چه داخل  
دهان شود ضرر ندارد و اما جایز بودن فرو بردن بلغم دماغ بعد از  
داخل شدن در فضای دهان خالی از شک و کینه نیست و احتیاطا آنست  
که هیچیک را بعد از آنکه بغضان دهان نباید فرو برد خواه بلغم سینه  
یا دماغ **مسئله هشتم** چیزی در میان دندانها باقی ماندن و قضا  
در روز فرو بردن آن حرام است بنا بر آنست که باعث وجوب قضا و  
کفایت می‌شود هرگاه غذا فرو برد خواه از دهان بیرون آورد و  
بعد فرو برد با آنکه قبل از بیرون آوردن از دهان فرو برد **مسئله نهم**  
جایز است از برای روزه دار میگردن انگشت و امثال آن و جانیدن  
طعام از برای طفلی و چسیدن طعام از برای امیتا ز طعم آن چیزی که  
چیزی از آن داخل حلق شود که اگر عمد چیزی از آنرا بکشد و فرو برد  
روزه باطل می‌شود و باعث وجوب قضا و کفایت می‌شود **مسئله دهم**  
هرگاه در اقی داخل ذکر خرد کند و از آنجا داخل شود و درون او شود  
روزه او صحیح است و ضرر بر روزه نمی‌ماند و بعضی از علما گفته اند که روزه  
باطل می‌کند و این قول ضعیف است **مسئله یازدهم** جایز است چکاندن



دو بگویش از برای دوزخ دارد و خورد برون غیر باشد و بعضی از علماء از آنجا  
 نیز تا بل جلد آن است و این قول نیز صحیح است و هم چنین جایز است  
 چنانکه چربی بر بطن و صواب کردن و طاعت کردن و دارو و غیر  
 چشم کشیدن و بوی خوش بکار بردن و منقعه کردن بلی بعضی از آنها مکتوب  
 است **تفصیلاً که انشا الله تعالی ازین مدک خواهد شد** **مسئله دوم**  
 هرگاه کسی بطن صبح بخورد و باقی بودن شب چربی بخورد یا یکی دیگر  
 از مضطربان را ببل آورد و بگوید معلوم شود که در آنوقت صبح طلوع کرده  
 بوده است پس اگر خود بقدرا مکان نفس و تفشیش نموده بود و صبح برین  
 بر او معلوم شد بود پس بر او چربی نیست و روز او صحیح است و اگر خود  
 نفس نموده بود و بخورد استحباب شب اکثراً نموده بود در این صورت  
 باید آن روز را تمام کند و صفا نیز بر او لازم است اما کفایت بر آن لازم  
 نیست و هم چنان است هرگاه چربی خیار از بقای شب بدهد و ظن از  
 برای او حاصل شود و اخطار کند و بعد خلافتان ظاهر شود کردین  
 صورت باز قضا لازم است و کفایت لازم نیست خواه افطر کرد چربی  
 میدهد یا کفایت باشد یا نه خواه عادل باشد یا فاسق و بعضی و صورتی که  
 در غیر عادل بلکه کفایت دل هم ضمانت بدهد بیانی بودن شب و بگوید  
 خلافت آن معلوم شود قضا لازم ندانسته اند و اقوی از آنست که مسا  
 کنیم و اخص مدک شود در صورتی که نفس از برای خود افطر ممکن  
 باشد و قادر بر تفشیش باشد و هرگاه به هیچ وجه قدرت بر نفس کردن  
 نداشته باشد مثل آنکه کوری باشد یا در جای محبوس باشد کوی باشد

که او را خبر دهد با مجموع اطراف او را او فریاد کند در صورت  
 هرگاه بطن باقی بودن شب چربی بخورد یا با شام بدوزن نفس بگوید  
 معلوم شود که آنوقت صبح بوده روزی آن صحیح است و چربی بر او لازم نیست  
 و هم چنین هرگاه خود به هیچ وجه قدرت بر نفس نداشته باشد  
 و بجهت خبر چربی ظن از برای او هم رسد که صبح داخل شده است و اخطار  
 کند که در اینصورت نیز روز او صحیح است و قضا لازم نیست **و غنی باشد**  
 که آنچه مذکور شد در روز ماه مبارک رمضان است اما در غیرین  
 ماه مبارک پس هرگاه بعد از چربی خوردن یا استامیدن یا غیر آنها  
 از مضطربان معلوم شود که در آنوقت صبح بوده روزی از روز باطلات  
 و باید اخطار کند و روز او واجب باشد مانند روزی نذری و  
 قضا و رمضان با سقی بی هرگاه روزی واجب باشد بگوید دیگر  
 باید آن روز را بگوید و فرقی نیست درین حکم میان آنکه خود نفس  
 و تفشیش کرده باشد و بقد چربی خورده باشد یا نه پس هرگاه خود هم  
 نفس کرده باشد و صبح بر آن معلوم شد باشد باید از روز باطلات  
 کند بنا بر اقوی و بعضی در صورت احتمال و اذ اند که روزی آن صحیح  
 باشد و اقوی بطلان است و بدانکه هر چنانکه مذکور شد در حکم ذری  
 نیست میان روزی واجب غیر ماه رمضان و روزی سقی و بعضی از علماء  
 گفته اند که روزی واجب معین مثل نذر معین نیز حکم ماه رمضان را  
 دارد و بر این مطلب دلیل که توان بر آن اعتقاد نمود ندارد و هرگاه در  
 واجب معین اعتقاد کند به قرات یا این نحو که نفس و تفشیش اندوزد



روز بکند و قضا جان روز را نیز بکند و در صورتی که قضا از روز باشد  
کند و قضا نیز بکند **مسئله** هرگاه شخصی یا چند شخص خبر دهند  
دیگر را از داخل شدن شب و او اظهار کند و قضا خلاف ظاهر شود  
و معلوم شود که روز یا شب است پس اگر از قول آن شخص ظن از برای او  
ترسیه بود بلکه شک یا دهم سائل شده بود در صورتی که روز او اتم  
و قضا و کفان بر او لازم است و هرگاه از قول آنها ظن از برای او حاصل  
شود پس اگر خود متکی و قادر بر قضا کردن و صدق و کذب خبر دهند  
معلوم کردن بودن و نکرد در صورتی که باز روز یا طالت و قضا کفان  
هر دو لازم است خواه مجرد و غیر باشد یا بشر و خواستار اول یا استدیان و  
هرگاه متکی و قادر نباشد در صورتی که روز او صحیح است و هیچ یک از  
قضا و کفان لازم نیست و هم چنین است حکم هرگاه ظن او حاصل  
شود بداخل شدن شب بدون خبر دادن کسی بلکه حصول ظن او بجهت  
تا یکی شدید و امثال آن باشد یعنی در صورتی که هرگاه قادر بر  
تحصیل علم و قضا از شب بود و نکرد هم قضا و هم کفان هر دو بر او لازم  
است و هرگاه قادر نباشد بر تحصیل علم بجهت ارسد یا امثال آن درین  
صورت روز او صحیح است و هیچ یک از قضا و کفان لازم نیست و اگر  
لازم نیست تا خبر نداختن اظهار تا و قضا قیاس از برای او حاصل  
شود اگر چه احوط و اولی تا خبر است بلکه هرگاه قضا از جانب شارع  
نباشد حکم میشود بوجوب قضا و کفان هر دو در صورتی که از اما  
سقوط قضا و کفان در صورتی که مضمون است **مسئله** چهارم هرگاه

در شب روزی که جنب شود و از برای او ممکن شود غسل کردن بجهت  
نیودن آب یا بجهت عذر دیگری بجنبی گفته اند که باید بد غسل تم کند  
و باقیم داخل صبح شود و در لیل تا میلت اگر چه احوط از آنست  
که در صورتی که تم کند و بقیه را شکند تا باقیم داخل صبح شود **مسئله** پنجم  
هرگاه کسی در روزی که روز باشد بخوابد و محتمل شود روز او صحیح  
و مطلقا خبر بر روز او نیفتد و تا هر وقت که خواهد می تواند غسل را  
تا خبر ندازد و هرگاه تا شام هم غسل نکند ضریب روز او میسر شد  
و هم چنین می تواند که قبل از احتلام و بیان بخوابد و اصرار بر بعضی  
اجزاء رسید که کسی که در روز ماه رمضان محتمل شود نباید در بیان  
بخوابد و آنچه در بعضی اجزاء داخل کند ضعیف است **مسئله** ششم  
جائز است در شب ماه مبارک رمضان و شبی که روز و قضا واجب  
معین است جماع کردن تا و قضا انقدر صبح مانده باشد که از جماعی  
که فارغ شود و غسل کند و هرگاه بداند که وقت انقدر وسعت ندارد  
که پیش از صبح غسل کند و با وجود این جماع کند و جب داخل صبح شود  
روز او از وقت باطلات و قضا و کفان هر دو لازم است و اگر چه چنان  
داند که وقت وسعت دارد و جماع کند و قضا معلوم شود که وقت  
شک بود پس اگر خود متکی و قضا قیاس کرده باشد از وقت و هم چنین از  
معلوم شده باشد ظاهر است که روز او صحیح باشد و اگر در قضا  
و قضا جماع کرده باشد قضا از روز بر او واجب است و ظاهر است  
که در صورتی که کفان واجب باشد **مسئله** هفتم هرگاه کسی که روزی



باشد در روز دست بازی با زن کند یا دست بردن او کند اورد یا اورد  
 بوسد و یا ز سبب انزال او شود پس اگر عادت انزال در چنین وقتی  
 بوده و در فوق و اعتنا بر خود نداشته که با وجود انجیل انزال او نخواهد  
 شد در صورتی روز او باطل است و قضا و کفان هر دو لازم است  
 و هرگاه عادت انزال نبوده اما قصد انزال داشته باشد و اراده  
 او بوده که انجیل را بکشد تا انزال او شود و اتفاق هم بیفتد که انزال او شود  
 در صورتی نیز ظاهر است که روز او باطل است و قضا و کفان هر دو  
 لازم است و هرگاه عادت انزال نبوده و قصد انزال هم نداشته و اتفاقا  
 افتد که با احتیاج انزال او شود در صورتی روز او صحیح است و هیچکس از  
 قضا و کفان بر آن لازم نیست و هم خبر است حکم در صورتیکه نگاه داشته  
 کند یا با او تکلم کند یا او را بخند کند و یا ز سبب انزال او شود و  
 هرگاه عادت انزال در چنین وقتی بوده یا قصد انزال داشته قضا  
 و کفان لازم است و هرگاه عادت او نبوده و قصد هم نداشته روز او  
 صحیح است و قضا و کفان لازم نیست و فرقی نیست درین احکام که مذکور شد  
 میان زن خود یا زن اجنبیه یا جبر **مسئله** هرگاه کسی بخواهد  
 روزی یکی از امور بر او عمل آورد که باعث بطلان روز او میشود و  
 بعد از آن که در چنین صورتی کند که روز او باطل است پس بعد از آنکه  
 در صورتی قضا بر او لازم است و در واجب بودن کفان بر او خلاق  
 و ظاهر است که در کفان حکم او حکم جاهل مسلمات بخوبی که گذشت  
 و احتیاج دارد دادن کفان است **مسئله** هرگاه کسی در روزی

امری را بجا آورد که باعث وجوب کفان شود و بعد از آن امری را بجا آورد  
 که وجوب روزی از آن ساقط شود و از برای آن افطار کردن جایز شود مثلا  
 اینکه در بین روز حائض شود یا جبر بر او یا مثلا حیض شود یا  
 که در صورتی کفان از آن ساقط نمیشود و باز کفان دادن لازم است  
 و بعضی دیگر گفته اند که کفان ساقط میشود و اکثر قول مشهور است و فرقی  
 نیست میان اینکه آن امری که روید بعد از جانب خدا باشد مثل حیض  
 و مرض و سفر و زوری یا از جانب خود باشد مثل سفر غیر ضروری  
 یا هرگاه هم چنین دانند که روز و مضرات با روزیکه روزی آن بر آن  
 واجب معیض است و عدا افطار کند و بعد معلوم شود که روزی از روز  
 واجب نیست مثل اینکه معلوم شود که از روزی از رمضان نیست یا روزی  
 نیست که روزی آن واجب معیض است بر او کفان ساقط میشود **مسئله**  
 شکی درین نیست که روزیکه روزی آن واجب معیض است مثل روزی مشا  
 مبارک رمضان و نیز معین افطار و از روز حرام است و هم چنین  
 شکی نیست در اینکه در روزی سنی جایز است افطار کردن در هر وقت  
 از روزی که خواهد بود و هم چنین شکی نیست در اینکه در روزی قضا یا قضا  
 مبارک رمضان بعد از ظهر جایز نیست افطار کردن و در غیر اینها خلاق  
 و اقوی از آنست که در روزی قضا یا رمضان تا ظهر شده است جایز است  
 افطار کردن و در غیر آن از روزها بواجب میشود و هر وقت از روزی  
 که خواهد افطار کند و هر یک از اینها بعد از این است که افطار کند و خواهد  
**مسئله** کسی که عدا افطار کند روزی را که روزی آن واجب است و



روزه آن باطل می شود حرام است بر او که در هر روز یک دفعه دیگر یا از اظفار کند  
 بلکه بر او لازم است که اسنات کند از معطرات تا مغرب و هرگاه دوباره  
 یکی از معطرات را بعمل آورد خلافی است و در اینک با کفار نیز مکروه می شود  
 یا نه و فیصلان از آن است که از این مذکور جدا هستند و بدانند که  
 اینجا بعضی مسائل دیگر هست که اگر چه ذکر آنها در اینجا فی الجمله مناسب  
 داشت اما از برای هر یک از آنها مقامی مناسب تر هست لهذا ذکر  
 آنها تا خیر افتاد و هر یک در مقام مناسب خود از آنجا مذکور خواهد شد  
**فصل سیم** در بیان آنچه روزه دار مکرر است از کتابان و دست  
 از برای او که از آنها اجتناب کند و آن چهارده چیز است **اول** دست  
 باز کردن باز نماند و بوسیدن آنها و دست بردن ایشان گذاشتن  
 هرگاه ظل ازال داشته باشد حرام است و بدانکه کلام جمعی از اصحاب  
 ظاهر در این است که او را مذکور مکرر است مطلقا خواه از راه شحوت  
 باشد و از کتابها یا باعث تحریک شحوت نبود یا نه و آنچه از اخبار است  
 می شود و جمعی از علما بان تصریح کرده اند و آن را اقوی است از آنست که  
 کراهت در صورتی است که اعمال مذکور مکرر است مطلقا خواه از راه  
 شحوت باشد یا باعث تحریک شحوت نباشد اما هرگاه مطلقا از راه  
 شحوت نباشد و موجب هیجان شحوت نشود کراهت در آنها نیست **دوم**  
 چپ کردن سر به و دار و مطلقا خواه سنک داخل داشته باشد  
 یا نه و خواه طعم او در حلق معلوم شود یا نه بطریقی درونی که سنک با آن  
 مزوج باشد یا طعم آن در حلق و هیمل شود کراهت آن شدیدتر است

در بیان آنکه روزه دار  
 چه چیزها را نباید خورد  
 و چه چیزها را می تواند خورد

و بعضی از اصحاب شخص کراهت را با آنچه سنک یا صبر داخل داشته  
 باشد داده اند و ظاهر کراهت هر دو این است **سیم** چیزی داخل  
 بینی کردن اگر چه داخل حلق نشود و هرگاه داخل حلق نشود بعضی  
 باعث بطلان روزه و موجب قضا و کفارت دانسته اند و این قول اقوی  
 است اگر چه در دلیلش تا مثل است **چهارم** سوا کردن بمسواکی که  
 رطوبت داشته باشد و مشهور عدم کراهت بلکه آنجا بازال مطلقا  
 خواه تر باشد یا نه و الظاهر کراهت سوا کردن رطوبات است **پنجم** خون از  
 بدن بیرون آوردن بجهت یا ضد کردن یا غیر آنها بقدریکه باعث  
 هم رسیدن ضعف و محالی شود **ششم** حمام رفتن هرگاه خوف هم  
 رسیدن ضعف نباشد **هفتم** هر امری دیگر که باعث حصول ضعف  
 شدید باشد مانند حرکت خف و برداشتن بار گران و امثال آنها  
**هشتم** بوییدن کلمات و کلماتی که از برای آنها بوی خوش است خصوصا  
 زکری و هم جنس مکرر است بوییدن سنک و سایر بوها بخور مکرر  
 نیست بلکه سنت است **نهم** آنکه جامه را که بر بدن او چسبیده است  
 ترک نکند **دهم** آنکه زن روزه دار در میان آب بنشیند و شستن در آن  
 در میان آب مکرر نیست و بعضی از اصحاب ملحق کرده اند بزن خنثی  
 و حیض را و ظاهر عدم الحاق است **یازدهم** شعر گفتن و شعر خواندن  
 و بعضی از علما گفتن و خواندن مطلق شعرا از برای روزه دار مکروه  
 دانسته خواه اشعار مشتمل بر بیان حکمتها یا الهی و موعظه و مبالغه  
 و مدح اهل بیت و میراث ایشان باشد یا اشعار مشتمل بر مدح اهل دنیا



یا مدح زنان و مردان و امثال اینها و بعضی دیگر از علما گفته اند که بعضی  
 تخصیص بقسم مافی دارد و قسم اول مکرر نیست و ظاهر هم چنانکه بعضی  
 از متاخرین گفته است از آنست که هر شعر یک مشتعل باشد بغیر اوقات شعرا  
 و فکرها بیکه مطلقا در واقع و نفس الامر وقوع ندارد و اکثر اینها  
 بحملات شعریه و خیالات و هیته هستند و متمسکند بر کذب و بعضی  
 از معانی که واقعیت ندارند چنانکه قاعده اکثر شعراست مکرر است  
 مطلقا خواهر در حکمت و صیحت و موطن و مدح اهل بیت و مرثیه باشد  
 یا در غیر اینها و هر شعر یک مشتعل بر کذب و اغراق و خیالات موهومه  
 شعرا نباشد بلکه معانی از اموری باشد که در خارج و واقع تحقق  
 داشته باشد پس اگر در حکم و مصالح و موانع و مصالح و مدح اهل بیت  
 و مرثیه ایشان نباشد مکرر نیست و اگر در غیر اینها باشد باز مکرر است  
 و خلاصه آنکه هر شعر یک در بیان حکمت و موطن و مدح اهل بیت  
 یا مرثیه ایشان باشد و در آن کذب و اغراق و خیالات و هیته شعرا  
 نباشد مکرر نیست و سایر اقلام شعر هم مکرر است **و در شعر** چند  
 طعام بدن فرو بردن از برای کسی که طایقی بان ندارد و مستغنی است  
**سیر** جانیدن علت و مصطفی و امثال اینها **بهار** جدان  
 و نزاع کردن و قسم خوردن اگر چه رات باشد و بداند که روز دارد  
 یا بدخود را از بعضی امور دیگر نگاه دارد که ذکر آنها انشاء الله فصل  
 ادب صایم مذکور خواهد شد **فصل** **بهار** در بیان بعضی از ادب  
 مطلق روز و مستحبات و مکملات آن بدانکه از برای روز ادب

در بیان بعضی از ادب  
 در بیان بعضی از ادب

شرحیه چند هست که اگر احتمال اهل انما باعث بطلان روز در ظاهر  
 نمی شود اما تمام شدن روز و کمال آن رسیدن آن بدو وجه قبول موقوف  
 است بر اعاده کردن و جای آوردن آنها و بیان این مطلب از آنست که هر روز  
 دار یک خواهد روز و کمال باشد و بر مثنوی باینکه حق قضا از برای روز  
 داران و عده داده است برسد باید خود را از محبت نگاه دارد و آن  
 از اوقات شب و روز را مصروف عبادت نماید از حضرت صادق علیه السلام  
 که هرگاه روز داری باید روز باشد که شوق و خیر تو موی تو بخت  
 تو و جمع انصافی تو یعنی باید جمیع اینها را از غمرات باز داری بلکه آن  
 مکرر و غارت نیز باز داری و غم بود که باید روز و روز تو باشد روز قضا  
 تو باشد و نیز از حضرت مرویات که روز نه من اسانک از خوردن  
 و اشامیدن است نه آنکه باید روز و روز تو نگاه داری زبان خود را  
 از دروغ و پویشا بدیدهای خود را از حرام و با یکدیگر نزاع نکند  
 و حد میرسد و عیبت نکند و مجادله نماید و قسم دروغ بخورد بلکه  
 قسم رات نیز بخورد و نفس و دستام غمید و قسم بیکدیگر نکند و رعنا  
 و عجز دی نمایند و مل تنگ شود و غافل از یاد خدا گردد و بداند  
 کلمات نمایند و خاموشی نمایند اما چه نباید گفت و چه بکنند و رات  
 گویند و در پی کنند از اهل بیت و اجتناب کنند از گفتار بد و دروغ و  
 افترا و مینان و خصوصیت کردن با مردکان و گمان بد بردن و عیبت کردن  
 و سخن جنونی نمودن و خود را مشغول بر اوقات نمایند و منظر فرج و ظهور قائم  
 الی عهد نمایند و از دست و پا بپا بپایند و قوس اعمال صالحه بر آید







جلد مت حضرت رسید حضرت فرمود امروزه بوی **مکرم** و **مکرم**  
از روزه ازیست که بعد از امسال از طعام و شراب جمله اعضا و جوارح را  
از خرمات و معاصی باز داری و هر آنکه از منقول طاعت و عبادت  
پروردگار کنی پس زبان را نگهداری از عیبت و هلیان و سخن  
دروغ و پنهان و سخن جنبی و افتاد و در میان و استهزا و دهره و جس  
و مزه و جدال بلکه از هر سخن بپایند و از منقول بقرات قران و دعا  
و ذکر خدا کنی و کوش را باز داری از آنچه نباید شنید از عیبت و سخن  
بپایند و غنا و حکایات و مزیجات اهل دنیا بلکه از مطلق حرف دنیا  
و از منقول شنیدن قران و ذکر خدا و سائل وجهه و مواظبت و صفا  
کنی و جسم و پوستانی از انحراف و باز داری از آنکه کردن باران  
معصیت بلکه بفرجه قهر را از یاد خدا غافل کند و از اصراف کنی و ملا  
قران و مطالعه احادیث و اخبار و سید الزمان یاد مشاهده جایب  
مضوعات الهی و غریب غلو فای غریبشاهی یا و در کین از خوف  
خدا و دت را محقق کنی از نظر سدن بجز یک از قوت باشد و از روزه  
به بی گناهان و سایر بزرگان که از احادیث و دینوی بر وجه حلال  
بر آن مرتب شود بلکه از منقول کنی بر بر داشتن قران و دعا یا  
هر کلمات عبادت یا بحدیق دادن یا بکتابت نمودن انحراف از  
شرع یا به بلند کردن بوی ماضی الحاجات و یا و نگهداری از روزه  
جایانی که نباید رفت از خانه خلایان و از برای سعادت کردن و حق  
پیکنا هان و افتاد کردن میان مردمان و از جهت تحصیل کردن مال

حرام و نگهداری شکم را در وقت افطار از حرام و مشتهات و دل را نگهد  
از جمله ملکات ذمیه از حسد و عداوت و کینه سلانان و فتنای بامردمان  
و سخن تبلیس و مکر و حیل و کبر و عجب و بیا در عبادت و از فرج و رزق  
بضرر رسیدن مسلمانی و از خیالات ناسک و سوسن شیطانیک  
از منقول غنائی بد که خدا یا تفکر و تدبر و علوم و سائل یاد و مشا  
قران و احادیث و دعا یا تامل و عجایب صنع پروردگار و یاد در لحال  
و افعال خود که چه کرده ام و چه از من خواسته اند و عاقبت امر من چگونه شد  
رسید و امثال این امور و قول حضرت که فرمود الصوم جنبه من التادیبی  
رویه سبب است از آنکه بهمن اشان باقی قسم از روزه است **فهرست** آن است  
که با وجود امسال کردن از آنچه مذکور شد از جمیع مایه و مشاغل از کینه  
و دل را از غیر موجود پوستانی و هیچ چیز بجز پروردگار و در نظر تو نباشد  
و با حدیثی غیر او القات کنی و بمضون قل الله ثم درهم فی حوضه  
یلعبون علی غنائی و بعضی گفته اند که بانقسم از روزه اشان است آنچه  
حدیث قدسی وارد شده است که خدا تعالی فرموده است الصوم فی دانا  
اصری بر نفسی روزه از من است و من عوض را امیدم و از من قسم از روزه که  
هر کجاست و با جمله کسی که خواهد روزه او صحیح و کامل باشد و بخواهد که  
از شرفیت رسیدن نایز کرده و باید بقوله قوه می کند و هر قدر از امور را  
که مذکور شد که توانی بجا آورد **فصل** **خمس** در بیان وقت روزه  
بدانکه وقت روزه روزات و در وقت روزه صحیح است پس هر کجا که بگذرد  
که در وقت روزه بگذرد نذر او معتقد نیست و هم چنین هر کجا نذر کند که



روز را با شب با هم درون بگیرد و اقل روز طلوع شدن صبح صادق است  
 بالاتفاق و ان اقل و قوت که باید اسان نمود از امور دیگر باطل  
 روزه میگویند یا حرمت است برون داد و تکایف آنها و اخراجات و روزه و ان  
 اقل و قوت که جایز است افطار کردن غروب است و لیکن خلاف است  
 در آنکه غروب بچه چیز مختص میبود و منتهی است که اقل مغرب وقت  
 بر طرف شدن سرخ است از جانب مشرق و حرم چنانکه والد ماجد خبر  
 طاب زاه اختیار فرموده اند از آن است که اقل وقت مغرب و قوت است  
 که در هر آفتاب همان شود یعنی هرگاه آفتاب باطلند یا چون در خفا  
 و بناها و کوهها بر طرف شود وقت مغرب است و افطار کردن جایز است  
 و موقوف بر ذوال سرخی از جانب مشرق نیست و اگر چه احوال آنست که پیش  
 ذوال سرخی افطار نکنند و در اینجا فی مسائل **مسئله اول** جایز است  
 چیزی خوردن مادامیکه بدن بطالع صبح نشده باشد پس اگر چیزی  
 بخورد و بعد شکم کند که آیا در آنوقت که چیزی خوردیم صبح بوده یا نه  
 بر او چیزی نیست و روزه او صحیح است و اگر یقین کند که در آنوقت صبح بود  
 حکم آن جایز است که مذکور شد **مسئله ثانی** جایز نیست افطار کردن  
 از برای کسیکه ممکن از تحصیل علم بوقت بوده باشد تا یقین بغروب نکند  
 و چنین شخصی اعتقاد بر ظن نمیتواند کرد هر چند ظن غالب باشد خواه آن  
 ظن از نفسی اموات باشد یا از خبر دادن یکفادان باشد یا از اذان مؤذن  
 عادل باشد که ضابط و صاحب اعتبار باشد یا از اظهار او که تحصیل  
 علم باشد جایز است که اعتقاد کند و ظن هم چنانکه گذشت **مسئله ثانی**

هر یک از امور دیگر باعث بطلان روزه میشود یا صبح شده است میتوان بطل  
 آورد بغير از جمیع و امنی که از میتوان بطل آورد تا وقتی که انقضاء صبح  
 مانده باشد که تواند بعد از فراغ از عمل کند چنانکه گذشت **مسئله ثانی**  
 هرگاه صبح طلوع کند و در دهان رفته باشد واجبات که از آن بردن است  
 و هرگاه فرو برد روزه او باطل میبود و قضا و کفای بر او لازم میبود  
**مسئله ثانی** بجز غروب کردن شمس جایز است افطار کردن در ایستات  
 تا خیر انداختن افطار تا نماز مغرب بکند مگر هرگاه جمعی باشند که منظر او  
 باشد که در صورت افضل از آن است که اقل افطار کند و بعد از آن نماز  
 کند و بعضی از علماء گفته اند که هرگاه کسی سیرا کند باشد و قصر او نماز عمر  
 کند باز افضل ندیم افطارات و بعضی دیگر گفته اند که در صورت  
 نیز افضل تقدیم نماز است و اظهار آنست که اگر انقضاء در سیرا باشد  
 باشد که بی طاقت باشد و باعث آن شود که تواند نماز را با حضور  
 قلب و خروج در بنا بد افضل تقدیم افطارات و در غیر این صورت  
 بغير از آنست که نماز را مقدم دارد **مسئله ششم** در میان شرایط صحیح  
 روزه و میان آنکه روزه گرفتن از کدام شخصی صحیح است و از کدام شخص  
 صحیح نیست بد آنکه از برای صحیح بودن روزه شش شرایط است که هر یک  
 یکی از آن شروط و او موجود نباشد روزه او صحیح نیست **شرط اول**  
 اسلام پس صحیح نیست روزه کافر اگر چه بران واجبات و جهت گرفتن  
 روزه متحقق عدل آبی می خورد و در هر روز یکبار قبل از طلوع صبح از روزه  
 مسلمان خورد و روزه از روزه صحیح است و اگر بعد از طلوع صبح مسلمان شود



اگر چه قبل از ذوال باشد اقویا ز است که روزه آن روز از صبح نیت  
**شرط دوم** با لغی بودن پس صبح نیت روزه طفل تا بالغی اگر چه بزرگ باشد  
 و بعضی گفته اند که روزه منبر صبح است اگر چه بر او روزه گرفتن واجب نیست  
 واقویا ز است که روزه او شرعی نیست تا منصف صبحت و فساد جزو بلکه  
 از جهت قمرین و عادت کران است و هرگاه طفل قبل از صبح بخد بلوغ  
 برسد روزه روزان از او صحیح است و هرگاه بعد از صبح بالغ شود ظاهر  
 از است که روزه از روزان صحیح نیست اگر چه احوط از است که هرگاه روزه  
 بعد از ایجاب باشد پیش از بلوغ افطار نکرده باشد آن روز نیت روزه  
 نکند **شرط سوم** عاقل بودن پس صبح نیت روزه دیوانه خواه روزی سستی  
 باشد یا واجبی و خواه در اشتاء و روز عاقل نشود یا در همه روز دیوانه باشد  
 و هرگاه در ابتدای روز عاقل باشد و در اثنای روز دیوانه ای عارض شود  
 شود پس بعضی از علما گفته اند که روزه از روز باطل میشود اگر چه عروص  
 دیوانه ای در یک لحظه باشد و بعضی دیگر گفته اند که هرگاه در اقل روز عاقل  
 باشد و نیت کرده باشد روزه از روز صحیح است و مسئله اول اشکالات  
 و چند آن فایده بر این تراعی مرتب میشود همچنانکه گمانیکه میکنند  
 روزه او صحیح نیست نقضا و از واجب نمیدانند بلی فایده ظاهر میشود  
 در صورتیکه بر ذمه او روزه واجب غیر معینی باشد مانند قضاء ماه  
 میباشد و نذر و مطلق و در آن روز نیت روزه کرده باشد و در اثنای  
 روز دیوانه ای عارض شود و احوط از است که در آن روز و دیگر  
 و در حکم دیوانه ای است همچون ایجابی هرگاه در مقام روز بجهش باشد

روزه او صحیح نیست و هرگاه در اشتاء و روز بجهش عارض شود و قبل از جهش  
 شدن نیت کرده باشد در آن خلاف است و از صبح خالی از اشکالات نیست  
 و احتیاط کردن اولیات باین نحو که اگر روزه واجب غیر معینی باشد در آن  
 روز دیگر روزه بگیرد و اما هرگاه واجب معینی باشد پس قضاء را بگذرد  
 نیت مطلقا خواه روزه او صحیح باشد یا نه چنانکه بقید این مذکور خواهد  
 شد **شرط چهارم** خالی بودن از حیض و نفاس پس صبح نیت روزه زنی که  
 عاوض باشد یا صاحب نفاس باشد خواه روزه سستی باشد یا واجبی  
 و در نیت و در حکم میان اینکه در مقام روز صاحب حیض یا نفاس باشد  
 یا در بعضی از روز پس هرگاه اندکی بقید از طلوع صبح خون او منقطع شود  
 یا اندکی پیش از غروب افتاب خون بر میسد روزه او باطل است **شرط پنجم**  
 صحیح بودن پس هرگاه کسی مریض باشد و روزه ضرر بآورد برساند روزه او  
 صحیح نیست و ضرر یک موجب عدم صحت روزه میشود باین نحو است که روزه  
 گرفتن باعث زیاده ای در مرض شود بقدریکه عاده شوان محتمل آن باشد  
 یعنی زیاده ای که در معتدیر باشد یا باعث آن شود که مرض طول بکشد  
 اگر چه زیاده ای شود و طول آن نیز بقدری باشد که عوا شوان محتمل شد  
 و این در هر مرضی تفاوت میکند با باعث آن شود که مرض دیگر زیاده  
 شود یا باعث آن شود که تعب و مشق هم رسد که محتمل آن شدن در آن  
 باشد بحسب عاده و لازم نیست در ضرر رسیدن که قیاس قطعی باشد  
 باینکه روزه گرفتن باعث ضرر میشود بلکه هرگاه ظن غالب بضرر رسیدن  
 هم باشد روزه آن صحیح نیست خواه آن ظن از خبریه کردن یا علمیه باشد



طیب حاذق اگر چه عادل نباشد هم رسد یا از قول طیب عادل و مثل  
 و هرگاه مریض پیش از زوال مرض او رفع شود و امریکه باعث بطلان  
 میشود بطل نیاید و در روزی که از زوال او صحیح است و طاهران است که  
 صحیح بودن روزی در صورت مخصوص بودن واجب معین نباشد بلکه  
 هر روز واجب و روزی سنتی نیز چنین باشد و هرگاه اطفال و کوه باشد  
 روزی از روز صحیح نیست و هرگاه بقدر زوال از مرض خلاص شود و ظاهر  
 نکرده باشد روزی واجب از او صحیح نیست اما روزی سنتی را پس حلال  
 فترت بر آن شده اند و در وقت قول صحیح بودن روزی از نظر اینکه  
 بنا بر اقوی هم چنانکه مذکور شد بقدر زوال وقت روزی سنتی است  
 و هرگاه یکی مثلا بر مریض نباشد و صحیح باشد اما قیام باطنی فایده  
 باشد که روزی گرفتن آن باعث هم رسیدن مریض میشود اقوی از آنست  
 که روزی از او صحیح نیست و باید اطفال و کهنه **شرط** حاضر بودن در صحیح  
 نیست روزی از کسیکه مسافر باشد و باید غایب از خانه باشد و روزی واجب  
 باشد یا است بنا بر اقوی مگر آنچه مذکور خواهد شد که استفسار است  
 و صحیح بودن روزی در وقت است که در همه روز و در سفر باشد یا پیش از  
 زوال از خانه بودن و در بقدر زوال داخل خانه شود و هرگاه  
 بقدر زوال از خانه بودن و در روزی او صحیح است خواه در شب  
 سفر است باشد و هم چنین هرگاه قبل از زوال داخل خانه خود یا  
 منزلی که اراده قصد کرده و در آن دایم بود روزی از او صحیح است  
 هم چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و این همه در صورتیست که علم

داشته باشد که در سفر بودن گرفتن صحیح نیست و هرگاه از راه انداختنی  
 و جهل سلب بقی هم چنین داشته باشد که در سفر بودن صحیح است و روزی  
 بگیرد و روزی او صحیح است و هرگاه بقدر داشته بود اما فراموش کرده و از راه  
 فراموشی روزی گرفته باشد در حکم عادات بنا بر اصح یعنی روزی او صحیح  
 نیست و تفصیل هر یک از این احکام و بیان مریض و آنچه متعلق بان است  
 بعد از این خدا الله مدد کند و خواهد شد و در اینجا دو مسئله است که باید  
 بدانیم **مسئله اول** صحیح است روزی کسیکه بخوابد در روزی که در  
 است خواه در بعضی از روز بخوابد یا در همه روز شب بلکه پیش از خوابیدن  
 نیست روزی کوه باشد و هرگاه پیش از صحیح و پیش از آنکه نیت کند بخوابد  
 و تا غروب افتاب در خواب باشد روزی او صحیح نیست خواه روزی واجب  
 باشد یا سنتی و هرگاه تا وقت زوال در خواب باشد و بعد بیدار شدن  
 روزی واجب از او صحیح نیست اما روزی سنتی بنا بر اقوی صحیح است و بدانکه  
 صحیح بودن روزی در این دو صورت مذکور جهت خوابیدن نیست بلکه  
 جهت ترک نیت روزی است و خواب مطلقا با روزی منافات ندارد  
**مسئله دوم** هم چنانکه شرط است در صحت روزی خالی بودن از حیض  
 و نفاس و در روز حیض و صاحب نفاس صحیح نیست شرط نیست حیضی  
 بودن از آنجا که بلکه روزی زن مختصر صحیح است خواه آن مختصر قلیل  
 باشد یا کثیر و نیز بلکه در آن مختصر کثیر و غلبه آنکه صحت روزی موقوف  
 بر آنست بطل با و در تفصیل که سابق بر این مذکور شد و بدانکه بعضی  
 روزی هایی دیگر است که صحیح نیست مانند روزی سنتی از زن بدین از آن



مؤخره را بنده بدین اذنه و روز عیدین و ایام کثیری درین کباب  
 ازین مذکور و بنیان روزهای حرام مذکور خواهد شد **مطلب دوم**  
 در بیان اقسام روزها مذکور روز چهار قسم است روز واجب و روز  
 سنت و روز حرام و روز مکروه و در مطلب چهارم است **مطلب اول**  
 در بیان روزهای واجب بدانکه روزهای واجب هفت است **اول** روز قضا  
 مبارک رمضان **دوم** روز که بعد از دو قسم و چهار واجب میشود **سیم**  
 روز که با جان واجب میشود **چهارم** روز قضا بر اوجی **خمس** روز  
 که در **ششم** روز اعتکاف واجب **هفتم** روز که بر حاجی و رهبری  
 ذبح یا غرض واجب میشود و چون درین کتاب از روز عیدین و غیر  
 گفتگو میکنم و موضع او در کتاب حج است و حکم از آن کتاب شناسند  
 حج بیان نموده ام و بیان روز قضا و روز که در مطلب سیم  
 مذکور خواهد شد و بیان احکام اعتکاف و روزی که در مقام مذکور  
 شد بلکه در مطلب ازان سر روز دیگر گفتگو میکنم پس در پنج چهار  
 فصلات **فصل اول** در روز ماه مبارک رمضان بدانکه روز انباشت  
 واجبات و هر با لغی غافل که خالی از حیض و نفاس و مرض و سفر باشد  
 و با جمیع شرایط روز تفصیلی که در آخر مطلب مذکور خواهد شد  
 در آن موجود باشد و واجب میشود روز آنجا بر هر که عالم شود بدین  
 شدن انجام و داخل در ماه چهار چیز میشود **اول** بدین هلال  
 در هر که هلال ماه رمضان برسد و بر او واجبات روز گرفته شود  
 دیگری هم دیده باشد یا نه و خواه هرگاه عبادت بدهد بدین ماه عباد

او را قبول کند یا نه و خواه عادل باشد یا فاسق **دوم** بکثرتن بودن  
 تمام از اول ماه سابق هرگاه از اول ماه سابق معلوم باشد پس هرگاه در  
 صورتیکه از اول ماه شعبان معلوم باشد بی روز از اول شعبان بگذرد  
 واجبات که در روزی و یکم را در روز یکم بخواند هلال رمضان را که بی  
 باشد یا نه و هرگاه از اول ماه شعبان بریکم معلوم باشد بر همان شخص  
 واجبات که بعد از گذشتن بی روز از اول شعبان روز یکم **سیم**  
 بشمار و نواترین عبادت دادن جمعی که چند یک از عبادت انعام  
 حاصل شود بیرون هلال خواه آنکه آنیک عبادت داده اند هر عادل  
 باشند یا غیر عادل زن باشند یا مرد طفل یا بالغ و با جمیع شرایط  
 علم است از عبادت انعام و اوقاف است که هرگاه جمعی عبادت بدهند  
 که از عبادت انعام غلب حاصل شود بیرون هلال فایده ندارد  
 و داخل شدن ماه ثابت نمیشود بلکه باید انقضاء باشد که از عبادت  
 انعام بعضی هم رسد **چهارم** نیت عبادت دادن در مرد عادل و ثابت  
 میشود بدین هلال نیت عبادت و عادل مطلقا یعنی خواه در ایام  
 ماهی باشد یا نه و خواه آن دو نفر از اهل همان شهر باشند که در  
 آنجا عبادت میدهند یا از خارج شهر داخل شده باشند و هر که در سفر  
 عادل در نزد آن عبادت بدهند بدین هلال ماه رمضان واجب  
 بر او روزی که فتن و شرایط که در روز چهارم عبادت بدهند و حکم  
 و بدانکه بعضی علامات دیگر است که فلیلی از قضا یا نیت انعام گرفته  
 و از آنها حکم بدین ماه نو کرده اند و خواه است که بجمیع این از آنها داخل



ماه نو ثابت میشود و اعتقاد در هیچیک از آنها نمیتوان نمود **کتاب تقویم**  
 و قول اهل نجوم پس هرگاه در تقویم روزی از اول ماه یافت نموده باشند  
 و هلال دیده نشود و هیچیک از علامات سابقه هم نبوده باشد شرعیست  
 اگر اول ماه قرار داده شود یا قیامدن ماه تا بعد از سقوط شفق غریب  
 یعنی شب بیام ماه دیده شود و در سنجی که بقدر اوقات هلال باقی  
 ماند تا بعد از آنکه سرخی از جانب مغرب بر طرف شود هلال غروب  
 کند و بصورته بعضی گفته اند که حکم میشود که ماه سابق بی که یکن بوده  
 و این شب دوم ماه است و هرگاه ماه قبل از بر طرف شدن سرخی غروب  
 کند حکم میشود که ماه سابق بی تمام بوده و این شب اول ماه است و  
 حق هم چنانکه مذکور شد از آنست که اعتقاد بی بر این علامت نیست و آن  
 شبی که ماه دیده شده شب اول ماه است خواه بعد از بر طرف شدن  
 سرخی غروب کند یا قبل از آن **سیم** عدد ۱۲۰۰ باین غرض است که ماه  
 شعبان را همیشه بیست و نه روز حساب کنند و ماه رمضان را بیست و نه روز  
 هرگاه بیست و نه روز از اول ماه شعبان بگذرد روز بعد از آن ماه و حساب  
 حساب میکنند اگر چه هلال دیده نشود و حق از آنست که هر یک از شعبان  
 و رمضان بی که بیست و نه تمام میشود و بعد از گذشتن بیست و نه روز  
 از شعبان هرگاه هلال دیده شود روز بعد از آن از شعبان است نه از  
 رمضان **چهارم** شمرده پنج روز از اول ماه رمضان سال گذشته  
 و روز پنجم را اول ماه رمضان این سال قرار دادن یعنی هرگاه روزی  
 مشبه شود که یا از شعبان است یا اول ماه رمضان گفته اند که باید

ملاحظه کرد که اول ماه رمضان سابق چه روزی بوده پنج روز از آن  
 روز شمرده و روز پنجم را اول ماه رمضان حال قرار داد پس اگر اول ماه  
 رمضان سال گذشته روز شنبه مثلا بوده اول این ماه رمضان و روز شنبه  
 شنبه خواهد بود و حق هم چنانکه گذشت آنست که اعتباری باین ترتیب  
 بلکه باید رجوع بآخر سابق مذکور شد غرض از دیدن ماه ما سماع  
 یا تعدادت عدلین یا گذشتن بی روز **پنجم** قطوف یعنی حلقه نورانی  
 بر دو وجه حرم ماه ظاهر شدن پس هرگاه در شبی که احتمال آن باشد  
 که اول ماه باشد ماه دیده شود و در شب بعد از آن دیده شود و برود  
 از حلقه نورانی باشد آن بعضی گفته اند که حکم میشود که این شب و بقیه  
 ماه است و بر این علامات تراعتا و اعتباری نیست **ششم** دیدن  
 سرسایه یا سرخ و معتاب یعنی هرگاه در شبی که احتمال آن ماه در آن  
 برود ماه دیده شود و در شب بعد از آن نور ماه بخوبی باشد که هرگاه  
 ساختن شب شود سایر سر از آن توان در حساب تخصیص داد بعضی حکم  
 میکنند که این شب دوم ماه است و این علامت قرار در چه اعتبار  
 ساخت است و اعتقادی بر آن نیست **هفتم** سخاوت دادن یکدر عادل  
 دیدن هلال و حق از آنست که ثابت نمیشود بودن هلال بقول آن بلکه  
 لازم است که دو نفر باشند هم چنانکه مذکور شد و حق غایتی که در اینجا  
 چند مسئله است که باید بیان شود **مسئله اول** هرگاه در شب هلال  
 دیده شود اما در روز دیده شود پس اگر پیش از زوال شمس یعنی پیش  
 ظهر دیده شود آن روز اول ماه است چنانچه اقوی و هرگاه در وقت



زوال یا بعد از زوال دیده شود از روز آخر ماه است و روز بعد از آن اول  
 ماه است **مسئله دوم** هم چنانکه ثابت میشود هلال نیاید و ثابت  
 و فقر عادل هم چنان ثابت میشود نیاید و دادن بر سادات یا بر اقربا  
 باین نحو که دو شاهد عادل یا بیشتر بخداوت بدهند که دو فقر عادل بخداوت  
 دادند که هلال را دیدیم ولیکن شرط است در ثبوت هلال که هر یک از دو  
 شاهد فرخ خدادت بدهند که از دو فقر اول شنیده ایم و هم چنین  
 ثابت میشود هلال نیاید و دادن دو عادل حصول شایعی که میشود  
 علم است **مسئله سیم** هرگاه یک شاهد عادل بخداوت بدهد که من هلال  
 شنبه را در شب دو شبه ملا دیدم و یکی دیگر بخداوت بدهد که من  
 هلال رمضان را در شب چهار شبه دیدم پس در صورت بعضی از اشخاص  
 احتمال داده اند که ثابت شود که روز چهار شبه اول ماه رمضان است  
 چنانکه اینک معنی قول شاهد اول این است که چهار شبه اول ماه رمضان  
 است و حق این است که ثابت میشود **مسئله چهارم** هرگاه دو شاهد عادل  
 بدهند بریدن هلال اما قول آنها مخالف باشد در مکان هلال این  
 نحو که یکی بگوید سلا در شمال خورشید بود و دیگری بگوید در جنوب  
 آن بود یا در استقامت و اطراف هلال یا در سمت شرق هلال در صورت  
 خدادت هیچ یک قبول نمیشود بلکه خدادت هر دو رد میشود و هرگاه شاهد  
 دیگری در صورت ضم شود که قول آن با یکی از دو شاهد اول موافق  
 باشد خدادت این دو قبول میشود **مسئله پنجم** شرط است در قبول کردن  
 خدادت دو شاهد که خدادت بدهند بریدن هلال بر کافیه نیست که

بگویند که امروز روز اول ماه است یا روز دوم گرفتن است یا روز عید  
 قطرات **مسئله ششم** ظاهر از کلام اصحاب است که هرگاه دو شاهد  
 عادل بخداوت بدهند بریدن هلال ماه رمضان و نیز عید و عید  
 حکم کند با دخل شدن ماه بر مردم لازم است که حکم از قبول کنند و  
 بگیرند و بعضی از متاخرین در مسئله توقف کرده اند و بعضی دیگر حکم  
 کرده اند باینکه لازم نیست قبول کردن بلکه باید هر یکی با خود ماه را بپذیرد  
 یا در نزد او ثابت شود داخل شدن ماه چنانچه یا بخداوت دو عادل  
 یا کاذبین یکی روز اول ماه شعبان و مسئله خالی از اشکال نیست  
 اگر چه اطمینان است که ثابت میشود داخل شدن ماه حکم او در صورت  
 و لازم است بر مردم قبول کردن حکم او و بهر حال شک نیست در اینکه هرگاه  
 دو شاهد در نزد غیر عید از امه حاجات و امثال ایشان میباید  
 بدهند و بر ایشان ثابت شود بیکران لازم نیست قبول کردن قول  
 آنها و اطاعت حکم ایشان از نمودن رجساری از عوام الناس و بعضی  
 مسائل و مسائل میکنند و بهر دو اینکه بنحوی حکم کرده اند بر هلال  
 شوال مثلا اظهار میکنند اگر چه خود بخود بر اندید باشند و شناسند  
 و در صورت ظاهر از است که حکم کردن آن بیضیان با وجود اینکه میدادند  
 که مردم از راه هبل قول او را قبول میکنند خارج در عدالت او نباشد  
**مسئله هفتم** هرگاه عید خدادت هلال را بپذیرد بعضی از علماء  
 گفته اند باینکه این قبضه از دخول ماه ثابت میشود و بعضی دیگر گفته اند  
 ثابت میشود بلکه حکم یک شاهد اورد و قول کافی در نظر جری اقوی است



**مسئله ششم** هرگاه در ولایتی اول ماه ثابت شود و در ولایتی دیگر ثابت  
 نشود پس هرگاه در ولایتی نزدیک بهم باشند مانند بغداد و کوفه و کربلا  
 و اصفهان یا نیز از بعضی حکم آنها یکی است و بر ثابت شدن در بعضی  
 حکم آنها نیز مثل حکم آنها است و هرگاه ولایات متباعده باشند مانند  
 مصر و بغداد یا بغداد و هرات یا اصفهان و قندهار حکم آنها یکی نیست  
 بنا بر اقوی **مسئله هفتم** هر ماهی که هلال آن مشتهر شود باید ماه قبل از آن  
 بی غمام قرار داد و روزی و یکم را اول آن ماه قرار داد **مسئله هشتم**  
 هرگاه هلال چند ماه مشتهر شود و دیده شود هرگاه سه ماه یا چهار ماه  
 یا پنج ماه باشد هر یک از آن ماهها را بی غمام قرار داد و هرگاه ماهها  
 هرسال یا بیشتر از آن مشتهر شود بعضی گفته اند که باید هر ماهی غمام  
 گرفت و بعضی دیگر گفته اند که بعضی را باید بی غمام قرار داد و بعضی  
 دیگر گفته اند باید یکی را بی غمام و یکی را بی غمام گرفت و مسئله  
 خالی از اشکال نیست اگر چه قول اول اظهر است **مسئله نهم** هرگاه  
 در روزی شش شود که ایام آخر شعبان است یا اول رمضان هم چنان  
 گذشت سنت است که آن روز را به نیت آخر شعبان روز بگیرد و هرگاه  
 بعد معلوم شود که اول رمضان بوده کفایت و قضا بر او لازم نیست  
 و هرگاه به نیت اول رمضان روز بگیرد روز او باطل است و باید قضا  
 کند و هرگاه نیت کند که اگر اول ماه باشد روز واجب باشد اگر  
 اول ماه نباشد روز سنت باشد روز او باطل است بنا بر اقوی  
**مسئله دهم** هرگاه در شب بی غمام شعبان هلال دیده شود و غمی

به نیت افطار داخل روز شود و در میان روز معلوم شود که آن روز  
 اول ماه رمضان است پس اگر بعد از زوال شمس معلوم شود باید دیگر  
 چیزی نخورد و از روز را قضا کند خواه در روز چیزی خورده باشد  
 یا نه و هرگاه قبل از زوال معلوم شود پس هرگاه چیزی نخورده باشد  
 نیت روز میکند و روز او صحیح است و اگر چیزی خورده باشد باید آن  
 روز را قضا کند **مسئله یازدهم** هرگاه کسی در روزی شش کند که آخر  
 شعبان است یا اول رمضان و در آن روز افطار کند و اول ماه را در روز  
 بعد از آن قرار دهد و بعد در شب بلب و تمام هلال شوال دیده شود  
 و اجبات کران روزی را که افطار کرده قضا کند **مسئله چهاردهم** اخیر  
 مذکور شد در خصوص بیوت هلال تقصیر بعد از ماه مبارک رمضان  
 ندارد بلکه جاری است در جمیع ماهها **مسئله پانزدهم** در میان روزی که  
 بند و یا عهد یا قسم واجب شود بدانکه حقیقه نذر لازم ساختن چیزی  
 است بر خود بصیغه صد علی و عهد لازم ساختن چیزی است بر خود  
 بصیغه عاهدت الله و قسم لازم ساختن چیزی است بر خود بصیغه  
 والله و یا الله و امثال آن از احادیث یا صفات مخصوصه بر هر دو گاه  
 هر خصوص که یا قی غافل باشد و یکی ازین بصیغه روز و یا بر خود واجب  
 کند باید از اینجا آورد و اقوی و اشد از آنست که وقتی نذر یا عهد یا  
 قسم لازم میشود که بصیغه عربی باشد بخوبی مذکور شد و مثل اینکه در نذر گوید  
 الله علی ان اصوم کذا و در عهد گوید عاهدت الله ان اصوم کذا  
 در قسم گوید والله اصوم کذا این اگر این صیغهای مخصوصه را نگوید و



و در دل خود نذر کند یا جهل کند یا قسم یا غایب یا غایبی نذر کند  
مثلا اینکه بگوید از بر این خدات و من که تلا از روز و روز بگیرم سیار است و  
افوی و فای بان نذر لازم نیست اگر چه احوط و اولی آنست که بان وفا  
کند و بداند نذر و عهد بود و قسم است یکی نذر و عهد مطلق هم چنانکه  
مذکور شد و دیگری معلق بشرط مثل اینکه نذر کند که اگر بیض او بیضا بود  
یا مسافر او بیاید یا فلان حاجت او برآورده شود فلان روز را روز  
بگیرد و در صورت باید صیغه را با این طریق جاری سازد که ان شاء الله تعالی  
اقدم مسافری الله علی ان اصوم کذا و حق و مشهور آنست که هر  
قسم از نذر و عهد صحیح است و وفا کردن بان لازم است و بعضی بر آنند  
که نذر یک صحیح است و وفای بان لازم است قسم دوم است نذر اولی  
ضعیف است و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود **مسئله**  
بدانکه شرطیکه روز را بان معلق میباشد باید مصیبت باشد پس اگر  
نذر کند یا عهد کند که اگر مرا میسر شود که شراب بخورم یا فلان مسافر را  
بکشم یا بر فلان ضلع حرام طفر بایم **مسئله** علی ان اصوم کذا نذر و عهد آن  
باطل است و بر آن روز واجب نمیشود بلی هرگاه قصد او ازین صیغه  
نفس و بازداشتن خود باشد از افعال مذکور نذر او معتقد میشود  
و اگر بنا بر یکی از افعال مذکور شود یا بدان روز را بگیرد **مسئله**  
هرگاه نذر کند یا عهد کند که روز معینی را روز بگیرد و اتفاق افتد  
که در آن روز سفر رود یا مریض شود یا زن حاجتی شود و اجبات که از نذر  
اظا و کند و ضایحی از آن بگیرد بلی هرگاه در وقت صیغه خصوص سفر یا

بیت قید کند باید هرگاه از نذر سفر اتفاق افتد روز را بگیرد و هم چنین  
هرگاه اتفاق افتد که آن روز عید نظر تا عید اخیری باشد یا ایام  
کسری باشد درمی باید اظفار کند و هرگاه اتفاق افتد که از روز  
ماه رمضان واقع شود باید از روز را جهت ماه رمضان روز بگیرد و  
ضایحی نذر و بر او لازم نیست **مسئله** هرگاه روزی را نذر کند  
یا عهد کند یا قسم بر خود لازم کند چنانکه روز معینی را نذر یا عهد کند  
باشد واجب است که همان روز را روز بگیرد و اگر بدون عذر ترک کند  
باید قضا کند و گناه بداند و هرگاه روز معینی را نذر نکند بلکه مطلق  
روز را نذر نکند مثلا اینکه نذر کند که در روز یا سه روز روز بگیرد  
در صورت هر روز را اگر خواهد میتواند روز بگیرد **مسئله** هرگاه  
نذر کند یا عهد کند که در فلان مکان روز بگیرد یا در روزی را  
بگیرد در جایی دیگر **مسئله** هرگاه نذر یا عهد کند که اگر فلان  
حاجت برآورده شود روز بگیرد ظاهر آنست که واجب نیست که عهد از  
برآمدن حاجت بجهل آن روز را بگیرد بلکه واجب منتهیات و میتواند  
تاخیر کند **مسئله** هرگاه نذر کند که در یکی از دو عهد روز  
بگیرد نذر او باطل است و معتقد نمیشود و روزی از نذر بر او لازم نیست  
**مسئله** هرگاه کسی نذر کند که هرگاه فلان حاجت او برآورده شود  
مثلا اینکه فلان سفری او بیاید یا مریضی او بیاید روز بگیرد و عقید  
معلوم شود که مریض او پیش از نذر خوب شد بود یا مسافر او آمده بود  
بر او لازم نیست که روز را بگیرد **مسئله** باید نذر یا عهد روز



بطریق مشرعی باشد پس اگر ندانند که صفت روز و روز بیکدیگر یاب روزی  
بگیرد یا بگیرد قدری از شب روز بیکدیگر نذر او باطل است و شخصی عیانی  
که بعضی دیگر احکام است که متعلق بنزد و عمد و قسم است که در کتاب  
ایمان و نقد مذکور است و ذکر آن مناسب این رساله نیست **مسئله**  
در بیان روزی که با جان واجب میشود بدانکه عزالت که اجازت  
شخص را که جهت میت روز بیکدیگر جایز است و صحیح است و آنکه خود را  
با جان می دهد که بر او لازم است که روزی را بگیرد و ظاهر آن است که آن  
شخص را که استیجار میکند جهت روزی گرفتن از برای میت باید  
عادل باشد و مسلک ضروری روز را از جهت زنده اند که میباشد  
و باید حاضر از گرفتن آن قدر از روزی که بر او لازم میشود بیجا اجاره  
خورد باشد و در اینجا چند مسائل است **مسئله اول** بدانکه بقدر ازین  
مذکور خواهد شد که هر روزی که آوی ترک خود بر وی واجب است  
که بعد از مردن آن شخص از آنضا کند و ظاهر آن است که در صورتیکه  
یقیناً بر ذمه میت روزی باشد و وی داشته باشد و آن همه او استیجار  
نمود بلکه بر وی لازم است که خود آن روز را بگیرد بی مشورت از آنست که  
هرگاه میت خود وصیت کند که جهت او استیجار کند از وی ساقط  
شود و احوط آنست که در صورتی که خود بزرگوار بی هرگاه یقین  
نباشد که بر ذمه میت روزی هست ولیکن او خود احتیاطا وصیت کرده باشد  
که جهت او استیجار کند باید استیجار کند و بر وی لازم نیست که روزی بپذیرد  
و وجه اجاره آن از ثلث ترک محسوب میشود نه از اصل پس هرگاه بزرگوار

از ثلث باشد و در میتواند زیاده را بدهد و هم چنین هرگاه  
وی ندانسته باشد و روز بر ذمه او باشد و وصیت کند باید جهت  
استیجار کند و اگر وصیت نکند دیگر میتواند از مال خود جهت  
استیجار روزی بکند و هم چنین هرگاه مطلقاً وصیت کرده باشد و  
یقیناً هم نباشد که بر ذمه او روزی هست جایز است استیجار روزی جهت  
او کردن خواه روزی سخی باشد یا جهت احتیاط خواه وی دانسته  
باشد یا نه **مسئله دوم** هرگاه کسی خود را با جان بدهد که چند روز  
جهت میتی بگیرد پس اگر وقت از آن معین کرده باشد مثل آنکه در فلان  
ماه یا فلان روز بگیرد باید در همان وقت روزی را بگیرد و جایز نیست تقدیم  
و تاخیر آن و هرگاه پیش بگیرد صحیح نیست و هرگاه تاخیر بیندازد تعدیل  
گرفتن آن صورت ندارد و هرگاه وقت را معین نکند باشد در هر  
وقتیکه خواهد میتواند بگیرد و لازم نیست که بعد از اجاره دادن فی الفور  
مشغول روزی گرفتن شود **مسئله سیم** باید بجز نیست روزی اجاره  
ذکر آن شخص که جهت آن روزی بگیرد بکند پس اگر روزی باشد که بر  
ذمه میت باشد چنین نیست میکند که روزی میگیرم جهت آنکه بر من  
واجب است نیاید از فلان شخص و بر او واجب بود اصلاً و قریباً الیه  
و هرگاه روزی باشد که یقین نباشد که بر ذمه او واجب بود بلکه از  
احتیاطاً با روزی سخی باشد چنین نیست میکند روزی میگیرم جهت  
بر من واجب است نیاید از فلان شخص قریباً الیه و هرگاه در صورت  
اقل هم چنین نیست که کفایت می کند **مسئله چهارم** کسیکه خود را



باجاره بداند که محبت دیگری چند روزه بکشد لازم نیست که آن روزه  
هزارهایی دویی بکشد بلکه میتواند که تفریق کند مگر هرگاه شرط کرده باشد  
که آن روزها دایی دویی بکشد **مسئله** عجز جایز است که اجراء جانب  
مرد زن باشد و هم چنین جایز است که اجراء جانب زن مرد باشد و  
جایز نیست که طفل غیر بالغ عجز کند و هم چنین جایز نیست اجراء شدن  
نبد بدون اذن اما **مسئله** ششم جایز است که کسیکه روزه واجب  
مانند قضا باشد بر زمین او باشد که اجراء دیگری شود که روزه بکشد  
و هر یک را که خواهد میتواند مقدم داشت بلی هرگاه قضای روزه  
رمضان همان سال بر زمین او باشد و اگر مشغول روزه اجاره شود  
رمضان دیگر داخل شود باید اقل روزه قضای ماه رمضان گذشت  
خورد یا بکشد و بعد از آن روزه اجاره را **مسئله** هفتم در بیان شرط  
وجوب روزه یعنی اموریکه هرگاه یکی از آنها در کسی موجود نباشد  
بر آن شخص واجب نمیشود و آن پنج جز است اول که بلوغ بر او واجب شود  
دوم مطلقا بر کسیکه بالغ نباشد خواه روزه ماه مبارک رمضان  
باشد یا غیر آن بلی هرگاه در ماه مبارک رمضان پیش از صبح بالغ شود  
روزه آن روز بر او واجب است و هرگاه بعد از صبح بالغ شود روزی  
چیزی نخورده باشد روزه بر او واجب نیست بنا بر این اگر چه در آن  
است که آن روز واجب روزه بکشد **مسئله** ثانی عاقل بودن بر او واجب نمیشود  
روزه بر دیوانه مگر هرگاه پیش از صبح عاقل شود و هرگاه بعد از صبح عاقل  
شود باز بنا بر اظهر روزه بر او واجب نیست و اگر چه در آن است

که هرگاه

که هرگاه چیزی نخورده باشد نیست روزه بکشد و هم چنین واجب نیست چیزی  
و در واجب بودن قضا بر او هرگاه پیش از صبحی نیست روزه نکرده باشد  
خلاف است و بعد از آن مذکور خواهد شد **مسئله** ثانی خالی بودن از حیض  
و نفاس در مجموع روزه بر او واجب است و در جزوی از روز حائض شود یا قضا بر او  
روزه از او بر او واجب نیست و استخاضه مانند حیض و نفاس نیست  
بلکه روزه بر صاحب استخاضه واجب است خواه استخاضه قلیل باشد یا کثیر  
بلی هرگاه در کسیکه اضافی را که سابق بر این مذکور شد کند روزه  
صحیح نیست هم چنانکه گذشت **مسئله** ثانی صحیح بودن از مرض بر هر که بر او  
باشد و روزه گرفتن باعث ازیت رسیدن یا او باشد بقیصه مذکور  
شد روزه بر او واجب نیست و هم چنین است هرگاه مرض در او نوزد  
هم رسد و اما آنکه کردن باعث ازیت رسیدن یا او باشد و هرگاه پیش از  
زوال مرض او دفع شود و امریکه باعث بطلان روزه میشود بطلان روزه  
باشد روزه از او بر او واجب است و اگر امریکه باعث بطلان روزه  
میشود بطلان او را باشد یا بعد از زوال مرض او دفع شود روزه از او  
بر او واجب نیست اما آن است که تا شام دیگر چیزی نخورد و اما  
غاید و هرگاه کسی صحیح باشد اما یقین یا ظن فایده ایست باشد که روز  
گرفتن آن باعث حصول مرض میشود باز احوال است که روزه بر او  
واجب نیست **مسئله** ثانی حاضر بودن بر هر که در سفر باشد روزه بر او واجب  
نیست خواه روزه ماه رمضان بوده باشد یا غیر آن مگر آنکه استثناء  
شده است که در مطلبیم مذکور خواهد شد و در حکم حاضر بودن است



مقصد آمده و در سائر تعلقات و احکام و مسائل و مسائل و مسائل  
 سیم بان خواهد شد و هرگاه در سفر باشد و غیر از شهرها و خارج خود با  
 منزلی که در آن قصد اقامه کرده روز دارد بنزد روز و از روز بر او واجب  
 است هرگاه چیزی نخورده باشد و هرگاه چیزی خورده باشد است  
 که ناشام آن روز امساک کند و همچنین واجبات روز و روزیکه  
 بقدر آنکه از روز سفر میکند و در جاه و مسائلات که باید ذکر شود  
**مسئله اول** بدانکه بالغی سلفی که باعث وجوب روز و مسایر  
 جنادات میشود چنانچه شناخته بشود اول که بیرون آمدن می  
 خواهد زن باشد و خواهد مرد و خواهد بیرون آمدن بخارج باشد یا بیرون  
 خواهد در خواب باشد یا بیداری و هرگاه چیزی کان کند که می  
 از او بیرون بیاید یا اولاً زم نیست که متعزضان شود و در صدد اتمام  
 براید و هرگاه چیزی کان کند که می از او بیرون بیاید یا اولاً زم نیست  
 که متعزضان شود و در صدد اتمام براید و هرگاه چیزی می در جام  
 مختفی خود به بند حکم میشود بلوغ او و هرگاه در جام مشترک باشد  
 حکم بلوغ آن علی بنده **و در** به رویدن موی زبر از زهار خواهد  
 که باشد یا دختر **سیم** بر من و منی که باعث حکم بلوغ میشود در  
 دختر نرسا نکات یعنی تمام شدن نرسال و در خلاف است  
 واقعی و اشهر است که منی که حکم بالغی شدن میشود در تمام شدن  
 پانزده سال است و داخل شدن در سال شانزدهم **و چهارم** بخواب  
 شدن دختر **چهارم** بر این شدن و **مسئله دوم** سنت است امر

فرمودن خبر اقبل از بلوغ بودن و منق بعد بیک طاقت داشته باشند  
 و ابتدای وقتیکه سنت میشود و قیاس است که نرسال او تمام شود و بعضی  
 در هفت سالگی گفته اند و دلیل آن بنظر حیرت رسید و اما در خصوص  
 دختر **نکات** باز گفته اند که سنت در هفت سالگی او را عادت دادن  
 و این نیز دلیلی ندارد اگر چه در وقت طاقت او سنت بودن امر کردن  
 روز و منق و در نیت اما میده وقت استحباب در او معین نیست **و در**  
 در بیان روزهای منی بدانکه روزهای منی بسیار است و آنچه درین  
 کتاب ذکر میشود هفت روز است اول روز سه روز از هر ماهی  
 نخستین اول و پنجمه آخر و چهارشنبه اول و هفدهم و هم چنانکه بعضی  
 از اصحاب تصریح بان کرده اند ظاهر است که این روز افضل جمیع روز  
 زهای منی است و احادیث و اخبار دیگر در ترخیص باین رسیده است  
 بسیار است و بعد استغنا خبر رسیده است و در حدیث بسیار معتبر  
 وارد است که حضرت **پیغمبر** از دنیا رحلت فرمودند در حالیکه این روز  
 میگذشتند و در حدیث صحیح وارد شده است که حضرت صادق فرمودند  
 که پیغمبر از دنیا رحلت فرمودند بر این روز و فرمود که روز این روز  
 مقابل از است که همیشه را درون بگیرد و سوسه سینه را دفع میکند و  
 بعد از آن فرمودند که استغنا بکنم بشی از این بودند هرگاه عذاب بر  
 ایشان نازل نمیشد و این روزها نازل نمیشد پس بخیر این روزهای  
 ترش است که در روز گرفت و در حدیث دیگر وارد است که حضرت **پیغمبر**  
 این روزها را درون میگزیند و پیغمبر بود که این روز مقابل از است



که کبی هدی روز بکشد و انابد در خصوص اینکه در این سه روز مقابل  
 روز تمام عمارت بیاید و در حدیث نبی و غیره و دولت که حضرت  
 صادق علیه السلام فرمودند که در وصیت به خدا برای حضرت امیرالمؤمنین بود که فرمود  
 یا علی وصیت میکنم ترا در نفس تو بچند خلعت تا بعد از خردن آنها فرمود  
 که ششم از آن خلعتها اخذ کردن نیت فرات و نمازین و روزی من  
 صدق من اما نماز بی بجاه و گفت و اما روزی من هر روز در هر ماهی  
 بچند در اول و چهارشنبه در وسط و پنجشنبه در آخر و بداند که هرگاه که  
 روزی این سه روز را ترک کند سنت است که فضا کند و بعضی گفته اند که  
 هرگاه بجهت مرض ترک کند با شد فضا و آن سنت نیت و حوائج  
 که در ضرورت باز است و جایز است که این روز را در ایستاد  
 تاخیر بیندازد و عوض از آن در میان بکشد و اگر کسی عاجز باشد از  
 گرفتن آن است که بعضی هر روزی بکشد و هم نذر یا یکبار از طعام  
 صدق کند و بآن دوم و مدد و کتاب ذکر کند و در آخر بکشد  
 و در این روز ایام البیض هر ماهی و آن روز نهم و چهارم و نهم و نهم  
 است بنا بر تقویم و سیدنا امیر و در روایت کرده است از حضرت امیر که فرمود  
 رسول الله که جبریل آمد و گفت که تو بعلی که روزی بکشد از هر ماهی سه  
 روز و آنکه نیت شود بجهت روزی که روزی میکند و ثواب روزی و هر  
 سال و در روز دهم و بی هزار سال و در روز سیم صد هزار سال بجهت  
 گفت که گفتند یا رسول الله این خطاب نبوی من است بنابراین با هر روز  
 بی بجهت بود که خدا این ثواب را بگوید و بعد که سئل این بجهت

بی گفتن آن سه روز چه روزی هستند فرمود یا ایها البیاض از هر ماهی نهم  
 و چهارم و نهم و با نهم و بداند که بعضی از علما گفته اند که استحباب روز  
 این سه روز ملحق شد بروز سه روز که اول مذکور شد و اقوی آن  
 که ملحق شد است اما آن سه روز اولی افضل است و آنکه در آن نیت  
**نیم روز** روز عید بزرگ است یعنی روز عید غدیر خم و آن  
 عید هم ماه ذی الحجه است و در فضیلت روزی این و از احادیث نبی و از  
 سند است روایت کرده است حسن بن احمد از حضرت صادق علیه السلام که گفت عرض  
 کردم یا حضرت که فدای تو شوم از برای مسلمانان عیدی غیر از عید غدیر  
 و عید اضحی هست فرمود بلای و حسن عیدی هست بزرگتر و شریف تر از آن  
 دو گفت چه روزی است یعنی از عیدهای هفته فرمود که ایام میکند  
 و آن روز عید هم ذی الحجه است گفت چه سنه و اوقات که در آن روز نیت  
 که روز بکشد را ای حسن و بعضی چیزهای دیگر فرمود عرض کردم که  
 ثواب است از برای کسی که آن روز را و روز بکشد فرمود روز ششم و ده  
 حدیث دیگر وارد شده است که روزی روز عید غدیر بمقادیر روز عید  
 و ثواب است هرگاه که کسی بآن نذر کند یا نذر کند و بکشد و بکشد و بکشد  
 از برای او بجهت همین ثواب و روزی این روز مقابل است در نزد خدا  
 در هر سالی یا سید حج و سید عمر و بیرون مقبوله **چهارم** روزی روز  
 و ثواب است با سعادت حضرت بهر روز و آن بنا بر اظهر و اقوی روز عید هم  
 ماه ربیع الاول است و بعضی گفته اند که روزی و نهم و نهم و نهم است  
 و این مذهب اهل سنت است و ظاهر از آنست که روز عید هم است و نهم



این روز ثواب بسیار دارد و احادیث در فضیلت این روز جدا استغفار و  
و سبج طریقی و در سجده از اسم هدی روایت کرده است که ایشان فرموده  
اند که هر که روزی را در این روز بخواند خداوند او را از برای در روز یکشنبه  
و در بعضی روایات وارد شده است که بنویسد بروم دکا را از برای او روز  
شصت سال را **پنجم** روز و روز مبعوث شدن محمد بر خلق و آن روز  
بیت و هفتم ماه و حیات و در حدیث معتبره است که در روز این روز  
ثواب روز شصت ماه دارد و روایت دیگر شصت سال و روایت  
دیگر هفتاد سال **ششم** روز و روز حوالا است یعنی روز نهم نیک  
زین از در خانه که بر روی آب در حدیث بسیار معتبره است  
که هر که این روز را در روز بداند ما خدا کی است که شصت ماه را روز  
داشته باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل است که حق تعالی رحمت خود را  
بر بندگان در این روز فرستاده است و روزی است مثل روز هفتاد سال  
است **هفتم** روز و روز مبارک است و آن روز بیت و چهارم ماه و  
الحجرات بنا را شهر و در اخبار هر چند تصریح با احتیاج روز این روز  
نشده اما نظر بانیکه بسیاری از علما گفته اند احتیاج بان و فضیلت  
علاقه با احتیاج فضیلت و روز مطلق و در نیت **هشتم** روز و  
جمع است و در ثواب روز و آن احادیث بسیار است و بعضی از علما گفته اند  
که است بودن روز جمعه در وقت است که یک روز پیش از آن را یا یک روز  
بعد از آن را با آن ضم کند و روزی که جمعه پنجاه و ست نیت و بعضی  
از مشایخ گفته اند که مطلقا روز و روز جمعه مخصوص به نیت نیست

مانند

مانند سایر روزها است و فضیلت مخصوص جمعه بودن از برای آن ثابت  
نیت و اظهار آنست که روز جمعه مخصوص به منجیات باین معنی که روز  
این روز است مثل است از جانب شارع و علاقه بر فضیلت و احتیاج بانیکه  
از برای روز مطلق است مخصوص این روز نیز زیادتی فضیلت و ثواب  
هست **نهم** روز و روز نهم است و در احتیاج بان مخصوص به نیت بعضی  
از مشایخ نامل کرده اند و اظهار احتیاج است **دهم** روز و روز  
نهم و **دهم** روز و روز اول ماه محرم روایت شده است که این روز  
است که دعا کرد در این روز ذکر یا و خدا مستجاب گردد دعای از این هر که  
روز بکند این روز را و دعا کند خدا دعای او را مستجاب میکند **یازدهم** روز  
دعای ذکر یا را مستجاب گردد **یازدهم** روز اول ماه ذی الحجه  
روایت شده است که هر که آن ذی الحجه را در روز بکند نوبتی نوبت  
از برای او روز شصت ماه و در بعضی روایات هشتاد ماه نیز رسیده  
**سیزدهم** روز و روز تریه است و آن روز هفتم ذی الحجه است و از  
حضرت صادق مروی است که روز و روز تریه که آن یکنواخت است  
و در بعضی احادیث گفته اند شصت سال نیز رسیده است **چهاردهم** روز  
روز ماه و بچ هر آن یا بعضی از آن مروی است از حضرت محمد ص که  
فرمود که هر که جمیع ماه و رجب را روز بداند خدا او را بخشنود و خود را  
برای او بنویسد و هر که خدا او بخشنود خود را برای او بنویسد هر که  
او را عذاب نکند و از حضرت صادق مروی است که هر که روز اول  
ماه رجب را روز بکند آن جنم بقدر یک ساله راه از او دور میشود



و هر که هفت روز از دج وادون بکشد هفت درجه بر روی او بسته  
میلود و هر که هفت روز از دج وادون بکشد هفت درجه بر روی او  
گوده میلود و هر که با نزه روز از دج وادون بکشد هفت درجه بر روی او  
بخواهد بود و هر که هفت درجه بر روی او بکشد هفت درجه بر روی او  
برای او که عمل را از سر بکشد خدا آنگاه آن قوت را بر او بدهد و هر که زیاده  
خدا تعالی هم اجر او را زیاده میکند و از حضرت باقر مروری است  
که فرمود که هر که یک روز از اقل ماه دج با وسط آن یا آخر آن را دج  
بکشد واجب میکند اند خدا از برای او هفت درجه بر او میگرداند و با  
در درجه با در روز قیامت و هر که دو روز از دج وادون بکشد  
گفته میشود از برای او که عمل را از سر بکشد بی تحقیق که خدا امر بندگان  
هان گذشته قوت و هر که سه روز از دج وادون بکشد گفته میشود از برای  
که خدا امر بندگان هان گذشته و ایند قوت را بر شفاعت کنی از برای  
هر که بخوابی از برادران مؤمن و استانبان و هر که هفت روز از دج وادون  
روز بکشد هفت درجه بر او بسته میلود و هر که هفت روز از دج وادون بکشد  
هفت درجه بر او بسته میلود و گفته میشود با **سوره** روز ماه شعبان  
هر از با بعضی از آن در فضیلت روز آن احادیث بسیار وارد شده  
منقول است که از حضرت رسول الله علیه و آله میفرماید که هر که در  
روز از دج وادون هفت درجه بر او بسته میلود و هر که در روز شعبان برای  
تقظیم ماه رمضان و ایضا از حضرت باقر مروری است که در روز **جاء**  
در خیره نیده است از برای روز قیامت و هر نیده که در شعبان روز

بسیار بکشد از تحقیق **قضا** امر بندگان و با اصلاح آورد و کفایت کند شتر  
و شمشان او را و کمتر تو ای که روز دج وادون از شعبان میدهند از آن  
که هفت از برای او واجب کرد و بندگان هفت از حضرت منقول است  
که حضرت رسول الله علیه و آله فرمود که شعبان ماه من است و در شعبان  
ماه خدای است بی هر که یک روز از ماه من روز بدارد من شفاعت او با شمس  
در قیامت و هر که سه روز از ماه من روز بدارد کس هان گذشته  
امر بندگان کرد و هر که سه روز از ماه من روز بدارد او را خدا کند  
که عمل را از سر بکشد بی تحقیق که خدا امر بندگان روز  
ایماه بخمار است و ذکر هر آنها و بر سر است که مناسبت و از بعضی از  
معلوم میشود که هفت از آن که در روز ایماه را وصل میکند روز شمس  
مضان یعنی **لا** اقل یک روز در میان ماه شعبان و ماه رمضان اظهار  
کرده شود و هفت از آن که در فصل کردن روز شعبان روز ماه رمضان  
افضل است و ثواب آن خدای است هم چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت  
میکند **سوره** روز ایام البصر ماه دج جهت جا آوردن عمل ام  
داو بخوبی یک در کتب آمده مذکور است **سوره** روز چهارشنبه  
و پنجشنبه و جمعه جهت طلب حاجتی که روداده باشد و این نیز در کتب دیگر  
ذکر شده است و بعضی از روزهای است دیگر که در کتب مطبوعه  
مذکور است و ما بهین قدر در اینجا گفتیم و بداند که از جمله  
روزهای است روز هر روز است مگر روزها یک روز از جمعه  
بفصلی که بعد از آن مذکور خواهد شد و در هر روز روز کفایت



است و موجب ثواب میشود بلی فرق روزهای مخصوصی که ذکر شد از آن  
که علایق بر ثواب مطلق روزی و وقوع آن در آن روز نیز زیادتی ثواب دارد  
و هرگاه در روزی دیگر روزی بداند و آن زیادتی ثواب را نخواهد داشت  
بجای آن روز مطلق که در هر روزی که گرفته شود ثواب آن تفاوت میکند  
مگر در روزها که روزی اندک است هم چنانکه خواهد آمد و نیز  
بدانکه بعضی از علما گفته اند که در روزی غیر هرگاه هلال حق باشد  
و باعث صغف از دعا و هیأت نباشد سنت است و اظهار نظر حضرت  
از آنست که روزی روزی مخصوص نیست بلکه آن هم مانند روزهای  
دیگر است که ترجیح بر آن نیست است و هم چنین بعضی روزی روزی  
بجهت حزن و اندوه محبت داشته اند و اظهار عدم احتیاج بلکه کراهت  
هم چنانکه مذکور خواهد شد و از جمله روزها که بعضی روزی از آنست  
داشته اند روز دوشنبه است و اقوی از آنست که سنت نیست بلکه  
نکون آن بهرات مکر هرگاه روز دوشنبه یکی از روزهای واقع شود  
که روزی آن سنت است و از حضرت امام رضا علیه السلام که روز دوشنبه  
بعضی خواست که حق تعالی او را از روزی بقی روح معر خود را بفرماید و بگوید  
نرسید بالحمد مکر در روز دوشنبه بن ما از او سویم کوفتم و در میان  
بان برک جشند و در روزها شورا شمشد و در آن چنین و تبرکات  
بان این مرجان و سویم کوفتم از آن جمله این هر که روزی بگوید این  
دو روز را با تبرک بگوید باین دو روز ملاقات خواهد کرد پروردگار  
و دعا لیکه قلبا و مخرج شد خواهد بود و حرام و روز قیامت با

کذا

با کسای خواهد بود که سنت قرار داده اند و روزی این دو روز را و تبرک  
جستند باین دو روز و **محقق غایب** که از جمله روزهای سنت روزی است  
ات و این هیأت است از آنست که در آن داشتن خود از چیزها نیک  
باعث اظفار میشود و بعضی از روزی جهت نکاه داشتن و مراعات نمودن  
در بعضی المحققان روزی نیست اما نظریا نیکه اخص شبه بر روزی و از آنست  
در آنکه اسانک بی کذا و مضطرات آن را روزی گفته اند و آن دوشنبه  
موضع است **ان** در مسافر هرگاه بعد از ظهر دارد خانه خود یا مکانی که  
تسکین آمده و روز دارد و نبود پس از برای او سبب است که تا شام  
اسانک گذر و چیزی که باعث اظفار شود مثل نیل و در آنکه در آن روزی  
او هیچ نیست و هم چنین است هرگاه پیش از ظهر دارد خانه خود یا موضع  
تسکین اما در آنکه اسانک از دو روز اظفار کرده باشد که در سبب است  
نیز از برای او سنت است که تا شام اسانک گذرد و **محقق** در هرگاه پیش  
ظهر از موضع سبب باید و پیش از رفع شدن مرض اظفار کرده باشد باید  
ظهر مرض او رفع شود و خواه اظفار کرده باشد یا نه که درین دو صورت سخت  
از برای او که تا شام شبه بر روزی داران باشد و دیگر اظفار نکند **محقق**  
حائض و صاحب نفاس هرگاه در آنست و روز خون او قطع شود و بان  
شود در صورت سبب است که دیگر تا شام چیزی نخورد و اظفار نکند  
خواه پیش از انقطاع خون اظفار کرده باشد **محقق** کافر هرگاه  
در آنست و روز مسلمان شود سنت است از برای او که بعد از مسلمان  
شدن اسانک گذرد **محقق** طفل هرگاه در میان روزی بالغ شود سنت



کرد و بعضی از روزها نیکو شد **سوم** دیوانه هرگاه در میان روز دیوانگی  
 وضع شود **چهارم** عجز چنانچه در اشباح روز افتاد او بشود بجا خود  
 باز آید و بداند که ظاهر آنست که در روزها بنویسد که در بعضی اجناس  
 ازین قبیل باشد یعنی سنت باشد که در روزها بنویسد که در روزها  
 کند از مضطربت جهت خون و اندوه اما تا شام نرسد هم چنانکه میگوید  
 اند و هم چنین روزی خلل در بعضی از روز که در وقت طاعت روز نماز  
 روز را نداشتند باشد ازین قبیل است یعنی سنت است که مطلقا رعایت نمیشود  
 بر روزی که نیت هم چنانکه گذشت و هرگاه در روز نماز و نماز قدر  
 که بنویسد اما نکند و بکند اخطار میکند و روز او روزی تا در وقت نماز  
 بود و در اینجا دو مسئله است که باید بیان شود **مسئله اول** بداند که  
 اسکام روزی سنت و مسامی و مغلطات از نیت و مغلطات و مغلطات  
 بخوبی است که سابق بر این مذکور شد **مسئله دوم** هرگاه کسی در روزی  
 نیت روزی سنت بکند از صبح تا شام و در وقت که خواهد میخواند  
 بر روزی اخطار کند بلی قبل از اخل شدن ظهر مگر است و هم روزی  
 روزی را اخطار کند قبل از ظهر کراهت هم ندارد و کراهت اخطار کردن  
 بعد از ظهر و در وقت است که کسی او را تکلیف طعام خوردن بکند اما  
 هرگاه کسی او را تکلیف کند با او رسد بر کسی و او طعامی از جهت  
 نیاز و در پیش اخطار کردن کراهت ندارد بلکه افضل اخطار کردن است  
**پنجم** در بیان روزهای حرام و نهاده و روزی است که  
 روزی روز عید یعنی عید فطر و عید اضحی و **غیر** روزی سر روز یا نام

کثیر یعنی روزی با زدم و دو از دم و نیز دم ماه ذی الحجه از برای یک  
 در روزی با سید و یکدیگر و بعضی نباشد و روزی که نیت آن ضرر ندارد **ششم**  
 و روزی که روزی که نیت شود و از روزی که با آخر شعبان است با اول رمضان  
 بر نیت واجب یا بر نیت اول رمضان اما هرگاه بر نیت سنت یا بر نیت  
 آخر شعبان روزی که در حرام نیت بکند سنت است چنانکه گذشت و بعضی  
 از مشاخرین گفته است که احتیاط آنست که روزی که مطلقا روزی  
 نیکو در نیت اول رمضان و نیز بر نیت آخر شعبان و این کلام **مقتضی**  
**حکم اول** روزی صحت و آن روزی است که عداوت بر نیت روزی نیت  
 کند که تا حرام حرف نزنند و هرگاه چنین نیت بکند مفسدین علما آن  
 که علما بر آنکه فعلی حرام کرده و روزی او نیز باطل میشود و بعضی احوال  
 داده اند که همین فعلی حرام کرده باشد و روزی باطل شود و این اظهارات  
 اگرچه قول اول نیز در نیت و هرگاه با نیت روزی نیت کند که در بعضی  
 از روز حرف نزنند اما لیس و در حرام نباشد جهت اینکه اخبار و یک  
 قرائد جهت نباشد و اینها صریح است بهر حرف نزنن تا شام  
 و ظاهر آنست که حرام باشد نیت حرف نزنن تا شام اگرچه با قصد روزی  
 نباشد مگر اینکه جهت این نیت را بکند که شرها و جاهلی داشته باشد **هفتم**  
 روزی و مسامی و روزی و مسامی آنست که نیت کند که روزی را روزی  
 تا وقت صبح و در حرام اخطار کند و هرگاه چنین نیت کند علما بر آنکه  
 فعلی حرام کرده است و روزی باطل است و بعضی از فقها گفته اند که  
 روزی و مسامی آنست که روزی و روزی یک روزی که در نیت یک



مطلقا اطلاق کند و در وقت قبل و بعد از آن را هر دو روز یکبار و ظاهر آن  
 است که این نیز حرام باشد اگر چه اقوی آنست که معنی روز وصال همان  
 اقل است و مخفی نماید که حرام بودن در صورتی است که اطلاق نکند و از  
 تا صحرای نیت روز باشد اما اگر اطلاق نکند از بیعتی دیگر باشد مانند  
 اطلاق و غرضی یا مشغول بودن بعلی یا غیر اینها حرام نیست اگر چه احوط آنست  
 که بهر معنی از جهات اطلاق کردن را تا صحرای نیت نیندازد **ششم** روزی که  
 محبت بین مذکر و مؤنث هرگاه فلان محبت از برای او میرسد و دیگر آن  
 روز یکبار و هرگاه هم چنین ندری بکند مذرا و منعقد بنمود اما هرگاه  
 نذر کند که هرگاه فلان محبت از او سرزد محبت بچون نفس روز یکبار  
 نذر او منعقد بنمود و حرام نیست بلکه بقدر آن نذر و سرزدن محبت واجب  
 که روز را یکبار **هفتم** روزی که بدون اذن شوهر هرگاه روزی سنی  
 باشد و حرام است بر زن بدون اذن شوهر روزی سنی که زن مطلقا  
 خواه زن دائمی باشد یا متعه و خواه شوهرها را باشد یا غیره بخت باشد  
 و فرقی نیست میان این که صریحا منع کند از روزی که زن با او نذر کند یا نه  
 یا نه و ظاهر آنست که هرگاه از او غری سنی برضای او باشد کفایت کند  
**هشتم** روزی که سنی بدهد بدون اذن آقا و آن نیز حرام است مطلقا  
 خواه آقا حاضر باشد یا غایب **نهم** روزی که صاف در وقتیکه شرایط سفر  
 در آن تحقق باشد خواه روزی واجب و خواه سنی بنا بر اقوی مگر اگر اشتنا  
 شده است بتفصیلی که مذکور خواهد شد **دهم** روزی که هرگاه روزی  
 متصرف شود **یازدهم** در میان روزها بلکه مکرر است و آن

هت روزی است **الف** روزی که در صورتیکه خوف آن باشد که در  
 موجب ضعیفی شود که مانع از دعا و عبادت باشد یا در صورتیکه هلاک آن  
 مستبعد باشد و احتمال برود که آن روز حید باشد **ب** روزی که عذر  
 و از روزی که ماه محرم است و روزی که آن روز مکرر است بنا بر اقوی  
 و بعضی از متاخرین گفته است که حرام است روزی که عذر و بلکه گفته است  
 که حرام بودن روزی که عذر و غایت ظهور و وضوح است و بعضی از علما گفته اند  
 که مستحب است روزی که عذر و غایت ظهور و وضوح است و بعضی از علما گفته اند  
 از آنست که روزی که مکرر است بل مستحب است که در این روز مسأله نکند  
 از چیزی که خوف آن بدون نیت روز تا صحرای نیت از آن اطلاق نکند باب  
 و بدانکه گراحت روزی که این دو روز در وقت است که اتفاق افتاده  
 باشد که روزی که آنرا واجب باشد اما هرگاه روزی که آنرا واجب باشد باشد  
 مثل اینکه عجز باشد و نذر کرده باشد که روزی که اتفاق افتاد باشد  
 که عذر را باشد یا عذر باشد و هلاک آن ذی الحرج مستبعد باشد یا باهاست  
 صحت در دعا و عبادت باشد و روزی که مکرر نیست بلکه واجبات  
 سیم روزی که گرفتن میان روزی که سنی و بدون اذن میزبان و  
 بعضی از علما گفته اند که مکرر بودن در صورتی است که منع نکند  
 و اگر منع کند حرام است و روزی که باطل است و بعضی از متاخرین گفته اند  
 که مطلقا روزی که سنی بهمان بدون اذن میزبان حرام است خواه منع  
 بکند یا نه و اقوی آنست که مطلقا روزی که مکرر است خواه منع بکند  
 یا نه **چهارم** روزی که گرفتن میزبان روزی که سنی و بدون اذن میزبان



**نیم** روز پس بدون اذن بدو مالد و بجای از علایق و انجا صبح  
کرده اند بجرام بودن روز از بدون اذن آنها و اظهار کراهت است و بجای  
خصیص داده اند کراهت روز پس با بوقی که بدون اذن بدو باشد و اگر  
مادورا نگردد اند و حرام است که بدون اذن مادر نیز مکروه است و  
ظاهراست که ای حکم تخصیص بر چند داشته باشد بلکه دختر نیز باشد  
**نیم** روز سه روز بعد از عید فطر و آخر راجع از علایق گفته اند که روز  
شش روز بعد از عید فطر است صغیر است **نیم** روز و ابام  
در تریق از برای کسی که در می باشد **نیم** روز و کسی که نیت روز نشسته  
کرده باشد و او را تکلیف کند بطعام خوردن و احادیث بسیار دلالت  
بر فضیلت اظهار دادن بصورت میکند بلکه ظاهراست که خلافی بدین  
نباشد که هرگاه کسی نیت روز نشسته کرده باشد و او را تکلیف طعام  
خوردن کنند بهتر است که اظهار کند و افضل از آنست که در صورت  
التماس بکند که من روز ام و اظهار کند خواه طعام را بخورم و حاضر کرده  
باشند یا بخورم او نباشد و خواه تکلیف کنند که کسی باشد که مکلف بود  
از چیزی نخوردن او بانه و خواه پیش از ظهر باشد یا بعد از آن در حد  
صبح مرویات از حضرت صادق که فرمود که هر که داخل شود بر روز  
مؤمن خورد و روز باشد بر اظهار کند و روز او را اعلام نکند از  
روز خود خلافت روز یکسان جهت او بنویسد و ایضا مرویات  
از حضرت صادق که فرمود که اظهار کردن تو جهت خاطر برادر و  
افضل است از روز نشسته کردن و ایضا مرویات از علی بن حذیفه

که گفت عرض کردم حضرت کلامی که من داخل می شوم بر جی و ابان خبری  
می خواند و من بخاطر خبر را کرده ام و روز ام بر من میگویند اظهار کن حضرت  
فرمود که اظهار کن پس بدو رسیده اظهار کردن افضل است **مطلب ششم**  
در بیان احکام مسافر و بیان قضای روز و احکام آن و بیان کفاره  
و احکامیکه متعلق باز است و در این مطلب در فصل است **فصل اول**  
در بیان احکام مسافر و مسافر را خبر متعلق باز است و هر چند جمیع مسائل  
متعلقه بفرایض احکام و در کتاب فخر الرضویه تفصیل مذکور  
شده است لیکن در اینجا بر سبیل اجمال بعضی از آنها ذکر می شود و درین  
فصل دو مقام است **مقام اول** در بیان سفری که در آن اظهار کردن  
واجبات بد آنکه هر چنانکه مکرر مذکور شد و اجبات بر مسافر  
که اظهار کند و روز گرفتن بر آن حرام است و سفری که باید اظهار نمود  
بینه همان سفری است که نماز را باید در آن قصر نمود و آن موقوف بر حد  
شرط است **اول** مسافت بد آنکه اگر مسافتی که برود هشت فرسخ  
سفری باشد که هر سفری سه میل است و هر میلی چهار هزار و دویست  
دست البته باید روز بخورد و روز گرفتن بر آن حرام است و هم چنین  
اگر مسافتی که برود چهار فرسخ سفری رسیده باشد و خرقه ها  
روزی بکردد باید البته اظهار کند و اگر چهار فرسخ رسیده باشد و  
لبت فرسخ رسیده باشد و او را در رکعت در همان روز نداشته باشد  
مشهور از آنست که باید روز را بگیرد و باز ایضا حیل و بعضی از مسافران  
گفته اند که در صورت اظهار کردن واجبات و جایز نیست روز گرفتن



اما اقوی واضح آن است که روز گرفتن واجب نیست بلکه خیرات است  
و روز گرفتن و افطار کردن اما افطار کردن و روز گرفتن افضل است  
بلکه احوط نیز آن است که افطار نکند و روز را ترک کند خواه پیش از ده  
روز اراده داشته باشد بیکان خود عود کند یا نه در قصد مشتاق  
بهر اگر کسی اعتداف مسافت شرعی را قطع کند لیکن در زمان قطع  
هرگز قصد مسافت نداشته بلکه هیهت قصد کند راه داشته رجوع از آن  
قطع کرده باز قصد مقدار دیگر کند از حد مسافت غنوده و همچنین  
تا چند مقابل مسافت را قطع نماید در مقصود افطار کردن او در هیچ  
موضع ازین راه جایز نیست و اگر چه موضعی باشد که از منزل او تا آنجا  
هفت فرسخ و زیاد تر باشد بیکد از برکتش واجب است که افطار نکند  
هرگاه از موضع برکتش او تا منزل خود بقدر مسافت شرعی باشد نیم  
انکه مهر واجب باشد است یا صباح چون سفر حج یا زیارت ائمه  
یا تحصیل علم یا تجارت یا دیدن دوستان و سفر معصیت نباشد که اگر  
سفر معصیت باشد باید روز بگیرد و افطار کردن جایز نیست و تفصیل  
سفر معصیت در نقطه الرصوبه و حاشیه آن ذکر شده است همچنان  
انکه و اشناد سفر بوطین خود و ترکیدن آن کرد و اشناد سفر بوطین خود مجزئ  
کند واجب است که نادر آنجا هفت روز را بگیرد هر چند قصد آن سه  
ده روز نکند و در طن بشارت از موضعیکه کسی در آنجا منزلی داشته  
باشد که در آن متوطن باشد یعنی در عرف بکشد که در آنجا متوطن است  
و سکون دارد خواه همیشه در آنجا باشد یا سالی اینکند و آنجا بماند که در آن

و سکون داشتن صادق است بلکه هرگاه بعضی سالها هم اصلاح در آنجا بماند  
هم چنانکه بعضی از بشارت با بعضی از مسائل درین مثل حرف فر و شان و مهر  
همینکه عرفا بوطین صادق است کافیه است و مراد از منزل جایز است که در  
آنجا سکون کند خواه خود مالک آنجا باشد یا اجاره یا عاریه یا مال  
انحصار گرفته باشد و آن نیست که البته باید خود مالک آن باشد نیم  
انکه و اشناد سفر در موضعی قصد آن سه ده روز نکند پس اگر مسافر  
در موضعی که منزل و وطن او نباشد نیست آن سه ده روز نکند باید  
در آنجا درون را بگیرد و افطار کردن جایز نیست و هرگاه در موضعی  
قصد آن سه ده روز نکند و بیکد از آن قصد او غیر باشد پس اگر بیکد از  
قصد آن سه ده روز بیکد از واجبی را تمام کند او را باید تا در آن موضع  
روز را بگیرد و اگر بیکد از قصد آن سه ده روز هیچ غرضی را نجام ندهد  
نکرده باید روز را افطار نکند اگر چه بیکد از قصد آن سه ده روز  
کرده باشد و در اشناد روز قصدش تغییر باید هر چند که تغییر جزو  
بیکد از زوال بهم رسد نیم انکه سفر عمل و بینه او نباشد چون  
مکاری و ملاجه و حال و درایی و صحرائین و خانربد و شان و بعضی  
تھا که طالب رواج باز آیند و یا جهت سفر راعل و بینه خود قرار  
داده اند نیم نیم که عرفا سفر عمل و بینه او نباشد یا یکی از اعمای مذکور  
بر آن صادق است که مردم بگویند که فلان شخص مکاری یا حال یا کاری  
یا غیره نیم نیم است باید همیشه روز را بگیرد و خواه این صدق بدو نباشد  
سفر کردن باشد یا غیره و مطابق را سه سفر بی در بی قرار دادن



صورتی ندارد و هر که در عرف یکی از اشیای مذکور بر آن صادق باشد  
 و گویند شغل او عمل او سفر کردن است باید روزه را اخطا نکند و اگر چه  
 ده سفری در پی کند بلی هرگاه یکی از حاجت مذکور ده روز و شش  
 خود باشند که در اثنای آن ده روز بمسافر بیرون نرود و بقیه روز آن  
 بیرون رود باید در آن سفر روزه را اخطا نکند و حرام است که با وجود  
 حد قانکه سفر محل و بینه است بگذارد تا ندان ده روز هین در یک سفر روزه  
 اخطا میکند و در سفر دوم عود بیرون میکند و توقف ده روز و غیر  
 و من جهت ضداقامه و توقف ده روز بقیه ای روز باز در دو حکم  
 اقامه ده روز در وطن نیست بنا بر اقوی **هفتم** آنکه از شهر خود یا از  
 موضع اقامه اینقدر دور شود که بحد تخص برسد پس از رسیدن  
 بحد تخص نمیتواند اخطا کند و مراد از حد تخص از آنست که استقدر  
 از شهر و میشود که اگر افزاشد یا در بلاد تازه بیند و تمیز نکند  
**هشتم** آنکه بی روزی ضداقامه در یک موضع نماید بن هرگاه  
 در جاهای ضداقامه ده روز نکند بلکه متردد باشد و نای روزی باز  
 در بعضی نماید بگذارد بی روز باید روز را بگذرد اگر چه بیک روز باشد  
**مقام نهم** در مسافری که معلق بمسافرات و در مقام باز و بسته  
 آنکه بد آنکه بحد از تحقق شرایط سفر روز حرام است و باید اخطا  
 نمود خواه روز واجب باشد یا سنت و محکم از روز واجب و  
 سنت در سفر صحیح نیست بنا بر اقوی و هرگاه کسی با وجود داشتن  
 مسئله در سفر روز بگذرد و فعل حرام کرده خواهد بود و هرگاه روز با

که قضا داشته باشد باید قضا کند بلی از روز واجب سه روز است  
 شده است که در سفر میتوان گرفت آنکه سه روز و روز بدل هدی و حج  
 نفع دوم حاصل روز و روز بدل بخرا از برای کسی که قبل از غروب اتمام  
 روز و غرض غدا از غرات کوچ کند و حاجی باشد از غیر سیم روز و روز  
 معین هرگاه در روز مخصوص سفر را قید کرده باشد باین نحو که ندان  
 کرده باشد که ندان روز و روز بگذرد و در سفر و حضر اما هرگاه مطلق  
 ندان کرده باشد باین نحو که ندان کرده باشد که هین روز و روز  
 بگذرد و مخصوص سفر را ذکر نکرده باشد لازم نیست که از روز را در سفر  
 روز بگذرد بلکه حرام است روز گرفتن و احوط از آنست که کسی در روز  
 سفر را قید نکند یعنی ندان که در سفر روزی در آن مذکور باشد نکند و از  
 روز سنت یا روز استثناء شده است که در سفر میتوان گرفت از  
 سه روز و روز است در مدینه منوره بجهت طلب حاجات و کیفیت آن  
 روز و ادای طلب حاجت را در آخر سال ضامن حج بمان نموده  
**مسئله دهم** و اقوی که هر که دو سفر با وجود علم بجهت روز  
 روز بگذرد و بجزی نیست و باید قضا کند اما هرگاه جاهل مسلم  
 باشد و نداند که دو سفر باید اخطا کرده و باین جهت اخطا نکند و  
 صحیح است و بجزی است و قضا بر آن لازم نیست بلی هرگاه در اثنای  
 روز عا لمر شود باید اخطا نکند و اگر اخطا نکند فعل حرام کرده و  
 قضا بر او لازم است و ظاهر آنست که ای حکم محض باشد بکسب ندان  
 که دو سفر باید اخطا کرده اما هرگاه ای را بداند و یکی از احکام



سفر را نداند مثل آنکه نداند که کثیر المهر هرگاه ده روز در وطن خود  
 بماند حکم کثرت سفر او باطل میشود و باید در وقت را اظفار کند و  
 باجنبت در وقت را بگیرد ظاهر از آنست که چیزی نباشد و باید قضا کند  
**مسئله** کسیکه اصل مسله را نداند اما فراموش کرده باشد  
 و از راه فراموشی در سفر در وقت را گرفته باشد بعضی گفته اند حکم آن  
 حکم جاهل است و در وقت او صحیح است و بعضی دیگر گفته اند که در حکم عالم  
 است و در وقت او صحیح نیست و باید قضا کند و این قول اظهر است **مسئله**  
 بدانکه در وقت در وقت بر مسافر حرام است و در وقت او صحیح نیست که پیش از  
 ظهر از خانه بیرون رود و از حد عرض بگذرد و هرگاه بعد از ظهر  
 بیرون رود در وقت او صحیح است و واجبات که در وقت را بگیرد و خلاصه  
 آنکه هرگاه پیش از ظهر از خانه بیرون رود باید اظفار کند خواه در شب  
 نیت سفر داشته باشد یا نه و هرگاه بعد از زوال بیرون رود باید  
 در وقت را بگیرد و اظفار کردن جایز نیست و جمعی از علما گفته اند که هر  
 وقت از روز که بیرون رود باید اظفار کند اگر چه اندکی قبل از وقت  
 باشد و بعضی دیگر گفته اند که هرگاه در شب نیت سفر داشته در  
 هر وقت از روز که بیرون رود اظفار میکند و هرگاه در شب نیت  
 سفر نداشته در هر وقت که بیرون میرود در وقت را بگیرد و اقوی  
 واضح همان است که ما گفته ایم و مخفی نمائیم که هر چند کلام علما در بعضی  
 استحکام مطلق است و مشاطل در وقت واجب معین و واجب غیر معین و  
 روز سنتی هر وقت لیکن احوط از آنست که در روز سنتی و واجب

غیر معین و در وقت سنتی هر وقت لیکن احوط از آنست که در روز سنتی و واجب  
 غیر معین هرگاه بمقدار ظهر هم سفر کند اظفار کند و آن روز را روز بگیرد  
 و اگر واجب معین باشد روز دیگر در وقت بگیرد **مسئله** کسیکه نیت  
 در هر روز یکبار پیش از ظهر داخل وطن خود یا مکانیکند و آن قصد اقامه در آن  
 دارد و بقدر و پیش از او داخل شدن اظفار نکند و باشد روز آن روز صحیح است  
 و اگر روز در وقت و بلیجی باشد واجب است که آن روز را روز بگیرد و در وقت  
 هرگاه داخل و بلیجی شود قصد اقامه ندارد استیفاء باشد و بعد قصد اقامه  
 کند پس اگر پیش از ظهر قصد اقامه کند باید آن روز را روز بگیرد و در هر  
 روز یکبار بمقدار ظهر داخل وطن خود یا موضع قصد اقامه بشود و واجبات که  
 آن روز را اظفار کند خواه پیش از دخول اظفار کرده باشد یا نه بلیجی است  
 که تا شام اما آنکه کند هم جائز است گذشت و در معین هرگاه داخل و بلیجی  
 شود و قصد اقامه نداشته باشد و بگذرد از ظهر قصد اقامه نکند **مسئله**  
 هرگاه کسی که در سفر باشد و آنکه پیش از ظهر داخل وطن خود یا موضع  
 قصد اقامه بشود و واجبات که در وقت و اظفار کند و بگذرد که ماه مبارک شوال  
 داخل شود جایز است از برای او سفر کردن خواه سفر واجب باشد  
 یا است یا مباح بل هرگاه سفر واجب باشد ما استدحج یا غیره یا سفر  
 ترک آن باعث هلاکت برادر دینی یا تلف شدن مالی از خود  
 یا غیره باشد علان بر جایز بودن کراهتی هم در آن نیست و اما در غیر  
 اینها پس مشهور آن است که سفر نکردن افضل است و سفر کردن مکروه  
 و اظهر آن است که هرگاه مقصود از سفر امر مباحی باشد مطلقا مکروه

اما من در احوط این است  
 بدان که اگر در احوط این است  
 اگر چه در وقت این است  
 و از روز در وقت این است  
 هرگاه که در وقت این است



و هرگاه امری بجا نیاید پس اگر امری باشد که اگر در آنوقت از او بگذرد  
دیگر نتواند او را بگذرد مانند مشایعت برادر و بری سفر کردن و غیره  
نیت بلکه دیگر سو و نیت که افضل باشد و اگر امری باشد که اگر مال  
ترک کند بعد از تمام شدن ماه رمضان باز تواند از او بگذرد  
سفر کردن مگر است و بداند که کراهت سفر کردن در وقت و نیت و نیت  
و هرگاه بیت و سه روز از ماه بگذرد کراهت بر طهر و یمن و هم چنانکه  
اگر علما تصریح بآن نموده اند و الله اعلم **مسئله هفتم** جایز است از  
برای مسافر جابج کردن در ماه مبارک رمضان در روزیکه در سفر است  
یا بقصد از زوال داخل خانه خود شود یا قبل از زوال بیرون رود اما  
کراهت شدید دارد بلکه اخوط ترک است و جایز بودن جابج کردن  
در وقت است که زن عیال باشد از برای افاطه کردن و روزه  
گرفتن بر او واجب نباشد مانند اینکه مسافر باشد یا مریض باشد  
یا در بعضی از روز حاضر بوده و باک شده اما هرگاه زن روزه داشته  
ظاهر آن است که حرام است چرخ کردن او بر جابج و ظاهرات کرده  
حکم مسافرات هر که روزه ماه رمضان بر او واجب نباشد مانند  
مریض و زن حاضر که باک شده باشند و اشغال آنها **مسئله هفتم** مکرر  
از برای مسافر و هر که دیگر جایز است از برای افاطه در ماه مبارک  
رمضان که خود را از طعام و آب بپزند یعنی انقید و چیزی بیرون و آب  
بیاشامد که بر سر خود بگذرد و بپزند و طعام و آب کند که در کسب  
شبهه بر روزه داران نباشد و ظاهر هر چنانکه بگذرد و شد آن است که این

در حکم نیت کراهت جابج و بیرون خوردن و آشامیدن مختص بر روز ماه است  
باشد در روزهای دیگر که روزه آن واجب میباید باشد مثل دیگر  
روزه از آنکه روزه باشد هیچکس از جابج و بیرون خوردن و آشامیدن  
کراهت نداشته باشد **مسئله دهم** بدانکه جایز نیست که در ماه مبارک  
رمضان روزه خیر از روزه ماه رمضان گرفت شود پس باین جایز نیست  
از برای مسافر که روزهای آن را در سفر بتوان گرفت در ماه رمضان  
بگیرد یعنی هرگاه مثلا نذر کرده باشد که روزه بخشد و روزه بگیرد و بخشد  
و خورام خیر بود و سفر روزهای بخشد ماه رمضان نیاید روزه بگیرد  
و هم چنین هرگاه در ماه رمضان در میان باشد و قصد افطار نکرده باشد  
نیواند که سه روز روزه سختی در مدینه و آنکه بگذرد از خروج شهر  
میتواند بگیرد **مسئله یازدهم** بدانکه عیال و موضع است که هرگاه مسافر  
در اثناء سفر یکی از آن چهار موضع باشد و نیت بخشد که غدا را تمام کند یا  
قصر و آن بعد از اتمام و مسجد حضرت رسول و مسجد کوفه و حاکم بلات  
و بخیر و این چهار موضع خصوص نماز است و شامل روزه نیت نیز است  
در یکی از این چهار موضع قصد افطار نکند و اجبات که روزه را افاطه کند  
**فصل دهم** در بیان روزه قضائی و احکام آن در بین فصل و حکم  
است **مقننه** در بیان اینکه کدام روزه هرگاه فوت شود قصار است  
و کدام روزه قصار دارد بدانکه هر چنانکه در اثنای روزه یا واجبات  
باشد و روزه واجب بر وقت تمام است روزه رمضان و قضاء آن و  
نذر معین و نذر غیر معین و روزه کنعان و روزه بدله و نذر



و روزه احکام و روزه که با حاره واجب شده باشد و حکم فوت روزه  
در خود کتاب بیج مذکور است و هم چنین احکام روزه که با حاره و روزه  
اعتکاف بعد از این مذکور خواهد شد و اما سایر روزه ها پس روزه  
ماه رمضان و نیز معین هرگاه فوت شود قضای آن واجب است  
شرطیکه مذکور خواهد شد و اما روزه فضا و نیز غیر معین هرگاه با حاره  
قضا معنی ندارد بلکه هرگاه در روزی نیت یکی از آنها را بکند و بعد  
افطار کند باید یکروز دیگر بکشد اما از اضای از روزی نیت کند و نیت  
نیت فضا بکند بی هرگاه روزی شخصی روزه نذر غیر معین باشد و بگوید  
تا میرد و در کلام آنها اوقات که باید ولی او قضای او را بجهت او  
بکشد و اما روزه اجاره پس اگر اجاره مطلقه باشد بقوت میباید و قضای  
نباشد پس در آن نیز قضا معنی ندارد اما هرگاه مقید بوقت معینی  
باشد و در آنوقت بکشد قضای او بر او واجب نیست هرچند که نیت  
**مفت** در میان مسائل و احکامیکه متعلق بقضای روزه است  
بدانکه شرایط است در واجب شدن فضا بلوغ و عقل و اسلام پس  
واجب نیت قضای روزه که از فعل فوت شود مگر همان روزی که بن آن  
صبح آن باقی شود و هم چنین واجب نیت قضای روزه که از بویانه  
فوت شود و هم چنین واجب نیت بر کفار که قضای روزه که در حالت  
کفر از وفوت شده بکشد **مسئله و قیاس** بدانکه غیر ضرر و سبب است  
عشر بر کفر هر قدر از فرق مسلمین باشد و سبب و غیره را نشان  
لازم است که هر روزه که در حالت کفر ای و ضلالت از انسان فوت شده

در کتب معتبره  
در کتب معتبره

قضا کنند اما روزه های که در احوال گرفته اند بقضا و هلاکت ایشان  
بطریق حق قضای آنها لازم نیست **مسئله سیم** و اجابت بر نیت که  
قضای روزه که در حالت انهدا دارا و فوت شده بگوید خواه مرتد  
طریق باشد یا بی و هرگاه شخصی و اقل روزه مسلم باشد و نیت روزه  
بکند و دانیای روزه نذر شود و بقضا از آن باز عوی باسلام کند بقضا  
از عدا که اندک روزه او صحیح است و قضای آن بر او لازم نیست و بعضی  
دیگر گفته اند که انهدا باعث بطلان روزه او میشود و قضای آن روزه  
بر او لازم است و این اهلر **مسئله چهارم** واجب نیت بر کسیکه جهش  
شود قضای روزه که سبب جهش از او فوت شده خواه در هر روز  
جهش باشد یا در بعضی از آن **مسئله پنجم** و حایض و صاحب  
نفاس و اجابت که روزه که در ایام حیض و نفاس از آنها فوت شده  
قضا کنند خواه روزه رمضان باشد یا روزه نذر معین و هم چنین واجب  
قضای روزه که سبب مرض یا سفر کردن فوت شده و اضلاع شده خواه  
روزه ماه رمضان باشد یا نذر معین **مسئله ششم** و اجابت بر  
هر که اضلاع کند و در ایام ماه مبارک رمضان و اهل یا روزی که در روزی  
آن نذر و واجب شده باشد یا یکی از جنه های دیگر که مذکور شد که  
باعث بطلان روزه میشود در آن روز بطل او در غذا و غیر از کسای باشد  
که مذکور شد که قضا بر آنها واجب نیست از فعل و دیوانه و جهش و کفار  
واجب است که از روز قضا کند بی چند صورت است که با وجود افطار  
قضا لازم نیست و باید جهش نذر کند مگر چنانکه مذکور خواهد شد



**مسئله هفتم** هرگاه کسی روزی صیوم نماید و کند که هجرت روزی بکند و افطار  
 افطار کند و روزی صیوم نماید و بعد از آن باشد واجب است که آن روز را  
 افطار کند و ضایع آنرا بکند و هم چنین اگر اتفاق افتد که آن روزی  
 از ایام تحریق واقع شود و او در صیوم باشد **مسئله هشتم** کسی که چیزی  
 در ماه مبارک رمضان غسل و افطار می کند بر او در همان روز مجزأ  
 او باید غسل کند و روز او صحیح است و چیزی بر او نیست و هرگاه غلط او  
 بنیاید تا آن روز بگذرد با تمام ماه رمضان بیرون رود و اجابت کرد روز  
 هائیکه بقدر واجب شدن گرفته ضایع کند **مسئله نهم** و احق هرگاه  
 کسی در روزی از ماه مبارک رمضان مرتضی شود و افطار کند و اجابت کند  
 بقدر آنچه صحیح شدن آن روز و افطار کند بی هرگاه کسی در ماه مبارک  
 رمضان مرتضی شود و افطار کند و مرتضی بکند و رفع خود ناشی  
 رمضان آید در صورت قضا از او ساقط می شود و نباید قضای  
 آنچه از رمضان اول فوت شده بکند بلکه باید بعضی هر روز که افطار  
 کرده یکبار طعام بختین صدق کند بی هرگاه در رمضان و دیگر  
 مرتضی رفع کند آن ماه رمضان را روز میگیرد و هرگاه در آن رمضان  
 دفع کند بر او پیش از آمدن رمضان بی مرتضی دفع کند همین رمضان  
 دوم را قضا میکند و اگر مرتضی طول کشیده تا رمضان سیم بی داخل شد  
 در صورت قضا قضای رمضان دوم از او ساقط است و بعضی هر روز  
 ازین رمضان نیز یکبار طعام صدق میکند و هرگاه کسی در رمضان  
 مرتضی شود و چند روز را افطار کند و پیش از رمضان و دیگر بقدریکه

کثر از روزهای باشد که افطار کرده مرتضی شود مثل اینکه تمام  
 ماه رمضان اول را افطار کرده و ده روز پیش از رمضان دوم مرتضی  
 دفع شود در صورت سکونت که قضا بر این ده روز بر او واجب است  
 و اما قضای بیت روز دیگر که پیش از رمضان دوم وقت نبوده پس  
 محل اشکالات و در کلام فقهاء تصریحی در حکم آن نظر نمی رسد  
 و ظاهر از است که قضای آن بیت روز از او ساقط باشد و هرگاه اجتناب  
 کند و آن بیت روز را نیز ضایع کند و آن برای هر روزی یکبار کفاره  
 بخرد بداند بخوراند بود و هم چنین است هرگاه در ماه رمضان مرتضی  
 شود و بعد از آن رمضان بقدر بعضی از آن روزها که افطار کرده مرتضی  
 دفع شود و در پایان باز مرتضی شود و مرتضی او طول بکشد تا رمضان آید  
**مسئله دهم** هرگاه کسی چند روز از ماه رمضان را افطار کند  
 بهجت عذر بی غیر از مرتضی یا حیض و بعد از آن بلاه صله مرتضی  
 شود و مرتضی او طول بکشد تا ماه رمضان دیگر پیش بیفتد که آن حکم آن  
 مثل حکم کسی است که بهجت مرتضی افطار کرده باشد یعنی قضا بر او لازم است  
 و باید بهجت هر روزی یکبار کفاره بداند و بعضی دیگر گفته اند که حکم  
 آنها مساوی نیست بلکه قضا بر او لازم است و مسئله محل اشکالات است  
 اگر چه ظاهر از است که قضا لازم است و اجتناب کردن بکفرین قضا و این  
 یکبار کفاره بهجت و هرگاه روزی واجب مرتضی افطار کند و بعد از آن  
 بگذرد و تا رمضان آید در سفر باشد و نتواند قضا بکند در صورت  
 نیز بعضی گفته اند قضا لازم نیست و بهجت هر روزی یکبار کفاره بداند



افوق در صورت آن است که قضا واجبات و هم خیرات هرگاه اظهار  
رحمت غیر پیش باشد و عذیبی هم که تا رمضان آیند بوده و غیر از مرتب باشد یعنی  
قضا واجبات **مسئله** بازم هرگاه کسی روز ماه مبارک رمضان را بجهت  
مرض بودن اظهار کند و بگوید از دفعی مرض با وجو و احتیاج بود و در عذر و قضا  
از تاخیر بیندازد تا رمضان دیگر و اخل شود واجبات که قضا و از  
بکسر و وعده آن رمضان بجهت هر روزی یکبار از طعام صدق کند و ظاهر آن  
که واجب بودن کفایت مخصوص باشد بصورتیکه اظهار کردن او بجهت مرض  
باشد پس اگر بجهت دیگر باشد مانند حیض یا سفر یا غیر آنها کفایت واجب  
نباشد و جبهی واجب دانسته اند و این احکامات **مسئله** و از بعضی آن  
متأخرین گفته است که هرگاه کسی روز قضا ماه مبارک رمضان بر  
فساد باشد نظر باینکه واجبات که پیش از آمدن رمضان دیگر از  
قضا کند و تاخیر بیندازد تا دخول رمضان دوم پس هرگاه پیش از آنکه  
روز قضای را بکشد سفری او را دهد کند که بقیه داشته باشد که بجهت  
آن سفر پیش از دخول رمضان ممکن از روز قضای غرض بکشد  
سفر کردن او حرام خواهد بود هرگاه سفر مباح باشد و این  
ظاهر در نیت بلکه قوه دارد بلی هرگاه یک رمضان بگذرد و قضا نکند  
این حکم در میان رمضان دوم و سیم جاری نیست **مسئله** و از آنکه  
هر روز واجب که بر ذمه شخصی باشد و آن شخص فوت شود و ولی او  
واجبات که از اجماع قضا کند خواه روز ماه رمضان بود یا باشد  
یا غیر آن بلی شرط است و واجب شدن قضا بر ولی در هر روز که در

غیر بر فوت شده باشد که آن شخص خود در ایام جوع ممکن از قضا کردن آن شود  
مثل اینکه مرض شود و در آن مرض ببرد یا از آن مرض خوب شود لیکن پیش از  
پروین رفتن ماه رمضان ببرد یا از آن حایض شود و پیش از تمام شدن ماه  
رمضان ببرد قضای روزی که در آن مرض و در آن حیض از او فوت شده بر  
ولی او واجب نیست و هرگاه از آن مرض خوب شود یا از آن حیض پاک شود  
و بگذرد از رمضان بگذرد دیگر بعضی از آن روزهای که اظهار کرده توانست  
بکشد زنگنه باشد و بگذرد و در وقت بروی واجبات که همان قدر آن  
روزهای را که ممکن از قضا بوده بکشد و انچه را که ممکن نشده بر ولی واجب  
نیست و این حکم بنا بر قری غرض بر روز است که در غیر بر فوت شده باشد  
پس هر روز که در سفر فوت شود قضای آن بر ولی واجبات مطلقاً  
آن شخص خود در ایام حیات ممکن از قضا کردن شده باشد یا نه پس هرگاه  
کسی در ماه رمضان سفر کند و در آن سفر ببرد یا پیش از تمام شدن ماه  
رمضان ببرد قضای روزی که در آن سفر از او فوت شده بر ولی واجب  
و غرض نمائند که در ولی که قضای روز میت بر او واجبات خلافت  
و اقوی آن است که بر هیچیک از زنان منوب میت قضا کردن واجب  
خواهد بود و خواهر و خواهر دختران میت باشند پس هرگاه میت محرمه  
بغیر از زنان مذکور باشد قضای روز آن بر آنها واجب نیست پس  
ولی بودن مخصوص بر اوقات و در مکره آن نیز خلافت و انچه  
بر غیر معلوم است از آنست که بر بزرگترین میت و بر آن قضای  
روزی که از بدو فوت شده واجبات و اما دیگران از مردانی که منوب



میت هستند و داخل و در او هستند محل شک نیست **مسئله** خوان است  
 که زن بزدل و حکم مرد است یعنی هر روز که در سفر از او فوت شده باشد  
 مطلقا و در غیر سفر هرگاه ممکن از قضای آن در ایام حیضات شده باشد  
 و قضا نگردد، ببرد بر جبر بزدل او واجب است که آن را بجهت او قضا کند  
**مسئله** از **م** بعضی از علما گفته اند که روزی که بروی واجب است قضا  
 کردن آن از میت روزی است که بسبب عذری از او فوت شده باشد  
 مانند سفر یا مرض یا حیض یا غیر اینها و هرگاه عذر او را اخطا کرده باشد  
 قضای آن بروی واجب نیست و مسئله خالی از اشکال نیست اگر چه بعضی  
 بلکه اظهر از آنست که قضای آنما بر بروی واجب است و مشکل تر روزی است  
 که گرفته باشد اما بجهت محل مسئله بعضی امور را متکب شده باشد که  
 باعث بطلان روزی او شده باشد **مسئله** از **م** هرگاه از برای میت  
 چند چیز باشد که درین مساوی باشند بر سبیل تشاوی باید قضا کند  
 و اگر از جهت چیزی زیاد یا بدیهه یا هر یک از آنها که آن را بکند از دیگر ساقط  
 میشود **مسئله** **م** هرگاه بر ذمه میت روزی باشد و شخصی اجبی بر عا  
 قضا کند اظهر از آنست که از ذمه وی ساقط میشود و بر او واجب است  
 که بکند و هم چنین وی میتواند که از آن استیجار کند بلکه باید خود بگیرد  
 بلی هرگاه میت خود وصیت کند بعضی گفته اند که از وی ساقط میشود و  
 احوط آنست که در بیعوت علان را استیجار وی خود نیز قضا را بکند  
**مسئله** **م** واجب نیست تمجیل کردن و قضا بلکه قضای روزی واجب  
 موسوع است پس لازم نیست که هرگاه چند روز از رمضان را اخطا

کرده باشد که بعد از عید قضا بلا فاصله شروع در قضا شود بلکه در هر  
 وقت که خواهد میتواند قضا را بگیرد **مسئله** از **م** واجب نیست هرگاه  
 چند روز از ماه رمضان را اخطا کرده باشد که قضای آنها را  
 بی دبی بگیرد بلکه میتواند که هر چند روز یکی را بگیرد بی دبی و بی  
 در پی گرفتن قضای روزی است **مسئله** **م** ترتیب در قضا  
 روزی واجب نیست باین نحو که روز اول را نیت کند که این قضای روزی  
 اولی است که اخطا کرده ام و روز دوم را نیت قضای روز دوم  
 کند و هم چنین بلکه ترتیب نیست **مسئله** **م** کسیکه روزی  
 قضای ماه مبارك رمضان بر ذمه او باشد جایز نیست از برای او که  
 روزی سنی بگیرد بلکه باید اول روز قضا را بگیرد و شخصی نمائند که احکم  
 مختص بر روزی قضای رمضان است و روزها را بواجب دیگر مانند روزی  
 ندزی و کفار هم چنین نمیشوند پس کسیکه روزی نذر یا کفار یا اجاره  
 غیر موقعه یا قضای میت بر ذمه او باشد میتواند روزی سنی بگیرد  
 بنا بر اقوی **مسئله** **م** هرگاه یکی دو روزی نیت روزی قضای ماه  
 رمضان را بکند تا ظهر داخل شد است جایز است که اخطا نکند اگر چه  
 بدون عذر را باشد بل کراهت دارد و اما بعد از ظهر حرام است  
 از برای او اخطا کردن و میتواند اخطا نکند و هرگاه عید بعد از ظهر  
 اخطا نکند واجب است که کفار بدهد و مقدار کفار آن در فصل  
 یک ازین مذکور خواهد شد و شخصی نمائند که الله مذکور شد که در قضا  
 ماه رمضان پیش از ظهر میتوان اخطا نمود و در وقت است که وقت آن



تک باشد چرا که وقت تک شدن باشد مثل اینکه ایستد بر رمضان  
 مانده که هرگاه از روز و اظفار کند روز قضای آن تا آخری افتد از  
 رمضان دوم و در پیش از ظهر یا برایت اظفار کردن و بدانکه روزها  
 واجب دیگر از واجبات مومعه مانند قضای رمضان نیستند بلکه  
 آنها میتوان اظفار کرد خواه قبل از ظهر یا قبل از ظهر و لحاظ اظفار  
 نکردن است **مسئله ششم** در بیان کفاره اظفار در روز و در روز کفاره  
 و بیان احکام و مطلقات آن بدانکه مقصود ما درین فصل بیان  
 وجوهرات یکی بیان کفاره اظفار در روز یعنی بیان اینکه کدام روز  
 هرگاه یکی از آن اظفار کند باید کفاره داد و مقدار کفاره و بیان  
 احکام آن و دیگری در بیان روز کفاره یعنی بیان روزها آنکه  
 بپس کفاره معاصی واجب یا مستحب میشود خواه آن معصیت اظفار بود  
 روز باشد یا غیر آن پس درین فصل دومین است **بحث اول**  
 در بیان کفاره اظفار در روز و احکام و مطلقات آن و درین محبت  
 سه مقام است **مقام اول** در بیان اینکه کدام روز هرگاه در آن  
 عذرا اظفار کرد شود باید کفاره داد بدانکه روز بر دو قسم است  
 واجب و واجب بر هفت قسم است روز ماه رمضان و قضای آن و روز  
 معین و نذر غیر معین و در روز اعتکاف واجب و اجاره و در روز کفاره  
 و روز بدل هدی و غیره و شک نیست که در قسم اول که روز سنتی یا  
 هرگاه آنرا باطل کنند مطلقا کفاره لازم نیلند و خلافی درین نیست  
 و هم چنین در چهار قسم از روز واجب هرگاه باطل کرد شود کفاره

لازم نیلند بکفاره و آن روز نذر غیر معین است و در روز اجاره و  
 روز کفاره و روز بدل هدی یا غیره و اما در چهار قسم دیگر که واجب  
 نیلند و کفاره در اظفار کردن در روز ماه مبارک رمضان یا قضای  
 و خلافی در آن نیست و هم چنین شک نیست و اینکه روز نذر معین یا عهد  
 معین یا قسم هرگاه کسی اظفار کند کفاره واجب میشود و هم چنین است  
 در روز اعتکاف هرگاه عذر اظفار کند یا باطل کند و اما در روز قضای یا نذر  
 رمضان پس یکی نیست در اینکه در پیش از ظهر هرگاه باطل کرد شود کفاره  
 قضا واجب نیلند و اما هرگاه قبل از ظهر کسی اظفار کند پس در آن خلافت  
 و اقوی آن است که کفاره واجب میشود و در آنکه با وجوب کفاره درین  
 صورت خصوصیات یکسکه قضای روز ماه رمضان از برای غیر و  
 بکفاره یا اینکه هرگاه کسی قضای ماه رمضان از جهت غیری بکفاره مانند  
 ولی که قضا از جهت میت کند نیز ایچکم را دارد اسکالات و اظفار  
 اول است اگر چه تا فی الحقیقت **مقام دوم** در بیان مقدار کفاره  
 و در بیان چهار مسئللات **مسئله اول** بدانکه در کفاره اظفار  
 کردن در روز ماه رمضان خلافات و منوهرات آن است که کفاره آن  
 یا ازاد کردن یک نبد است یا روز گرفتن دو ماه بی دربی یا اطعام  
 کردن سخت فقره یکین و ادبی خیرات که ازین سه هر یک را خیر اهد  
 اختیار کند و قبل از او و بعضی گفته اند که کفاره او بر قیاس یعنی اول  
 و ایسی است ازاد کردن یک نبد پس اگر شود و قدرت نداشته باشد  
 باید دو ماه بی دربی روز بگیرد و اگر بران نیز قادر نباشد و طاقت  
 نداشته باشد سخت میکند را طعام بدهد و اقوی قول منوهرات



بعضی که افطار کند در روز ماه رمضان عدا و بد و نذر و یا یکی  
 از چیزهایی را که مذکور شد که باعث کفایت میشود عدا و بد و نذر  
 بعد از او و یا یکی از چیزهایی که مذکور شد و یا یکی از چیزهایی که مذکور شد  
 اختیار کند و بد آنکه جوی از علما گفته اند که چیزی بودن میان این سه  
 چیز در صورتی که از حلال افطار کرده باشد مثل اینکه مال حرام خورده  
 باشد یا با زن غیر جامع کرده باشد یا استنای بدست کرده باشد یا سرب  
 خورده باشد باید هر سه کفایت دهد یعنی هم بد از او کند و هم دو یا  
 بی در پی روز نکرده و هم سخت مسکین را طعام بدهد و اولی واجب  
 طالب ثواب نیز است بقول اخیار و فرموده اند و اطهر از آنست که حکم افطار  
 کردن از حرام غیر مثل افطار کردن از حلال است بلی محبات که در  
 صورت افطار کردن از حرام هر سه کفایت دهد بلکه اگر از حرام نذر  
**مسئله و غیره** کفایت افطار کردن عدا و بد و نذر قضا یا ماه رمضان  
 بقدر از طعام دادن است بد و نذر مسکین و یا وجود عدم قدر و نذر  
 روز گرفتن بر هر که افطار کند در قضا یا رمضان بقدر از طعام بدهد  
 ده مسکین را طعام کند و اگر قادر نباشد سه روز روز نکرده و  
 بعضی گفته اند که کفایت آن مثل کفایت ماه رمضان است و اقوی  
 آن است که کفایت واجب همان است که مذکور شد بلی دادن کفایت  
 افطار در روز رمضان سنت است **مسئله** کفایت افطار  
 کردن عدا و بد و نذر که قسم واجب شده باشد و معین باشد طعام  
 ده نذر مسکین است یا پوشانیدن ایشان یا افاضه کردن یک بند  
 و هرگاه از آنها عاجز باشد و نتواند سه روز و نذر نکرده و کفایت

این کتاب از کتب معتبره است  
 و در آن کتب معتبره است  
 و در آن کتب معتبره است

افطار کردن در روز و نذر یک روز آن نباید واجب شده باشد کفایت  
 افطار در روز و نذر قسم است بنا بر اقوی و کفایت افطار کردن در روز و نذر  
 روز و یا آن واجب شده باشد کفایت افطار در روز و نذر و یا  
 است **مسئله** کفایت افطار در روز و نذر اعتکاف عدا و بد و نذر  
 عدا و کفایت طعام است بنا بر اقوی و آن یک بند از او کردن است  
 و یا چیزی ده ماه بی در پی روز گرفتن و یا چیزی سخت مسکین طعام  
 دادن و بد آنکه افطار در روز و نذر اعتکاف و نذر باعث کفایت میشود  
 که جامع کرده باشد یا یکی از دیگر بنا بر اقوی و هم چنین باید که  
 غیر روز اول و دوم باشد تفصیلاً که مذکور شد و نذر عدا و بد و نذر  
 در میان مسائل آنکه متعلق باین محبات و در آن و نذر و مسائل  
**مسئله** افطار بد آنکه در روز که جهت کفایت در مواضع مذکور که  
 میشود شرط است که بی در پی باشد و جایز نیست فاصله در میان آنها  
 قرار دادن مگر در کفایت قضا یا رمضان بنا بر اقوی که در آن جایز  
 تفریق کردن **مسئله** و غیره هر جا که باید روز بی در پی بگیرد و  
 بعضی از روز و بگیرد و بعضی دیگر مانند کفایت یا عدا و بد و نذر  
 مانند حیض یا مثلاً نذر عدا باید افطار کند و بقدر از نذر عدا  
 بقدر بگیرد و لازم نیست که از سر بگیرد خواه آن روز بی در پی دو یا  
 باشد یا سه روز یا غیر آنها بنا بر اقوی و بقدر از نذر عدا باید  
 بلا فاصله شروع بر روز گرفتن کند که اگر یک روز تا جیر کند باید  
 از سر بگیرد و اگر بد و نذر عدا افطار کند باید دو بار از سر بگیرد



و انچه را که گرفته است جناب غفلت و مکر به موضع یکی در صورتیکه  
دو ماه بی دربی و لعب باشد و بکاه و بکرو و از آن اقل بی دربی  
گرفته باشد و بعد از آنکه در این صورت لازم نیست که از سر کمر  
ببهره بگیرد و بعد از این همه بی دربی بودن شرط نیست  
تعمید و دیگر در صورتیکه بکاه بی دربی و در بر او واجب باشد  
و باز در روز آن گرفته باشد و یکی دیگر در سه روز بدل هدیه  
و در سیم روز عید باشد بنا بر قول جمعی از علما و اهل علم **مسئله**  
کسیکه چند روز بی دربی و در بر او باشد باید وقتی شروع در  
گرفتن آن کند که تواند بی دربی بود تا ادراک کند بی کسی که  
دو ماه بی دربی بکند جایز نیست که اول شعبان شروع کند بلکه  
یکروز قبل از شعبان شروع کند جمیع است **مسئله چهارم** در جائیکه  
باید در کفان باشد از او کند باید مسلمان باشد اما شیعه بودن شرط  
نیست و باید عیوب که باعث از او شدن نباشد است در آن باشد اما  
عیوب دیگر مانند کرمی و کنکری ضرر ندارد و هم چنین ضرر ندارد هرگاه  
بکد است او یا بکنا یا و مقطوع باشد و هم چنین میتواند کزیر را که  
ام ولد باشد از او کند و هم چنین میتواند از او کند بیدار و اگر بخیر  
باشد بشرطیکه علم ببرد آن نداشته باشد و فرقی نیست در بین  
میان اینکه مرد باشد یا زن یا نعلی باشد یا غیره **مسئله پنجم**  
در جائیکه مسکین طعام داده میشود باید هر مسکینی را یکبار از طعام بدهد  
که عبارت است از صد و پنجاه و سه مثقال و نیم صیرفی و این جزو از آنست

نزد و مثقال و احوط آنست که هر فقیر را پنجاه و سه مثقال که حال تعاقب  
اکثر بلاد و عجم است بدهد و احتیاط آنست که آن یکبار را از کفان یا آورد  
یا نان بدهد و مخیبات که بستانان خیر بی با آن هم کند و باید طعام را  
فقیر داد و فقیران خیری نیست و باید در هر جائی بدهد معنی که هست از  
اشخاص داد پس در جائیکه شصت نفر رسیده است باید شصت نفر داد  
و در جائیکه ده نفر رسیده است باید ده نفر داد و هم چنین جایز نیست  
مجموع را بیک نفر یا دو نفر یا غیره از آنجا از عدد بیکه در آن عدد معین  
کمزات داد اگر چه میان دادن آنها فاصله بسیار باشد و لازم نیست که آنها  
عدد معین جمیع باشند پس میتوان بدهد و میگوید و هم چنین جایز نیست  
که هر فقیر را کمتر از یک مد بدهند و نمیتوان کفان را بکسی او که واجب  
المنفقة افترض باشد بلکه باید بفقیر واجب المنفقه داد و هرگاه کفانه  
بطفل داده شود و احوط آنست که بزرگ او را داده شود نه بخواه آن  
طفل مکرر در صورتیکه ولی او از آن بدهد که طفل بدهند **مسئله ششم**  
در جائیکه خیرات میان چند فقیر بکفان میتوان بدهد که بعضی از این خیرات  
بدهد و بعضی از جزو یک مثقال بیکه بکاه و روز بکند و میسکین  
طعام بدهد بلکه باید هر کدام را که اختیار بی کند از اتمام کند  
**مسئله هفتم** بدانکه جایز نیست دادن قیمت در کفان بلکه باید همان  
چیزیکه از شارع رسیده بطل داد و بی جایز نیست دادن قیمت بستانند  
و هم چنین کفان نمیکند دادن قیمت بلکه باید خیراتی بدهد  
**مسئله هشتم** شکی در این نیست که هرگاه مکرر شود امور یکبار است



کفان میگوید در پیش از یک روز کفان نیز مکرر میشود یعنی هرگاه و کی در یک روز  
 از ماه مبارک رمضان یا روزی که معین امری بعمل آورد که کفان واجب است  
 باید یک کفان بداند و هرگاه در روزی که کفان واجب است و در آن روز باید یک کفان  
 دیگر بداند خواه کفان در روز سابق را داده باشد یا نه و هم چنین هرگاه  
 در روزی که کفان واجب است و در آن روز کفان بداند و اگر روزی که کفان واجب است  
 او در آن روز کفان بداند و در آن روز کفان بداند و در آن روز کفان بداند  
 یک روز جز با آنکه باعث وجوب کفان میشود مکرر بعمل آورد مثل اینکه  
 یک روز در بار یا منبر حاج کند یا چیزی بخورد یا یک نفر طالع کند و غیره  
 بخورد در بعضی از علما گفته اند که بعد از یک امر باعث کفان مکرر است کفان  
 نیز مکرر میشود مطلقا پس اگر در روزی که باعث کفان را بعمل آورد  
 باید دو کفان بداند و اگر سه روزی که باعث کفان را بداند و در آن روز  
 هم چنین و بعضی دیگر گفته اند که مطلقا کفان مکرر نمیشود پس اگر  
 یک نفر در یک روز امری را بکند که کفان واجب شود باید یک کفان بداند  
 و اگر دو روزی که بکند یا سه روزی که بکند یا یک کفان بداند خواه  
 آن امور از یک جنس باشند مثل اینکه دو مرتبه چیزی بخورد یا دو مرتبه طالع  
 کند یا از دو جنس باشند مثل اینکه یک نفر چیزی بخورد و یک نفر طالع  
 کند و بعضی دیگر گفته اند که اگر جماع مکرر شود کفان نیز مکرر میشود  
 اما تعدد چیزهای دیگر باعث تعدد کفان نمیشود و بعضی دیگر گفته اند  
 که اگر کفان اول را داده باشد و بعد از آن مرتبه دوم امری را بعمل آورد یا  
 در آن کفان بداند و اگر پیش از او کفان اول آن امر را بعمل آورد

یک کفان کفایت میکند و بعضی دیگر گفته اند که اگر آن دو امر را که قبل از  
 او و پیش از آنست کفان مکرر میشود و اگر از یک جنس باشند و کفان اول را  
 داده باشد باید دو کفان بداند و اگر نداده باشد یک کفان بداند  
 است و اقوی و صحیح تر نظر خبر قولی و ثمرات بعضی مطلقا کفان مکرر  
 نمیشود مگر بعمل آوردن امری که باعث کفان میشود علی احوط آنست  
 که هرگاه جماع یا تناسل مکرر بعمل آورد یا آن ضلوع یا جماع یا تناسل  
 باشد کفان و مکرر بداند و هم چنین است هرگاه ابتدا امری را بعمل آورد  
 که موجب کفان باشد یعنی کفان واجب نمیشود اگر چه احوط در آن کفان است  
 خصوصاً هرگاه ضلوع دوم جماع یا تناسل باشد **مسئله** هرگاه کسی  
 در روزی از ماه رمضان یا روزی که معین امری را بعمل آورد که باعث کفان  
 میشود و اتفاق افتد که بعد از آن در آن روز امری را بداند که باید یک کفان  
 کند مثل اینکه عابض شود یا سفری رود و در آن روزی که باعث کفان است  
 که کفان آن امری که اول بعمل آورد ساقط میشود و حق آنست که ساقط  
 نمیشود بلکه باید کفان و بداند علی هرگاه امری را بعمل آورد که باعث کفان  
 میشود و بعد از آن معلوم شود که آن روز از ماه رمضان نیست یا  
 معلوم شود که آن روزی نیست که روزی از آن ذکر کرده کفان ساقط میشود  
**مسئله** هرگاه بداند که هرگاه مکرر در آن خود را میبرد و با او جماع کند  
 در روزی از ماه رمضان و هر دو روز باشند و اعیان برسد که  
 دو کفان بداند یک جهت خود و یکی جهت زن و بخلاف آن باید یک کفان بداند  
 و خواه آن زن متعه باشد یا زن دائمی و خواه مجبر کردن بر نفس و مثل آن



باشد باز در روزن و طلقا چیزی لازم نیست نقصا و نه کفایت و هرگاه چیزی  
 زن خود را ببرد بجماعت مثل اینکه کثیر خود را یا زن حبیب یا یا ببرد و ببرد  
 بر او اطلاق ظاهر است که حکم آن هم چنین نیست بلکه بر آن دو یک کفایت  
 بجهت خود لازم است و جهت آنها چیزی لازم نمیشود و برخود آنها نیز چیزی  
 لازم نیست و هم چنین است هرگاه زن خواه احبیب و خواه زن خود و خواه  
 باشد و پیدا شود و مرد را او جماع کند یعنی بر مرد نیز از یک کفایت  
 لازم نمیشود و بر زن چیزی نیست و هرگاه زن مرد را اجبار کند بر جماع  
 حکم آن مثل حکم مرد نیست و برای یک کفایت بجهت خود لازم نمیشود و مرد  
 چیزی لازم نیاید و هرگاه مرد مسافر اجبار کند زن را که درون دار باشد  
 بر جماع ظاهر است که کفایت بر هیچکدام لازم نباشد اگر چه مرد فعل تمام  
 کرده و کفایت کار است و هرگاه مردی زن خود را یا دیگر را ببرد بر غیر  
 جماع مثل اینکه ببرد بر چیزی خوردن بجهت آن کفایت بر مرد لازم نمیشود  
 و بر زن نیز هیچ لازم نیاید و هرگاه اولی ببرد بر چیزی خوردن و ببرد  
 از آن از اجزای جماع در صورت هرگاه مرد هم درون باشد باز مرد  
 کفایت لازم نمیشود و هرگاه مردی زنی را دیگری ببرد بر جماع کردن  
 بر آن دیگری کفایت آنها لازم نمیشود و برخود آنها نیز کفایت و قضا لازم  
**مسئله یازدهم** هرگاه بر کسی کفایت لازم شود دیگری نیز عاقل باشد  
 اقوی از آنست که از او ساقط نمیشود و بار بر او لازم است که کفایت را  
 بعمل آورد ولی هرگاه دیگری چیزی را بخواهد که آن شخص خود مالک شوی  
 و کفایت را بعمل آورد ساقط نمیشود و هرگاه کسی مردی باشد و کفایت و

او باشد و کسی بر عاقلیت او عمل نماید و مردی را بدو با عت خصیفت ازین  
 میشود **مسئله دوازدهم** هرگاه کسی عاجز باشد از کفایت یعنی نتواند درون ببرد  
 و زن نیز از آن بگذرد و نه صفت مسکین را طعام بدو هدا اطلاق است که باید  
 ببرد و اگر از آن ممکن نمیشود و قوه دارد و صفت زن کند و جمعی از علما گفته اند  
 که باید بجهت روزی درون ببرد و هرگاه نتواند و احوط از آنست که هر دو را بعمل  
 آورد و اگر از جهل روزی درون گرفتن عاجز باشد احوط از آنست که ببرد  
 قدر که نتواند درون ببرد و بقدر ممکن تصدق بین بکند و اگر از اجبار  
 عاجز باشد قوی بکند و استغفار کند و درین روز بی دردی بودن شرط  
 نیست و هرگاه کسی عاجز باشد از کفایت و تصدق با روزی با هر دو را بعمل آورد  
 یا از اجبار نیز عاجز باشد و قوی را استغفار کند و بقدر قدرت هم رعایت  
 بر او کفایت لازم نیست و از او ساقط است و بداند که مراد از قادر بودن  
 بر دادن کفایت آنست که عرفا بگویند که آن قادر نیست بر جا آوردن  
 چیزی که کفایت الحاقی قادر باشد بریدن از او کردن یا طعام صفت  
 مسکین است اما بجهت آنکه مستلحق است او با فعل حاضر نباشد یا آنکه در غیری  
 باشد که مسکین حاضر نباشد ظاهر است که کفایت از آن ساقط شود و هم چنین  
 است هرگاه بجهت مسکین در چند روز قادر بر درون گرفتن نباشد اگر چه  
 بعد از دفع ضعف قدرت داشته باشد و حتی نماید که آخر مذکور شد  
 در کفایت آنست که در دو ماه درون دادن باشد خواه مسکین یا غیر و اما در  
 کفایت دیگر مثل کفایت قسم و نذر بنا بر اقوی و غیر اجاب بر هرگاه از  
 دادن کفایت عاجز شود باید همین استغفار کند و اجتناب از آنست



که اگر بعضی از فضائل کفانه را قافه و یا بلند ببرد و **موجب** و **مستحب** در بیان  
روزها بکند و کفادات معاصی و واجبات خواه آن محبت اطفا و در روز  
باشد یا غیر آن و چون کفر افرسانه مقام ذکر اینها تفصیل و بیان احکام اینها  
نیت لهذا بر سبیل اجمال و اختصار بیان اینها میشود تا استغناء جمیع قضا  
صوم شده باشد بداند که روزه که محبت کفانه معاصی واجب میشود بر پنج  
قسم است **اقول** آنکه روزه که محبت کفانه در آن واجبات یا چیزی  
دیگر **و اما** آنکه روزه در آن واجب بقدا از عا جز شدن از چیزی دیگر **و**  
آنکه روزه در آن واجبات غیر اینها غیرات میان روزه و غیرات  
و هر یک که بعل آورده کفایت میکند **و اما** آنکه روزه یا چیزی دیگر **و**  
در آن بقدا از عا جز شدن از چیزی دیگر غیر از آن چیز اول است **و اما** آنکه  
روزه در آن واجبات نیز چیزی دیگر **اما** **اقول** یعنی آنکه روزه و چیزی  
دیگر هر دو در افواجبات بر آن در یک موضع است و آن کفانه کفایت  
است عدا بی آنکه سرعاً کفایت آن لازم شده باشد و کفانه آن از است  
که یک بند از ای کند و صفت مسکین را طعام دهد و دو ماه بی در  
روزه بکند و داخت که جمیع از عدا در کفانه اطفا و کردن در روزه  
ماه و رمضان حرام یافتن باین قایل شده اند و مذکور شد که اقوی از است  
که از مستحبات **و اما** **و اما** یعنی آنکه روزه در آن واجب  
میشود بقدا از عا جز شدن از چیزی دیگر **و اما** در هفت موضع است **اول**  
کفانه قتل خطا که کسی با نیاید یا کند یا نکند صد کفایت نداشته باشد  
و کار کند که غالباً کند یا نباشد و او کشته شود مانند آنکه خطی را برای

نادر ببرد و او ببرد یا نه و یا هر چه باشد از او و بعضی خورد و کشته  
شود یا در راه بر کسی بخورد و او بپشتد و ببرد و کفانه آن از است که یک  
بند از او کند و اگر عا جز باشد و قدرت نداشته باشد دو ماه متوالی  
روزه بکند و اگر بر آن قدرت نداشته باشد صفت مسکین را طعام  
بدهد **و اما** کفانه اطفا و کردن در روزه قضا یا ماه رمضان بقدا از  
ظهور داخت که کفانه آن از است که ده مسکین را طعام بدهد و اگر  
قدرت نداشته باشد سه روز روزه بکند **و اما** کفانه غا لغت قضا  
با اینکه قضا خورد با عا و مقدمه خدا بر کردن ضلیکه ترک رجا نداشت  
باشد یا نکردن ضلیکه قضا رجا نداشت باشد و غا لغت آن قضا  
و کفانه آن از است که یک بند از او کند یا ده مسکین را طعام بپوشاند  
یا ده مسکین را طعام دهد و اگر از هر سه عاجز شود سه روز بپای  
روزه بکند **و اما** کفانه طعام رات که کسی با زن خود بگوید است  
**علا** **و اما** و شرایط آن نیز موجود باشد تفصیل که در مقام  
خود مذکور است پس اگر خواهد جامع کند باید کفانه بدهد و کفانه  
آن از است که یک بند از او کند و اگر عاجز شود دو ماه بی در  
بکند و اگر از آن نیز عاجز شود صفت مسکین را طعام کند **و اما**  
کفانه کوی کردن از عرفات پس از غروب عدا و کفانه آن از است  
که یک نفر بکشد و اگر عاجز شود هجده روز روزه بکند و تفصیل اینها  
در کتاب **و اما** بیان کرده ایم **و اما** در جزاء صید و رحالت احرام  
در آن خلاف است و تفصیل آن مناسب این مقام نیست و در کتاب حج مذکور است



**هفتم** کفان جامع کردن و اعتکاف و ان بنیض مثل کفان طهارت  
بنابر اقوی و کفان در آن تخصیص دارد بجامع کردن هم چنانکه مذکور شد  
**هشتم** کفان غالفت نذر بنا بر اقوی و کفان آن کفان غالفت  
قسم است هم چنانکه سابق بر این مذکور شد و مخفی نماید که بعضی گفته اند  
که هرگاه نفي در مصیبت موی سر بخورد یا رو بخورد یا چیزی از بدن بخورد  
شود یا بر روی جامه خود را در ملک و زین خود یا زین خود را کند یا بکند  
کفان غالفت قسم را بدهد و روای بنیض بر این معنی وارد شده است  
و بکسر ضعیفات واجب بودن از کفان بر وجه معلوم نیست و ظاهر آن  
کمرست است هم چنانکه بعضی از علما گفته اند و **ما فی سیم** یعنی انگشت در  
در افواجیست غیرا با یکدیگر میان روز و غیران و هر یک را بکند  
کفایت میکند بر سه موضوعات **اول** کفان آنکه در روز نماز و وضو  
افطار کند یا یکی از چیزها بلکه باعث کفان میشود بعلی آورد و کفان آن  
هم چنانکه گذشت از آنست که یا بکند یا از او کند یا سخت میکند و اطعام  
بدهد یا دو ماه پی در پی روز بکند و کفان سر تراستیدن در احرام  
اعزام و کفان آن یک کوفت است یا سه روز و روز با اطعام ده میکند  
**سیم** کفان غالفت کردن عمدت بنا بر اقوی و کفان آن مثل کفان  
اعظام در روز ماه مبارک رمضان است عمدت چنان که سابق بر این  
مذکور شد و بعضی کفان غالفت عمدت را مثل کفان غالفت قسم  
گفته اند و اقوی آنست که ما گفته و بد آنکه بعضی از علما قایل شده اند که  
نفي در مصیبت موی سر بخورد یا بر کفان افطار و در روز ماه و وضو

میدهد بر تلب و بعضی دیگر گفته اند بغير و بعضی دیگر گفته اند کفان دارد  
و کفان ندارد و این اظهارات و اگر چه کفان دادن سنت بلکه احوط است  
**و اما غیر جماعت** یعنی آنکه در روز یا چیزی دیگر بر سبیل خیر واجب است  
بکند از عاخر شدن از چیزی دیگر و آن در صورتیکه کسی ماکیزد خود که  
باذن او احرام بسته باشد در حالت احرام جامع کند و کفان یکسرات  
یا بکند یا بکند که بکند پس اگر از شر و کار عاخر شود غیرات بکند  
یا بکند که بکند و در روز و روز کفان **ما فی سیم** در کفان بکند است  
در جمیع اقسام کفان که بر او روز و کفان متعین است بلی هر یک از اقوی  
او باذن او از او کردن یا اطعام او و از او بلی او در روز و از آن ساقط میشود  
و بد آنکه بعضی از علما گفته اند که کسیکه بخوابد و نماز نخواند و نکند یا وضو  
نکند و واجبات کفان بدهد و کفان آن از آنست که از او در  
روز بکند و بخوابد که روز بکند که روز بکند که روز بکند که روز بکند  
**و اما** بد آنکه از جمله مواضیک خلاف شده است دوران کفان کفان  
دارد یا نه در صورتیکه کسی قسم بخورد به بر بودن از خدا یا بغير از خدا  
و در احرام بودن چند ضعیفی خواه داشت و خواه دروغ خلافی نیست و لیکن  
در وجوب کفان در چنین قسمی باید که در خلاف است بعضی گفته اند  
کفان آن کفان طهارت اقل بکند از او کردن و با عجز از آن در نماز  
روز داشتن و با عجز از آن سخت میکند و اطعام دادن و اگر عاخر  
شود ده میکند و اطعام یا کفو دهد و اگر عاخر شود سه روز متوالی  
روز بکند و بعضی گفته اند کفان آن کفان نذر است و آن با بوی گفته



سه روز و نه بکشد و ده میکند و طعام بدهد و بعضی گفته اند که نه کرده  
 است و کفایت نداد و در حدیث صحیح وارد شده است که صفوان بن برخیز  
 طعام حن عسکریه نوشت که مردی سوگند یاد کرد بر بزرگواران خدا و  
 رسول و مخالفت کرد تو بر کفایت او بخت حضرت فرمود که نه کرده میکند  
 طعام میدهد هر میگویند یکدل و طلب امرش میکند از خدا و والد باید  
 حقیق طلب نراند و بعضی دیگر از علما با مضمون قایل شده اند و این قول  
 خالی از قوی نیست و بدانکه تفصیل احکام کفایات بخوبی که در غفار  
 مناسب نبود بهین قدر آگفته شد **مسئله چهارم** در بیان بعضی از احکام  
 و مسائل متفرقه که متعلق بکتاب صوم است و در آن چهار رساله است  
**مسئله اول** زنی که ایست باشد و وضع حمل او نزدیک باشد  
 و زنی که شیر بدهد هرگاه جهت دوزن گرفتن شود و اشتباه باشد  
 که ضرر بخود ایشان یا طفل ایشان برسد میتواند افطار کند و باید  
 بعد فضا بکشد و بعضی هر روزی که افطار کرده اند یکد طعام صدق  
 کنند و فرضی نیست در شیعی و هند میان اینکه مادر باشد یا غیر مادر  
 بلی شرط است و بجز از افطار آن که ممکن نباشد که شیر دهند و بیک  
 طفل و شیر بدهد که هرگاه ممکن باشد افطار کردن آن جایز نیست  
 و بدانکه کفایت ایشان در بصورت واجبات خود ایشان و لازم  
 نیست بر شوهر ایشان که کفایت را بدهند **مسئله دوم** مرد دوزن  
 بپیر هرگاه بخوبی پیر شده باشد که قدرت دوزن گرفتن نداشته باشد  
 یا دوزن گرفتن باعث شقاق میشود که در توان تحمل آن ندارد و باید

افطار کند و بعضی هر روزی یکد طعام صدق میکنند و فضا کردن  
 بر آن لازم نیست و مشهور است که هرگاه بعد قدرت بهم رسانند  
 باید فضا کند و اظهر عدم وجوب فضا است بعد از قدرت اگر چه احوط  
 فضا کردن است **مسئله سیم** کسیکه مبتلا بر مرض عالج باشد و آن  
 مرض است که صاحبان هر چه آب خورد و سیراب شود هرگاه مشکل باشد  
 بر آن دوزن گرفتن افطار میکند و بعضی هر روزی یکد از طعام صدق  
 میکنند و احوط آن است که بدین از قدر ضرورت آب نخورد و مشهور است  
 که بعد از رفع شدن مرض باید دوزن را فضا کند و آن احوط است  
 اگر چه اظهر عدم وجوب است **مسئله چهارم** کسیکه عدا و دوزن ماه  
 مبارک رمضان بدوزن عذر افطار کند باید بجهتد از آن تغیر نکند و هرگاه  
 دوباره عذر کند یا بطل باز دوباره بجهتد از آن تغیر نمیکند و هرگاه  
 دهم سیم باز افطار کند باید از آن تغیر نکند و بعضی گفته اند که مرتبه سیم بن  
 از آن تغیر نمیکند و مرتبه چهارم از آن میگذشتند و اول اقوی است و دوم  
 لغوی است و محقق نمائند که گفتن دو مرتبه سیم یا چهارم در صورتی است  
 که در دو فضا باشد بجهتد عرض شده باشد پس اگر بیشتر یا عرض شده  
 باشد گفتن آن جایز نیست **طاعت** در بیان احکام فربس  
 اختصار بدانکه اعتکاف عبارت از مکث نمودن در مسجد جامع یا  
 شرعی که مکث در آن باشد جهت عبادت کردن و آن از جمله سنی و  
 کپی است و در هر اوقات میتوان جای آورد مگر در وقتیکه دوزن نمیتوان  
 گرفت مانند عیدین و حالت حیض و نفاس و سفر و مرض و امثال



انجا و تریب دوران ده از ماه رمضان پیش از آنکه حضرت پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله و سلم در آنجا که اعتکاف دهد از ماه رمضان را بر او واجب بود و حج  
 و عمره و تخریق علیه و آله در ده از آنجا که اعتکاف می نمودند مگر یک سال  
 که در آن خلیف بدو واقع شد و در سال قبل از آن بیت روز اعتکاف  
 داشتند و روز خضای سال گذشته و ده و زادا و هرگاه کسی  
 ندانند که اعتکاف کند یا عهد کند یا قسم بخورد یا خود را با جا و غیر  
 بدهد بجهت اعتکاف نمودن اعتکاف واجب می شود و درین فصل سه  
 مقام است **مقام اول** در شرط اعتکاف بدانکه از برای صحیح بودن  
 اعتکاف چند شرط است **اول** روز بی هیچ نیت اعتکاف بدون  
 روز بودن و شرط نیت که روز واجب است اعتکاف نکرد بلکه هرگاه در  
 روز یک روز آن واجبات مثل ماه رمضان کی اعتکاف نماید صحیح است  
 و هم چنین در روز یک روز واجب با روزی سقی بکند جایز است  
 که اعتکاف کند و از آن جهت که اعتکاف بدون روز بی هیچ نیت جایز است  
 اعتکاف کردن از برای کسی که حرام است بر آن روز گرفتن و هم چنین  
 جایز نیست اعتکاف کردن در روزها بلکه روز گرفتن در آنجا که  
 تفصیلا گذشت و در مسجد بی اعتکاف کردن در غیر مسجد صحیح است  
 و باید مسجد جامع باشد و در غیر آن صحیح نیست و مراد بجمع جامع مسجد  
 بزرگ است در ولایت که در آنجا نماز جماعت کند و مخصوص محل نباشد  
 و از آن جهت که برای نماز جمعه را جماعت حاضر شوند اگر چه متعدد باشد  
 مثل مسجد جامع میدان قدیم و مسجد خاوی در کاشان و سایر آنجا

مثل مسجد کربلا و مسجد لای باز و محل تا محلات و احوط از آنست که اگر  
 در یک نامدینه یا کوفه باشد در غیر محل الحرام و مسجد حضرت پیغمبر و مسجد  
 بزرگ کوفه و افعی فاند و در ولایات و بیرون احوط از آنست که در مسجد  
 ولایت که مشهور بجامع باشد یا آنجا آید **سیم** اینکه در سر روز یا پیشتر  
 باشد و کمتر از سه روز اعتکاف صحیح نیست و باید در شب میان بیرون داخل  
 باشد و احوط از آنست که شب و روز را نیز داخل کند و نزدیک بغیر بخت  
 شب اول نیت کند و تا شام روز سیم بماند در مسجد و ظاهر از آنست که  
 این تخصیص به روز اول ندارد بلکه در هر وقت چندات باقی معنی که  
 هرگاه سه روز اعتکاف کند و در روز چهارم نیز قصد اعتکاف داشته  
 باشد و در وقت اعتکاف روز چهارم صحیح است که خواهد که تا روز ششم  
 بماند و هرگاه یک روز یا دو روز بقصد از سیم خواهد اعتکاف کند اعتکاف  
 آن در بقصد از سه روز صحیح نیست و هم چندات حکم در بقصد از ششم  
 و غیره و از هر چه بالا رود **مقام دوم** آنکه از مسجد یک دوران  
 اعتکاف میکنند بیرون فرود میگردانند برای امور ضروری که از برای  
 آنها جایز است بیرون رفتن بی باید متکلف از مسجد بیرون نرود  
 بدون ضرورت و یا ضرورت میتواند بیرون رفت بی متکلف بیرون  
 رود از برای تحصیل اب و نان و سایر ضروریات اگر کسی ندانسته باشد  
 که برای تحصیل نماید و هم چنین جایز است رفتن به بیت الحرام از  
 جهت غسل جنابت هرگاه حکم شده باشد از برای نماز جمعه در صورتیکه  
 واجب باشد و در غیر آن مجید کند و بجهت عیادت مرضی و من با حاضر کند



در جنان مؤمنی و از برای فضا حاجت ضروری مؤمن و از برای غیر این  
 امور باید بیرون زد و از برای امور مذکور چون بیرون رود باید در  
 زیر سایه بنشیند بلکه در هیچ مکانی ننشیند و بعضی روز سایه راه رفتن  
 نیز منع کرده اند و باید بجای نکره رود از نزدیک تر راهها برود و بیست  
 خطی از بیرون برون آید و بگویند یا الله و توقف بیشتر از نود و نه روز نکند  
 و باید چون وقت نماز شود غایب از جای دیگر بفرمان سجده که محل  
 اعتکاف نکند مگر در مکه معظمه که هر جا میتواند کرد و اگر وقت نماز  
 شک شود در جای دیگر نیز میتواند کرد و هرگاه از برای غیر امور مذکور  
 بدون ضرورت بیرون رود یا در شرطی که از برای بیرون رفتن ذکر  
 شد اخلال کند اعتکاف باطل میشود و اگر محض از سجده بیرون  
 رود اعتکاف باطل نمیشود مگر زمانی که بگذرد که دیگر او را متکلف  
 نگویند و هم چنین است حکم هرگاه او را بیرون ببرد **نکته**  
 نیست که در بیاید نیست کردن در وقت شروع و از ابتدای اعتکاف  
 باشد و هرگاه تاخیر بیندازد تا اوقتی که نیست مگر از اعتکاف خارج  
 نخواهد شد و در نیتش قصد اعتکاف با قربت کافی است **ششم**  
 آنکه هرگاه بنده بماند بدون اذن اما اعتکاف نکند و هم چنین زن  
 بدون اذن شوهر و در هیچ بودن اعتکاف بیرون اذن بدو  
 و بیمان بدون اذن صاحب خانه خلاف است و اگر از آنست که اگر  
 در وقت بکشد که روز آن واجب باشد مطلقا ضرر ندارد و صحیح است  
 و اگر در وقت باشد که روز سستی باشد بدون اذن بدو واجب

خانه که است دارد و این که است بجهت روز است بجهت اعتکاف  
 بی هرگاه و وقت و اذن بدهند و اعتکاف که اهل حق نخواهد بود اگر چه  
 از اذن ندهند **مقام دوم** در امر دیگر بر کسی اعتکاف که حرام است  
 و آنها چند چیز است که بعضی از آنها علان بر حرام بودن باعث بطلان  
 اعتکاف نیز میشوند و بعضی دیگر حرام هستند اما اعتکاف را باطل نمیکنند  
**اول** جامع کردن خواه و در روز و خواه در شب خواه در محل و خواه  
 در خارج محل و این از جمله امور است که علان بر حرام بودن اعتکاف  
 نیز باطل میکند **دوم** دست باز کردن و بوسیدن جنسه اما بوسیدن  
 جنسه ضرر ندارد و ظاهر از آنست که دست بازی و بوسیدن حرام باشند  
 اما باعث بطلان اعتکاف نمیشوند **سوم** اختلاط کردن و آن اگر  
 در وقت واقع شود معنی حاصل شود اعتکاف را باطل میکند و اما  
 در شب پس باطل شدن اعتکاف باطل نام است **چهارم** بوی خوش  
 استعمال کردن و بوسیدن **و** و این نیز حرام است اما باعث بطلان  
 نمیشود **پنجم** خرید و فروش کردن مگر آنچه را که مضطر باشد در  
 خریدن آن مثل چیزی که باید بخرد و این نیز حرام است و باعث بطلان  
 نمیشود **ششم** جلال و خاصه کردن و امر دیگر از امر دیگر باشد  
 و هم چنین و امر دیگر هرگاه غرض آن غالب شدن با آنها و فضیلت  
 باشد و این نیز باعث بطلان نمیشود اگر چه حرام است **هفتم** آنچه  
 بیرون و ادعای حرام است خواه روز و باطل کند یا نه پس اگر چیزی باشد  
 که روز را باطل کند اعتکاف را باطل میکند و اگر چیزی باشد



که بر روز و ایام باشد و روز و باطل نکند بر مستکف حرام است  
 و اعتکاف باطل نمیکند و بداند که شش چیز اول در عبادت اعتکاف مطلقا  
 حرام است خواه در روز و خواه در شب و اما هفتم بر غیر از جماع کردن  
 و انحصار کردن بر بنابر احوط و در روز حرام است و اما در شب حرام نیست  
 مقام سیم در بعضی از مسائل متعلقه باین فصل و در آن چند مسئله  
**مسئله اول** بداند که اعتکاف اگر واجب معین باشد واجب است  
 که در آن روز که بر او واجب است بکشد و تاخیر انداختن جایز نیست و اگر  
 واجب مطلق باشد پیش از شروع کردن در آن میتواند تا هر وقت که  
 خواهد تاخیر اندازد اما بعد از آنکه شروع در آن کرده و بعضی گفته اند  
 که باید تا تمام کند و نمیتواند پیش از تمام کردن و هم زندقه و بعضی  
 دیگر گفته اند که آن نیز مثل اعتکاف سنت است هم چنانکه مذکور شد  
 و احوط از آنست که در اعتکاف واجب مطلقا بعد از شروع کردن در آن  
 از او هم زنند تا تمام کند و اما اعتکاف سنت پس بجزیره شروع در آن  
 کردن واجب نمیشود و میتواند بر هم زند بنا بر اقوی مگر هرگاه در روز  
 بگذرد که در خصوصیت روز سیم واجب میشود و دیگر نمیتواند بر هم  
**مسئله دوم** هرگاه کسی اعتکاف سنت کند و در آخر ماه رمضان  
 باشد و روزی از آن روز مذکور معین یا قضای رمضان باشد و پیش از  
 روز سیم از باطل کند یا یکی از اموریکه بر مستکف حرام است بیاورد  
 بر او مطلقا جزیی لازم نمائید نه قضای آن کند و اگر در روز سیم  
 یا ششم یا هفتم یا اعلی آورد و پیش از جماع کرده باشد در شب یا در روز یا بلیت

کفای اعتکاف بداند و اگر غیر از جماع از چیزهای دیگر و اگر باعث طلاق  
 اعتکاف میشود بطلان آورده باشد کفای مطلقا بر او لازم نیست و باید قضا  
 کند و هرگاه اعتکاف سنت باشد اما روزی از آن روز واجب باشد اگر  
 روزی واجب غیر از ماه رمضان و ضایحان و نذر معین باشد حکم آنست  
 بعینه هم چنانست که مذکور شد و اگر یکی از آنها باشد پیش از در ماه رمضان  
 باشد پیش از تمام شدن روز دوم آنچه بکشد کفای اعتکاف بر او لازم  
 نمی آید بلی اگر در روزی بطلان آورده عدل اگر باعث طلاق روزی شود  
 باید کفای اظفار در روز ماه رمضان را بدهد و هرگاه بعد از روز  
 دوم باشد پیش از غیر از جماع اموری دیگر را بطلان آورده و همه اعتکاف و کفای  
 بر او لازم نمی آید بنا بر اقوی و اگر جماع را بطلان آورد پس اگر در شب باشد  
 یک کفای اعتکاف میدهد و اگر در روز باشد دو کفای می دهد  
 یکی کفای اعتکاف و یکی کفای اظفار و در رمضان و هم چنانست  
 حکم بعینه هرگاه روزی از آن روز مذکور معین باشد مگر اینکه در خصوصیت  
 دو کفای میدهد یکی کفای اعتکاف و یکی کفای اظفار و اگر در روز  
 نذر و اگر در روز قضای ماه رمضان باشد هرگاه جماع یا اظفار پیش از  
 ظهر باشد و پیش از تمام شدن روز دوم باشد مطلقا کفای بر او لازم  
 نیست و اگر بعد از ظهر در روز باشد و پیش از تمام شدن روز دوم  
 باشد یک کفای اظفار در رمضان بر او لازم است و اگر بعد از تمام شدن  
 روز دوم باشد و پیش از ظهر روز سیم یک کفای اعتکاف بر او  
 لازم است و اگر بعد از ظهر باشد و غیر از جماع باشد باز یک کفای اظفار



در نماز آن لازم است و اگر جامع کرده باشد دو کفایت کند یکی کفایت  
اعتکاف و یکی کفایت افطار و قضا و اگر اعتکاف واجب باشد پس  
فرقی در میان روزیسم و بین از آنست بلکه در هر وقت که جامع کند یک  
کفایت اعتکاف نماید و در غیر جامع بجهت اعتکاف کفایت نیست و در  
صورتیکه جامع کند پس اگر در روز ماه رمضان باشد یک کفایت دیگر  
بجهت افطار میدهد و اگر در روز دوزخ و غیره باشد یک کفایت دیگر  
بجهت غافلت نذر میدهد و اگر در روز قضا باشد یک کفایت دیگر  
نظر باشد یک کفایت دیگر بجهت افطار و قضا میدهد و ظاهر آنست  
که اگر وجوب اعتکاف از آن دو بعضی ازین صورتها بجهت نذر و غیره باشد  
یک کفایت دیگر بجهت غافلت نذر نباید بدهد که هر کفایت باشد  
و اگر روزی آن روز واجب جدا باشد یک کفایت اعتکاف میدهد  
و ظاهر آنست که در بعضی روز هرگاه وجوب اعتکاف از آن جهت نذر  
معین باشد باید دو کفایت بدهد یکی کفایت اعتکاف و یکی کفایت  
غافلت نذر و بدانکه کیفیت کفایت اعتکاف قبل ازین مذکور شد  
**مسئله چهارم** هرگاه کسی شروع در اعتکاف کند و بگوید یا در روز  
پس از عید نظر یا بعد از اعتکاف و جمع نیست **مسئله پنجم** هرگاه کسی  
در سنت بودن اعتکاف بر او و سایر احکام مثل حکم مردان **مسئله ششم**  
هرگاه کسی نذر کند که بگوید یا در روز اعتکاف کند یا در روز نذر  
معتقد میشود بلی اگر بگوید یا در روز نذر کند یا من نذر نکرده  
نذر او معتقدی شود و باید سه روز تمام کند **مسئله هفتم** در نماز

ذکر و مسائل و احکام متعلقه بان و در آن یک مقدمه و چهار مطلب دیگر است  
**مقدمه** و در میان ثواب دادن ذکر و عقاب ناکر آن بدانکه ایات  
و احادیث در خصوص بسیار وارد شده از جمله بر روی کارها میفرماید  
و الذین یکنون الذی و الذی و الفضله و لا ینفقن فی سبیل الله  
فینهم بعد ابالیم یومحی علیها فی نار جهنم فیکون بها جبارا هم  
و یجوز بهم و ظهورهم هذا ما کنتم لا تفکرم فذوقوا ما کنتم تکرهون  
یعنی و آنکه اینکه جمع طلا و نقره و حقوق الهی بایند دهند و در راه  
خدا صرف نمایند در جبارت و ایشانرا بعد از در دنیا که در  
روزی که سرخ کنند این طلا و نقره را در آن جهنم و داغ کنند با آنها  
پیشانی و پهلوها و پشیمانی ایشانرا و ایشانرا که بندگان کوبند از است  
ما لها منک از و اینچنین جمع کرده بودید احوال مجید خدا باینها  
و بعضی گفته اند که تخصیص این سرخصی بجهت از است که فقیر و اگر بی بد  
که بر پیشانی میزند و پهلوها و پشیمانی میزند و پشت با و میبندد  
و دیگر حق تعالی میفرماید الذین ینفقون اموالهم و سبیل الله  
کمال حجة البت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة و انهم ینضجون  
فی نار الله و یقون مثل حمارکم مرفوف بینا یند ما لها یخرب و در راه خدا  
از ذکر و حسن و جمیع و خیراتها مانند یانتر است که روید از آن  
وقت خوشتر و در هر خوشتر و آنرا بداند که جمیع عهده صدارت  
میشود و خدا بضاعه میگرداند با بضاعه این از برای هر که خواهد  
و اما احادیث بر وجهی بسیار است و این را با جمیع حدیث نقل



حدیث ششم از حضرت صادق علیه السلام مرویات که هر کس دهکده  
قراصلی از زکوة را که بپای یکصد نیارات او بنویسند و بنویسند  
وقت مردن استغفار خواهد کرد که برابر یک دین باشد و بنا به مذهب زکوة را  
**حدیث هفتم** از حضرت رسول ص مرویات که کسی که بول طلا و نقره یا  
داشته باشد و زکوة از آن ندهد حق تعالی او را در روز قیامت او را حشر خواهد  
نمود و در زمین فقره که با بران بند شود و مسلط خواهد ساخت و او  
ماری باشد که زهرش از زهر ماها عظیم تر است و از عصب او خواهد بود  
و او خواهد گرفت تا چون با او برسد و او اندک از او خلاصی ندارد و دست  
خود را بدندان او دهد پس او را بدندان گیرد مانند ستر زکوة علف را  
بدندان گیرد پس طوقی گردد و در گردن او افتد و هر کس ستر یا کلاه  
یا کسبند داشته باشد و زکوة از آن ندهد حق تعالی در قیامت او را  
جلس کند در صحرائ فقره و با مال کند او را هر جوان شکافته شمی  
بسم خود و بگذرد او را هر جا چینی و هر صاحب زهری به پسر خود و هر  
زداعت داشته باشد را انگوشت خود داشته باشد و زکوة از آن ندهد  
ان طعنه های زمین را تا طبقه هفتم طوق کرد و اند و در گردن او اند  
و ان همه انش کرد و **حدیث هشتم** از حضرت رسول ص مرویات که هر  
مالی باشد و زکوة از آن ندهد هر روزی هزار فرشته او را نیارت  
با تن و منزع دهد پس اگر در دهر باویی که او را بخت فقری از کسی که  
بمیرد ان مایع زکوة در خون او شریک باشد و در لغت بر او و زکوة  
کشاده گردد و اگر او یارب بگوید حق تعالی کو بدست است شوی ملعون

او را

ای غاصی را و از حق تعالی و بهت دور کند و بد و زخمت رسانند  
**حدیث نهم** از حضرت رسول ص مرویات که کسی که زکوة ندهد  
و وجهم خواهد بود و او اگر چه عبادت داد و عیسی را کرده باشد  
و بن فرمودند که کسی که زکوة ندهد مثل کسی است که کوشت خون و  
شراب خورد **حدیث دهم** از حضرت رسول ص مرویات که هر کس که فرمودند  
که حضرت پیغمبر در مجاهد بودند که فرمودند که برخیز ای فلان و فلان  
و ای فلان تا بخی نفوذ از مجاهد بودن کردند پس فرمودند هر دو  
روید از مجاهد ما و غنا و در ان میکنند که سفار کوه میدهد **حدیث یازدهم**  
مرویات که حضرت سعید بن جبیر را گفت که یا علی هست کن از ان  
من و اهل اسلام نیستند بلکه کافرانند اول دعوت و دوم مایع زکوة  
بیم کنند مسلمانان بخیر حق همان در سال رخیم کسی که با سه جاع کند  
ششم کسی که دو هفته بی کند و میان مردم بیفتد غنا دهد هفتم  
کسی که منطبع شود و بی نکند هفتم کسی که با هم خونریز نکند  
**حدیث هفتم** از حضرت صادق علیه السلام مرویات که فرمودند واجب است  
است خدا بر اوقات چیز را باشد بر ایشان از زکوة و در ولادت  
زکوة هلاک میشوند بپشت ایشان **حدیث هشتم** از حضرت صادق  
مرویات که یکصد واجب بقرات از بیت حج و کعبه بقرات  
از کجانه که بر باشد از طلا و دراهم خدا انرا اتفاق کند تا قضا  
شود پس فرمودند رسنکار شود کسی که ضایع کند بیت خانه ان  
ظارا به بیت و پنج درهم را وی غرض کرد که بیت حق اینکلام



حضرت فرمودند کسی که منع کند زکوة را یا نماند او جلیس بشود تا زکوة  
بداد کند **حدیث نهم** مروی است از حضرت امام جعفر صادق که  
فرمودند هر یک قریاط از زکوة را پس می برد اگر خواهد بود بی  
و اگر خواهد ضایع **حدیث دهم** از حضرت صادق مروی است  
که فرمودند که هیچ مردی نیست که زکوة خود را بداد و مال او کم شود  
و هیچ مردی نیست که نداند زکوة خود را و منع کند از مال او زیاد  
شود **حدیث یازدهم** بسند بسیار معتبر از حضرت صادق مروی است  
که فرمودند که هر چه در معر خدایم که جلیس نکند هیچ ندان زکوة خود را  
مال او زیاد شود **حدیث فانی دهم** بسند معتبر از حضرت صادق مروی  
است که فرمودند که هر که نداند حق خدا را خرج میکند در راه مال  
و مقابل از **حدیث سیزدهم** مروی است از حضرت صادق که فرمودند  
که ضایع غنی شود هیچ مالی در دبر و هر مکر ضایع کردن زکوة و ندان  
**حدیث چهاردهم** مروی است از حضرت صادق که فرمودند که هیچ  
مالی بدایان نمی رسد مگر به ترک کردن دادن زکوة **حدیث پانزدهم**  
از حضرت امام موسی کاظم مروی است که فرمودند که عافیت یکند مال را  
خود را بدادن زکوة **حدیث شانزدهم** مروی است از حضرت باقر  
که فرمودند که باقیم در کتاب علی که نوشته بود که معر خدایم بود  
که هر گاه منع کردی خود زکوة و داو گوئی زمین منع میکند و کشتا  
خوری **حدیث هفدهم** بسند بسیار معتبر از حضرت صادق مروی است  
که فرمودند که هر چه در معر خدایم که ملعون است ملعون است مالی که زکوة

ان داده شود **حدیث هجدهم** مروی است از حضرت کاظم که فرمودند  
که هر که زکوة مال خود را غلام و کنال بیرون کند پس برساند از امریکه  
باید رساند بشوال غنی شود از او در روز قیامت که این مال را از کجا  
گفت کرده **مطلب اول** در بیان اهر از اموال که زکوة واری و بیان  
شرایط تعلق بر کثرت آنها و بیان ضایع و عدم زکوة هر یک از آنها بلکه  
زکوة در بعضی اموال واجب است و در بعضی مستحب پس در مطلب دوم است  
**باب اول** در بیان اموال که زکوة واری آنها واجب است بدانکه  
زکوة در نه خیرات و در غیر آنها زکوة واجب نیست و آن نه خیرات  
و نفقه و کسب و جو و خرد و غیره و شر و کاف و کفر و کفر و از برای حق  
زکوة در هر یک از آنها شرعی نیست و بی خیرات و بیام احکام آنها در آنها  
حجت میشود **مطلب اول** در بیان زکوة طلا و نفقه و دادن سه  
فصل است **فصل اول** در شروط واجب زکوة طلا و نفقه بدانکه  
واجبات دادن زکوة طلا و نفقه ولیکن واجب بودن زکوة و نفقه  
موقوف است بر سه شرط و هر گاه یکی از این شرطها یافت نشود واجب نیست  
دادن زکوة و در آنها **مطلب اول** آنکه رسد دار باشد یعنی رسد که حجت  
داد و دستد و آن زده باشند داشته باشند خواه مسکندیم باشد که طلا  
معامله باو نشود یا مسکند تان باشد پس واجب نیست زکوة در شرط طلا  
و نفقه و در ظروف طلا و نفقه و خا که آنها هم حجت زکوة نیست و اهر  
از طلا المانی که زبور رسا خیر باشند و مانند آنها **مطلب دوم** آنکه رسد  
نصاب برسند پس اهر از نصاب که رسد زکوة بر آن نیست اگر چه رسد



باشند و از برای هر يك از طلا و نقره و مضارب است اما مضارب اول  
طلا به مثقال شریحات و هر مثقال شری به ربع مثقال صیرفی  
است که حال متعارفات در بیت مثقال شری با نوزده مثقال  
صیرفی متعارف میشود پس مضارب اول طلا با نوزده مثقال متعارف  
میشود و ما در امیکم به نوزده مثقال نرسد و کوفه بران واجب میشود  
و بعد از آنکه به نوزده مثقال صیرفی رسید و سکه را در هم باند و سکه  
خیز بران بگذرد باید هجده يك از آن کوفه داد که نصف مثقال شری است  
که یک ربع مثقال صیرفی و نیم ربع مثقال است اما مضارب دوم  
طلا چهار مثقال شری است که سه مثقال صیرفی باشد که نوزده  
بر مضارب سابق باین معنی که پس از مضارب اول و کوفه واجب نیست و  
بعد از آنکه مضارب اول رسید باید هجده يك از آن داد و هرگاه که نوزده  
به مثقال صیرفی بران زیاد شود همان هجده يك مضارب اول باشد  
و از برای آن زیادتی چیزی نمیدهند تا سه مثقال تمام زیاد شود  
آنوقت هجده يك مجموع و میدهند و آنچه که از سه مثقال صیرفی  
بران مجموع بن زیاد شود بجهت زیادتی چیزی واجب نمیشود تا باز  
سه مثقال تمام شود و هم چنین بفرموده که بالا آورد و توضیح این  
از است که دانست که مضارب اول طلا با نوزده مثقال صیرفی است و باید  
با نوزده مثقال نرسد و کوفه بران واجب میشود اگر چه بقدر غلبه که  
باشد و بعد از آنکه با نوزده مثقال تمام شد و کوفه بران واجب نیست  
و باید هجده يك با نوزده مثقال که یک ربع و نیم مثقال باشد و کوفه را

داد و هرگاه از آن با نوزده مثقال زیاد شود به هجده مثقال صیرفی نرسد  
بجهت زیادتی از نوزده چیزی از آن کوفه زیاد نمیشود بلکه همان هجده يك  
با نوزده مثقال را میدهند پس هرگاه که ستانزدی مثقال یا هجده مثقال  
یا هجده مثقال و نیم مثلا باشد باز باید یک ربع و نیم مثقال را که هجده  
يك با نوزده مثقال است داد و زیادتی چیزی لازم نیست تا هجده مثقال  
صیرفی تمام شود در آنوقت باید هجده يك هجده مثقال را داد که يك  
ربع و نیم مثقال است و سه ربع عشر مثقال پس سه ربع عشر مثقال یا  
میشود و چون از هجده مثقال صیرفی گذشت تا سه مثقال صیرفی  
و دیگر بران زیاد شود از برای زیادتی در آن چیزی زیاد نمیشود  
بلکه همان قدر که از برای هجده مثقال میدادند از برای آن هم  
میدهند پس هرگاه نوزده مثقال یا بیست مثقال یا بیست مثقال که  
مثلا باشد باید همان هجده يك هجده مثقال را داد که یک ربع و نیم  
مثقال و سه ربع عشر مثقال است و از برای زیادتی چیزی نباید  
داد تا به بیست و یک مثقال صیرفی برسد و در آنوقت باید هجده يك بیست  
یک مثقال را داد که نیم مثقال و ربع عشر مثقال است و چون  
از بیست و یک مثقال زیاد شود باز از برای زیادتی چیزی زیاد  
نمیشود و باید نیم مثقال و ربع عشر مثقال را داد که هجده يك بیست  
یک مثقال است تا به بیست و چهار مثقال برسد و در آنوقت هجده يك بیست  
چهار مثقال را میدهند و هم چنین است حکم تا به نود و یک مثقال بالا رود  
یعنی آنچه که از سه مثقال صیرفی کمتر است هجده يك از آن میدهند



و همان هیل یک قبل از آن امید کند تا سه مثقال تمام شود آنوقت  
 هیل یک مجموع را امید کند **اما انصاب** برضا با اول دویست  
 درهم است و چون نکرده هر دوی نصف مثقال شرعی و حق از آن پس  
 هر ده درهم هفت مثقال شرعی است و دویست درهم صد و هیل  
 مثقال شرعی است و چون که داشت که هر بیت مثقال شرعی با نقره مثقال  
 صریح است بر صد و هیل مثقال شرعی صد و پنج مثقال صریح که **اما**  
**مقارفات** میشود بر انصاب اول نقره صد و پنج مثقال صریح بود  
 و اما دایم که نقره صد و پنج مثقال رسد زکوة بر آن واجب میشود  
 و بعد از آنکه بر صد و پنج مثقال رسد و سکندر او باشد و سال آن  
 بگذرد باید هیل یک آنرا زکوة داد که دو مثقال و نیم و نیم ربع مثقال  
 است و اما انصاب و دویست نقره هیل در هر است که یک و هفت مثقال  
 شرعی باشد که بیت و یک مثقال صریح است که زیاد شود و انصاب  
 و حکم و نقره بر اربعه مثل حکم طاعت یعنی در میان دو و انصاب  
 آنچه زیاد شود زکوة در آن واجب نیست تا انصاب بقدر رسد پس در  
 نقره تا بعد از پنج مثقال صریح نرسد چیزی در آن لازم نیست و  
 بعد از آنکه صد و پنج مثقال رسد باید هیل یک آنرا که سه مثقال  
 یک ربع و نیم و ربع مثقال که است زکوة داد و بعد از آن اگر از بیت  
 و یک مثقال صریح کمتر زیاد شود بجهت زکوة چیزی از زکوة زیاد  
 نمیشود بلکه باید همان هیل یک صد و پنج مثقال را داد بر هر یک  
 صد و ده مثقال یا صد و بیست مثقال یا صد و بیست و پنج مثقال

باشد باید همان سه مثقال بر یک ربع و نیم و ربع مثقال که داد که سه  
 مثقال و نیم و ربع مثقال و ربع عشر مثقال است و بعد از آن با نقره  
 زیاد شود اگر از بیت و یک مثقال صریح کمتر باشد زکوة زیاد نمیشود  
 پس در صد و بیست و پنج مثقال و صد و هیل مثقال و صد و هیل و پنج مثقال  
 همان هیل یک صد و بیست و شش مثقال است که سه مثقال و نیم و ربع  
 مثقال و ربع عشر مثقال است و از برای زیادتی چیزی لازم نیست  
 تا بیت و یک مثقال بر صد و بیست و شش مثقال زیاد شود که مجموع  
 صد و هیل و هفت مثقال شود و آنوقت باید هیل یک مجموع را  
 داد که سه مثقال و نیم و نیم و ربع مثقال و نیم عشر مثقال است و هم چنین  
 حکم تا هر قدر که بالا رود یعنی تا اربعه زیادتی شود بیت و یک مثقال  
 رسیده است از برای زیادتی چیزی لازم نیست و باید هیل یک  
 سال آن را داد و بعد از آنکه زیادتی بر بیت و یک مثقال رسیده باشد  
 زکوة مجموع را داد **شروط سیم** گذشتی سال را بر اتمایر و دایم که  
 سال بر طلا و نقره گذرد زکوة آنها واجب نمیشود اگر چه سکندر  
 باشند و بعد انصاب رسیده باشند و هر گاه در میان سال از آن  
 خرج کند و بمصرف رساند زکوة واجب نیست و مراد از گذشتی  
 سال در زکوة نه سال معروف است بلکه مراد با زده ماه است پس  
 هیل یا زده ماه تمام شد و ماه و ناز و هم داخل شد واجب میشود دادن  
 زکوة آنکه جهنوز ماه و ناز و هر تمام شد باسد و خلاقی حدایت  
 بیت بی خطای است در اینکه ایام ماه و ناز و هم از سال اول احتساب



میشود با از سال دوم باین معینکه یا اول سال و یا بر او اول ماه  
 دوازدهم سال اول حساب میکند یا از اول ماه سیزدهم و یا آخر  
 بلکه اگر از آنست که ماه دوازدهم از سال دوم حساب میشود نه از  
 سال اول پس هیکل یا زده ماه تمام شد سال اول تمام میشود  
 و اول ماه دوازدهم اول سال و در عین و تادم ماه که از آخر ماه  
 دوازدهم از سال اول بگذرد سال دوم تمام خواهد شد پس  
 بر این هرگاه بر طلا یا نقره بیت و در ماه بگذرد و سال بران  
 گذشته خواهد شد و باید زکوة دو سال را داد و چون و سرما که بگذرد  
 سه سال گذشته خواهد بود و هم چنین **مسئله دوم** در بیان مقدار  
 زکوة طلا و نقره و دانست که مقدار زکوة آنها چهل بیت است یعنی هیکل از آنکه  
 شرایط زکوة در طلا و نقره متفق است باید چهل بیت را بجهت زکوة نقره  
 نمود مگر در آنچه میان دو نصاب است که در صورت باید چهل بیت  
 نصاب صافی را داد و از برای آنچه زیاده شد و نصاب دوم رسید  
 چیزی نباید داد و تفصیل که گذشت **مسئله سیم** در بیان بعضی از  
 مسائل که متعلق باین مقدمات و دران نه مسائل است **مسئله اول**  
 دانست که واجب نیت زکوة در طلا و نقره که سکه دار باشد خواه  
 از قبیل طلا آتافی باشند که از برای نیت میان اند یا از قبیل  
 صرف طلا و نقره یا غیر آنها باشند و اهل بیت در آلات طلا و نقره  
 تفصیل باینست اند یعنی گفته اند که اگر چیزی باشد که ساختن  
 استعمال آن مباح باشد زکوة ندارد و اگر چیزی باشد که حرام باشد

مانند ظروف طلا و نقره زکوة دارند و واجب میشود و صحیح است که  
 مطلقا زکوة ندارند خواه مباح باشد استعمال و ساختن آنها یا نه  
 در بعضی احادیث وارد شده است که زکوة طلا آلات و نقره آلات که از برای  
 زینت ساختن میشود یا از آنست که بجا نیت داده شود یعنی هرگاه کسی  
 خواهد از آنجا که روز بجا نیت بگذرد یا بدهند **مسئله دوم** فرقی  
 نیست در واجب نبودن زکوة در طلا و نقره غیر مسکون از طلا آلات  
 و غیر و غیر میان اینکه طلا و نقره را خوش کرده باشند یا آلات و زیور  
 ساخته باشند بجهت که هیکل از زکوة دادن و ندادن زکوة یا اینکه آنها  
 چنین ساخته باشند بجهت دیگر و قصد که هیکل از زکوة در نظر آورند  
 و بجهت از طلا قابل باینست که اگر غرض از ساختن آنها و  
 سکه گذشتن ضرر از زکوة دادن باشد و اجبات که نقد گذشتن  
 سال بر آنها هرگاه بجهت نصاب رسید باشند زکوة آنها را بدهند  
 و اقوی آنست که واجب نیت بلی و نیت که هرگاه باین قصد آنها  
 بی سکه گذشتن باشند یا زیور ساخته باشند است باشند که نقد از  
 گذشتن سال بر آنها زکوة آنها را بدهند و الله اعلم **مسئله سیم**  
 هرگاه کسی بولی طلا یا نقره داشته باشند و پیش از تمام شدن بازده  
 ماه از آن عرض کند یا بولی دیگر یا بقرض بدهد یا بکس بخشد زکوة  
 بران واجب نمیشود و هم چنین است در هر صورت که بول اول پیش از  
 گذشتن سال بران از ملک او بیرون رود **مسئله چهارم** هرگاه  
 در نوعی از طلا داشته باشند که بولی طلائی خوب باشد و بولی طلائی بد



لازم نیست که هر یک جدا جدا نصاب برسند بلکه همین که هر دو با هم بر  
 جدا نصاب برسند دادن زکوة واجب میشود مثل اینکه هفت مثقال  
 صیرفی طلای خوب داشته باشند هفت مثقال طلای بد در صورت  
 باید بعد از گذشتن سال زکوة از آنرا بخرج کند و در صورت زکوة  
 میتواند از هر کدام که خواهد بدهد بنا بر ظاهر پس میتواند که از طلا بد  
 بدهد اگر چه افضل از آنست که از هر یک از خوب و بد بدهد  
 الحقه زکوة را بخرج کند و بقرآن است که هر زکوة را از طلای خوب  
 بخرج کند مثلا هرگاه ده مثقال شرعی طلای خوب داشته باشند  
 و ده مثقال طلای بد باید ده مثقال زکوة بدهد و میتواند نیم  
 مثقال از طلای بد بدهد و افضل از آنست که ربع مثقال از  
 طلای خوب بدهد و ربع از طلای بد و بقرآن است که نیم  
 مثقال از طلای خوب بدهد و یکی دین نیست که میتواند نیز که  
 از طلای بد بقیه طلای خوب بدهد یعنی از طلای بد در  
 فرض مذکور از نیم مثقال بدهد که بقدر قیمت طلای خوب  
 باشد و اما در اینکه آیا میتواند از طلای خوب بقدر قیمت طلای  
 بد بدهد که در فرض مذکور از نیم مثقال کم باشد خلافت است  
 و اظهر از آنست که اگر اقله قرار بدهد که طلای بد بدهد و بگذرد  
 از اقیه کند و بقیه آن طلای خوب بدهد جایز باشد و در  
 اضیورت جایز باشد و احوط از آنست که مطلقا چنین نکند و حکم  
 فقره نیزه را بقرآن است که بقیه مثل حکم طلاست **مسئله پنجم** بدانکه

شرط است در وجوب زکوة بر طلا و نقره که هر یک جدا جدا نصاب خود  
 برسند و طلا و نقره را با هم نباید اجتناب کرد پس هرگاه کسی نوزده  
 مثقال شرعی طلا داشته باشد زکوة بر آن واجب میشود اگر چه بیک  
 مثقال نقره هم داشته باشد و هم چنین هرگاه صد و نود و نه درهم  
 نقره داشته باشد زکوة بر آن واجب نمیشود اگر چه ده مثقال طلا هم  
 داشته باشد بلکه در وقتی زکوة بر طلا واجب میشود که خری بهمانی  
 جدا نصاب برسد و هم چنین در وقتی زکوة بر نقره واجب میشود که  
 خری جدا جدا نصاب برسد **مسئله ششم** هرگاه کسی نوزده داشته  
 باشد که طلا یا نقره خالص نباشد بلکه من یا روی یا غیر آنها و اصل  
 داشته باشد پس اگر بقدری باشد که طلا یا نقره خالص آن نباشد  
 جدا نصاب رسیده باشد زکوة بر آن واجب میشود و اگر طلا یا نقره  
 خالص آن به نحائی نصاب نرسیده باشد زکوة بر آن واجب نیست  
 اگر چه مجموع آن پول که طلا یا نقره یا چیزی دیگر است جدا نصاب  
 نرسیده باشد و در صورتیکه آنکه طلا یا نقره خالص آن جدا نصاب  
 رسیده است و باید زکوة از او ای کس داد که چه قدر طلا یا نقره  
 خالص دارد بحساب آن زکوة را بدهد و اگر همین قدر در آنکه  
 که طلای خالص یا نقره خالص جدا نصاب رسیده است اما نداند  
 که چه قدر است بعضی گفته اند که واجب است که آنرا بگذارد و طلا یا  
 نقره را از غیر آنها جدا کند و بدهد چه قدر است و زکوة از او بدهد  
 یا اینکه بدهد که بقیه از برای او حاصل شود که بقیه از آن زکوة



او غلبه و بعضی دیگر گفته اند که هر چند که یقین دارد که از آن کمتر  
 نیست از همان قرار زکوة میدهد و اول آنکه حالت اگر چه تا آن وقت  
 است و اگر نداند که طلا یا نقره خالص آن چند نصاب رسیده است  
 یا نه واجب است که آنها را از هم جدا کند و بگذارد و معلوم کند که چند  
 نصاب رسیده است یا نه بلکه تا یقین از برای او هم نرسد که چند  
 نصاب رسیده است زکوة واجب غلبه و **مسئله هفتم** هرگاه کسی  
 پول طلا یا نقره را که بصلاب رسیده باشد از دیگری قرض کند و در  
 نزد او بماند تا سال بران بگذرد باید زکوة از او بدهد و باز کسی که  
 قرض داده زکوة آن لازم نیست **مسئله هشتم** اگر کسی پولی طلا یا  
 نقره را که بصلاب رسیده باشد جهت اخراجات عیال خود بگذارد  
 و اتفاقاً افتد که از او چیزی نکشد تا سال بران بگذرد اوقیالت  
 که اگر خود در مجموع سال حاضر بوده و در سفر نبوده باید زکوة از او  
 بدهد و اگر از آن جهت اخراجات گذارسته باشد و بفرقه باشد  
 زکوة آن بر او واجب نیست و هرگاه در مضیقه نیز زکوة از او بگذرد  
 احتیاطاً با عمل آورده خواهد بود و اگر در بعضی از سال در سفر بوده  
 و بعضی در خانه ظاهر است که باز حکم از او داشته باشد که در هر سال  
 در سفر باشد و اخراجات در مضیقه است که زکوة از او بدهد **مسئله نهم**  
 اگر کسی عبیده و پولی طلا یا نقره داشته باشد که بصلاب رسیده باشد پس  
 اگر پیش از گذشتن سال بران عبیده زکوة بران پول نیست و اگر بعد از  
 گذشتن سال بران عبیده و زکوة از او نداده باشد واجبات که زکوة

ان از اصل ترک داده شود و آنچه بماند میان در سه تقسیم شود و هرگاه  
 انقضای قرض نداشتند باشد و مجموع ترک او بقدری نباشد که در بار زکوة  
 و قرض کند پس اگر عین آن پولی که زکوة بان غلق گرفته موجود باشد  
 باید اول زکوة را بپردازد و آنچه بماند میان طلبکاران تقسیم  
 نمود و اگر عین آن موجود نباشد باید مجموع ترک را میان آن متخلف زکوة  
 و طلبکاران بقدر الحصة تقسیم نمود **مسئله دهم** و بیان زکوة بی  
 و کذب و میر و زخم و بیان احکام آنها و در آن سه فصل است **فصل اول**  
 در بیان شروط واجب شدن زکوة در آن چهار مجلس است که هر یک  
 واجب شدن زکوة بر طلا و نقره موقوف بود بشرط چندم جنس واجب  
 زکوة بر آن چهار مجلس موقوف است بر چند شرط که هرگاه یکی از آنها  
 یافت نشود واجب غلبه و دادن زکوة آنها و آن در شرایط است **مسئله یازدهم**  
 آنکه چند نصاب بر سنگ بر او ایستاده باشد بصلاب رسیده زکوة بر او واجب  
 غلبه و از برای هر یک از آنها بصلاب رسیده است و از سید صالحی است  
 و هر صاعی چهار صدات و هر مدی دو رطل و ربع است برطل عراقی  
 بر صاعی بر رطل عراقی است پس چند نصاب نهای و هزار و هشتصد  
 رطل عراقی است و رطل عراقی صد و سی درهم است که شصت و هشت  
 مثقال صیرفی و ربع مثقال باشد بر و هزار و هشتصد رطل صد و  
 هشتاد و چهار هزار و دویست و هشتاد و پنج مثقال صیرفی میشود  
 بر چند نصاب و ثقات که با بقدر رسد و چون که هر یک از اینها بیدم  
 هزار و دویست مثقال صیرفی است بر صد و هشتاد و چهار هزار و دویست



مفقود و پنج مثقال صد و پنجاه و سه من نیم و پست و پنج درم و نیم بوزن شاه  
 میشود و آن حد مضایبات لیکن محمّد بن محمد که این شاه می کرد و بوزن  
 من شاه می قدیم است که قبل ازین متعارف بوده و وزن آن هزار  
 و دویست مثقال است و حال در اکثر بلاد هم این متعارف است و من  
 شاه که حال در اکثر بلاد متعارف است هزار و دویست و هشتاد  
 مثقال است بر بنابران من حد مضایبات صد و هجده و چهار من و نیم  
 بود و هجده مثقال که و آنچه که بعضی از متاخرین مانند ملا محمد  
 باقر جلی و غیره فرموده اند که حد مضایبات صد و پنجاه و سه من نیم و پست  
 و پنج درم است بوزن شاه بنابر من قدیم است که حال متعارف اکثر  
 بلاد هم نیست و بنابر متعارف حال صد و هجده و چهار من خواهد  
 بود و هجده مثقال که بر بنابر اصل معلوم شد از آنست که حد  
 مضایبات جو و گندم و سوز و خرم در این زمان صد و هجده و چهار من  
 بوزن شاه نیز دره درم و نیم که بر بنابر اصل که بر سنگ و اجیاست که در  
 انقاد داده شود و احتیاط از آنست که همین که صد و هجده و سه من  
 برسد که هفت خوار بیت می و سه من است ذر که داده شود و در  
 کمتر ازین ذر که واجب نیست و بداند که در ذر که اکثر شرط است نقد  
 باشد که موثران حد مضایبات برسد بر هرگاه که اکثر هفت خوار و چهار  
 نیز دره درم و نیم که باشد ذر که و آن واجب نیست بلکه در دفعی که اکثر  
 نقدی باشد که هرگاه که از موثر کنند موثران نقد باشد ذر که  
 میشود و ظاهر از کلام اناب زراعت و اهل و خوف و جبرست

چهارده و شش

میشود از آنست که لا اقل هر چهار من انکو یک من بوزن دارد که از چهار من یک  
 من بر میدارد اگر چه بعضی بگویند که چهار من یک من کمتر میدارد و در احتیاط  
 از آنست که از نقره حساب کرده شود و بر چهار من انکو حساب خود پس  
 در دفعی که انکو یا صد و هفتاد و شش من بوزن شاه بر پنجاه و شش  
 درم که برسد باید ذر که از داد و احوط از آنست که هیکه با صد و شش  
 که بیت و هفت خوار بیت خوات برسد ذر که آن داده شود و آنچه از  
 کلام ملا محمد باقر جلی و غیره از ملا محمد معلوم میشود از آنست که موثر بیت  
 انکو حساب میشود و بنابران در وقتیکه انکو در چهار صد و دو من  
 شاه جدید به هجده درم تخمینا برسد که بیت و یک خوار و دو و از وزن  
 شاه است هجده درم که باید ذر که از داد و شکی نیست که این احتیاط  
 نیز و بکثرات شرط و قمر انکه با خود بزراعت مالکان باشد  
 یعنی اصل در آن مال و مالک باشد بر تقاضای با با و یکی جزا که خواهد  
 خود بزراعت کرده باشد یا بر ارض داده باشد یا مزده داده باشد و از  
 برای او زراعت کرده باشد یا با یکی شریک شده باشد یا انکه بخواهد  
 شریک شدن دانه گندم و جو و ترش و سبزی و سبزی انکو را بخود شدن  
 از بنابر احوط و خواست شدن خود را با و منتقل کند یا مثل خواهد  
 خریدن باشد یا به خریدن یا با ارض یا خراج یا هر یک که بخواهد  
 یا جوی یا مویری یا خرما یا را مالک شود اما از زراعت خود بر نهد  
 باشد بلکه انکه از نقد از چندین و درو کردن خرید باشد یا بجهت وجه  
 اجاره ملک خود کوفه باشد یا ارض یا منتقل کند یا سند یا من از درو



کردن و چیدن با و نقل شده باشد اما بعد از شستن و از چوب کندن  
 و غوره شدن یا ترش شدن یا کور یا خرم شدن خور و خور انتقال  
 یا و یا خرم باشد ز کوفه بر او لازم نیست و تفصیل این در فصل هم نیز مذکور  
 خواهد شد **فصل در** هر چنان قدر ز کوفه گذیم و جو و بوی و جو  
 بد آنکه قدر ز کوفه هر یک از آنها در وقتیکه چیده بختاب بر سنده بخت  
 و اگر از آب جاری یا آب باران یا آب آفتاب خورده باشند یا در آنها  
 ابراج خود کشیده باشند مثل اینکه بر کف نهری یا درودی و دخت انگر یا  
 خرمایی واقع شده باشند و بر پشتهها خود ابراج خود بکشند و قدر ز کوفه  
 انباشت بخت اگر آنها را بخرج یا کاف یا شتر یا بکشد آب بدست  
 داده باشند و خلاصه که هر زوی یا باغی که آب آن احتیاج میکند  
 از دست یا دلو یا قیسه یا کاه و ندارد و آب خود در آن جاری میشود یا  
 آب باران میخورد یا در پشته آنها ابراج خود میکشد باید ده بخت آنها را ز کوفه  
 داد و اگر آنها احتیاج میکند داشتن باشد خواه از دست یا از  
 چرخاب یا از کاه و یا از شتر یا بدست بخت آنها را ز کوفه داد خواه از چاه  
 آب کشید شود یا از درو خانه و مثل آن یا از نهری که دریا باشد یا از  
 یا باغی ابراج بخت یا بیار کردن بر پشت جوانی بر آن رسانند و اگر در  
 یا باغی از هر دو خرج آب خورده باشند یعنی اوقات آب روان را آب  
 باران مثلا خورده باشند و بعضی اوقات دیگر آب دست خورده باشند  
 اگر هر دو نوع مساوی باشد در زمان و عدد باید نصف حاصل آن  
 یا باغی را ده بخت داد و نصف را بخت بختی مثل اینکه در سه ماه ده آ

از دست خورده باشد و در سه ماه دیگر ده آب جاری در صورت باید  
 آنچه حاصل بدست می باشد نصف از ده بخت و نصف از ایت بخت ز کوفه  
 داد و هرگاه هر دو نوع مساوی باشند بلکه از یک نوع آب بیشتر خورده  
 باشد و از یک نوع کمتر باید ز کوفه آنرا از قرار این که بیشتر خورده داد  
 پس اگر آب روان یا باران بیشتر خورده باشد باید ز کوفه از ده بخت داد  
 و اگر آب دست بیشتر خورده باشد باید ز کوفه از ایت بخت داد و خلاصه  
 است در اینکه بیشتر یک دریا یا محله یا خطه یا نهری یا باغی بخت زمان است  
 یا بخت عدد را بخت بختی پس همچنانکه گفته اند که معتبر زمان است  
 پس هرگاه سه ماه مثلا آب روان خورده باشد و سه ماه آب دست باید  
 نصف را ده بخت داد و نصف را بخت بخت اگر چه در سه ماه آن ده آب  
 خورده باشد و در سه ماه پنج آب و اگر چهار ماه مثلا آب روان خورده  
 باشد و دو ماه آب دست باید ده بخت داد و اگر برعکس باشد باید بخت  
 بخت داد و بعضی دیگر گفته اند معتبر عدد است پس اگر ده آب روان مثلا  
 خورده باشد و ده آب دست بخت نصف را ده بخت و نصف را بخت بخت  
 اگر چه در آب اول را مثلا در چهار ماه داده باشند و در آب آخر را در  
 دو ماه و اگر ده آب روان داده باشند و پنج آب دست ده بخت میدهند  
 و اگر برعکس باشد بخت بخت و بعضی دیگر گفته اند معتبر بخت است  
 پس ترقی و تقوی که از برای زرع و باغی هم رسیده ازین دو آب اگر آن  
 هر دو مساوی باشد نصف را ده بخت و نصف را بخت بخت میدهند و  
 اگر ترقی آن بیشتر از آب جاری هر سده ده بخت میدهند و اگر از آب



دست بیشتر می کرده است بیک می دهند و ظاهر در نظر خبر است که زیاده  
 و بیشتر بیک نفع و تراف اعتبار ندارد و لیکن در اینکه با اعتبار زمان است  
 یا عدد محل اشکالات و باید احتیاط کرد بان خود اگر این هر دو  
 آید در زمان و عدد مساوی باشند نصف داد بیک داد و نصف را  
 بیک بیک و اگر زمان آب در آب بیشتر باشد هر دو بیک دهند اگر چه عدد  
 آب دست بیشتر باشد و اگر عدد آب در آب بیشتر باشد باز هر دو بیک  
 بدهند و شکل تر در صورتی است که در یک آب از هر دو خروج خریده باشد  
 مثلا بیک روزی که قوت آب در آب است یا باغ آب جاری بدان بدهند  
 و لیکن آب جاری در آن قوت کفایت از آن کند و بقدره در آن قوت  
 آب دست بدهند و بهر حال باید احتیاط را مراعات کرد و مخفی نماید  
 که دانش که از برای هر یک از این چهار جنس یک صاحب است پس هر یک بان  
 مضایب رسید باید ده بیک بیک از او و او و هر قدر که از مضایب  
 زیاده به آن قدر بزرگتر و زیاده میشود اگر چه قدر طبعی باشد  
**فصل سیم** در بیان بعضی از مسائل که متعلق باین بحث است و در آن  
 در از ده مسائل **مسئله اول** بدانکه خلاف است در اینکه آیا باید  
 وضعی از اجابات ذراعت و باغ را کرد و بعد از آن از اجاره بپردازند و آن  
 داد یا نه پس جوابی از علما گفته اند که جمیع اجابات ذراعت را که از ابتدا  
 شروع در امر ذراعت یا باغ تا وقت صاف شدن کدوم وجود و بعد  
 خرما و خشک شدن موثر بآن احتیاج میشود از تحت کا و دهم و گو  
 دادن و شمار کردن و اجوت علم و دست بانی و حصادی و مغربلی و

بآن کوبی و مثل آنها از اجاره بپردازند و اگر اوقات هر سال احتیاج صحت  
 انصاف است باید بیرون کند و بعد از وضعی از اجابات مذکور اجاره  
 که باقی بماند ده بیک از او بدهد و گمانیکه آن قوت را احتیاط کرده اند  
 نیز خلاف کرده اند و در اینکه بعد از وضعی از اجابات مذکور آیا در چوب  
 ذرات سر اجات باید باقی ماند بعد مضایب باشد یا اینکه همیشه اول بعد  
 مضایب رسید کافی است یا اینکه باید بعد از وضعی از اجابات که پیش از  
 بسته شدن و نه کدوم وجود و خون شدن آنکس و خرما میشود یا قیام  
 بعد مضایب باشد اگر چه بعد از وضعی جمیع اجابات بعد مضایب کنند  
 و جمعی دیگر از علما گفته اند که مطلقا هیچ یک از اجابات مذکور وضعی نیست  
 بلکه بدون بیرون کردن اجابات همیشه اصل ذریع یا آنکه در اجاره بعد  
 مضایب برسد باید از اصل نه خرمن ده بیک داد و آن قول اقوی  
 و احوال است یعنی واجبات که همیشه اصل نه بعد مضایب رسیده ده بیک  
 از آن کوفه داد و هیچ یک از اجابات مذکور وضعی نیست و نباید بیرون  
 کرد مگر در بزرگتر هر یک بطریق مزاحمه با او قرار داده باشد یا در حق  
 بزرگتر وضعی میشود هم چنانکه مذکور خواهد شد و هم چنین ممکن  
 نیست که خواجه و مقاسمه با او شام بزرگتر وضعی میشود و لیکن در بعضی از آنکه  
 خواجه و مقاسمه که وضعی میشود کدام است نهایت اشکالات و ظاهر آن  
 که سبکی نیست که هر یک با او شام می باشد که خرما و نام داد و خواجه و  
 مقاسمه را بر ملک قرار داده باشد که از اموال خواجه باشد یعنی بر  
 اندازی که مال امام است از خواجه و مقاسمه که از آن ملک می گیرد



بی باید وضع شود و هرگاه پادشاه شیعه باشد پس اخیر را که میگردانند و از مرد  
 هرگاه چیزی باشد که او بر ملک قرار داده باشد و از اهلان نخواهد  
 بلکه از مردم و محلی مطالبه کند و کردگی نیت که وضع غلبه و اگر چه  
 اهل زلالت خرد بر روی ملک قسم کنند و از قرار حساب ملک  
 بکنند و اگر چیزی بکند که آن پادشاه خود بر ملک قرار داده و از  
 اهلان مطالبه کند پس اگر آن اهلان خواجیه نباشد یعنی ملک  
 رعیتی باشد و آن وجه را که میگردانند از زراعت نباشد یعنی خواه آن ملک  
 زرع بکند یا نه پادشاه وجه خود را بگیرد باز ظاهر است که اخیر  
 را که میگردانند وضع غلبه و باید زکوة را از اصل داد و هر چیزی که  
 صورت علی اشکال است مثل اینکه پادشاه بی باشد و از اهلان اخیر  
 خواجیه خراج و مقاسمه بگیرد یا آنکه پادشاه شیعه باشد و از اهلان  
 خواه خواجیه و خواه غیر خواجیه حصه از زراعت را بگیرد یعنی قرار بکند  
 که فلان ملک را زرع کنند و فلان قدر از حاصل را بپادشاه دهند  
 یا پادشاه شیعه باشد و از اهلان خواجیه خراج و مقاسمه بگیرد بی  
 ظاهر است که در صورتیکه پادشاه خواه شیعه و خواه بی قرار بدهد  
 که فلان ملک را زرع کنند و محاربت یا سبک یا کز یا بشتر از این  
 پادشاه بدهند و مردم موافقند که اخیر را بر میدارند از حاصل  
 پادشاه یعنی کنند در صورت اخیر و از حصه که قرار داده میگردانند  
 وضع نمود و زکوة بقیه را داد خواه آن ملک رعیتی باشد یا خواجیه  
 اعلم **مسئله** هرگاه کسی ملک یا بعنوان مزاحمه بدیگری بدهد

اخیر حصه صاحب ملک است هرگاه بصلاب برسد باید زکوة از او بدهد  
 اما زکوة حصه عامل بر صاحب ملک لازم نیست که بدهد بلکه آن وضعی  
 شود و بقیه هرگاه بصلاب برسد زکوة آن داده میشود بی هرگاه حصه  
 عامل هم بصلاب برسد باید عامل خود زکوة آن را بدهد و مزاحمه این  
 محرات که کسی ملک را که داشته باشد خواه از خود باشد یا اجان کرده  
 باشد یا بجای دیگر گرفته باشد بدیگری بدهد و صاحب اصل ملک در  
 مدتی معینه که بعضی از امور را از او بستاند بملک برگردان و اب و ادنی و  
 تخم بستاندن و شیار کردن و کود دادن و امثال اینها را متوجه شود و  
 با او باشد و اخیر حاصل که در رسد بکس از عامل باشد مثل اینکه سبک  
 آن یا بجا بکشد آن یا بخیل آن یا کمتر یا بیشتر از عامل باشد و هرگاه شرط  
 نبود که تخم و صاحب اصل ملک یا بکدام از اینها بدهد یا عامل باشد  
 صحیح است و با بجهت مزاحمه طریق مزاحمه همین است که کسی ملک را قرار  
 بدهد که بدیگری متوجه امر زراعت آن باشد و مدتی بخواه بعضی از  
 امور متعلقه بزراعت از کود و عوامل و تخم هم شرط نبود که با صاحب  
 ملک باشد یا با عامل یا بعضی از اینها با صاحب ملک و بعضی با عامل  
 پس بر این برزیکهاست که با ایشان قرار داد میشود که در فلان مدت  
 مشغول خدمات زراعت باشند و از حاصل چهار یک یا پنج یک از او  
 بردارند باید حصه بر دیگر وضع شود و از باقیانند هرگاه بصلاب برسد  
 باشد زکوة داده شود و برزیک هم هرگاه حصه او بصلاب برسد  
 باید ده یک از او زکوة بدهد **مسئله** هرگاه کسی ملک داشته



باشد و از اجاره بدین بکند یا جو یا مویز یا خرما یا غیره از وجه اجاره و  
 که بیکر و زکوة ندارد اگر چه بحد نصاب رسیده باشد باید زکوة از آن بکند  
 اما شش ماه هرگاه آن را برسد و از زراعت نصاب رسیده باشد  
 باید زکوة از آن بدهد که نباید وجه اجاره را وضع کند بلکه بدوین هر دو  
 کردن آن زکوة را باید بدهد **مسئله چهارم** بدانکه شرایط در واجب  
 شدن زکوة بر جو و گندم که هر یک جدا جدا نصاب برسد پس هرگاه که  
 افتد بر جو و گندم دانسته باشد که هر دو با هم بحد نصاب برسد اما  
 هر یک از نصاب کم باشد زکوة میگذارد لازم نیست که در او شود و اگر  
 یک کدام نصاب رسیده باشند و دیگری نرسیده باشد زکوة همان  
 یکی که نصاب رسیده باید داد و آن دیگری زکوة ندارد **مسئله پنجم**  
 لازم نیست در نصاب رسیدن جو و گندم و آنکه در خرما که از یکی وضع  
 باشد پس اگر چند جا زراعت داشته باشد که هر یک جدا جدا بحد  
 نصاب نرسند اما مجموع با هم نصاب برسد و اجابات که زکوة  
 مجموع را بدهد و هرگاه که در دو ولایت زراعت داشته باشد  
 باید زراعت هر دو ولایت را با هم ضم کند و هر یک هر دو بحد نصاب  
 برسد باید زکوة مجموع را بدهد و اگر چه زراعت هر یک جدا جدا  
 نصاب نرسند و هرگاه که در دو ولایت زراعت داشته باشد که در  
 یکی حاصل زود تر بدست بیاید یا زود تر دانه جو و گندم نشه شود  
 یا زود تر غنایم رسد یا آنکه در بیش و سرین شود پس اگر از هر اول  
 بدست بیاید بقیه ای جدا جدا نصاب رسیده باشد میتواند در آن وقت

زکوة از آن بدهد و بعد هر چه بدست بیاید زکوة از آن بدهد  
 خواه آن چه بعد بدست بیاید جدا جدا نصاب رسیده باشد یا نه و اگر از  
 اول بدست بیاید جدا جدا نصاب نرسیده باشد پس اگر از حاصل موضع دیگر  
 بعد دیگر یا از بدست آمدن جدا جدا نصاب برسد بجزی شده باشد که زکوة  
 تعلق بان بکند باز میتواند که زکوة آن را اگر بدست آمد بدهد و بعد  
 زکوة بقیه را بدهد و اگر از حاصل موضع دیگر بعد دیگر یا از بدست  
 آمدن نصاب برسد بجزی شده باشد که زکوة بان تعلق گیرد زکوة  
 دادن آن را اگر بدست آمد باید تا خیر اندازد تا وقتی که بقدری حاصل  
 دیگر که با این جدا جدا نصاب برسد زکوة تعلق بکند در آن وقت زکوة آن  
 که بدست آمد و بکثر از نصاب است میتواند داد و وقت تعلق زکوة در  
 بقدر این مذکور میشود **مسئله ششم** بدانکه شکی نیست در اینکه واجب  
 نیست بیرون کردن زکوة گندم و جو پیش از دو کردن و بان کردن  
 و بعد از آن واجب است بیرون کردن زکوة هم چنانکه مذکور خواهد شد  
 و هم چنین واجب نیست بیرون کردن زکوة مویز و خرما پیش از خشک  
 شدن و مویز و خرما شدن یعنی تا مویز و خرما شده میتواند بدوین  
 عذر دادن زکوة تا تا خیر انداخت اگر چه بعد از چیدن آنکه در وجوب  
 نیز میتوان داد بلی خلاف است در اینکه در چه وقت زکوة بانها تعلق  
 میکند یعنی در چه وقت فقر او مشخص زکوة در آن شریک میشود  
 و خیر انداختن گندم و جو و مویز و خرما هم میرسد اگر چه بیرون کردن  
 حق آنها هنوز واجب نشده باشد پس بهتر از آنست که در گندم و جو



وحق که انما بسته شود و تحت شود زکوة با آنها تعلق میکند و متحقق  
 زکوة در آنها شرکاء میشوند و در آنکورد و حق که غرض شود و در آن  
 در وقتیکه سرخ و زرد شود و بنا بر این قول در وقتیکه در آن سرخ و زرد  
 شد یا غرض بهم رسید یا غرض سرخ یا زرد شد فخر از این شرکاء  
 خواهند بود و هرگاه چیزی از آنها را صاحب آنها مصرف خود نکند  
 موقوف ذمه فخر خواهد بود و باید حصه آنها را بدهد و همچنین یکی  
 از علما گفته اند که در کدیم و در وقت تعلق زکوة و قنات کرد که  
 عرف از آن کدیم و جو بگویند و در آنکورد و قنات کرد و عرف از آنکورد  
 بگویند و در زمان و قنات که خلت شود و از آنجا بگویند پس از این  
 پس از کدیم و جو شدن و آنکورد و جو شدن فخر شرکاء نخواهد  
 بود و آنچه را صاحب آنها خود مصرف رساند پس از بوقت موقوف  
 ذمه فخر نخواهد بود و ظاهر از آنست که این خلافی در کدیم و جو شدن  
 فخر نکند و خلاف همین در لفظات و فی الحقیقه هر کدیم و جو  
 خلافیست بجهت اینکه وقتیکه در آنها بسته شد و تحت شد و عرف آنها  
 جو و کدیم میگویند و وقت دانسته شدن و تحت شدن با وقتیکه  
 انما و جو و کدیم میگویند یکی است هر چنانکه علامه حلی در کتاب  
 منتهی بان تصریح کرده است و اما در آنکورد و جو محل اشکالات  
 و اظهر از آنست که تا وقتیکه آنکورد شود و آن لا اقل و قنات که ترش  
 و شیرین شود زکوة بان تعلق نگیرد و هم چنین در زمان تا وقتیکه از آن  
 خرما نگویند زکوة بان تعلق نگیرد اما بعد از ترش و شیرین شدن غرض آنکورد

و خرما شدن و طبع بقیا زکوة با آنها تعلق میکند و صاحب آنها هرگاه چیزی  
 از آنها را مصرف رساند باید زکوة از آن بدهد و هرگاه ندهد متعلق  
 ذمه متحقق زکوة خواهد بود اما اگر احوط از آنست که بقول مشهور عمل کرد  
 شود و در آنکورد و وقتیکه غرض شود و خرما در وقتیکه سرخ یا زرد شد  
 آنچه را مصرف رساند حصه متحقق زکوة را منظور دانسته باشد **مسئله هفتم**  
 چونکه دانستیم تعلق زکوة و شرکت فخر از آنکورد و وقت ترش و شیرین  
 شدن از آنست و بنا بر احوط در وقت غرض شدن پس بعد از آنکه آنکورد  
 ترش و شیرین شد یا باید مطلقا آنرا بچید و مصرف در آن نکرد تا وقتیکه  
 هر آنکورد چید شود و زکوة آن داده شود و هرگاه دانست که پیش از  
 چیدن هر آنکورد از جهت خوردن و فروختن و هدیه فرستادن و امثال  
 آنجا مصرف در آن خواهد شد باید اول ارباب خبره و خوف را باخبر  
 برد که تخمین کنند که آنکورد باخبر چه قدر است و باخبر قرار بدهد که از آن  
 قرار زکوة بدهد تا آنچه را که خورد و مصرف رساند بر او حلال باشد  
 یا باید آنچه را که میچیند بکشد و حساب از آن نگاه دارد و در آخر آن  
 هر را بدهد تا آنچه را میچیند در آنوقت زکوة از آن بدهد و احوط  
 آنست که در وقت هم رسیدن غرض چیدن کدیم و هم چیدن آنست حکم  
 در خرما یعنی باید در وقت خلت شدن یا در وقت سرخ یا زرد شدن  
 غرض خرما بنا بر احوط یا از آنچنین کند یا آنچه را میچیند حساب از آن  
 نگاه دارد یا در آنوقت زکوة از آن بدهد و هم چندان کدیم و جو و  
 وقتیکه در آنها بسته شود و بداند که آنکورد شد در صورتیکه در آن



بداند که آنچه انکار کرده دارد خواه در یکجا یا در چند جا و بعد حساب  
خواهند رسید اما هرگاه کسی باغی یا زری داشته باشد و ظاهر آن  
باشد که انکار یا اثری باغ یا کدوم یا جی ذریع محض باشد خواه  
رسید نباید تخمین کند یا حساب نکند و اگر چه آنکه مطلقاً از کوه بان  
تعلق نمیکرد و بدین تخمین و حساب میتواند انکار و خراب کند و جی  
از این صرف رساند **مسئله هشتم** بدانکه در صورتیکه ارباب جزم را  
بر دو تخمین کند هرگاه در تخمین که کرده اند خطای آنها معلوم شد  
از همان تمام و زکوة میدهد و هرگاه معلوم شد که خطا کرده اند و اصل  
نیاید و تردد از آنچه ایشان گفته اند ظاهر است که باید زکوة زیادتی  
نیز بدهد و هرگاه معلوم شود که کمتر بوده ظاهر است که زکوة آنچه  
زیاد گفته اند لازم نباشد و هرگاه آنکه جزم تخمین کنند و تخمین آنها  
تقدیری باشد که حساب بر سید باشد و بعد معلوم شود که حساب برسد  
باید زکوة آنرا بدهد و هرگاه تخمین کنند و اقرار تخمین آنها بصل  
رسد و بعد معلوم شود که حساب بر سید زکوة دادن واجب نیست  
**مسئله نهم** بدانکه زکوة آن چهار چیز که واجب نیست بر هرگاه  
کسی کندی یا جوی یا موزی یا خومای داشته باشد که بعد حساب برسد  
باشد و زکوة آنها بدهد و بکثر زکوة آنها را دادن واجب نیست اگر چه  
بماند و سال بر آن بگذرد **مسئله دهم** هرگاه کسی کدوم یا جی انکار  
یا خومای داشته باشد که بعد حساب برسد باشد و پیش از رسیدن آنها  
افق بان برسد که بعضی از آن تلف شود مثل آنکه در دیر بر دیر یا جوی

نمود یا اصل آنها را اگر انقضی کرده باشد و خرد باعث تلف شدن  
شده باشد باید غرامت زکوة آنرا بکند و اگر انقضی نکرده باشد باید  
زکوة آنچه تلف شده لازم نیست اگر چه ارباب جزم را آورده باشد  
و تخمین کرده باشد **مسئله یازدهم** بدانکه اگر کسی کندی  
یا جوی را بخر و بعد از مدتی فرو کردن آن زکوة آن برقر و شدت  
و بر خریدار آن زکوة لازم نیست و همچنین حکم هرگاه کسی  
کندی را یا جوی را بکند از دو کردن بدیگری بخشد یا مصالحه کند  
یا بعضی من طلب او بدهد یا غیر آنها که در جمیع این موارد زکوة آن بر کسی  
است که میدهد و بر گیرنده چیزی لازم نیست و هرگاه کسی کندی یا جوی  
در بار بفر و شد یا بخشد یا بوی دیگر بفیضی منتقل سازد خواه تنه  
یا با ملکان پس اگر پیش از بسته شدن دانه آنها فروخته باشد یا بوی  
دیگر منتقل شود باشد زکوة آن بر او لازم نیست بلکه بر کسیکه با او منتقل  
شده است لازم است که زکوة آنرا بدهد و هرگاه بعد از بسته شدن  
دانه آنها آنها را بفروشد یا بوی دیگر منتقل سازد زکوة آنها  
بر دهنده است یعنی فروشنده یا بخشنده و بر آنکه میگیرد چیزی لازم  
نیست و همچنین حکم انکار و خومای هرگاه پیش از وقت تعلق  
زکوة بدیگری منتقل شود یا مصالحه و چیزی لازم نیست و بر کسیکه  
با او منتقل شده است لازم است که زکوة آنها را بدهد و هرگاه بعد از وقت  
تعلق زکوة بدیگری منتقل شود بر آنکه منتقل شود است لازم است  
که زکوة آنرا بدهد و بر آنکه منتقل شده است چیزی لازم نیست پس این







رسد و بعد از آنکه چهارصد رسید دیگر ملاحظه بفرمایید تا بقدر آنکه  
بلکه از برای هر صد که میسند یک کی میسند زکوة میدهند و اگر زیاده باشد  
بجهت آن چیزی زیاده میشود و خلاصه آنکه هر یک که رسید و یک رسید نماید  
چهار کی میسند بدهند و چیزی زیاده میشود تا بر نصد برسد و هر یک  
بنا صد رسید باید پنج کی میسند زکوة بدهند و هم چنین هر صد کی میسند  
که زیاده میشود در روز آن یک کی میسند زکوة میدهند و اگر زیاده شود  
و بعد از سیصد باشد بجهت آن چیزی از زکوة زیاده میشود و جمیع از علما  
گفته اند که هر یک که رسید باید از هر صد کی میسند یک کی بخند  
داد پس در سیصد و یک سه کی میسند و این قول از ائمه است و در  
نظر بعضی از جمعی از احوط است هم چنانکه مذکور شد **شرط دوم** آنکه سال  
بر آن بگذرد پس ما دایمیکه سال بر کی میسند بگذرد زکوة آن واجب میشود  
و مراد از سال در اینجا نیز یا زده ماه است بخوبی که در زکوة طلا و نقره گذشت  
بیشتر و یا بد سال بر جمیع نصاب بگذرد پس آن یکی از نصاب در بعضی از  
سال که باشد و بعد از آن یکی زیاده شود باید اول سال را از وقت زیاده  
شدن آن یکی و تمام شدن نصاب حساب کرد مثلا هرگاه کسی در زمستان  
بسی و در کی میسند داشته باشد و بعد از آن ماه یکی دیگر زیاده شود باید  
ابتدای سال را از اول ماه و هم یکی در حساب کند **شرط سوم**  
آنکه معلوم نباشد فی انما علف بدست ندهند یا در علف صاحبی  
ضررند بلکه خود آن کو میسند یا در محراب و علفی که صاحب باشد و صاحب  
معین نداشته باشد هرگاه کسی کی میسند داشته باشد و

بجهت انما علف بچیند و بدست نماند بدهند یا آنکه زکوة علف است باشند  
و صاحب داشته باشد بجهت انما علف و انما در اینجا خبرند یا که با نماند  
زکوة در انما واجب میشود اگر چنانچه بر انما بگذرد و خلاصه آنکه واجب شدن  
زکوة در وقت آن که آن کو میسند یا خودی و در علف صاحب یعنی پنج صاحب  
چریده باشد و خلافت آن در آنکه چه قدر که علف حق بخورد یا در علف  
صاحبی بخورد زکوة آن ساقط میشود و در وقت که در اینجا رجوع بعرف بود  
باز میسند و سال هرگاه انقدر علف بخورد یا مالکی بخورد که در عرف و  
میان مردم نگردد که فلان کی میسند در نسال خود چریده و در محراب چرید  
زکوة آن ساقط میشود و هرگاه چند روزی علف صاحبی چریده باشد که  
در عرف بگویند که این کی میسند یا در نسال خود چریده باید زکوة از او داد  
پس ما علف میشود **مسئله اول** در بعضی از سال که متعلق باین  
مباحث است و در آن یازده مسائل **مسئله اول** هم چنانکه زکوة واجب  
در کی میسند هم چنین وجبات در اول و کی میسند هرگاه سال بر انما  
بگذرد و لیکن خلافت در آنکه ابتدای سال انما از چه وقت است پس جمعی  
از علما گفته اند که ابتدای سال انما از وقت متولد شدن انما است  
و در وقتیکه متولد شدند باید اول سال حساب کرد و جمعی دیگر گفته اند  
که اول سال انما از وقت آنکه از شیر خوردن باز ایستند و بچرند و این  
قول از ائمه است که جمیع از احوط است **مسئله دوم** بدانکه شرط است  
واجب شدن زکوة در اولاد کو میسند که بر انما انما اف سال بگذرد و انما  
بر انما سال بگذرد زکوة انما واجب میشود اگر چه برادرها و نسا سال



بگذرد هرگاه که پیش از ماه میلادی که سفند داشت باشد و بعد از شش  
 ماه در بهار از آنها هم رسد و مجموع بعد ضابط رسد و حق زکوة بر مجموع واجب  
 میشود که یکسال از ابتدای سال اول بگذرد و نه از ابتدای شش ماه اول  
 که مادرهای آنها را که فریبی و هم حق هرگاه هفتاد و نه رسد در شش سال  
 داشته باشند و چهل و یک از آنها هم رسد بعد از تمام شدن سال  
 مادرها زکوة مادرها را میدهد زکوة اولاد واجب نیست تا سال  
 بر آنها بگذرد و بعد از گذشتن سال بر اولاد پس عدد اولاد چند هم بود  
 نیست **اول** آنکه مادرهای آنها بعد ضابط رسیده باشند و اولاد نیز  
 بقضای بعد ضابط رسیده باشند با هم بعد ضابط رسند مثل اینکه یک  
 کو سفند داشته باشند و از آنها بابت اولاد حاصل شود در صورت بایک  
 اول سال اولاد استادی سال قرار داد و هر یک یکسال از ابتدای  
 سال اولاد بگذرد و زکوة مجموع را که یک کو سفند داد و آن مدتی که  
 مادرها را داشت پیش از ابتدای سال اولاد مطلقا حساب نمیشود **دوم**  
 آنکه مادرها بقیتهای بعد ضابط رسیده باشند و با اولاد بعد ضابط رسد  
 و اولاد بقیتهای نیز بعد ضابط رسند مثل آنکه مجموعی و هم کو سفند داشته  
 باشند و از آنها چهل و یک رسد در صورت نیز اول سال اول سال  
 اولاد قرار میدهند و بعد از گذشتن سال بر اولاد زکوة مجموع زکوة  
 و اخیر از مدتی که مادرها را داشت پیش از رسیدن اولاد اعتبار ندارد  
**سوم** آنکه مادرها بقیتهای بعد ضابط رسیده باشند و اولادها هم  
 از آنها حاصل شده بقدری باشند که آنها بقیتهای بعد ضابط رسند

ضابط مادرها است نیز رسیده باشند مثل آنکه چهل یا چاه یا صد کو سفند  
 داشته باشند و از آنها صد و یک رسد و یک اولاد هم رسد در صورت بایک چهل یا صد  
 مادرها تمام شد زکوة مادرها را داد اما زکوة اولاد لازم نیست و تا سال اولاد  
 تمام شود بعد از آن نیز باید زکوة اولاد داد و هم حق سال دوم و سیم و چهارم  
 با اولاد و یعنی مادرها را جدا حساب میکند و اولاد را جدا و سال هر یک که  
 تمام شد زکوة از آنها میدهد **چهارم** آنکه مادرها بقیتهای بعد ضابط  
 رسیده باشند و اولاد که از آنها هم رسیده بقدری باشند که خود بقیتهای  
 بهیچ ضابطی رسیده باشند و مادرها نیز که بر روی هم حساب کن بقدری  
 باشند که بقیتهای بعد ضابط رسیده باشند و مادرها است بر رسند مثل آنکه چهل  
 یا چاه کو سفند داشته باشند و ده یا بیست اولاد از آنها هم رسد در صورت  
 از برای اولاد مطلقا زکوة زیاد میشود و خوا سال بر آنها بگذرد و باین  
 بلکه باید حساب سال مادرها را نگاه داشت و هر سال اخیر زکوة آنها  
 میشود و از **چهارم** آنکه مادرها بعد ضابط رسیده باشند و اولاد که  
 از آنها هم بقدری رسیده بقدری باشند که خود بقیتهای بعد ضابط رسیده  
 باشند اما هرگاه بر روی مادرها بگذرد بقیتهای بعد ضابط رسد  
 ها است بر رسند مثل آنکه از چهل یا چاه کو سفند چهل یا چاه اولاد هم  
 رسد در صورت نیز از برای اولاد زکوة لازم نیست و باید بعد از  
 تمام شدن سال مادرها زکوة مادرها را دهند و حق دو کتاب  
 معتبر احتمال داده است که در صورت باید سال اولاد که تمام شد زکوة  
 آنها را نیز داد و بسیار از علما این احتمال را رد کرده اند و ظاهر این است



که از اینها چندانی در دنیا نماند **مسئله ششم** اینکه مادها بصلاب رسیده  
 باشند و اولاد آنها بقدری باشند که بقدر از انچه زکوة مادرها که بنا  
 مادها بام بصلاب بقدر از بصلاب مادرها است برسند در صورت  
 هرگاه اولاد خود بقیه بصلاب رسیده باشند مثل اینکه صد کسند  
 داشته باشند و از آنها بصلاب و دوا اولاد حاصل شود باید بقدر از تمام  
 شدن سال مادها زکوة مادها را داد و اوقات را ابتدای سال  
 مجموع قرار داد و در آخر سال زکوة مجموع را داد و آن قدر از دنیا  
 در میان ابتدای سال اولاد و آخر سال مادها است اعتبار باید  
 کرد و هرگاه در صورت اولاد خود بقیه بصلاب رسیده مثل  
 اینکه هشتاد کس سفند داشته باشند و دوا اولاد از آنها رسد  
 در صورت الفهر است که باید بقدر از تمام شدن سال مادها زکوة  
 مادها را داد و اوقات را ابتدای سال مجموع قرار داد و در آخر سال  
 دوم زکوة مجموع را داد و آن زمان که میان ابتدای سال اولاد و آخر  
 سال مادها است اعتبار ندارد و احوط آنست که بقدر از تمام شدن  
 سال اولاد نیز زکوة آنها داده شود **مسئله ششم** بدانکه اگر در حکم  
 اولاد مذکورند بصلاب حای است و در آنکه هرگاه کسی که سفندی داشته  
 باشد و سال آنها تمام شده یا زکوة سفندی دیگر بخرد در صورتی باید  
 که سفند های سابق را بجای مادها قرار داد و او که سفند ها بکس نباشد  
 بجای او و احکام مذکور را بصلاب آنها جاری نمود **مسئله هفتم**  
 هرگاه کسی در چند مکان متفرق کس سفند داشته باشد باید مجموع را

روی هم حساب نمود پس اگر مجموع روی هم بصلاب رسد باید زکوة داد  
 اگر چه هر یک بقیه بصلاب رسیده باشند و اگر هر دو بام از بصلاب  
 بصلاب گذشت باشند و بصلاب بقدر رسیده باشند باید همان زکوة بصلاب  
 بصلاب بر داد اگر چه هر یک جدا جدا بصلاب رسیده باشند مثلا هر یک  
 کسی در دو مکان سفند داشته باشد و هر جای محل کس سفند باشد باید  
 یک کس سفند زکوة داد و نباید از برای هر محل کس سفندی یکی داد و هرگاه  
 هر دو بام بصلاب بقدر رسیده باشند باید زکوة همان بصلاب زکوة بقدر  
 بدو همدار در یکجا هشتاد کس سفند داشته باشند و در یکجا هشتاد کس سفند  
 باید دو کس سفند زکوة بدو همدار **مسئله هفتم** دانست که زکوة و کس سفند  
 واجب نمیشود تا سال بران بگذرد پس هرگاه کسی سفند کس سفند داشته  
 که بصلاب رسیده باشد اما پیش از تمام شدن سال اگر چه بدو سرور  
 باشد از آن بفرود شد یا با کس سفندی دیگر معاوضه کند زکوة از آن ساقط  
 میشود و هرگاه بعضی با بفرود شد یا معاوضه کند یا بماند هرگاه بقدر  
 بصلاب باشد باید زکوة از آن بگذرد و هرگاه باقی بماند از بصلاب کس باشد  
 زکوة ساقط میشود **مسئله ششم** بدانکه باید بر وی پیش داده و نیز بر او  
 هم حساب کرد و نباید هر یک بقیه بصلاب رسیده بصلاب رسد **مسئله هفتم**  
 هرگاه کسی که سفندی داشته باشد که بصلاب رسیده باشد و بصلاب  
 بر او بگذرد و زکوة از آن بگذرد پس اگر سفند رسیده باشد که سال اول زکوة  
 از آن رسد از بصلاب کس سفند همین زکوة یکسال بر او واجب است  
 و بیشتر واجب نیست و اگر سفند رسیده باشد که سال اول کس سفندی رسد اما اگر



هر سال میداد از حد مضایب کمتر میشد باید زکوة از آن سالی که در آن سال  
هرگاه زکوة از حد مضایب کمتر از مضایب میشد بدهد و در سال بعد از آن زکوة  
واجب نیست مثلا هرگاه کسی هجده سال زکوة داشته باشد و در سال زکوة از  
نداده باشد باید همین یکسال زکوة بدهد و هرگاه هجده سال زکوة گرفته  
داشته باشد باید در سال زکوة بدهد و هرگاه هجده سال زکوة گرفته  
داشته باشد باید در سال زکوة بدهد و هرگاه هجده سال زکوة گرفته  
داشته باشد که مضایب دریم یا سیم یا آله و رسید باشد و چند سال زکوة  
از آن ندهد پس اگر آنقدر باشد که هرگاه میداد در سال اول از آن  
مضایب کمتر میشد باید یکسال زکوة از آن مضایب بدهد و هرگاه سالی  
دیگر زکوة مضایب پیش از آن بدهد و اگر آنقدر باشد که هرگاه زکوة  
از آن میداد در سال اول از آن مضایب کمتر میشد اما در یکی از سالها  
کمتر میشد باید بعد از آن سالی که کمتر میشد زکوة از آن قرائن مضایب  
بدهد و بگذرد از آن قرائن مضایب پیش از آن بدهد مثلا هرگاه کسی  
صد و بیست و یک یا صد و بیست و دو گرفته باشد و در سال  
زکوة از آن نداده باشد باید شش گرفته زکوة بدهد و تا هجده سال از آن  
و چهار تا هجده سال و یک و هرگاه صد و بیست و پنج گرفته باشد  
باشد باید هفت گرفته زکوة بدهد شش تا هجده سال اول و تا هجده  
و سال آخر و هر چند است حکم هر چه بالا رود **مسئله هفتم** شکی نیست  
که در طلا و نقره و غلات زکوة از آن لازم نیست که از عین همان جلی بدهند  
بلکه میتوان قیمت از آن داد و اما در گوشت و شتر و گاو و خرافات و غیره

میان متاع و خیر از آن که میتوان قیمت از آن داد و لازم نیست که عین گرفته  
بدهد و در بعضی که توان را از آن اختیار کردند از آن **مسئله هفتم** شکی نیست که باید  
گوشت و شتر و گاو و عین آنها را بدهند نه قیمت آنها را بلکه عین آنها را  
و آن بعضی میتوان از شتر و گاو و قیمت از آن داد **مسئله هشتم** بدانکه  
جوانی را که هجده زکوة میدهند و احیاء که اگر گرفته باشند باید بدهند  
که در عین از آن گرفته شوند و اگر نزن باشند باید بدهند که از آن در عین  
نزن بگیرند و احتیاط از آن است که اگر گرفته باشند بدهند هفت ماه را در هفت  
گرفته باشند و اگر نزن بدهند از یکساله را در دو گرفته باشند و احتیاط از آن است  
که در سال اول و در سال دوم گرفته باشند **مسئله نهم** گوشت را که هجده زکوة میدهند  
باید بر عین باشند و بیاض بر نزن باشند و صاحب عین باشند مگر آنکه متعلق  
باشد بکس دیگری از آنجا **مسئله دهم** بدانکه شکی نیست در اینکه گوشت  
که صاحب کل از برای خوردن گوشتان گذارده باشد متعلق بنفوس آنکه از  
هجده زکوة بدون رضا مالک بگیرد و هر چند بنفوس آنکه گرفته باشند  
که در کل برای نتایج گرفتن از گوشت آن داده میکنند از آن مالک  
بگیرد بلی خلافت در اینکه باید از آنجا گرفته و از مضایب حساب بنفوس  
بماند جو از عین گرفته اند که باید حساب کرد و هر چه یک گفته اند که نباید  
حساب کرد با جمعی که هرگاه کسی هجده گرفته باشند باید بدهند و یکی از  
آنها گرفته خود را که باشد با نوزی باشد که هجده نتایج نگاه داشته  
باشد زکوة در هیچک از آن گرفته ها لازم نیست و هر چند اگر صد و  
بست و یکی گرفته باشد و یکی از آنها یکی از این دو گرفته باشد باید



کو سفند زکوة باید بدهند و کو سفند این قول و نظر حقیر اطهر است و لیکن  
 احوط از آنست که بقول اول عمل کرده شود یعنی این دو کو سفند بر حساب کرده  
 شود **میان** در میان زکوة شتر و گاو و در این جهت در فضیلت  
**مستلزم** در سروط و حجب زکوة این دو حیوان بدانند که حیوانات واجب  
 شدن زکوة دو نقد و غلات و کو سفند موقوف بود بشرطی چند مخیر  
 واجب شدن زکوة بر شتر و گاو موقوف است بحد شرط که هر گاه یکی  
 از آن شرطها یافت شود زکوة آنها واجب نمیشود و آن شرط چهار است  
**شرط اول** آنکه بحد ضابط برسد پس هر گاه از حد ضابط کمتر باشند  
 زکوة بر آنها واجب نمیشود اگر چه شرط دیگر یافت شود و ضابط هر یک  
 از این دو حیوان تفاوت دارد **الضابط شتر** پس بدانند از برای شتر  
 دو اوزن ضابط است از آنکه شتر است پس تا به پنج رسید مطلقاً زکوة در آن  
 واجب نیست و بگذرد آنکه به پنج رسید باید یک کو سفند داد و دوم ده شتر  
 و زکوة آن دو کو سفند است و آنچه از پنج زیاد شود و یک زکوة چیزی  
 از برای زیادتی واجب نیست بلکه همان یک کو سفند که از برای پنج  
 شتر است باید داد و سیم یا زده شتر است و زکوة آن سه کو سفند است  
 چهارم بیست شتر است و زکوة آن چهار کو سفند است پنجم بیست و پنج شتر  
 و زکوة آن پنج کو سفند است ششم بیست و شش شتر است و بیست و شش  
 که رسید دیگر کو سفند نباید داد بلکه باید از برای مجموع یک شتر  
 ماده یک ساله را دو و بدهند هفتم سی و شش شتر است و باید از برای  
 مجموع سی و شش شتر یک شتر ماده دو ساله را دو و بدهند **هشتم**

چهل و شش شتر است و باید از برای مجموع یکتر ماده سه ساله را دو و بدهند  
 بدهند نهم بیست و یک شتر است و باید از برای مجموع هشت و یک  
 یک شتر ماده چهار ساله را دو و بدهند **دهم** هفتاد و شش شتر  
 و باید از برای زکوة مجموع آن دو شتر ماده دو ساله را دو و بدهند از آنکه  
 نود و یک شتر است و باید از برای زکوة مجموع آن دو شتر ماده سه ساله  
 را دو و بدهند **یازدهم** صد و یک شتر است و هر چه زیاد  
 شود باید در زکوة آن در هر چاه شتر یکتر ماده سه ساله بدهند و در  
 هر چهل شتر یکتر ماده دو ساله بدهند باین معنی که شتر با حساب یکند  
 و بیست و دو و از برای هر چاه شتر یک ماده سه ساله میدهند و آنچه زیاده  
 میباشد که از چاه کمتر است بجهت آن چیزی میدهند یا میبندند و از برای  
 هر چهل شتر یک ماده دو ساله میدهند و آنچه زیاد میاید که از چهل کمتر است  
 بجهت آن چیزی میدهند و احوط از آنست که عدد موافق با اختیار کند یعنی  
 هر کدام که زیاده و نقصان کمزرات از آن قرار حساب کند بر و صد و یک  
 یک چهل چهل چهار و سه شتر و سه ساله بدهند که یکی زیاد بیاید  
 و در صد و چاه چاه حساب کند که چیزی زیاد بیاید نه چهل چهل  
 که سی شتر زیاد بیاید و در هر چاه یک هر گاه هر دو را حساب کند زیاده  
 کم باشد هر دو را حساب کند مثل در صد و چهل و دو چاه و یک چهل حساب  
 کند و در صد و سی و دو چهل و یک چاه حساب کند و در دو و بیست و شتر  
 و پنج نماید که در آنچه میان دو ضابط زیاد شود زکوة بجهت زیاده زیاد  
 نمیشود بلکه همان زکوة ضابط سابق را باید داد پس آنچه پنج زیاد شود



تا بد رسیده است زکوة آن همان يك كوستند است و بعد از آنكه بد رسيد  
دو كوستند زكوة آن ميشود و آنچه زياد شود تا به پانزده نرسيد باز همان دو  
كوستند است و هم چنين تا نصاب دوازدهم و **ما ضابطه حساب يك ساله** اين است  
كه از باجي راس نرسيد زكوة ندارد بجز اول ضايعات و چنانچه  
بجي رسيد بايد يك كوساله ماهه يا بزرگتر از او در وجه زكوة آن  
بدهند و بزرگتر از پانزده نرسيد زكوة آن زياد ميشود تا بچهل راس نرسيد  
و بعد از آنكه بچهل رسيد بايد از باجي زكوة مجموع يك كوساله ماهه و روستا  
يا دوسه بدهند و بايد آنچه بالا برده از باجي هر يك كوساله يك  
ساله داد و از باجي هر چهل كوساله يك دوساله ماهه بجز روستا دو  
كوساله يكساله بايد داد و دهفتاد يك كوساله يكساله و يك دوساله  
ماهه و ده هشتاد و دوساله ماهه و در نوزده يكساله و در صد و  
يكساله و يك دوساله و در صد و ده و دو دوساله و يك يكساله و  
صد و پست خيرات كرسه دوساله ماهه بدهند يا چهار يكساله و همچنان  
حكم بغير قدر كه بالا رود يعنى بايد بي بي يا بچهل يا بچهل يا بچهل  
يا م حساب كرد و از باجي هر يك كوساله يكساله يا بزرگتر از او  
و از باجي هر چهل راس يك كوساله و دوساله ماهه **شرط و وجوب**  
آنكه كار كن نباشند بجز هرگاه شتر يا گاو يا خويش كشته باشند  
زكوة در آنها واجب نيست اگر چه بعد نصاب رسيد باشند مثلاً در گاو  
كن بودن از است كه در عرف آنها را گاو كن بگويند بجز آن كى چند شتر  
جهت بار كن داشته باشند و دوساله چند ماهه بار كنند جهت بودن بار

يا مكن

يا مكن بودن سفر زكوة بر آنها واجب ميشود بجز احوط ان است كه اگر در  
مجموع سال بار كنند اگر چه جهت ماغي باشند زكوة آنها را بدهند **و شرط**  
آنكه سال بر آنها بگذرد **و شرط چهارم** آنكه معلوم نباشند و تفصيل اين  
دو شرط در شتر و گاو و غيره م چنان است كه در كوستند مذكور شد و بطلا  
فرضي نيست **فصل دوم** در بيان بعضي مسائل كه متعلق با راجحات  
و در آن چهار مسأله است **مسأله اول** بداند كه بايد شتر و گاو يا بزرگتر  
بر سر م حساب كرد و هم چنين گاو و گاو چنين را بايد بر روي م حساب كرد  
**مسأله دوم** در بيان يك بايد يكسره ماهه يكساله بدهند هرگاه از آنكه  
باشند بايد يك شتر و دوساله يا دوسه بدهند و هرگاه از آن بزرگتر باشند  
بايد يك شتر يا ده يكساله يا زده دوساله بخرد و بوضو زكوة بدهند و بجز  
از است كه در بصورت ماهه يكساله را در هر **مسأله سيم** هرگاه شتر يا  
كو واجب شده باشد كه جهت زكوة اخراج نمايند استر باشند و شتر  
بان صفت كه يكساله كى چك يا يكساله بزرگتر باشند استر باشند شتر  
كو چكتر را بايد دهند بايد دو كوستند يا ماهه متفان و نيم جبري نقره كه  
ببت دوم بوده باشد يا شتر بزرگتر يا بايد دهند و دو كوستند يا ببت  
دوم از قهر محض ميكرد مگر در صورتيكه شتر چهار ساله يا در پنج و شش  
ساله باشند و مالك شتر پنج ساله يا در شش داشته باشند كه در بصورت  
خلافت و اظهار از است كه رجوع بقيت شود يعنى شتر را كه بايد دهند  
قيمت كنند و آن شتر را كه دارد بزيقيت كنند و از بوضو زكوة بدهند  
و بزياد و كو رجوع كنند و هم چنين است حكم هرگاه شتر را كه در احوط



سکه نداشته باشد و سترپی داشته باشد که پیش از یکسال کوچکن باز کرده  
باشد مثل اینکه ستر سه سال مراد و چهار واجب سکه باشد و مالک ستر  
یکسال باورده و داشته باشد یعنی باید بقیت رجوع شود و هم چنین است حکم  
در کلاه هرگاه آنکه واجب سکه نداشته باشد و کلاه وی داشته باشد  
که زکات یا کوچکن باشد یعنی باید بقیت رجوع نمود **مسئله چهارم** بدانکه  
حکم اولاد ستر و کلاه و غیره مثل حکم اولاد کوچکن است و هم چنین سایر  
مسائلی که در کوچکن مذکور شد مجموع در کلاه و ستر جاریست بدو شرط  
و حکم در هر یک است مگر در آخر مذکور شد و در خصوص کوچکن و کلاه و ستر  
زنی که بجهت شایسته نگاه داشته باشد که ظاهرات که خلاف باشد  
در ستر و کلاه که آنرا بجهت خوردن گوشت آن یا بجهت شایسته نگاه داشته  
باشند باید البته حساب کرد و زکات آنرا داد **باب دوم** در بیان زکات  
زکات دادن در ائمه اصحاب و ان شس جهات **قال** مال تجارت و زکات  
دادن در ان سنت مؤکدات و بعضی از علماء قایل بر وجوب زکات آن  
سکه اند و اقوی احتیاط است و مراد از مال تجارت مالیات که کوچکن  
بفقد آنکه بفریشتد و منفعت کند و سنت بودن زکات و در ان موقوف است  
بر چهار شرط **مسئله اول** آنکه قیمت آن مال حد مضابط باشد یا مضابط  
برسد پس ما دامیکه قیمت آن کمتر ازین حد مضابط باشد زکات و در ان سنت  
نیست و هیکه قیمت آن بهت کدام ازین دو مضابط برسد زکات و در ان سنت  
ملی شود **مسئله دوم** آنکه سال بران بگذرد یعنی همان جنسی که بجهت تجارت  
خریده بماند و سال بران بگذرد و بعضی از علماء گفته اند که شرط نیست عین

ان جنس در تمام سال باقی باشد بلکه هرگاه آن جنس را بدل کند عینی دیگر  
بجهت تجارت باز بدهد از گذشتن سال زکات و در ان سنت است و اقوی است  
که باید سال بر عین آن جنس بگذرد **مسئله سیم** آنکه در تمام سال  
قیمت آن از او مال باشد یعنی از جنسی که خریده نزل نکند که اگر قیمت آن  
از او مال کمتر شود و هر سال یا بعضی از اقسام زکات و در ان سنت  
نیست **مسئله چهارم** آنکه در هر سال قصد تجارت بان مال داشته باشد  
پس اگر اول مالی را بجهت تجارت بخرید و پیش از تمام شدن سال از قصد متوقف  
آن مال بر گردد و اراده او علق نکند که آن مال را نگاه دارد یا بفروشد  
خود و یا بماند زکات در ان سنت نیست و بدانکه هرگاه از آنکه در مال تجارت  
شرایط سنت بودن زکات حاصل شد سنت مؤکدات که محل یک قیمت  
ان زکات داده شود و بدانکه هرگاه کسی مالی را بجهت تجارت بخرید و پیش  
و شرایط احتیاط زکات و در ان موجود باشد و در ان شای سال قیمت آن  
زیاد شود باید اول سال زیاده را از وقت زیاده شدن حساب کند  
از اول سال اصل آن مال و قیمت آنرا بکشد زکات و در ان سنت است  
ما دیان است و مضای در ان معتبر نیست بلکه هرگاه مالک یک راس  
مال دیان بماند سنت است که زکات آنرا بدهد و شرط **مسئله اول**  
آنکه معلوم باشد و قیمت آن سال بران بگذرد و معلوم معلوم نبودن  
و مراد از سال در زکات که قصد گذشت و بعضی از علماء تصریح کرده اند  
که باید کلاه و کلاه نباشد مثل اینکه از اسواری کنند یا بار کوه باشد که اگر  
چنین باشد زکات و در ان سنت نیست و اگر علماء تصریح این شرط کنند



اگر چه ظاهر است که این نیز شرط باشد در سنت است بر هر صاحبی بانی که خود  
صحرایید باشد و سال بر آن گذارنده باشد که زکوة از او بدهد و مگر زکوة  
آن اگر مادیان بخیر باشد بوی بر او مانده و در آن وقت و در آن وقت  
در وقت شریعی طلا که بکفالت و هم صریح است و احوط است که مگر در آن  
و اگر مادیان بخیر باشد بوی بر او مانده که یکی از بد و مادیان در آن وقت  
بکفالت شریعی طلا بدهد زکوة از آن **سوم** از چیزها بکند زکوة و در آن  
سنت است جوایز است مانند برنج و مائ و عدس و لوبیا و ذره و باغلا  
و غیره اما در سبزیها مانند تره و پیاز و خنثای و باغیان و مثل آنها اطلاق  
نکرده است نیت و هم چنین در مثل برنج و هندو و در و خیار  
نکرده است و شربطیکه در زکوة کلام و جو و میوه و غیره را مذکورند بخیر  
درست بودند زکوة در جوایز شرط است و صاحب آنها نیز مثل صاحب  
انسان و قلم زکوة آنها نیز بقیه بکند زکوة آنها است **چهارم**  
از چیزها بکند زکوة و در آن سنت است مداخل و وجع اجزاء املاکی که جهت  
استغفار ساخته باشند مانند دکان و حمام و کاروانسرا و خانه که با جاذ  
بدهند و غیر آنها و ظاهر است که سنت بودن زکوة در آنها بی نیت  
که صاحب طلا یا نقره بپسند و سال هم بر آنها بگذرد و بد و نه آنها زکوة  
سنت نیست بر این است بودن زکوة در مداخل اجزای و موقوفات  
که مداخل آنها غیر طلا و نقره باشد که اگر بول طلا و نقره باشد بکند  
رسیدن نصاب و گذشتن سال زکوة و در آن واجب خواهد بود  
**پنجم** از چیزها بکند زکوة و در آن سنت است اموال ذکات است که صاحب

در دو سال یا بیشتر قدرت بر تصدیف کردن آن نداشته باشد و بکند و بکند  
در آن تصدیف کند مثل طلا یا نقره که در جایی و موضع از او بپوشد که با نصاب است  
در آن موضع نداشته باشد که او در آن باشد یا آنکه طایفه غصب کرده باشد و بر او  
سنت است که در هر وقت که تصدیف او را بد زکوة یک سال از او بدهد اگر طلا و نقره  
باشد چهل یک از او بدهد و اگر غلات باشد ده یک یا یک بدهد  
و اگر جوایز باشد بکند زکوة آنها را بخیر بکند که رسد بدهد **ششم**  
از چیزها بکند زکوة و در آن سنت است بول طلا یا نقره است که بعد نصاب رسیده  
باشد و بول از گذشتن سال را با نصابه که چنین از زکوة آنها را بخش کند یا بوی  
دیگر بخش کند یا بوی دیگر بخش کند و هم جوایز که قصد یا تر یا کاه  
که جهت کفالت از زکوة دادن پیش از گذشتن سال آنها را با جوایز دیگر  
یا چیزی دیگر بخش کند **طلب و دهم** در میان آنکه بر چه چیزی واجب است  
زکوة دادن و در میان وقت دادن زکوة و درین مطلب و وصلات  
**مسئله اول** در میان آنکه بکند زکوة دادن بر آنها واجب است و شریعی  
واجب شدن زکوة بر او بی موقوفات بر بودن آن شرط در آن بلد که  
واجب شدن زکوة بر او بی موقوفات بکند شرط که هر گاه یکی از آنها باشد  
شود زکوة واجب بقیه و آن بی شرط است **قانون** آنکه با نفعی باشد و واجب  
نیت زکوة در مال طفل غیر بالغی خواه طلا و نقره و خواه غلات و خواه میوه یا  
بی هر کدام و بی صاحب اختیار طفل بجهت او بپوشد که تا یک سال از اجابت و نیت  
باشد جهت طفل تجارت کند سنت است که زکوة از مال طفل بدهد هر یک  
شرطیکه در سنت بودن زکوة در مال بچگان مذکور شد تحقق شود و هم چنین



مستحبات دادن زکوة کفای و جود و مروت و مایه طفل هرگاه مروط زکوة  
 در آنها موجود شود و بعضی در کوفت و کلاه و غیره طفل نیز زکوة راست دانسته  
 و اقوی آنست که مستحبت و بداند که در خبرها بکده موقوفات واحدا  
 زکوة در آنها بگذشتن سال ما متدلا و نفقه و کار و کوفت و سرخرافات  
 که ایاماید مالک آنها در مجموع سال بالغ باشد که اگر در بعضی از سال طفل  
 باشد زکوة واجب غنیف و باید ابتدای سال آنها را از وقت بالغ شدن  
 قرار داد با آنکه هرگاه در اثنای سال هم بعد از بلوغ برسد کفای است  
 که اگر متدلا و ما بهر از بالغ شدن بوی یا جوان زکوة واجب باشد  
 هینکه بخواه انبیا بالغ شدن بگذرد و عین آنها باقی باشد واجبات که  
 زکوة آنها را بدهد و مسئله خانی از اشکال نیست اگر چه فی الجمله  
 از برای قول اول است و اما احوط آنست که بقول ثانیه عمل کرد و شود  
 و هر مالیکه سال بران بگذرد و در اثنای سال بالغ شود زکوة آن  
 را بدهد و **فصل** آنکه عاقل باشد بر واجب نیست زکوة در مال دیوانه  
 مطلقا بل مستحبت است دادن زکوة طلا و نفقه آن هرگاه وی دیوانه  
 دیوانه در آن تجارت کند و در تصرف است که از مال دیوانه زکوة  
 از او بدهد و جمیع از اصحاب گفته اند که دیوانه را تا منتهی خلل است که در  
 غلات آن نیز زکوة سنت است و اقوی آنست که مستحبت نیست **فصل** آنکه  
 برون پس واجب نیست زکوة بر بنده مطلقا و بعضی از متأخرین گفته اند که  
 هرگاه او ایوان بدهد سنن است که زکوة را بدهد و این قول در مستحبت  
**فصل** آنکه مالک مال باشد پس باید آنکه مالک شود زکوة بر او

لازم نیست دنیا بر این هرگاه کسی وصیت کند که جوانی معین یا پول معینی  
 بکسی بدهد زکوة آن بر کسی لازم نیست و تا کمال از وقت مردن وصیت  
 کننده بگذرد و بجهت آنکه آنوقت اول وقت مالک شدن آن شخص است و  
 ابتدای سال وقت وصیت است اما هرگاه کسی مال زکوة را بیکسری  
 بفز و شد و تا مدتی اختیار دفعه را قرار بدهد اول سال وقت بصدقه  
 خیرات شود وقت گذشتن مدتی بخار و هم چنین اگر کسی در هر یک بیکسری  
 بدهد پس از وقت فلق زکوة و مدتی بخار دفعه قرار بدهد و در هر  
 مدتی بخار وقت فلق زکوة برسد باز زکوة آن بر خود ارات و هم  
 چنین ابتدای سال جوانان وقت بصدقه خیرات نیز بگذران گذشتن مدتی  
**فصل** آنکه تواند تصرف در آن بکند و بران حکم می نمود اگر  
 آنکه واجب نیست زکوة در مال وقت باشد جوانی یا بویکه وقت کرد و یا  
 بلی هرگاه وقت بر یکسری باشد و حاصل از حد نصاب برسد مالک او داد  
 جوانان با وقت و چند نفر معین باشد و حصه هر یک از حاصل آن حد  
 نصاب برسد باید زکوة از او بدهد اما هرگاه وقت بر مسلمین یا مصرف  
 چیزی باشد در حاصل آن نیز زکوة نیست پس دنیا بر این هرگاه کسی چیزی  
 یا باقی یا درختی را وقت بر شخص معینی یا انعام معینه نماید و او را  
 جوان یا انکور یا خومایان و بخت بقدری باشد که حصه هر یک بحد  
 نصاب باشد باید زکوة از او بدهد اما هرگاه وقت بر مسلمین یا بر مجتهد  
 یا بر مصرف چیزی و یک نماید و او را و انکور و خوما زکوة نیست اما  
 هرگاه در معینی را وقت بر مسلمین یا مصرف چیزی و یک نماید و یکی از او







سال قرار بدهد او واجب غلبه نما از آنکه و مشهور میان علما از آنست  
که زکوة در آن واجب غلبه نما از آنکه و باید همان روز که میگردد  
اول سال قرار دهد و نسخ میفد و نسخ طریقی و بعضی از مشایخ گفته اند  
که زکوة آن واجب میشود و بر طلبکار و باید همان روز که مدت بر کفایت  
هم رسانند اول سال آن قرار بدهد و این قول در نظر حقاظر است  
و درین فصل دو مسئله است که باید بیان شود **مسئله اول** بدانکه شرط  
نیست در وجوب زکوة که مالک آن مسلمان باشد پس واجبات زکوة  
دادن بر کافر نیز **مسئله دوم** هرگاه کسی مالی داشته باشد که زکوة در آن  
واجب شده باشد باید زکوة از آن بدهد اگر چه قرض از او باشد و این  
قرض داشته باشد که بقی از آن مانده باشد و این بوده باشد **مسئله سوم**  
در بیان وقت دادن زکوة و وقتیکه واجبات هر دو کردن آن و درین  
مصلحت چهار مسئله است **مسئله اول** بدانکه در اشتیاق وقت واجب شدن  
زکوة تعلق وجوب در نقد و حیوانات بعد از تمام شدن یا زده ماه  
و یا با زده ماه تمام شود زکوة در آنها واجب نمیشود و اما در گذرم وجوب  
بعد از بسته شدن دانهات و در آنکه در خون شدن یا ترش و غیره  
شدن است و در خرما در وقت است که از آنجا بکشد اما وقت واجب  
شدن هر دو کردن زکوة از آنجا که در نقد و حیوانات همان تمام شده  
یا زده ماه است و در خرما و گذرم بعد از زده و کردن و صاف کردن آنها  
است و در موی و خرما بعد از خشک شدن آنکه در طبقات و پیران  
گذشتن یا زده ماه بر نقد و حیوان و صاف شدن گذرم و موی

شدن آنکه و خرما شدن رجب هر دو کردن زکوة واجب نیست اگر چه در  
خانات زکوة با آنها تعلق میکند و زکوة در آنها واجب میشود اما بعد از  
گذشتن یا زده ماه در نقد و حیوان و صاف شدن در گذرم و جو و خشک  
شدن در آنکه و خرما هر دو کردن زکوة واجب میشود **مسئله دوم**  
بدانکه بعد از آنکه وقت واجب شدن اخراج رسید هرگاه مافی با عدو  
باشد که تواند زکوة را هر دو کند یا زکوة تاخیر انداختن هر دو کرد  
تا وقتیکه مافی با عدو بر طرف شود مثلا آنکه شخصی زکوة حاضر نباشد یا آنکه  
متن از جدا کردن زکوة نباشد یا تاخیر آنها اما در صورتیکه مافی با عدو  
باشد و مالک شکر از جدا کردن زکوة و رسانیدن بخشی باشد حلال  
کرده اند که با واجبات کرده جدا کند و بخشی رساند یا آنکه میتواند  
تاخیر اندازد و بعد از گذشتن مدتی جدا کند و بدهد و اقوی در نظر  
حقیران است که بعد از رسیدن وقت اخراج و ممکن بودن از جدا کردن  
واجبات که زکوة را از مال خود جدا کند و جایز نیست که جدا کرد تا  
تاخیر کند اما بعد از جدا کردن میتواند بخشی رساندن را تاخیر اندازد  
تا دو ماه یا سه ماه خصوصاً هرگاه غرض مالک از تاخیر امر حاجی باشد مثل  
اینکه خواهد بخشید بجز رساندن یا خواهد بخشید چیزی از آن زکوة جدا  
یا تاخیر آنها **مسئله سوم** بدانکه هرگاه بعد از تعلق زکوة بمال و غیر از آن  
وقت اخراج چیزی از آن مال تلف شود پس اگر مالک تقصیری کرده باشد  
باید آن عمل زکوة اخراج تلف شده را بد و صحر زکوة از آن بدهد و اگر مالک  
تقصیری در تلف شدن نکرده باشد بر او جزئی نیست و نباید از جدا کردن زکوة



براید و زکوة هان تدبیر تلف شده ساقط میشود و اگر بعد از رسیدن وقت  
 اخراج زکوة مال هر اعال یا بعضی از آن از اعال تلف شود از حد غصب  
 بیرون نیست اقل آنکه بعد از رسیدن وقت اخراج و هر متکلی از حد غصب  
 زکوة و تقصیر رسانیدن نباشد و بقدر آنکه هر اعال یا بعضی از آن بر طرف  
 شود در صورتی که در تلف شدن آن مال او تقصیر کرده باشد باید زکوة  
 اخراج آن تلف شده بدهد و از جمله آن براید و اگر تقصیری نکرده باشد  
 بر او چیزی نیست بلکه همان مقدار مال که تلف شده بهمان قدر زکوة ساقط  
 میشود مثل آنکه هر مال تلف شده باشد هر زکوة ساقط میشود و اگر در بین  
 مال تلف شده باشد ده یک زکوة آن ساقط میشود و هم چنین در دیگر  
 بعد از رسیدن وقت اخراج متکلی از حد غصب و رسانیدن باشد اما اگر  
 کند و جدا کند تا هر مال یا بعضی از آن تلف شود در صورتی که باید از  
 جمله زکوة همان مال براید و زکوة هر را بدهد و بجهت تلف شدن چیزی  
 از زکوة از او ساقط میشود خواه تقصیری در تلف شدن کرده باشد یا نه  
 زیرا آنکه بعد از رسیدن وقت اخراج زکوة را جدا کند اما بجهت نرسیدن  
 و اخراج کرده تلف شود در صورتی که اگر متکلی از رسانیدن بجهت نبود  
 و تلف شده و تقصیری هم در تلف شدن نکرده و بر او چیزی نیست و از آن  
 زکوة تلف شده نباید دوباره بدهد و اگر تقصیری در تلف شدن کرده  
 باید از جمله اخراج تلف شده براید و اگر متکلی از رسانیدن بجهت بوده و تا  
 کرده باید اخراج تلف شده از جمله براید و دوباره بدهد خواه تقصیری در  
 تلف شدن کرده باشد یا نه **مسئله چهارم** جایز نیست دادن زکوة بلی از وقت

واجب شدن آن بریت زکوة بلی میتواند که بریت قرض بجهت بدهد و  
 بعد از واجب شدن زکوة و رسیدن وقت آن اخراج را بقرض داده از زکوة  
 حساب کند زیرا که آن بجهت و بر وقت را بختیاق باقی باشد و در صورتی  
 میتواند که از آن بجهت بکند و بجهت دیگر بدهد و هرگاه بعد از رسیدن  
 وقت و جوب بجهت را بختیاق باقی نباشد باید زکوة را دوباره بدهد  
 خواه اخراج را قرض داده باشد یا نه **مطلب سیم** در بیان مصرف زکوة  
 و کسانی که بجهت زکوة اند و زکوة با ایشان میتوان داد مصرف زکوة و بدانکه  
 مستحقان هفت طایفه اند اول و دوم فقرا و مساکین سیم عاملین چهارم  
 مؤلفه قلوب و پنجم مصرف کردن و در از ادبی نیکوکاران ششم قرض داران  
 هفتم فی سبیل الله قسم از السبل و چون که چهارم که مؤلفه قلوب بر اینند  
 زمان غالباً نباشد و در سبیل الله که در کشیدن و بر مطلب ششجاست  
**بحث اول** در بیان مصرف اول و دوم که دادن بفقرا و مساکین است  
 و سابعه متعلقه با آنها و درین بحث سه فصل است **فصل اول** در بیان اینکه  
 چه خصوصیات باید آنکه فقیر کسی است که غنی نباشد و غنی بنا بر اقوی و اظهر  
 کسی است که مالک مایه نباشد که بان و او دست کند و از مشایع آن بعد  
 قوت سالیان او و عیال او حاصل شود یا مالک زراعتی یا مستغلاتی  
 از دکان یا کاروانسرا یا حمام یا خانرا باشد که از مشایع و وجه اجاره آنها  
 بعد رؤیت سالیان آن حاصل شود یا مالک باشد مایه دیگر را که از  
 نفع آن خرج سال او بیرون آید مانند کوفتدیکه شایع و نیزان کفایت  
 از آنکه با اجارهای باو کنی که وجه کرایه آنها کفایت معاش از آنکه



با خیراتها با مالی دیگر بفرزاتها داشته باشد که اصل آن مال بقدری  
باشد که هرگاه بمصرف رساند و بموت سالیان او بکشد و خلاصه آنکه خرج  
کمی است که هرگاه مالی داشته باشد با آن جهان کند باز راعت و مستغلات  
داشته باشد که از آنها منفق بهم رسد منافعی آنها کفایت مؤنت ایشان  
از او بکند و هرگاه اموالی دیگر داشته باشد بفرزهای که بان داد و ستد کند  
با او بکند از آنها منفق بهم رسد بقدری باشد که اصل آن اموال کفایت  
مؤنت سالیان را بکند پس برای فقیر کفایت که مطلقا مالک مالی  
نباشد که اصل آن مال با منافعی آن و بموت سالیان آن بکشد پس اگر  
مالی داشته باشد که بان داد و ستد کند یا مستغلاتی یا زعفرانی بکند که از  
انها منافعی بهم رسد منافعی آنها بقدری نباشد که بموت سالیان او  
کند اگرچه اصل آنها کفایت خرج سالیان را بکند و اگر مالی باشد بفرز  
مال داد و ستد و مستغلات و زراعات بقدری نباشد که اصل آن  
مال کفایت خرج سالیان را بکند و توضیح مقام از آنست که هر کسی که  
مطلقا مالک چیزی نباشد که منافعی آن با اصل آن و با خرج سالیان  
او کند او فقیر است و زکوة میتواند گرفت و هر کس که مالک چیزی باشد  
که هر سال نفی از آن بهم رسد مثل مالی که بان داد و ستد کند یا مستغلات  
یا زعفرانی یا کله با اصل آنها و منفعی آن و با خرج سالیان او بکند چیزی  
دیگر نداشته باشد که هرگاه با آن منافعی ضم کند خرج سالیان او  
حاصل شود او نیز فقیر است و زکوة میتواند گرفت اگرچه اصل آن مالی که  
داد و ستد میکند یا زعفرانی که زرع میکند یا مستغلاتی که دارد هرگاه

رساند و با خرج او بکند و در بصورت نباید اصل آن مالی بمصرف رساند  
بلکه بخر از منافعی آنها حاصل شود بمصرف میرساند و فقیران زکوة بگیرند  
و هر کس که مالی داشته باشد که هر سال نفی از آن بهم رسد و منفعی آن  
و با خرج سالیان بکند اما چیزی دیگر بفرزهای او داشته باشد  
که هرگاه از ابا بان منافعی ضم کند خرج سال او بکند و مثل پولی که بخر  
پولی باشد که بان داد و ستد میکند یا خانه زیادی یا مس یا زمین یا طلا  
المان یا رخت یا اثاث الدار یا زعفرانی یا اجناسی که زیادی نباشد  
یا خیراتها در بصورت آن شخص فقیر است و زکوة میتواند بگیرد بلکه باید آن  
زیادتها را بفروشد و با منافعی ضم کند و خرج خود را بکند و هر کس که  
مالی نداشته باشد که هر سال منافعی از آن حاصل شود اما اموالی دیگر زیاد  
از ضرعیاتی که بقدر آن مذکور خواهد شد داشته باشد از قبیل اثاث  
الدار یا زعفرانی یا خانه یا اجارهای زیادی یا کتب زیادی و بقدری  
باشد که هرگاه آنها را بفروشد خرج سال او بکند و آن شخص فقیر نیست  
و باید آن اجناس را بفروشد و بمصرف رساند و زکوة نمیتواند گرفت و هرگاه  
ان اموال بقدری نباشد که با خرج سال او بکند اما بعضی از سال بفرزند  
بکند باید بمصرف رساند و فقیران زکوة بگیرند و در اینجا چند مسئله است  
که باید بدان شود **مسئله اول** بداند که چنانکه مالک بودن قوت  
سالیان را باعث غنی بودن و منافعی از کفایت زکوة میشود چنان هرگاه  
کمی منفق داشته باشد که از آن صفت مؤنت سالیان او و عیال او  
حاصل شود یا تا قدری که بکند که از او مؤنت سالیان او هم رسد



غنی است میتواند زکوة گرفت و هرگاه که او غنی است سالیانه او نکند  
 زکوة میتواند گرفت و ظاهر هر چه چنانکه بھی از علما گفته اند است که یک  
 وصفی که مانع از گرفتن زکوة نباشد یک وصفی است که لایق بحال آن  
 شخص باشد و در عرف بر هرگاه که کسی قادر بر یکی یا صفت باشد که از او وقت  
 سالیانه را حاصل شود اما آن یک وصف در عرف لایق بحال از شخص  
 نباشد و ارتکاب آن موجب مذلت و اهانت او باشد یا در نهایت ضعیف  
 و مفت تواند آن یک را بکند میتواند زکوة بگیرد و هم چنین هرگاه که  
 قادر بر یکی باشد اما مشغول حاصل علوم و غیره باشد و ممکن نباشد جمع کردن  
 میان حاصل علم و یک میتواند یک را ترک کند و زکوة بگیرد و مشغول  
 تحصیل علم باشد و ظاهر از آنست که این در وقت است که مشغول تحصیل علم  
 و بی ادب و کلام و اخلاق یا مقدمات آنها را مثال آنجا باشد و  
 هر علوم چنین نباشد بلکه در دایمیک هرگاه که کسی مالک مالی باشد  
 که وفای بخت سالیانه او بکند غنی است و زکوة میتواند گرفت و لیکن چنانکه  
 بدانکه آن مالی که باعث غنی بودن میشود جزئیات کیفر از ضروریات  
 چیزهای لازمه نباشد پس بنا بر این هرگاه که کسی محتاج بخانه نباشد و خانه داشته  
 باشد میتواند زکوة بگیرد اگر چه قیمت آن خانه بقدری باشد که وفای بخت  
 سالیانه او بکند و هم چنین است هرگاه که کسی محتاج نباشد که  
 خدمت او را بکند یا کسی که سوار شود و هم چنین است سایر اسباب  
 ضروری از رختی که از برای پوشیدن ضروری باشد یا از خوراک یا از  
 که در خانه ضروریات محتاج با آنها است و هم چنین است کتب علی که از برای

افضل ضروری باشد و با آنها محتاج نباشد و باید در آنها بقدر احتیاج و  
 ضرورت اکتفا کند بر هرگاه که زباده از قدر ضروری و احتیاج نباشد باید  
 زیادتی را بصرف رساند و بدانکه بر آدمی لازم است که در مقام نهایت  
 احتیاجات او برده که بسیار میشود که اکثر را بیشتر بشود و فرقی میان  
 چیزهای ضروری و غیر ضروری نمیکند و بعضا در رساندن امور  
 ضروری چیزها وقت کرد و در آنها متوان گذراند یا گذراندن بیک  
 آنها در نهایت زحمت و تصدیق یا موجب ذلت و اهانت باشد بر هرگاه  
 که کسی بوسیله داشته باشد در وقت نیازها را بفرماید و بصرف رساند که سفر  
 در بین باشد یا محتاج نباشد بر رفتن بواسطه یک پیاده رفتن معذب باشد  
 یا بر او تصدیق نباشد یا موجب خوار و اهانت او شود اما هرگاه که سفری  
 نداشته باشد و بعد از احتیاج در رفتن بعضی مواضع هم باند داشته  
 باشد و تواند پیاده برود اما بیکر استقلال او مانع نباشد میتواند  
 زکوة بگیرد هرگاه قیمت آن آب و فاجیزج سالیانه او بکند بلکه باید که  
 از آن بصرف رساند و هم چنین هرگاه که خانه داشته باشد که زاید بر قدر  
 احتیاج او باشد و تواند آن زیادتی را بقدری بفرماید و قیمت زیادتی  
 و فاجیزج سالیانه او بکند یا بدان زیادتی را بفرماید و زکوة میتواند  
 گرفت و هم چنین است کتب علم و سایر اسباب ضروری بقدر احتیاج و  
 ضرورت اکتفا کند هرگاه که کسی بعضی از چیزهای ضروری را داشته باشد  
 و ممکن نباشد که آنها را بفرماید و بصرف رساند و از دیگری بجا آید  
 بیکر لازم نیست که آنها را بفرماید و بجا آید بیکر بلکه میتواند



از خود نگاه دارد و زکوة بگیرد و هرگاه که بعضی از چیزهای ضروری را نداشته باشد اما تواند که چیزها را بکشد و بپزد و مانند مثل اینکه حاجاتی داشته باشد بقدر حاجتی اما تواند از آن بفرستد و خانه که از آن قیمت او کم باشد بگیرد بعضی از علماء گفته اند که نباید از آن بفرستد و چیزها را بکشد و قیمت بگیرد و زیاده قیمت را خرج کند بلکه بتواند زکوة بگیرد و این دو نیست بلکه احوط از آنست که تا مبلغی نرسد بهمان که قیمت آن کمتر است آنرا بکشد و بپزد آنکه کسیکه صاحب صنایع باشد که وقت بموت سالیان او بگذراند اما محتاج بعضی آلات و اسباب باشد که بدو نماند از صنعت ممکن شود می تواند که قیمت آنها را از زکوة بگیرد هرگاه چیزی دیگر نداشته باشد **مسئله** بداند که مؤثقی که مذکور شد که غنای آنست که مالک مالی باشد که وقت بموت سالیان او بگذراند و قیمت خود را و عیالی که واجب الفقراست بقدر یک ریخت صدقه و زحمت و اهانت نباشد بلکه عیال خود و فقرا بگذراند و در غیر صنایع بعضی باید بکشد که بعد از آن از آن بگذرد و خواهد شد **مسئله** در اوصاف که باید در فقر باشد تا توان زکوة باو داد و آنها سه وصف است اول آنکه سیمه اشاعری باشد پس بتوان زکوة را بجای داد و نه بسیار فقره سیمه مانند زید و ابیخراهم آن بماند که سیمه اشاعری بدهند یا نه و مراد از سیمه اشاعری آنست که اگر از اجلافت بلا فصل علی بن طالب داشته باشد و فقرا را و یا زده او را و یا برقیب امام و اند و در بعضی از عوام سیمه که گاه است اسم هیکل از آنرا یا اسم بعضی از آنها را بپزند بلکه خدا و پیغمبر را

خشانه

خشانه اند و غیر از آنکه در میان سیمه خود و یا غنایند و دیگر چیزی از تنبیل در ثبات اشکالات و بعضی از متأخرین حکم صریح کرده اند که زکوة با آنها میتوان داد و ظاهر از آنست که هرگاه کسی را فقیه باشد که الله بفضله از آنها را خشانه است و اسم و فایده را نمیداند جایز نیست داد زکوة با او اگرچه فقیری دیگر نباشد بلی اشکالات در آنکه هرگاه بعضی نباشد که میداند یا نه یا باید از او پرسید و سؤال کرد یا اینکه هنگام داخل در زمره سیمه است کفایت و نباید از او پرسید و ظاهر از آنست که هرگاه غلزان باشد که میداند یا نه باید از او پرسید و هرگاه غلزان نباشد نباید پرسید اگرچه تنبیل باشد در آنکه یا میداند یا نه و احوط از آنست که در صورت تنبیل نیز از او پرسید شود و هنگام اقرار به نبوت خود و یا الله اشاعری کند کفایت و لازم نیست که از او دلیل بپرسند و جایز است دادن زکوة بطفلی که بد را و سیمه اشاعری باشد اما هرگاه بد را و سیمه نباشد نمیتوان زکوة بان طفل داد و هرگاه آن طفل بی سیمه داشته باشد احوط آنست که بان وی داده شود که بمصرف طفل باشد و هرگاه وی سیمه نداشته باشد در بعضی از علماء گفته اند که هرگاه آن طفل جهلی رسیده باشد که خود تواند تصرف در آن بکند داد و مستند و خرید و فروش از آن بکند میتوان بخود و طفل داد که بمصرف خود رساند و بعضی دیگر گفته اند که مطلقا بدست طفل نمیتوان داد بلکه باید بویان داد و هرگاه وی نداشته باشد باید بکسی که متوجه امور طفل است داد که بمصرف طفل رساند و این قول اظهر و احوط است ولیکن در صورتیکه وی نداشته باشد







شخصی واجب الفقراء است میتوانند زکوة با و بدهند یا نه و تحقیق مسئلت است  
 که هرگاه آن شخص که واجب الفقراء است مالک قوت سالیا نه خود باشد  
 مطلقا نمیتوان زکوة با و داد و هرگاه خود مالک قوت سالیا نه باشد  
 و آن شخصی هم که این واجب الفقراء است فقیر او را نداشته باشد یا نه  
 باشد اما با و بدهد و بعضی و بعضی هم آن شخص تنگ نباشد که فقیر را از او بگیرد  
 در میتوان میتوان زکوة با و داد و هرگاه آن شخصی که این واجب الفقراء است  
 ضروریات و حاجات او را بدهد یا نه بدهد ولیکن آن شخص توانا از او  
 بگیرد اگر چه بعضی کرده اند که اگر شخصی را از او بگیرد که نمیتوان زکوة  
 با و داد بل بعضی از چیزهایی را که با و حاجت او باشد و بر آن شخصی که این واجب  
 الفقراء است واجب نباشد که با و بدهد و او خود قریب در نباشد میتوان  
 از باب زکوة با و داد مثل چیزهایی که مذکور شد **سیم** از اوصاف فقیر  
 متفق زکوة است آن است که سید نباشد که اگر فقیری سید نباشد زکوة  
 با و نمیتوان داد مگر هرگاه زکوة دهند و نیز سید نباشد که او زکوة خردیده  
 میتواند داد یا سیدی نباشد که مالک چیزی نباشد و حتی نیز بقدر یک کفش  
 او را بکند یا فافت خود قادر بر قوت سنان روز خود نباشد که در رفقت  
 نیز از زکوة بقدر یک هلاک شود و دفع ضرورت شود با و میتواند داد  
**اعلم** از آنست که آن شخص که احوال او نمیتوان با و داد و تحقیق زکوة داد  
 و اما آن شخص که از صدقات مخیر و وجوه کفارات و بذور و امثال آنجا  
 میتواند جسد را اگر چه بدهد غیر سید نباشد و آن سید که زکوة می  
 تواند گرفت کواست که از او لا و هائیم باشد پس رسالت و حاجت او

نیز احوال آن کوفتن زکوة و بداند که جمعی از علما گفته اند که شرط آنست که  
 فقیر که متفق زکوة است و زکوة با و میتواند و او اینکه عادل باشد پس جائز  
 نیست دادن زکوة بقاتل و حراز است که عدالت شرط نیست و میتوان زکوة  
 بغیر عادل نیز داد و همین ندر که سیم اشاعری باشد کافی است  
**فصل سیم** در بیان بعضی از مسائل که متعلق باین بحث است و در آن  
 چهار مسئلت است **مسئله اول** هرگاه شخصی او را بکند که فقیر است پس اگر  
 صدق یا کذب و معلوم نباشد میتوان آنست که قول او را میتوان قبول  
 کرد و زکوة با و میتوان داد و حاجت او بدهد و قسم نیست و بعضی از  
 متأخرین درین تأمل کرده اند و گفته اند باید احتیاط کرد و مسئلت اول  
 اشکالات و ظاهرات آنست که هرگاه آن شخص عادل نباشد بجز ادعای  
 او قول او را قبول میتوان نمود و زکوة با و میتوان داد اما هرگاه  
 عدالت او معلوم نباشد پس بجز ادعای او جاز بودن دادن زکوة  
 با و معلوم نیست بلکه باید شخصی قضای از احوال او نمود تا علم سرخی  
 حاصل شود و خصوصاً در امثال این زمان که متغلبه بسیار رسد اند و آن  
 گفتن بسیاری از آنها مطلقاً من بعددق آنها نیز حاصل نمیشود **مسئله**  
 هرگاه کسی شخصی را هم ضامن و آنکه فقیر است و زکوة را با و بدهد و بگوید  
 معلوم شود که در آنوقت فقیر نبوده پس اگر در وقت دادن با و گفته باشد  
 که آن شخص را بقبول میدهم از باب زکوة است یا آن شخص خود را و در رفقت  
 میتواند آن شخص را با و داده از او بگیرد هرگاه عین آن باقی مانده و مثل  
 از باب اقبالت آنرا بگیرد هرگاه عین آن تلف شده باشد و هرگاه در وقت



دادن باز گفته باشند که این زکوة است را شخص خود بزند اندیش اگر عین آن  
باقی باشد بتواند از آن بکشد اما هرگاه عین آن تلف شده باشد بگوید  
مثلاً از یا قنیت آنرا مطالبه کند در صورتیکه بتواند بکشد باید بگوید و  
یا نه شخص فقیری بدهد یا از خود و یا نه بدهد و هرگاه نتواند بکشد  
بشخص خود آن است که اگر ابتدا بخوبی بر او معلوم شده بود که او قنیت  
نباید و یا نه بدهد و هرگاه بدو معلوم غریبی بقدر او زکوة را با و داد  
بود باید و یا نه از خود زکوة را بدهد و هرگاه کسی زکوة را بخود یا بنایب  
امام بدهد و او فقیری بدهد و بقدر معلوم شود که آن فقیر نیست پس در حقیقت  
زکوة مطلقاً چیزی لازم نمی آید اما حکم بنایب امام در هر چنان است که  
اولاً مذکور شد **مسئله ششم** بداند که جمعی از علما گفته اند که جایز نیست  
که هر فقیری را از زکوة کمتر از یک مثقال شرعی طلا یا حج و یا هر فقره بدهند  
و جمعی دیگر گفته اند که هر قدر می توان داد و از برای اتمل آن حد و نیست  
بلی که اتمت داده و آن کمتر از آنچه مذکور شد و احتیاطاً از آن کمتر  
آنچه مذکور شد داده شود مگر در صورتیکه واجب بر ذمه او کمتر باشد  
که در صورت جایز است همان کمتر را دادن **مسئله هفتم** بداند که در  
طرف کثرت از برای دادن زکوة حدی نیست پس میتوان هر فقیری را این  
قدر از زکوة داد که غنی خود در دفع احتیاج او بنشیند بلکه زیاده از احتیاج  
او نیز میتوان با و داد بلی هرگاه بپذیرد و داد شود بعد از غنی شدن  
دیگر نمیتوان داد و خلاصه از آنست که پیش از غنی شدن یکدفعه با او  
قدح کرد باشد و میتوان داد اگر چه بقدری باشد که بسیار از ایداد

از مؤنت سالانه او باشد اما هرگاه یکدفعه نباشد و بتدریج داده شود  
در وقتیکه افتد و با و داده شود که کفایت مؤنت سالانه او را بکند  
دیگر با و نمیتوان داد و بداند که فقری نیست در حکم میان اینک آن فقیر است  
هیچ چیز نباشد یا مالک چیزی باشد اما بقدری نباشد که کفایت  
مؤنت سالانه او را بکند یا کما جیب باشد که منافعی که کمتر از احتیاج  
سالانه او باشد **مسئله هفتم** و در بیان طایفه سیم از متخین زکوة که  
عالمین اند بداند که در از عالمین کسانی هستند که امام یا بنایب از دست  
میکنند که متوجه جمع کردن زکوة و گرفتن آن باشند یا متوجه ضبط کردن  
و حفاظت کردن آن و توفیق حساب آن باقیست کردن آن میان متخین باشند  
در کسبانیکه ضبط شده باشند که موقوف یکی از این امور باشند میتوان  
از زکوة با آنها داد و قدریکه با آنها میتوان داد از زکوة هر قدری است که  
امام یا بنایب آن صلاح دانست و طایفه اینها است یا هر قدر یکدول  
قرار میدهند که در فلان مکه متوجه ضبط یا جمع یا حفاظت یا قنیت زکوة  
باشند و فلان قدر بگیرد و شرط نیست در عالمین که فقیر باشند بلکه هر  
غنی هم باشند و متوجه امور زکوة باشند میتوان با ایشان داد و  
باید سید نباشند که اگر سید باشند نمیتوان حصه زکوة با ایشان داد  
بلی هرگاه تبرعاً سیدی متوجه شود و از حصه زکوة چیزی نگیرد و ضرر نبرد  
و باید که مالغی و عاقل باشند و سیرانی غریبی باشند و عاد و عاقل باشند  
و جمعی از علما گفته اند که باید عاقل و عاقل زکوة باشند و این در وقتی  
صحیح است که آن عاقل متوجه امری باشد که احتیاج بدانشن مسئله



داشته باشند بر هرگاه مشغولان همین مجرد محافظت کردن با نیت حجاب  
ان باشند این شرط لازم نیست **مبحث ششم** در بیان طایفه چهارم و پنجم است  
که عبارت است از مؤلفه قلوبهم و صرف و رازای بندگان و چون که درین  
مسائل از چهارم که مؤلفه قلوبهم هستند که مکتوبه هلد اکفاسند درین  
صفت بر بیان هم پس بدانکه یکی دیگر از مصارف زکوة صرف کردن و در  
ازادی بندگان است و این در صورت جایز است اول آنکه اقامه غلام  
خود را کتاب کرده باشد یعنی مقدر کرده باشد که مالی باقی بگذارد  
بدهد و از او شود و آن عاجز باشد از دادن در صورتی که بر او زکوة  
واجب شده باشد میتواند قدری از زکوة را ببال کتابت و صاحب کند یا  
دیگر آن قدری از زکوة خود را بدهد که باقی بدهد و از او شود و در  
غلامی که اقامه او را بعد از ویتیم کند و عملهای شاق دستور او فرماید  
و او از دست او در تعب و مشقة باشد در صورتی که جایز است که او را از  
مال زکوة بخزند و از او بکشد ستم غلامی که در رفاهیت باشد اما مالی از  
زکوة جمع شده باشد و مستحق دیگر باشد در صورتی که جایز است که آن  
غلام را از آن مال زکوة بخرند و از او بکشد و بعضی از علما در بعضی موارد  
و بکس نیز چنین فرموده اند و احوط آن است که اقتضا بر سه صورت مذکوره  
شود **مبحث هفتم** در بیان طایفه ششم از متحصین زکوة که قرضه را بدهند  
بدانکه یکی دیگر از مصارف زکوة دادن بکسانی است که قرضه را بدهند  
چون میتوان از زکوة بعد از بایجان داد که قرض خود را بایان داد کند و یکی  
شرط است در دادن زکوة با اینا بدو شرط اول آنکه خود متکثر از او گردد

قرض نباشند بر هرگاه خود تواند که قرض خود را با فضل او بکند نمیتوان  
قرض ایشان را از زکوة داد کرد و هرگاه بعضی از قرض را بخواهند خود بدهند  
و بعضی را نتوانند همان قدر را که میخواهند بدهند از زکوة میتوان داد  
و هرگاه کسی قرضی داشته باشد و نتواند بدهد آنرا بدهد که او بکند بقیه  
و قوت سالانه او تمام شود و آنرا از آن که بایده قرض خود را بدهد بدهد  
ضمیمه شدن زکوة بکند و هرگاه کسی قرضی داشته باشد که با فضل بایده بدهد  
و در آنوقت بهیچ نوعی متکثر از او گردد و آن باشد اما صاحب بماند  
و بمرد و بایم بتدریج نتواند از او بدهد یا مالی داشته باشد و با فضل  
در میان داشته باشد ظاهر آن است که توان از زکوة در آنوقت با داد کرد  
قرض خود را او بکند و بقیه آنکه بقیه قرض کرده اند صرف در مصیبت  
نگردان باشند بر هرگاه قرض کرده باشند و صرف مصیبت کرده باشند نمیتوان  
قرض ایشان را از زکوة داد نمود اگر چه معلوم شود که توبه کرده اند و آن  
جمله صرف در مصیبت است هرگاه با سرف خرچ کرده باشند و هرگاه ندانند  
در مصیبت صرف کرده یا نه قصص لازم نیست بلکه میتوان از زکوة قرض او را  
داد نمود و بعضی نمائند چنانکه جایز است دادن قرض قرضی را از زکوة  
و هم چنین جایز است که هرگاه کسی طلبی از شخصی داشته باشد و اخص بقیه  
باشد و قادر بر دادن قرض نباشد هرگاه زکوة بر ذمه آن کسی باشد  
آن زکوة را بدهد و بعضی طلبی که از اخص دارد نگاه دارد و بداند که  
هم چنانکه جایز است داد کردن قرض ذمه از زکوة هم چنین هرگاه کسی  
بمرد و قرضی داشته باشد و ترک او و بقیه قرض او بکند جایز است که از



زکوة قرض او را داد آنگند و هم چنین جائز است که اگر شخصی خود طلبه نباشد  
 داشته باشد و زکوة او را طلب او نکند زکوة خود را بغير طلب او حساب  
 کند و نگاه دارد و بکدام شرط است که قرض را پسند باشد و سبب اخذ  
 عجز باشد و شرط آنست که واجب الفقه و هله زکوة نباشد بلکه هرگاه واجب  
 الفقه کسی قرض را بپسندان می تواند که قرض او را از زکوة خود بکشد  
 هم چنانکه سابقا مذکور شد **مبحث هفتم** در بیان مصرف هفتم از مصارف  
 زکوة که عبارتست از فی سبیل الله یعنی صرف در راهها جدا از میان زکوة  
 صرف نمود و در هر چه راه خدا باشد مثل عمارت و در راه خدا و اعانت حاجیان  
 و زیارت کنندگان و غیره و من و بنا کردن مساجد و ساختن بناها و بکار  
 و کار و اخراج مزرعین و کندن قنوات بجهت مصالح مسلمانان و ساختن  
 حمام و بنیادیندن کنایهها بیکه متعلق بر مصالح و بیهوشات و مانند آنجا  
 از امور غیر و شرط است در ساختن حمام و کندن قنوات و بنیادیندن  
 کتاب و امثال آنها که زکوة و هله بجهت خود آنها را بنا نکند و متعلق بکس  
 ملک او باشد بلکه باید بجهت مصالح مسلمانان و انتفاع مومنین باشد و بدانکه  
 هرگاه مصرف غیر مصرفی باشد که تخصیص مخصوص و مشخص نداشته باشد  
 مثل ساختن بل و مسجد و در سر و بنیادیندن کتب علمیه و امثال آنها  
 مطلقا میتوان زکوة را صرف آنها نمود اما هرگاه مصرفی باشد که مصرف  
 شخصی معینی برسد مثل اینکه اعانت حج کنندگان یا زیارت کنندگان یا امثال  
 این باشد پس احوط آنست که شخصی خویش نباشد که خود قدرت بر گردان  
 امر بپذیرد البته باشد اگر چه فقیر باشد که اگر خود قدرت باشد احتیاجا

آن است که از زکوة اعانت او کرده شود مثلا هرگاه کسی ثروت سالیه خود  
 داشته باشد اما انقدر ندانسته باشد که تواند زیارت برود میتوان از  
 زکوة اعانت او را نموده که زیارت برود اما هرگاه خود قدرت داشته  
 باشد که برود احوط آن است که از زکوة اعانت او نشود و هم چنین است در  
 امثال آن و شرط است در کسانیکه اعانت آنها بگوید از زکوة فی سبیل الله  
 که پسند نباشد و سبب اخراج باشد و هرگاه کسی واجب الفقه شخصی  
 نباشد انقضی می تواند که از زکوة خود اعانت او را بکند و غیره و واجب  
 اوقات از امور دیگر بیکه انقضی خواهد بطل او و مثل اینکه خواهد زیارت کند  
 یا مصالط علم و در احتیاج بی حقوق یا احوال مفریاده از خرج ذات  
 داشته باشد **مبحث هشتم** در بیان مصرف هشتم از مصارف زکوة که  
 عبارتست از دادن بابر السبیل و مراد از ابر السبیل کواست که بقریب  
 افتاده باشد و خرج زمین خانه خود نداشته باشد که در خصوص زیارت  
 که از زکوة انقدر بپاید و بدهند که خارج خود برسد اگر چه در خانه خود مال بسیار  
 داشته باشد پس شرط است که هیچ نوع دست رس بآن مالیکه دارد نداشته  
 باشد پس هرگاه جانی داشته باشد در خانه خود و در سفر کسی هم رسد که از  
 او بجزد جائز نیست زکوة بآوردن و هم چنین هرگاه بعضی اجناس بجز از  
 ضروریات سفر همراه داشته باشد و ممکن از فروختن آنها باشد باید آنها را  
 بفروشد و خرج کند و زکوة بقریب جائز نیست اما اسباب و آلاتیکه در سفر  
 محتاج بآنهاست نباید بفروشد و نظائر آنست که هرگاه منکر از سفری کردن  
 در سفر باشد واجب نباشد و او که قرض کند بلکه میتوان از زکوة باو داد



واحوطا زانکه که تا ننگن از قرض کردن باشد از زکوة بگیرد و قرض کند و بداند که  
 غریب را که زکوة باقی میتوان داد کجاست که سفر او سفر محبت نباشد پس  
 هرگاه سفر محبت باشد جایز نیست از زکوة با دادن بلای و رنج که گفته شود  
 که هرگاه سفر او محبت بود و امانی بر کرده باشد و خواهد بخاز خود رجوع  
 کند و غریبی نداشته باشد توان زکوة با و داد و شرط است در باز السبل که  
 سبب انشاء غریبی باشد و سبب نباشد که اگر سبب نباشد یا سبب نباشد یعنی  
 توان از زکوة با و داد و زکوة سبب را مطلقا میتوان با و داد **مسئله چهارم**  
 در بیان احکام دادن زکوة و بعضی مسائل متعلقه زکوة و در بیان و لازمه  
 مسلمات **مسئله اول** بدانکه هر کس خود میتواند زکوة خود را بفقیر  
 یا بمصرف دیگر از مصارف زکوة برساند و هم چنین میتواند وکیل تعیین  
 نماید که زکوة از او بفقیر بدهد و شیخ مفید و ابوالصلاح حلبی و تاجران  
 البراچه فرموده اند که واجبات که زکوة را خدمت جهنم عادل جایز است  
 الشرايط برود که او بفقیر تقسیم نماید و خود نمیتواند بدهد و اقوی و رایج  
 آن است که لازم نیست بلکه هر کس خود یا وکیل او میتواند بدهد بلای و رنج  
 که گفته شود که محبان است که هرگاه بدست رسد با و باشد خدمت او برسد  
 که او بفقیر برساند اما لازم نیست **مسئله دوم** هرگاه کسی شخصی را وکیل  
 کند که زکوة را بمشخص برساند یا زکوة خود را بمشخص بدهد که بفقیر تقسیم  
 کند یا بدان وکیل یا آن شخص که امین و عادل و حاضر همه باشد اگر  
 چنین نباشد انقض زکوة و هتکه از مثل زکوة فقرای را بدهد خواهد بود  
**مسئله سیم** بدانکه لازم نیست که هر کس زکوة خود را بفقیر بدهد

طایفه مذکور و وجه مصارف برساند بلکه میتواند که هر زکوة را بیک مصرف  
 برساند مثل اینکه هر را بمصرف فقر برساند یا فی سبیل الله صرف کند یا غیر  
 آنجا بلکه میتواند که هر را بیک فقر از طایفه بدهد مثل اینکه هر را بیک فقر  
 بدهد بلای سنت است که زکوة خود را در میان هفت طایفه مذکور تقسیم کند  
 هرگاه ممکن نبود **مسئله چهارم** سنت است که در تقسیم زکوة اهل فضل و  
 علم را تفضیل بدهد بر دیگران یعنی ایشان را زیاده تر از دیگران بدهد  
 و هم چنین سنت است که کسانی که سوال فی کنند تفضل بدهد و زیاده  
 بدهد از کسانی که سوال میکنند **مسئله پنجم** جایز است بنا بر اقوی که  
 زکوة را از همان ولایتی که زکوة در آنجا هست بولایتی دیگر نقل شود خواه در  
 آن ولایتی که در آنجا زکوة است بمشخص زکوة بهم رسد یا بمشخص هرگاه شخصی در  
 آن ولایت بهم رسد و با وجود این بولایت دیگر نقل عرض را با تعلیل از رسیدن  
 بآن ولایت تلف شود باید صاحب آن از عهده آن برآید و در بیان بدهد  
 خواه بفقیری در حفاظت آن کرده باشد یا نه و اگر در آن ولایتی که زکوة در آنجا  
 هست مشفق زکوة هم رسد و نقل کند بولایتی دیگر در صورت هرگاه تلف  
 شود بمصاحبان ضرری لازم نمی آید مگر هرگاه بفقیر در حفاظت آن کرده  
 باشد و بهر حال در صورت بودن مشفق زکوة در همان ولایت افضل است  
 که همان زکوة را با اهل آن ولایت بدهد و نقل بولایتی دیگر نکند **مسئله ششم**  
 هرگاه زکوة در مال کس واجب شود و مشفق آن حاضر نباشد سنت است  
 که زکوة را از مال خود جدا کند و بیکد از نا مشفق هم رسد **مسئله هفتم**  
 هرگاه زکوة بر ذمه کسی باشد و وقت مردن او برسد واجبات بر او که



و بیت کند که زکوة را بدهند و باید و بیت کردن او خوب باشد که بکند از  
 او بقوت شری برسد که ویت کرده یعنی در خود و در فقر عادل یا مجبور یا  
 انما علم هم رسد و ویت کند **مسئله** هرگاه شخصی زکوة خود را  
 بدیگری بدهد که میان تحقیق تقسیم کند هرگاه آن دیگری خریقه یا باند  
 و متقی زکوة باشد میتواند قدیمی از او را خریقه بردارد و بهتر آن است که  
 هرگاه علی همت باشد خریقه بردارد و از آن احتیاج کند **مسئله** هرگاه  
 هرگاه محتاج باشد بیرون کردن زکوة بر وزن کردن یا یکل کردن مرد  
 کنند و یکل کنند بر صاحب مال است و میتوان از زکوة داد **مسئله**  
 کسیکه زکوة خود را بیرون کند و متقی رسد مگر آن است که در میان خود از  
 متقی خریقه یا موی دیگر مالک شود یا اختیار خود اما هرگاه بدو احتیاج  
 او باشد ضرر ندارد مثل اینکه زکوة خود را یکی از خویشان غیر یا جیفه  
 خود بدهد و او بعد وراثت او متقی بان شخصی که زکوة داده شود **مسئله**  
 واجبات بیت کردن در زکوة یا بعضی و بدون بیت دادن زکوة کافی  
 نیست و از متقی زکوة بیرون می آید پس اگر صاحب مال خود زکوة را بفقیر  
 بدهد یا بعضی دیگر رسد باید در وقت دادن زکوة بفقیر یا بمرت  
 رساندن بیت کند و اگر عیال یا عاقل او بدهد باید در وقت دادن  
 یا نهایت کند و بهتر آن است که در صورت عیال یا عاقل نیز در وقت دادن  
 متقی بیت کند و اگر زکوة خود را و یکل خود بدهد که متقی رسد  
 احوط آن است که صاحب مال در وقت دادن و یکل بیت کند و یکل نیز  
 در وقت دادن متقی بیت کند و اگر یکل و یکل کند که او یا نیاز و زکوة

بدهد باید آن و یکل در وقت دادن بیت کند و وقت بیت کردن در وقت  
 دادن متقی یا عیال یا عاقل یا و یکل است و صحیح نیست قبل از آن بیت کردن  
 پس هرگاه کسی ابتدا بیت داشته که فلان مال را بخواهد زکوة بدهد و در وقت  
 دادن غافل بوده و متدی که بیت نبوی یا بیت چیزی غیر از زکوة کرده کافی  
 نیست و از زکوة حساب نمیشود و اما اگر در وقت دادن بیت نکرده باشد  
 پس تا عین آن در زکوة متقی یا عیال یا عاقل یا و یکل است میتوان بیت کند  
 و اگر عین آن باقی باشد پس اگر آن شخصی که بیت می داشت که صاحب مال  
 بیت زکوة نکرده و یا او بیرون نصف کرده و از نصف خود باز سوزد یا  
 مال در هر وقت که خواهد بیت کند و اگر بپزد این را نمیتوانست بکند از  
 نصف شدن صاحب مال دیگر نمیتواند بیت کند و باید در میان زکوة یا  
 بدهد و واجب در بیت آن است که تقسیم کند که این زکوة است و اینکه  
 زکوة مال است یا زکوة فطر و اینکه زکوة واجبات یا سنتی و اینکه از برای  
 خدا میدهد یا حقیقت بیت آن است که قصد کند که این مال را میدهم عیال  
 زکوة مال واجبات یا سنتی قریه الی الله و اگر و یکل باشد باید بیت و کالت فلان  
 نفس را بکند و احتیاج نیست در بیت تقسیم اینکه این زکوة کدام مال است  
 یا اینکه همان بجزر یا عیال زکوة میدهم و باید از خواب یا حال باشد که اگر  
 در وقت دادن زکوة قصد قربت نداشته و ربا داده باشد کافی نیست و هرگاه  
 کوی استمالی را به بیت خیر زکوة بدهد بکند از دادن متقی آنکه از آن  
 زکوة حساب کند و بیت زکوة بکند **مسئله** هرگاه کسی بگوید که  
 زکوة خود را داده ام یا در زمین زکوة بیت باید قول او را قبول کرد و



و شاهد و قسم از او می طلبند مگر هرگاه چنین باشد یا مثل غایب که در دفع  
 میکند و نداده است **قسم دوم** در زکوة فطر و بیان و احکام آن  
 بدانکه هر چنانکه زکوة مال باعث پاکیزگی مال از شوائب است و موجب  
 خطا آن از تلف و اذات میشود و هم چنین زکوة فطر باعث پاکیزگی نفس میشود  
 از کثافات معصیه و اخلاق ذمیه و موجب حفاظت بدن میشود از اذات و  
 بیایات و آزارش و خلافت در بر طرف شدن تا سال آینده چنانچه رسیدن به غیر از  
 حضرت صادق علیه السلام مرویات که از حضرت بر مقتب و کمال خرج خود فرمودند  
 که بروی فطره جمع عیال و غلامان و کنیزان ما را بد و از اهل براتر کن  
 زیرا که اگر یکی را ترک کنی بی زسم که در عرض سال ببرد و دیگر از خود زکوة  
 فطره آن است که باعث قبول رزق ماه مبارک و مضارات چنانکه از  
 حضرت ما مر جعفر صادق علیه السلام مرویات که فرمودند که از جمله  
 تنای رزق رزق داران زکوة فطره است چنانکه صلوات بر محمد و آل محمد  
 از تنای غاغات یعنی هر که رزق ببرد و بعد از زکوة فطره ندهد رزق او  
 مقبول نیست هم چنانکه از صلوات بر محمد و آل محمد رواه کنند غاغات از آن  
 کند نماز آن صحیح نیست و بدانکه درین قسم چهار فضیلت است **فضیلت اول**  
 در شرط وجوب زکوة فطره بدانکه از برای اوجاب شدن زکوة فطره چند  
 شرایط است **شرط اول** بالغ بودن بر وجوب میشود زکوة بر اطفال بالغ  
 و بر طفل واجب نیست که زکوة فطره خود را و هم چنین بر ولی او واجب نیست  
 که زکوة فطره طفل را از مال طفل بدهد بلی هرگاه طفل داخل عیال ولی  
 باشد باید ولی از مال خود زکوة فطره او را بدهد و هم چنین هرگاه طفل عیال

دیگری باشد غیر از ولی باید از شخص از مال خود زکوة فطره او را بدهد **شرط دوم**  
 غافل بودن بر وجوب نیست در مال و توان زکوة فطره مگر هرگاه عیال دیگری  
 باشد که در صورت انحصار باید از مال خود فطره او را بدهد **شرط سوم**  
 ازاد بودن بر وجوب نیست بر بنده که زکوة فطره خود را بدهد بلکه بر اقا و  
 واجب است که فطره او را بدهد هرگاه داخل عیال او باشد **شرط چهارم**  
 غنی بودن بر وجوب نیست زکوة فطره بر فقیر یعنی کسی که مالش قوت سالیکه  
 خود نباشد تفصیلاً که سابقاً مذکور شد و هرگاه فقیر عیال شخصی دیگر باشد  
 بر انحصار باشد واجب است که زکوة فطره او را بدهد بلی صحبات از برای فقیر  
 که هرگاه تواند زکوة فطره خود و عیال خود را بدهد و اگر یک نفر فطره را با جمیع  
 خود دست بدست بکند و بکند از آن فقیری دیگر بدهند هر جواب فطره  
 در وی نمایند و در صورت هرگاه بعضی از عیال فقیر باشند ولی از اجابت  
 دست گردانی کند و ظاهر آن است که هرگاه فقیری دیگر ندهند بلکه آن  
 شخص آخر بکشانند که اول داده اند باز بدهد دست بطل آید باشد و بهتر  
 آن است که در صورت که از میان خود بیرون نکنند بوی دست کرده آن  
 شود که شخص آخر بر اوجب الفقه خود ندهد مثل آنکه بر او بر او بدهد  
 و یا بر خواهر دهد و امثال اینها بلی هرگاه فقیر بر از غریب است باید و از  
 رمضان توانگر شود و اجابت بر او که فطره بدهد و هم چنین هرگاه طفل  
 بر از غریب بالغ شود یا بی توان عاقل شود یا بنده ازاد شود و هرگاه  
 بکند از غریب و پیش از فطره و زعید فقیر توانگر شود یا طفل بالغ شود یا بلی  
 عاقل شود یا بنده ازاد شود فطره بر آنها واجب نیست بلکه سنت است و هرگاه بکند



ظهر در نعل باشد منت هم نیست **مسئله دوم** و در بیان اینکه هر کس که در وقت  
 که در وقت ظهر باشد منت هم نیست باید بداند که هر مرد با لعن عاقل و ادا نماز و اگر کسی را نیست  
 که در وقت ظهر باشد منت هم نیست و از برای هر که خیال است از وزن و فرزند و  
 ملازم و حکم نکار و هر که را هم خیال خود کرده باشد و خرج آنها با او تمام  
 خواه واجب الفقه او باشند یا نه و خواه صیها او باشد یا غیر صیها و خواه  
 صغیر باشند یا کبیر و خواه فقیر باشند یا غنی و خواه عاقل باشند یا دیوانه و خواه  
 هر که خیال است و خرج او با اوست و در بخار و از روی مسلمات که باید بداند  
**مسئله اول** ذکر فطر که آنکه مذکور شد در وقت واجبات که آنها در شب  
 عید فطر خیال دیگری شده باشند بر هرگاه فرزندی یا خدمتکار یا زوجه  
 او یا غیر آنها خرج آنها با آن شخص نباشد و یا شخصی دیگر باشد بخیر و در شب  
 عید فطر خیال آن دیگری باشند فطر آنها با آن دیگری واجبات و آن  
 شخص واجب نیست **مسئله دوم** کس که صیها باشد بر آن که بر آن غریب  
 افتاب روز آخر رمضان آن صیها و اهل خانه او شود از جزا و فطر و کند  
 بر آن شخص لازم است که فطر او را بدهد و اگر بعد از غروب داخل شود فطر او  
 بر صاحب خانه واجب نیست خواه از جزا و فطر و کند یا نه و اگر پیش از غروب  
 داخل شود و از جزا و فطر و کند نیز از جزا و فطر و کند یا نه و اگر صاحب خانه  
 بر آن صاحب خانه او را داخل خیال خود کرده باشد فطر او بر صاحب خانه واجب  
 بود و اگر داخل خیال خود نکرده باشد فطر او بر خود و آن شخص خواه واری  
 و احوط در جمیع این صورتهای فوق صحتیکه پیش از شام داخل خود یا فطر او  
 شام از جزا و فطر و کند یا نه از آنست که هرگاه صیها بر آنکه باشد در میان

و هر صاحب خانه هر دو فطر بدهد یا ملت کدام باذن دیگری بدهد و اگر کسی  
 بهمان دیگری باشد و روز آخر رمضان پیش از غروب افتاب از خانه او  
 برود فطر او بر صاحب خانه واجب نیست و اگر بعد از غروب افتاب از خانه او  
 باز نماند او باید و اگر بعد از غروب افتاب نماند و بخانه او برود و فطر او  
 کند با آن صاحب خانه واجب نیست و در این صورت نیز احوط و احوط  
 آنست که با هر دو بدهد یا ملت کدام باذن دیگری بدهد و اگر کسی بهمان  
 دیگری باشد و بعد از غروب و روز آخر رمضان از خانه او برود و خواه احوط  
 و برود با احوط نکند و برود ظاهر آنست که فطر او بر صاحب خانه واجب است  
 بدهد و اگر در صورتی که هر دو بدهد یا ملت کدام باذن دیگری بدهد  
 و احوط آنست **مسئله سیم** اگر کسی در شب عید فطر چیزی از برای همایه یا  
 فقیر یا دیگران فرستد که داخل خیال او نباشد فطر ایشان بر او واجب  
 نمیشود **مسئله چهارم** اگر کسی کارکن دیگری باشد مانند بنان و مکاری  
 و سایر آن و بر دیگر و توکر و امثال آنها در آن که آنها را کتابا باشند یا است  
 معنی که اگر قرار شده باشد که بکند و نفقه و کس آنها با آن شخص نباشد  
 فطر آنها بر آن شخص واجب نیست و اگر نفقه و کس آنها با آن شخص باشد خواه  
 عدل و بر نفقه و کس اجرت هم بکند یا نه بر آن که در خانه آن شخص باشند یکی  
 نیست که فطر آنها بر آن شخص واجبات که بدهد و اگر در خانه آن شخص نباشد  
 مثل آنکه مکاری یا سایر آن در سفری باشد و از مال آن شخص چیزی بکشد یا  
 نفقه را ببرد یا بدهد یا بکند و در این صورت ظاهر آنست  
 که فطر آنها بر آن شخص واجبات و باید بدهد و در صورتی که هرگاه آن را با



یا بشان بافر که مانده اند یا قرا که باشند اگر خودم بدهند احوط است **مسئله**  
 بقی احوط آنکه اگر کسی عیال دیگری نباشد اما نفقه و کفو او را دهد  
 و در خانه دیگر باشد زکوة او بر نفقه و هدیه واجب نیست و این خالی از اشکال  
 نیست چه آنکه با وجود آنکه فرار او را بایست که نفقه و کفو او را بدهد و  
 داخل عیال نبودن خلاف ظاهر است **مسئله** احوط  
 که آن شخص نفقه و هدیه بدهد و باید که  
 بدهد بایست که اقامت با او در یکری بدهد  
 فطر میمان شخص فقیری شود پس اگر آن میمان خودم فقیر باشد فطر او بر من  
 کدام لازم نمیگردد و اگر میمان قرا که باشد بر خود میمان لازم است که فطر  
 بدهد بنا بر اقوی و هرگاه در صورت آن صاحب خانه فقیرتر از فطر او باشد  
 کفایت نیست بلکه باز بر میمان لازم است که فطر خود را بدهد مگر هرگاه میمان  
 اذن بصاحب خانه بدهد که فطر او را بدهد که در صورت دادن صاحب خانه  
 کفایت میکند **مسئله** هرگاه طفلی که در شکم است و هنوز متولد نشده است  
 فطر او واجب نیست مگر هرگاه پیش از غروب انتساب بپدر فطر متولد شود  
 که در صورت فطر او واجب است و هرگاه بعد از غروب و پیش از ظهر و بعد  
 متولد شود فطر او مستثناست و هرگاه بعد از ظهر و بعد متولد شود فطر  
 او مستثناست **مسئله** هرگاه زن کسی عیال دیگری شده باشد  
 بر شوهر او واجب نیست فطر او بلکه بر آن شخصی که نزد عیال او شده است فطر  
 او واجب است و هرگاه کسی نفی داشته باشد که واجب النفقه او نباشد مثل  
 اینکه ناستر باشد یا حیفه باشد یا هنر نیک نداشته باشد پس اگر با وجود

و از اهل اسلام را نداشته باشد یعنی باید خسر را بدهد و بقیه مالان  
 خصوص است که با فرائض و این قول در نظر خیر اقوی است **مسئله** آنکه در  
 نیت اسلام بیاید و در زمین او بیاید که صاحب داشته باشد و صاحب  
 غیر از آن شخص باشد که با فطر نباشد در صورت حکم فطر داد و بنا بر ظاهر  
 و لکن احوط در صورت آن است که اگر از اهل اسلام را نداشته باشد بدهد  
 بکس از خسر را بدهد **مسئله** آنکه در ملک خود بیاید پس اگر آن ملک  
 ملکی باشد که اؤل ارض موات بوده و بدون بد مالک بود و خود را  
 اجاز کرده باشد کفایت مال اوست و باید خسر را بدهد و اگر زمین باشد  
 که اوست با ورسیده باشد از پدر و خود باز کفایت از اوست و احوط آنست  
 که خسر را بدهد و اگر زمین باشد که خریده باشد تقبیل میکند یا بیع  
 نزدیک و دور اگر شافی معلوم نمیدهد بصاحبان و الا از اوست  
 و باز احوط آنست که خسر را بدهد و بداند که واجب شدن خسر در کفایت  
 که بناید موقوف است بر اینکه بعد مضایب برسد پس اگر کفایت باشد که بعد  
 مضایب برسد باشد خسر در احوط واجب نیست و حد مضایب آن اگر طایفه باشد  
 آن است که بازده مثقال صری باشد و اگر نفقه باشد صد و بیست مثقال  
 صری و اگر غیر از این دو باشد بقدری باشد یا که قیمت آن یا بقدر باز  
 مثقال طلا یا صد و بیست مثقال نفقه باشد **مسئله** چیزی که نفوس از دریا  
 بیرون آورند مانند مروارید و مرجان پس بقدر آنکه بعد مضایب برسد  
 باید خسر از او داد و مضایب آن از است که بقدری باشد که قیمت آن یک مثقال  
 شریعی طلا باشد که سر بیع مثقال صرف است و اگر چند مرتبه در او در



و مصاب با هم حساب میکنند هر چند در مابین ترک عوس و عیس باشد  
چند نفر شریک باشند باید حصه هر یک بعد مصاب برسد **مسئله** زنی  
یهودی یا مجوسی از مسلمانی بخرد باید خمس از زمین را با خمس قیمت از  
و در آنکه با این خصوص زبونی است که زمین ذوات باشد یا مطلق  
زمین حی زمین خانه و باغ محل اشکال است اگر چه از ازاره که در  
زمین چند باشد **مسئله** مال حرامی است که

باشد پس باید خمس آن مال را داد و فضل این مقادیر  
در نزد کیست از چند قسم بیرون است **قسم اول** از آن مال حرامی که داخل  
مال اخضر شده باشد در صورتی که صاحب آن معلوم باشد باید بجا  
داد و اگر معلوم نباشد باید خمس خود هرگاه میداند خود باید صدقه  
کرد و بفقراء و خواص سادات و خواص غیبه سادات داد **قسم دوم** از آن  
که آن مال حرام با مال حلال اخضر داخل شده باشد و از هم جدا  
نقد را معلوم باشد و صاحب آن معلوم باشد در صورتی که باید همان  
قد را مصاحب آن رو کند و اگر صاحب آن نداند اما داند که از میان  
چند نفر معین بیرون نیست باید بمصالحه هر را داد و اگر کسی از آن  
که آن مال با مال آن شخص مخلوط شده باشد و صاحب آن نداند اما  
قد را آن مال حرام را نداند در صورت احتیاط از آن که هر قدر در  
یقین داند که از آن کمتر نیست صاحب بدهد و بقیه را با صاحب صالح  
کند و اگر بمصالحه را خود احوط از آن که اندک را که معین داند که  
از آن بیشتر نیست صاحب بدهد **مسئله** آنکه قد را را داد

اما صاحب آن نداند اقل باید سعی کند تا صاحب آن پیدا کند و داد  
بدهد پس هرگاه صاحب آن بداند خود در صورت بعضی از علما گفته اند  
که همان قدر را صدق میکند و بعضی دیگر گفته اند که اگر اندک را داد  
از پنج یک مجموع مال باشد پنج یک آنرا بصفی خمس میرساند و زیاده را  
صدق میکند و بعضی از متأخرین گفته اند که باید پنج یک آنرا بصفی  
خمس رساند و بقیه حلال است خواه مال حرام از پنج یک مجموع زیاد  
باشد یا نه و احتیاط از آنست که در صورتی که آن مال حرام صدق پنج یک  
مال بفقراء و سادات بدهد و بقیه حلال است

**قسم سوم** از آن مال حرامی که در میان  
داده و بر این صدق کند بفقراء و خواص سادات و خواص غیبه سادات **قسم چهارم**  
آنکه قد را آن مال حرام را نداند و صاحب آن نداند در صورتی که  
از آن که هرگاه خمس مجموع اغنا را بیرون کند کفایت میکند و بقیه  
حلال شود اما احتیاط از آنست که اگر یقین داند که مال حرام از پنج  
یک مجموع بیشتر نیست پنج یک آنرا بفقراء و سادات بدهد اگر چه داند  
که کثرات و اگر احتیاط بدهد که بیشتر از پنج یک باشد پنج یک آنرا بفقراء  
و سادات بدهد و هر قدری بیک را که داند اغنا حرام از آن بیشتر  
نیست باز صدق کند خواص بفقراء و سادات با غیبت **مسئله** از آن  
خمس در آن واجبات فغنی است که با دمی غایب میشود از خانه و در وقت  
دستی که با مانده خالی و خدای و بنامی و جیازی و خفای و  
اجاز از صنعتها بیرون هر چه غایب شود از آنها باید بعد از وضع مؤنت



تفصیله مذکور خواهد شد جن از ابد هکدهم جن هرگاه که ایچ  
نمود و خود را با جان بد هکده که شعلی از برای دیگر کند مانند کثافات  
کردن و سفر کردن یا عملی دیگر باید وجه جان که میگرد و بقدر وضع موت  
جن از ابد هکدهم جن هرگاه که ایچ با غریب کند یا در خی باشد  
باید هر چه آن در خصا غنی میکند و قیمت آن زیاده میشود جن از ابد هکده  
و هم جن که کینه که میفندی داشته باشد باید ایچ از آن حاصلی  
نمود از خیم و نیز او را و بقدر وضع موت جن از ابد هکده و همچنین  
هرگاه که کوسا له یا که ایچ با امثال ایچ ایچ و بقدر اینکه بزرگ  
شوند و قیمت آنها زیاد شود و ضرر و شد باید ایچ قیمت آنها زیاد شود  
جن از ابد هکده و هم جن واجب جن در ایچ عاید میشود از وجه  
اجان امداد و بلاغات و خانه و کار و احرام و کاین و حمام و قنات  
بعد از وضع موت و هم جن واجب جن در رضا فی که هر یک  
از سالیانی و چهار یا اری و شبانی و امثال ایچ بقدر وضع موت  
و خلاصه کلام آنکه واجب میشود جن در هر چه عاید شود از خارج  
نوع که بوده باشد از مضارب و شراکت و خالق و از منافع و غیره  
و صفی که بوده باشد و از زراعت و حیوانات و املاک و درختا  
و درین فصل چند مسئله است که باید بیان شود **مسئله اول** بد آنکه  
ابوالصلاح جلی رحمه الله فرموده است که مالی که در میراث یا به جن  
باید به یکی برسد و اجبات که جن از ابد هکده و شید اول  
از کتب خود و بعضی دیگر از متاخرین باین قابل شده اند و واجب بود

جن در ایچ و جن معلوم نیست اگر چه احوط آن است که اگر جایزه غلیظی از  
کمی بد دیگری برسد یا میراثی که از جانیکه کان نداشته باشد یا در یک  
جن از ابد هکده و الله اعلم **مسئله دوم** بر زن واجب نیست  
که صدیقی را که از شوهر میگیرد جن از ابد هکده **مسئله سیم** هرگاه  
کمی ملکی یا جلی دیگر بخرد و بقدر جن و اصل قیمت از داده باشد یا  
تجاری باشد که جن بد است یا بد قیمت آن ملک یا جلی یا در  
بر آن ملک یا جلی یا جلی و خرید باشد و بقدر از زیاده و شد قیمت  
از افر و شد شکی درین نیست که باید جن از زیاده و قیمت ابد هکده  
هرگاه نفر و شد و آن ملک یا جلی یا داشته باشد خلافت در اینکه  
پس از ضرر و خلق ایچ قیمت آن بالا رفت است جن از ابد هکده یا نه  
علاوه جلی در کتاب مستهی و تحریر فرموده است که واجب نیست  
و شید ثانی فرموده است که باید جن از ابد هکده و ایچ در نظر جن  
قول علامه است بقدر تا فقر و خیرات جن زیاده و قیمت را باید بد  
و هرگاه ملکی یا جلی دیگر را بخرد و جن اصل قیمت از داده باشد  
و بقدر قیمت زیاده شود یا در بصورت باید جن همان اصل قیمت  
اولی را بد هکده یا بد جن ایچ در آن و قیمت آن است بد هکده  
آن است که باید جن مجموع اصل قیمت و زیاده و قیمت را بد هکده و هرگاه  
در بصورت قیمت آن نزل کند یا اگر از روز یکده اصل آن قیمت بد است  
او آنکه تا روز نزل قیمت جلی کمال گذشته باشد باید جن اصل  
قیمت را بد هکده و هرگاه کمال نگذشته باشد باید جن ایچ قیمت



خیرات در آن روز بدهد و یا ملک یا جلیق یا بکر بخرید یا بکریه  
 منتقل شود مثل اینکه باری یا بخش کمی منتقل شود یا داخل صدقات  
 زنی شود و بعد از آن قیمت آن زیاده شود پس نا ان ملک آن حیوان را  
 و فقر و خیرات با زاهدان است که حسن زیاده و قیمت را نباید بدهد  
 و هرگاه آن ملک یا جلیق یا بکر بخرید پس محل اشکالات و احوط بلکه  
 اظهار است که باید حسن زیاده و قیمت داده شود **مسئله چهارم** هرگاه  
 حیوانی یا در حق عنوان میراث یا صدقات یا بخش کمی منتقل شود  
 و بعد از آن غنای آن را ندانیم پس مثل اینکه درخت نمرکند یا حیوان  
 بزرگ شود یا اولاد یا جانان بهم رسد باید حسن زیاده و قیمت را بدهد  
**مسئله پنجم** بدانکه خوف که در نفعی تجارت و صدقات و صدقات  
 و کسبها و امثال آنها واجبات و در همان قدر است که فاضل از ثروت  
 سالانه باشد یا نه مضی که بخرید باید بدین مجموع واجب نیست بلکه  
 واجب دادن حسن آن قدر است که از آن اجازت سالانه زیاده  
 اید پس بخرید فاضل از آن مجموع سال باید حسن از آن در کسی که اهل  
 زراعت باشد باید از وقت دفع محصول بخرید حاصل بر میدارد و حاکم  
 از آن نگاه دارد تا دفع محصول دیگر بخرید زیاده آن باشد از آن اجازت  
 حسن را میدهد و هم چنین تا بر یک کتاب آن روز را که نفعی تجارت  
 یا حاصل کسب نماید و بدین اول سال قرار میدهد از آن روز بخرید  
 او بدین اجازت تا یک خرج خود را میکند و بعد از آن گذشتن  
 یکسال بخرید فاضل آن حسن را میدهد و هم چنین صاحب حیوان از

روزی که نتایج از آن حیوانات بهم میرسد یا شروع فی دادن میکند  
 و روز اول سال قرار میدهد و بعد از گذشتن یکسال بخرید زیاده  
 آن حسن را میدهد و هم چنین در امثال آنها و هرگاه نفعی و در حق  
 سال بدین مجموع بهم رسد هر نفعی روزی که حاصل بدین اول سال آن  
 است و بعد از آن یک سال بخرید میان چند نفعی باشد از آن اجازت است  
 باید بر آن نفعی تقسیم نمود و اولی آن است که آن نفعی که اول هم میرسد  
 روز هم رسیدن آن اول سال قرار دهد و سایر نفعی که هم میرسد  
 با آن حساب کند و بعد از گذشتن یکسال از آن روز مجموع نفعی را بخرید  
 گذشتن از آن یکسال زیاده باشد حسن را بدهد و بدانکه لازم نیست  
 که البته حسن را بعد از گذشتن یکسال بدهد بلکه میتواند که بخرید حاصل  
 میشود و روز روز یا ماه بخرید ملا بخرید گذشتن از آن زیاده و آن حسن را  
 بدهد بلکه این نوع اولی و احوط است **مسئله ششم** بدانکه ثروت  
 و خرج سالانه که باید حسن را بعد از وضع آن داد عبارت از آن خرج  
 ادبی خورد و کسب و داخل خیال او هستند خواه واجب الفقیر او باشد  
 یا نه از خوردن آنها و پوشاک و سایر ضروریات مانند خانه و اثاث  
 الدار ضروری و از اجازت بخرید خانه و امثال آنها و خرج چاروا و  
 غلام و کتیر و قیمت چاروا و کتیر برای سواری خود بخرید و قیمت غلام  
 و کتیر که از جهت خدمت کردن بخرید و اجرت نوکر و ملازم و هم چنین  
 داخل ثروت است خرج زن که فتن و جبر از آن دادن و دخترانش  
 دادن و امثال آنها و هم چنین داخل است خرج میهمانی که مادی و دارائی

بخرید از آن  
 بخرید



در صورتی که در سال  
مستطیع شده باشد  
در صورتی که در سال  
مستطیع شده باشد

خواه از قبل یا از بعد از وفات و معاملات دیوانی باشد که هر سال بکشد  
یا اجری باشد که مستطیع و خلاف حساب دیوانی بکشد و چون از بعد  
از وفات او بکشد و داخل ثروت و اخراجات گرفته اند مثل هدیه و اوصاف  
که بجز در وستان بفرستند و بجزها بکشد و زمان لازم شود که بدهدند  
نزد و کسان و مانند مطلق بهمانی کردن و احاطه ارات که آنها را احاطه  
نکند مگر آنکه هدیه یا بهمانی باشد که قلان مرصها هانت و مقصر بود  
او باشد که در بیضوت باید وضع کند و ظاهر ارات که اخراجات بفرست  
مانند زیارت معصومین و بفرستند از سال و طلب علوم و غیره بفرست  
ثروت باشد و باید وضع نمود و اما اخراجات بفرست واجب بر او که در  
سالی که میرود از منافع همان سال مستطیع شده باشد اخراجات  
بفرست و وضع بفرست و داخل ثروت است مثل اینکه در سن کم که کسی  
که بعد تو مان مستطیع است و درین سال بعد تو مان منافع همچنان  
هم رسید و درین سال منافع بفرست کرد پس باید اخراجات بفرست و وضع  
کند و هرگاه چیزی زیاد باشد از آن بعد من بدهدند و اگر از منافع همان  
سال مستطیع شده باشد بلکه از منافع چند ساله مستطیع شده باشد  
مثل اینکه سالی ده تو مان از اخراجات او را شل آمد باید جمع شده  
باشد تا سال ده صد تو مان شده باشد و در صورتی که منافع بفرست  
در سالهای سابق زیاد آمد بدهدند اما اگر از منافع آن سالی که درین  
ان بفرست بفرست میباید من بدارد مگر هرگاه در اخراج سال بود  
که در بیضوت باید من از آن بدهدند و اگر کسی مستطیع شود و در آن

سال زود و در سال بعد رود در بیضوت باید من بفرست  
سالی از منافع سالهای زیاد آمد و بجهت آن مستطیع شده بدهدند  
تفصیلاً که در خصوص منافع مذکور شد و در هر جمع اخراجات که درین  
سال روی و هدیه من خیر است و نقاشی دارند مثلا هرگاه که در خانه  
بنازد با که خدای کند بر او اخراجات آنها از منافع همان سال باشد  
باید آنها را وضع نمود اما هرگاه از منافع سالهای دیگر حاصل آمد  
باشد و جمع شده باشد باید من آنها را بدهدند هرگاه نداده باشد  
و من چنین است و در جمع اخراجات **مسئله هفتم** بدانکه خرج سال لیانه  
که برون میکنند و من چند سال یا اخراجات همان قدر وسط من  
حال انقضات بر او اگر ارف کرده باشد و از قدر مناسب بجا و زکوة  
باشد باید من آن زیادتی را بدهدند چه در خوراک و پوشاک و چه در  
سال یا اخراجات از خرج که خدای و خانه سال من و بفرست و غیره و  
هرگاه بفرست که من باشد اگر ملایکه اگر ملایکه بعد وسط مناسب  
حال را حساب میکند و وضع میکند و من بفرست باید هدیه و لطف آن  
کرد و بیضوت از هر چه زیاد آمد من بدهدند **مسئله هشتم**  
اگر کسی قرضی داشته باشد پس اگر درین سال و بعد او رسیده  
باشد و بدهدند کسی نیست که وضع میشود و از باقیان من و او  
مینود و اگر تا آخر سال و بعد او رسیده باشد و ندهد کسی نیست  
که از منافع آن سال وضع میشود بلکه بدون وضع من حاصل ثروت  
سال لیانه باید داده شود و اگر و بعد او رسیده باشد اما تا آخر کند



و نه هکتار سال تمام شود و احوال از آن که وضع شود و حسن مجموع  
اخری را بر سال زیاده و اندک دهد **مسئله دوم** هرگاه منافع عاید  
کمی خود از چهار یا از دشت با یک یا غیر آنها و در همان سال مالی دیگر  
از او تلف شود مثل اینکه کله از او دزد بر دیا پس ند با باغ او تلف  
شود یا مالی از او دزد بر دیا و در دیا غرق شود یا مثل اینها  
یا باید بقدری از آن مال که تلف شده از آن منافع وضع کند  
و آنچه باقی ماند بعد از خرج سالانه حسن از آن بدهد یا آنکه بعد  
از خرج سالانه حسن آن منافع را بدهد بدین وضع همان قدری  
از مال که تلف شده خازات که باید از آن منافع خرج سالانه از آن  
منافع حسن را و وضع اخص از مال دیگر که تلف شده از آن منافع  
نباید کرد **مسئله اندک** هرگاه کسی نقصان کند از چهار یا از دشت  
یا یک دیگر و منفعی هم عاید او شود یا باید بدهد و نقصان را از هم  
درد و در آنچه زیاده یا بد حسن از آن بدهد و بعد از وضع خرج سال  
یا باید ملاحظه نقصان آن کند و همان منفعی که عاید او شده بعد از  
گذشتن خرج اخص زیاده یا بد حسن از آن بدهد و در مساله از آن  
که اگر سال نقصان خزان خرج سالانه سال منفعی باشد مثل اینکه  
در یک سال از چهار یا از دشت منفعی عاید او شود که از خرج سالانه  
زیاده یا بد و در سال دیگر نقصان کند یا آنکه در سال اول نقصان  
کند و در سال دیگر منفعی کند یا بد حسن منافع را بدهد بعد از وضع  
خرج و ملاحظه نقصان را نباید کرد و اگر در یک سال منفعی و نقصان از

برای او هم رسد پس هرگاه منفعی و نقصان هر دو در یک محل و یک معامله باشد  
باید منفعی و نقصان را از هم درد و در آنچه زیاده یا بد حسن از آن بدهد  
حسن از آن بدهد مثل اینکه شخصی چند جا زراعت کند و از دشت با یک جا  
و در همان منفعی کند و از دشت با یک جا و در یک محل نقصان کند لا زم  
نیت که حسن و نقصان منفعی را بدهد بلکه بجهت نقصان از آن  
وضع میکند و حسن بجهت آن بدهد و هم چنین هرگاه شخصی تجارت  
کند و در همان سرمایه او باشد و از آن بهره مند بیاورد و در همان آنجا  
بجهت آن از آن نیت و در آن خسران کند و بجهت آن و بیکر در آن  
باید و در همان نقصان وضع کند و حسن بجهت آن بدهد و هرگاه  
دری در محل یا در معامله باشد مثل اینکه در یک سال و در دشت را  
خرید و فروش نماید و در یک دشت نقصان کند و در یک دشت دیگر  
استفادگی کند یا در مال آنجا داشته باشد و در یک نقصان کند  
و در یکجا استفادگی یا در تجارت نقصان کند و در دشت استفادگی  
کند یا بالعکس در صورتی که از آن است که باید نقصان را ملاحظه کرد  
بلکه منفعی که عاید شده باید اخص فاضل از اخراجات سالانه باشد و حسن  
از او ایلی هرگاه در آن منافع هم عمل کند و خسارت کند و در نیت  
که گفته شود که اخص خسران کرده و وضع کند مثل اینکه در همان از چهار  
منفعی کرد و در همان در همان معامله کرد و در همان نقصان کرد  
در صورتی که در همان وضع کند و هرگاه منافع او را بر روی سرمایه  
بری باشد و معامله کرده باشد و نقصان کند و در صورتی که نقصان



بر روی سرمایه و منافعی اول تقسیم کند **مسئله اول** هرگاه کسی مال داشته باشد که منافع نداشته باشد مثل سداق یا ارباب یا مالیکه منافع از او نباشد و منافعی از یک با ذراعت یا تجارت یا غیر آنجا داشته باشد یا باید خرج سالانه خود و سایر اخراجات ضروریه را از آن مال وضع کند چنانچه مجموع منافعی را با مال بدارد منافعی که بذر و زراعت و تجارت آن سال وضع کند اهل ازیات که میتواند مؤنت و اخراجات را از منافعی وضع کند و بقیه را منصف بد کند نه از آن مال را احوط آن است که مؤنت خود را بر آن منافعی و آن مال تقسیم کند و از هر یک بقدر الحس حساب کند باین نحو که آن منافع و منافعی را بر روی هم حساب کند و اخراجات را ببرد که چند یک مجموع است بجهان ثبت آن منافعی وضع کند مثلا آن مال بی تومان است و منافعی بیست تومان که مجموع بجهان تومان است و اخراجات ده تومان است که بیست یک مجموع است بی یک مجموع با که بجهان تومان است وضع میکند و من شایسته تومان را میدهد و نهایت احتیاط آن است که مجموع اخراجات را از آن مال وضع کند و چنانچه مجموع منافعی را بد کند **مسئله سیم** هرگاه منافع را باید وضع اخراجات سالانه را نمود و من بقیه را و اخصورات تقسیم کنیم از چیزها که در آن منافع بی منافعی تجارت و زراعت و کسبها اقسام و یک بر وضع خبری نمیشود و نباید تا آخر انداخت دادن چنانچه آنرا تا سال بگذرد بلکه باید اخصورات بدینود از آنها بعد از وضع خرج تحصیل آنها منافع از او بدو بدو استن معادن نیز از اخصروج

بر بدن آوردن از معدن بشود چیزی و یک وضع نمیشود و هم جنس در آن **مسئله چهارم** بدانکه هر مالیکه یا یکبار حسن او او شوی و یکبار بد حسن از او اد مکر هرگاه بدادتی در آن هم برسد مثل اینکه درخت بزرگ شود یا حیوان بزرگ شود و امثال اینها **مسئله پنجم** در میان منصف من و طریق قیمت کردن آن و ادب دادن آن و در آن هفت **مسئله ششم** بدانکه من شش حصه میشود یک حصه از عداوت و یک حصه از نصرت رسول و یک حصه از ذریه القری که عبارت از امام ۴ و یک حصه از یتیمان سادات و یک حصه از فقرا و سایرین سادات و یک حصه از انبیا سید سادات و یک حصه از حضرت رسول است و بعد از آن از امام بی که بقدر بقیه بجهت و بخل است و حضرت بقیه نیز بقدر آن از امام است پس بقدر حضرت بقیه نصف من و امام است و نصف دیگر مال یتیمان و سایرین و انبیا سادات و این تقسیم در جمیع اقسام من است **مسئله هفتم** بدانکه در زمان حضور امام علیه الصلوه و السلام جمیع من را بعد از آن حضرت بی برده اند و مشورت از آن حضرت نصف و اخراج بر میدادند و نصف را بآن سه فقره سادات که مذکور شد میدادند و بجهت بقدر کفایت ایشان در کمال میدادند و اخراج نصف ایشان را بجا میدادند و بر میدادند و اگر وفا نمیکرد از حصه خود کمتر میدادند و ایشان نیز بجهت حال امام بود و اندکی را و واجب بود که هرگاه حصه ایشان وفا نمیکرد کمتر از حصه خود بدادند و هرگاه از حصه ایشان زیادتی آمد جایز بود از برای او که خود بردارد و این در بی ضرورت است



که جان نوره از برای او کف و بر او حضرت که زیاد حق حشر ایشان را خود  
 بر دارد و واجب بود بر او که هرگاه حشر ایشان و با هر چه ایشان نکند  
 از حشر خود بداند و بخت ازین مسئله چند آن نماید بر او و قریب غلبه و بکفر  
 انچه باید تحقیق آن شود که در زمان آن که زمان حشر امام است  
 حشر را چه باید کرد و هر چه باید تقسیم نمود و باید آن که باید داد و درین  
 مسئله خلاف بسیار و در میان علمای و انچه اقرب و صحیح است که اکثر  
 مشایخین از آن احتیاط کرده اند و اولاد ما جدید بطلب از آن از آنجا  
 فرموده اند آن است که نصف جن که در زمان حضرت حشر سادات بود  
 با حشر ایشان است و باید با ایشان رسیده شود و آن نصف دیگر که  
 مال حضرت بود باز ما حضرت است ما در زمان که حضرت حاضر نیستند  
 در سجدت ایشان نیست باز باید با اولاد و بنویسان حضرت که سادات  
 رسانند و میان ایشان باید تقسیم نمود و لیکن از نصف را بفرمان محمد  
 جامع الشرائط با کسی که از ایشان و ما دون با سدا حدی و بکرم بقولند  
 تقسیم کند و سادات بداند و هر که بدون اذن محمد و در آن تصرف  
 کند و سادات بداند مستغول آن ذمه نخواهد بود بلکه مرکب صل  
 حرام شد خواهد بود و هرگاه جن و هند خود از نصف را با اذن  
 بداند بر حق الذمه نشد خواهد بود و باید و بان با محمد جامع  
 الشرائط بداند که او سادات تقسیم کند یا آنکه از محمد اذن بگیرد و  
 خود تقسیم نماید و ملا محمد باقر مجلسی طاب ثراه در زاد المعاد فرموده  
 است که مجموع جن آنکه داد یعنی آن نصف حشر سادات را هم باید داد

محمد رسانند یا با اذن او سادات داد و هرگاه بدون اذن او داده شود  
 بر حق الذمه غلبه و اظهار است که از نصف را صاحب مال خود بکند  
 تقسیم کند سادات بی نظر با حدیث معتبره که رسیده است که در زمان  
 حشر امام مجموع جن را حضرت میفرماید و تقسیم میفرموده اند و محمد  
 عدول بین تابع عام امام هستند هرگاه نصف حشر سادات هم با اطلاع  
 اذن محمد تقسیم شود و بی و احوط است و خلاصه آنکه در زمان حشر  
 امام باید مجموع جن را سادات داد اما نصف از با اطلاع و اذن  
 محمد جامع الشرائط بقضا و نصف دیگر را با اذن او احتیاطا و نحو غنا  
 بعضی از احتیاط بجنب اختلافی که در امر حشر و میان علمای است  
 در دادن جن که هر حشر میکنند و بعضی از ایشان بجنب ندانستن  
 مال آن مستغول از حشر میمانند و این سبب اکثر سادات که انش  
 سر دارند و ذمه بفرمان خود میمانند بعرب و بریشانی میکند راستند  
 و چه بی تردید و و اضافی است که مال بفرمان او و اذن داخل مال  
 که مالند و برینند که اولاد او و عیال و خویشان او و در نهایت  
 مال یکف شوند و از هر کس ذلیل تر باشند و در  
 مال و ارجو این خود را از دستشان و  
 و در قیامت امین و قیامت  
 آنکه باید کسائی



اما بدو او سید باشد می تواند حق بکشد **مسئله چهارم** بداند که شرط آنست  
دو سید یکدیگر حق یا داده می شود که ضعیف باشد بر می توان حق یا سید بی  
که حق باشد داد و هرگاه نفی داده شود صاحبان بر حق الزام نمی شود  
بلکه در این السبل شرط نیست که فقیر باشد بلکه باید در هر دو لایق خیریت  
فقیر باشد اگر چه در ولایت خود حق باشد و حکم آن بینه خوبت کردن  
زکات مذکور شد **مسئله پنجم** مشهور است که جایز نیست نقل کردن  
حق از ولایتی که در جاهت ولایت و یکدیگر باید باشد از آنست  
هاتر ولایت داد و آنها از آنست که می توان نقل نمود اگر چه احوط آنست  
که با رجوع و حق در اقل ولایت دیگر نقل نمود **مسئله ششم**  
مشهور است که نصف حق با کسب بقیان و سایرین از السبلات  
می توان مجموع آنرا یکی اوست بر طایفه داد و لازم نیست که باین هر سه  
طایفه تقسیم نمود و احوط آنست که بر طایفه داده شود و بیک از آنها  
تخصیص داده شود **مسئله هفتم** لازم نیست که حق را مجموعی از اخص  
این بر طایفه داد بلکه می توان حصه هر طایفه را بیک از آن طایفه داد  
**مسئله هشتم** از السبل سید را از حق انقدر می توان داد که ولایت  
خود برسد و زیاده تر دادن جایز نیست و الله تعالی اعلم و حق مالک  
دیگر متعلق بخریات که چند آن فاعل در این دان شود  
و کانی اند و ختم رساله بدینجا می رسد  
که هر که ازین رساله مستفید  
یا غایب و کاتب آنست

ابتداء عادت مستقر داشته است و بعد از آن عدد و وقت هر دو را فراموش  
کرده دوم مضطر به بجز عدد نه وقت و آن زنی است که عدد را فراموش  
اما اول وقت حق را وسط یا آخر آن یا وقت را فی الجمله دانست **مسئله نهم**  
در تعیین اوقات حق سه صنف مذکور و در از چند مسکلات **مسئله دهم**  
چونکه داشتی که ایام حق کمتر از سه روزی و بی و بیشتر از سه روزی باشد  
و ایام باکی و فاصله میان دو حیض است کمتر از سه روزی باشد لهذا هر  
چونیکه زنی به بند و سه روزی و کپی باشد آن حیض نیست مثلا اینکه  
دو روز به بند و منقطع شود و دیگر هیچ به بند و سه روزی و کپی  
باشد آن حیض نیست مثلا اینکه دو روز به بند و منقطع شود و دیگر  
هیچ به بند و روز چهارم یا پنجم یا زیاده تر باشد و منقطع شود و چونیکه  
زیاده از سه روز باشد آن زیادتی حیض نیست و منقطع شود و چونیکه پیش از  
گذشتن سه روز از حیض به بند حیض نیست **مسئله یازدهم** هر زنیکه از سه  
روز باشد از سه طایفه است یکی حیض است و باید که بخواهد باز منقطع نیست  
اولی خون در بدن او باشد یا اگر پیشتر خون دیده باشد اما از برنجیاد  
عادت مستقر رسیده باشد هرگاه خون به بند آید خون او منقطع است  
حیض باشد بخیر و بدین از حیض قرار می دهد و محل حایض می کند  
و از اصرار می رسد و دیگر اینکه پیش از سه روز خون او منقطع شود و حق  
معلوم می شود که حیض نبوده و جایز است که ترك کرده قضا میکند و اگر  
سببه حیض نباشد محل حایض می کند تا سه روز اگر پیش از سه روز خون او  
منقطع گردید و بعد از آن از سه روز گذشته است وقت را حیض قرار میدهد

در این باب



و بر هر وقت که بر سر روز خون دید عمل جایز میکند مادی که خون  
 می بیند و از ده روز نگذشته اگر چه بعضی اوقات در آستانه آن حوت  
 صفات حیض نباشد بلکه در آستانه روز بعضی اوقات خون می بیند  
 و بعد از آن به بندگی می آید از ده روز تجاوز نکرده باشد آن وقت هم  
 که خون ندیده با زحیض است و اگر بعد از سه روز یا بیشتر خون قطع شود  
 و هیچ خونی نمی بیند تا ده روز از اول حیض او بگذرد همان قدر که ابتدا  
 خون دیده حیض قرار می دهد و در عمده با آنست و آن خونیکه در او  
 دیده اگر پیش از گذشتن ده روز از روز قطع خون دیده البته حیض نیست اگر  
 بعد از ده روز دیده اگر بصفت حیض بوده از حیض دیگر قرار می دهد  
 و اگر بصفت حیض نباشد تا سه روز صبر میکند اگر سه روز صبر کند باز  
 حیض تا آن قرار می دهد دم خونی و اگر دو اول که قرار حیض و در خون آن  
 منقطع شد تا از ده روز گذشت و با آن خونی می بیند اگر در خون صاحب  
 غیر باشد یعنی خون او مختلف باشد و در میان حیض باشد و بعد  
 نباشد پس طبعی که مذکور خواهد شد در جمیع عینها یکسان است و هر یک که  
 حیض باشد از حیض قرار می دهد و هر یک که در میان آن قرار گیرد  
 ترك میکند و هر یک که بصفت حیض نباشد از حیض قرار می دهد و اگر  
 پیش از تجاوز از ده روز که بمبدأت از ده روز خواهد گذشت ابتدا از  
 حیض قرار داده بود و حال آنکه بصفت حیض بود حال غایب و روزی از  
 قضا میکند و اگر صاحب غیر نباشد یعنی خون او در یک طریقی باشد  
 یعنی بصفت جمیع صفات حیض باشد اگر چه بعضی ايام از صفات باشد

و صفت هم رساند یا بصفت استخاضه یا بصفت حیض باشد اگر چه نباشد یا صفت  
 بعضی از صفات یک کدام باشد و جمیع با یکدیگر یا با م حادث و یا یکگز  
 اقوام و خویشان و نیز از جانب پدر یا مادر خون خواهر و عم و خاله و  
 دختران ایشان و دختران خالو و عم و خواهر و نه باشد یا نه و خواه  
 اهل یک شهر باشند یا نه و خواه هم نباشند یا نه عاده ایشان را عاده خود  
 قرار می دهد که چنانکه بعد از خبر معلوم او باشد که هر در حالت تنفیق  
 هستند یا هر که از ایشان را که بتواند از ایشان مطلع شود بداند که  
 متفقند و حال آنها را که نمی تواند بپرسد و بر معلوم نباشد که آیا متفقند  
 یا اینها یا نه و اگر خونی نباشد یا داشته باشد بعضی از آنها اگر چه  
 گزاینده است و در ایام حادث مختلف باشند هفت روز و از حیض قرار  
 می دهد و بعد از آن بیست و سه روز یا یکی خود قرار می دهد و غایب و روز  
 یکگزینده از هفت روز و از حیض قرار می دهد و هم چنین تا خون او قطع  
 شود و خونی نماید که در تحقیق غیر جدا مرشط است یکی اختلاف خون  
 یعنی بعضی از سالها حیض نباشد و بعضی سالها چنانکه مذکور شد دریم آنکه  
 خون مشابه حیض از سه روز گذشت و از ده روز بیشتر نباشد پس آنکه خونی که  
 بصفت حیض نیست تنهایی با یا ایام با یکی که در میان آن هم میرسد از ده  
 روز کمتر نباشد **مسئله پنجم** هر زن که از صفت دوم نباشد یعنی صاحب  
 عاده نباشد پس اگر از قسم اول نباشد یعنی صاحب عادت و خونی معدودی  
 هرگاه در وقت عادت یا اندکی سابق بر آن یا در آستانه ایام عادت خون  
 بر بند می خورد دیدن از حیض قرار می دهد و عادت ترك میکند خواه خونی



صفت خون چنان باشد که با نوار و کدو یا ام عادت نریند و بعد از آن برینند  
 اگر صفت چنان باشد از این صفت فرامیدهد و اگر صفت چنان باشد حیض  
 فرامیدهد تا سه روزی در پی برینند اگر سه روزی در پی برینند از این  
 فرامیدهد و هر قدر برینند از آنکه خون از این صفت فرامیدهد و عمل خایض میکند  
 پس اگر خون از این صفت فرامیدهد قطع شد معلوم میشود که حیض نرود و اگر برین  
 سه روز قطع شد و ستر باشد پس اگر خون او از ایام عادت تجاوز نکند  
 مجموع از این صفت حواء بقدر عادت باشد یا کمتر و خواه بعد از سه روز و خواه  
 خرد و بسیار ایام متصل بدین باشد یا در ایام کاه یا باکی هم رسیده باشد  
 چه آن باکی هم حکم حیض دارد و اگر خون او ایام عادتش بگذرد پس اگر عادتش  
 ده روز بوده باشد زیاده از ده روز استخوانها را میزد و چیزی دیگر بر  
 نیست و اگر عادتش کمتر از ده روز باشد بعد از ایام عادت عمل میکند و عمل  
 استخوانها را میزد و روزی که برین خون از ده روز تجاوز کند و چیزی  
 بر او نیست و با زیاده استخوانها را میزد و اگر از ده روز تجاوز نکند و چیزی  
 خون را بر ایام عادت و بعد از آن از این صفت فرامیدهد و اگر بعد از آن  
 ایام عادت روزی کوفه باشد و یا نه قضای کند و اینست در ایام عادت  
 و لیکن در صورتیکه ایام عادتش کمتر از ده روز باشد و خون او ایام عادت  
 تجاوز نکند استات ایام او که بعد از ایام عادت استظهار و قرأت  
 حیاده و عمل خایض کردن اگر چه خون صفت چنان باشد این معنی که اگر عادتش  
 نه روز باشد که در ده روز بگذرد حیاده کند و عمل خایض کند و اگر نه روز  
 باشد که در ده روز بگذرد و در سبیل خیر بعضی غناوات هر کدام را میزد که

یا حاضر باشد میتواند قیت از اجدا کند که بعد بدهد و لیکن اولی را حواء  
 از است که قیت از آنقدر جدا کند نه حیضی یک از پهنه و یا رجه و صرع عین  
 انجا و هرگاه بول حاضر نباشد باشد و از خصوص آنکه موی طلق باشد  
 باشد میتواند خضد کند که بعد ر قیت فطره از آن طلب جمعه زکوة فطره  
 باشد **فصل چهارم** در حیض زکوة فطره و مقدار آن اما حیض فطره پس  
 منهور میان متاخرین آن است که هر کس آخر قوت غالباً و است میتواند  
 داد و احوط بلکه اقوی آن است که حی یا کذا یا حی یا کذا یا حی یا کذا یا حی یا کذا  
 بدهد و افضل آن است که حی یا کذا بدهد و بعد از آن هر کدام از اجناس مذکور  
 که قوت غالباً حیض باشد و بد آنکه جایز است دادن قیت اجناس خواجگان  
 و است باشد یا نه و احوط آن است که هرگاه قیت آنها را بدهد نقد بدهد  
 نه حیضی دیگر و اگر نقد یا حیض از فطره و انداسته باشد حیضی دیگر بقوض  
 فطره حساب کند بلکه اگر نقد یا حیض فطره هم داشته باشد میتواند حیضی کند  
 و لیکن باید پیش از گذشتن وقت فطره دادن حیض کند مثل پارچه یا من  
 یا خیر یا جایز است که خشک یا برای فطره چند نفر را میدهد فطره  
 بعضی را حیضی بدهد و فطره بعضی دیگر را حیضی دیگر اما اظهار آن است  
 که جایز باشد که بعضی از فطره بیک نفر یا بعضی بدهد و بعضی دیگر را حیضی دیگر  
 و اما **مقدار فطره** پس از برای فطره هر شخص یک صاع از جنهای مذکور  
 باید داد و صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع است بمقدار صیرفی  
 که عین وزن شاهي قدیم و چهارده مثقال و ربع بوده باشد اما بوزن  
 شاهي که حال معارف آنکه بلاه عمات صاع نیم من است بر ماست

فطره  
 حیض  
 و اگر  
 حیض  
 فطره  
 و اگر  
 حیض  
 فطره



پنج مقال و سه ربع که واجبات از است که نیم من بوزن شاه از برای هر  
 شخصی داده شود و این مقدار در وقت است که یکی از اجناس مذکور را بدهد  
 و اگر قیمت را بدهد باید قیمت همین مقدار از جنس را بدهد بهر قیمتی که  
 در آن وقت خرید و فروش شود **فصل پنجم** در بیان مصرف زکوة فطره  
 و ادب دادن آن بدانکه مشهور میان علما از است که مصرف زکوة مال  
 تفصیلاً مذکور شد و احوط از است که بفقرا داده شود و بمصارفی  
 دیگر رسانند نشود و در اینجا شمس است که باید بدان نرسد **مسئله اول**  
 اقوی از است که نمیتوان فقیر را از فطره بکسر کرد و باید هر فقیر را فطره  
 بکسر داد و اما در طرف زیاده ای در حدی ندارد تفصیلاً در زکوة  
 مال گذشت **مسئله دوم** شرطیکه از برای فقیر که زکوة مال با نداد  
 میشود بود بخیر از برای فقیر که زکوة فطره با ن داده میشود باید باشد  
 پس باید شیعه اثنی عشری باشد و واجب الفقه نباشد و سید نباشد و اگر  
 هر گاه زکوة فطره سید باشد که در مصوره سید میتواند داد و بخیر  
 سید نیز میتواند داد و مراد از فطره سید فطره شخص است که آن شخص  
 باشد نه از شخصی که فطره میدهد بر بنیاب این هر گاه شخصی سیدی حیال  
 غیر سیدی باشد فطره آن سید را نمیتوان داد اما هر گاه شخص غیر  
 سیدی حیال سیدی باشد فطره غیر سید را نمیتوان داد  
**مسئله سیم** معتبر از است که زکوة فطره را بخیرشان غیر واجب الفقه  
 بدهند و بعد از آن به سایر کسان فقیر و بعد از آن بکسانی که صالح و فاضل  
 و فقیر نباشند و معتبر از است که لیال بکف داده شود **مسئله چهارم**



هر کس خود میتواند که زکوة فطره خود را بمسکین رساند و بیخ میفند ضرورت است  
 که واجبات که نزد جمیع جامع شرایط برسد که او بمسکین رساند و حق  
 از است که آن لازم نیست بلکه هر کس خود میتواند که بمسکین بدهد **مسئله**  
 مختار از است که میتوان بیع و ریت که سنت باشد که بزند او برند که  
 بمسکین رساند زکوة فطره را بعد از جدا کردن بولاقی و بکسر نقل کرده  
 و بمسکین انجا رسانند و لیکن هر گاه ممکن باشد که در بولاقی که الی  
 بوده بفقرا بدهد و نقل کند ضامن آن خواهد بود و هر گاه  
 تلف شود باید دو بار بدهد بی ادبی و افضل از است که زکوة فطره  
 هر شخصی در همان بولاقی که برب و روز عید فطره را بفاقت بفقرا داد  
 شود و نقل بولاقی دیگر نشود **مسئله ششم** واجبات نیست که  
 در وقت دادن زکوة فطره و اگر جدا کند که بکند بدهد باید در  
 وقت جدا کردن نیت کند و نیت آن با نیطر توانست که قصد کند که  
 زکوة فطره خود را میدهم واجب قربه الی الله و هر گاه جمالی و است  
 باشد ان شاء الله و نیت ضم کند بان خود که زکوة فطره خود و جمالی خود  
 میدهم و در وقت جدا کردن قصد کند که فلان مال بجهت زکوة  
 فطره معین میکنم و سایر تعلقات نیت فطره بخیرات که در نیت زکوة  
 مال گذشت و الله اعلم **باب سیم** در بیان جنس و احکام و اشیاء  
 آن بدانکه جنس چون برود کار عالم زکوة را بر عمر و اولاد آن سرور  
 حرام که اند بوضوح آن جنس را از برای ایشان قرار داد پس بی انصاف  
 که است که کوتاهی کند در دادن حقوق آنها مروج است از آن موصوفی

فقره اول  
 فقره دوم





فرمودند بدترین و سلب بدترین حالیکه مردم خواهند داشت در روز قیامت  
 و قیامت که صاحبان جنس که سادانند بر خیزند پس بگویند اینها حق  
 خود را میخواهیم و اینها مرعی است که شخصی قیامت مکی از موالی حضرت  
 امام رضا که از آن حضرت اذن بگیرد و مخصوص جنس حضرت نباشد  
 که حلال نمی شود هیچ مایی مگر از راهی که خدا از احلال کرده و اینها است  
 بدستیکه جنس یاری مات بر زمین ما و بر غنای پای ما و بر و نشان ما  
 پس رفع میکند از ما و محروم میکند خود را از غای ما بقدریکه  
 بران دارد پس بدستیکه چون کردن جنس کند و زنی نماید است  
 کردن گناهان نماز و خیریات که بنی بفرستند از وای خود  
 برای روز احتیاج خود و احادیث و خصوص شد بد و را مرخص نماید  
 و همین قدر کند که رشد از برای طالبان هدایت کافی است و بداند  
 دین مقصد و مصلحت **فصل اول** در بیان جنسها بیکر جنس  
 آنها واجبات و آن هفت جنس است **اول** مایه که از کفار و جوی  
 میگردند در جنگ خواه در جنگ گاه باشد یا در بیرون و هرگاه مایه  
 کافر جوی در زمین خود یا بخلاف و جلیه از او اخذ شود ظاهر از آن است  
 که باید رفع یکن از او و در وجوب جنس و غنای رضای شرط نیست  
 بلکه هر چه بدست بیاید واجبات جنس آن داده شود خواه اندک باشد  
 و خواه بسیار **دوم** معدنیات و مراوا از معدنیات جایز است  
 که از زمین منکون میشود و از خاک و سنگ بودن بیرون میرود  
 و خاصیت و منفعتی در آن حاصل میشود و از برای آن قیاسی باشد

که در خواهی عزت و ینای دین



